

احوال و آثار فارسی حضرت سلطان باهو

(و نظری در افکار وی)

تألیف

دکتر سلطان الطاف علی



انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد

۱۳۸۱ هـ ش / ۲۰۰۳ م

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

**پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ**



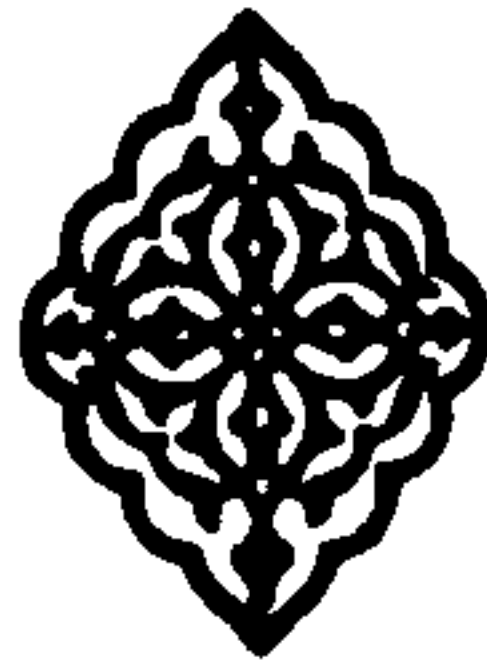
Marfat.com
Marfat.com

احوال و آثار فارسی حضرت سلطان باهو

(و نظری در افکار وی)

تألیف

دکتر سلطان الطاف علی



انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد

۱۳۸۱ ش ۵ / ۲۰۰۳ م

سلطان الطاف علی، (دکتر)، ۱۹۴۰ م.

احوال و آثار فارسی حضرت سلطان باهو (و نظری در افکار وی)،

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد. ۱۳۸۱ ش / ۱۴۲۴ ق / ۲۰۰۳ م

Life & Works of

Hazrat Sultan Bahoo

ISBN 969 - 498-027-5

۴۰۵ ص

ص. ع. به انگلیسی

۱ - فارسی. ۲ - تصوف و عرفان، ۳ - فرهنگ و ادب فارسی.

الف. مؤلف - سلطان الطاف علی. ب. عنوان

کتابخانه ملی پاکستان

128425

فهرست نویسی پیش از انتشار

نام کتاب : احوال و آثار فارسی حضرت سلطان باهو

(و نظری در افکار وی)

نویسنده : دکتر سلطان الطاف علی

سخن مدیر : دکتر محمد مهدی توسلی

ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

چاپخانه : ایس. تی. پرنترز ایندیا پبلیکیشن

چاپ اول : اسفند ۱۳۸۱ ش / محرم الحرام ۱۴۲۴ ق / مارچ ۲۰۰۳ م

شمارگان : ۳۰۰ نسخه

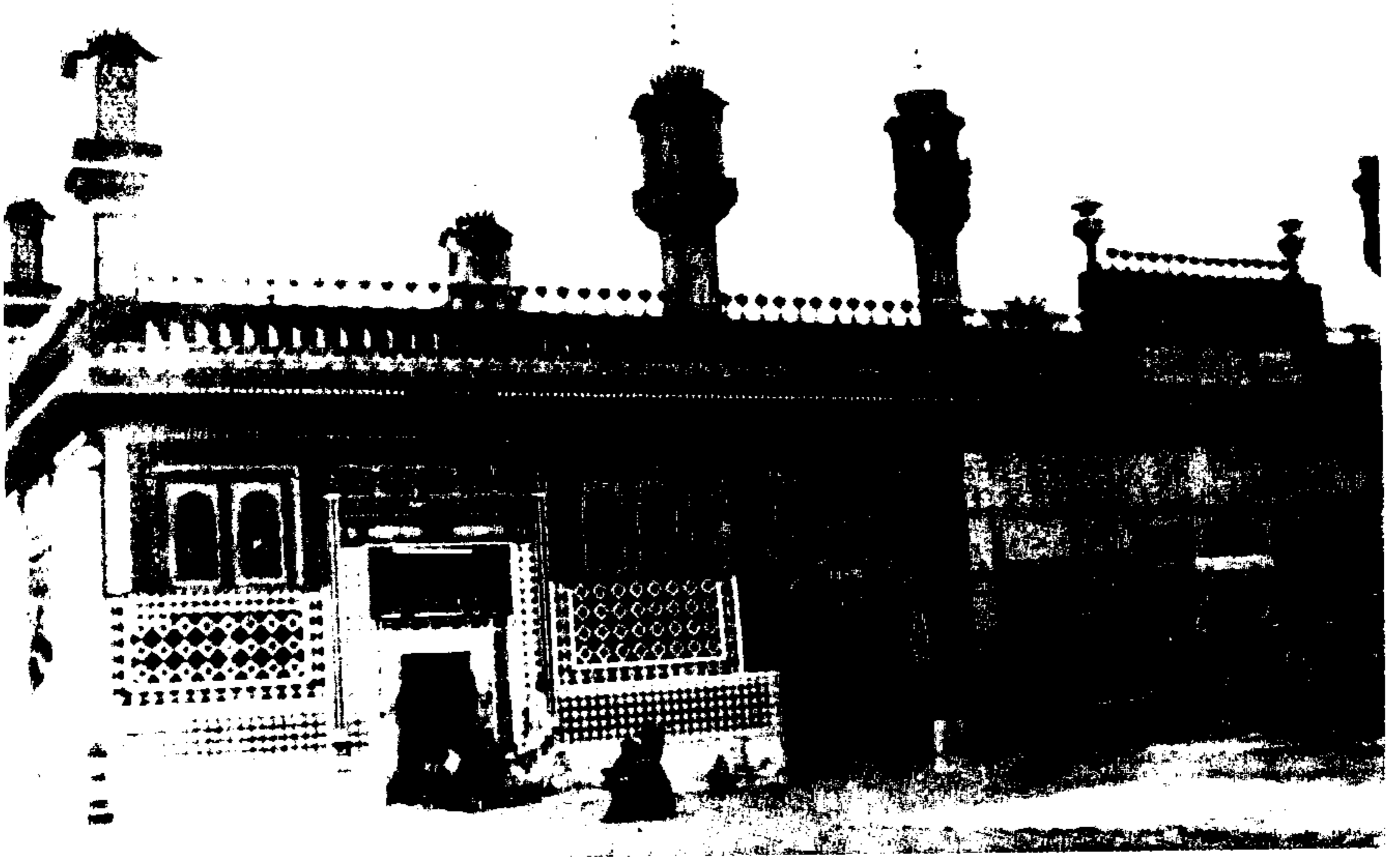
بها : ۶۵۰ روپہ

شابک ۹۶۹-۴۹۸-۰۲۷-۵

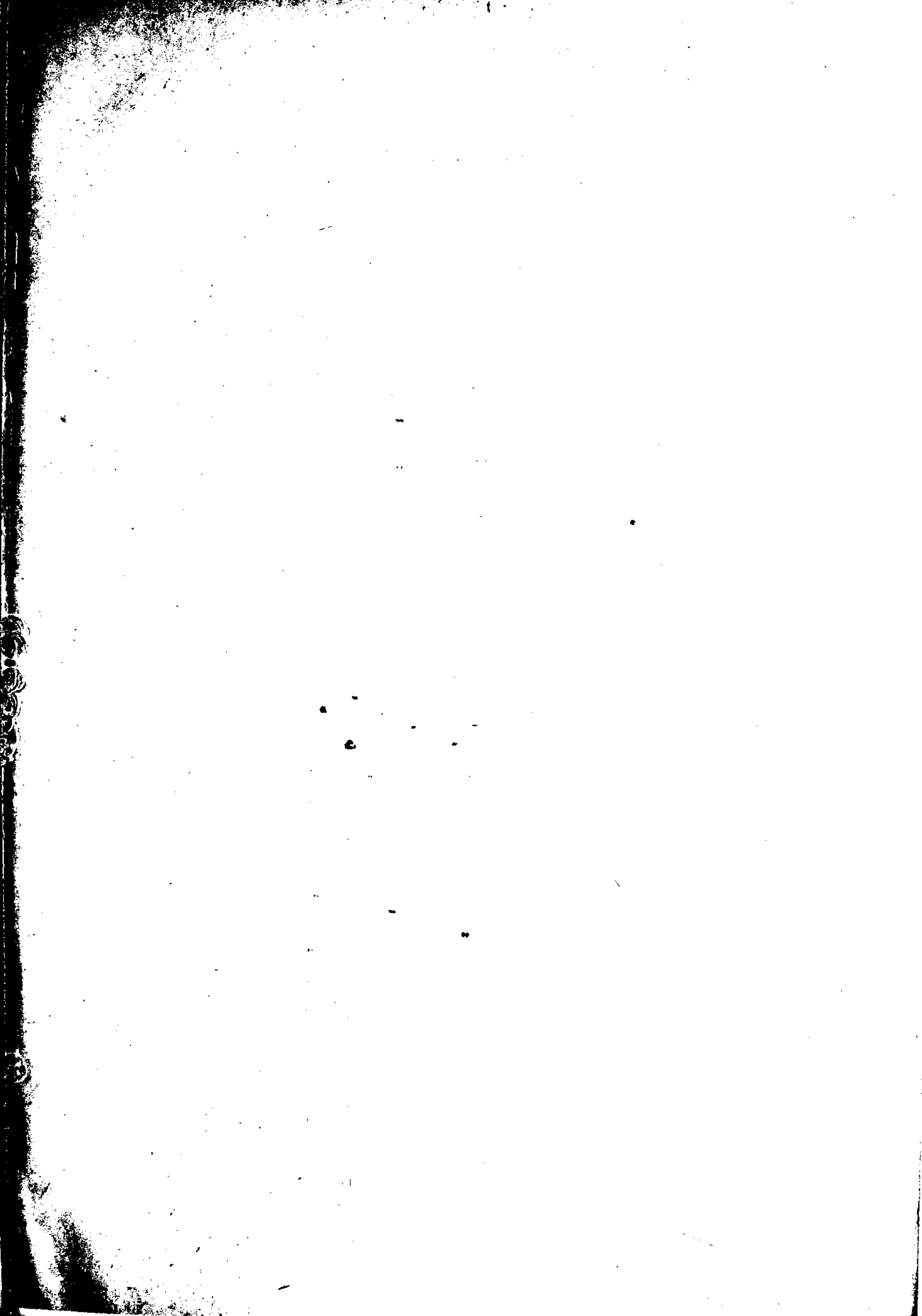
ISBN 969-498-027-5

کتابخانه ملی پاکستان

حق چاپ برای مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان محفوظ است



مسجد و دربار حضرت سلطان باہو (۱۰۳۹ھ - ۱۱۰۲ھ)



Marfat.com
Marfat.com

فہرست مطالب

صفحہ

موضوع

	سخن مدیر
۱-۱	پیشگفتار
یک - شصت	مقدمہ
ہفت	صوفیای متقدمین در شبہ قارہ
سی و نہ	صوفیای متاخرین در شبہ قارہ
چہل و سہ	سلسلہ‌های تصوف
چہل و شش	سلسلہ‌های قادریہ
پنجاہ و شش	حضرت سلطان باہو (ج)
۱۴-۱	باب اول: <u>بررسی تاریخی دربارہٴ مساکن حضرت سلطان باہو قدس لہ سرہ العزیز</u>
۱	فصل اول - شورکوت
۴	فصل دوم - مولتان (ملتان)
۵	فصل سوم - جہنگ
۱۰	فصل چہارم - گرما راج
۱۲	فصل پنجم - نظری بر زمان و محیط حضرت سلطان باہو قدس اللہ سرہ
۶۸ - ۱۵	باب دوم: <u>اجوال حضرت سلطان باہو قدس لہ سرہ العزیز</u>
۱۵	فصل اول - علویان و شجرہٴ ایشان
۱۴	فصل دوم - اعوان
۲۳	فصل سوم - انتقال نیاکان حضرت سلطان باہو قدس اللہ سرہ از مکہ بہ مدینہ و بغداد
۳۱	فصل چہارم - نیاکان حضرت سلطان باہو قدس اللہ سرہ در پنجاب
۳۴	فصل پنجم - مادر حضرت سلطان باہو قدس اللہ سرہ
۳۶	فصل ششم - ولادت و اسم ((باہو قدس اللہ سرہ))
۳۹	فصل ہفتم - ایام طفولیت و جوانی

۴۱	فصل هشتم - حضرت سلطان باهو قدس اللہ سرہ و اورنگ زیب عالمگیر درقلعہ گرمہ راج
۴۲	فصل نهم - ازدواج
۴۲	فصل دهم - جاگیرها
۴۴	فصل یازدهم - بیعت و مرشد
۴۹	فصل دوازدهم - خدمات طریقت و زیارات
۵۰	فصل سیزدهم - خوارق
۵۹	فصل چهاردهم - شجرہ طریقت حضرت سلطان باهو قدس اللہ سرہ
۶۳	فصل پانزدهم - وفات
۶۴	فصل شانزدهم - عرس
۶۴	فصل ہفدهم - شجرہ اولاد حضرت سلطان باهو قدس اللہ سرہ

باب سوّم: معاصرین حضرت سلطان باهو قدس اللہ سرہ العزیز ۶۹-۱۰۶

۷۲	فصل اوّل - دراویش و صوفیای معاصر
۱۳۸	فصل دوم - خلفای معاصر
۹۲	فصل سوم - ادبای معاصر

باب چهارم: خدمات حضرت سلطان باهو قدس اللہ سرہ العزیز ۱۰۷-۱۳۳

۱۰۸	فصل اوّل - خدمات علمی
۱۱۹	فصل دوم - خدمات دینی

باب پنجم: انتقال مزار حضرت سلطان باهو قدس اللہ سرہ العزیز ۱۳۴-۱۳۷

۱۳۵	فصل اول - انتقال مزار بار اوّل
۱۳۷	فصل دوم - انتقال مزار بار دوم و بار سوم

باب ششم: آثار فارسی حضرت سلطان باهو قدس اللہ سرہ العزیز ۱۳۸-۱۸۰

۱۳۸	۱ - اسرار قادری
۱۴۰	۲ - امیرالکونین
۱۴۱	۳ - اورنگ شاہی

۱۴۲	۴ - توفیق الہدایت
۱۴۳	۵ - تیغ برہنہ
۱۴۴	۶ - جامع الاسرار
۱۴۵	۷ - حجت الاسرار
۱۴۶	۸ - دیدار بخشش
۱۴۷	۹ - دیوان باہو
۱۴۹	۱۰ - رسالہ روحی
۱۵۱	۱۱ - سلطان الوہم
۱۵۲	۱۲ - شمس العارفین
۱۵۴	۱۳ - عقل بیدار
۱۵۶	۱۴ - عین العارفین
۱۵۶	۱۵ - عین الفقر
۱۵۹	۱۶ - فضل اللقاء
۱۶۰	۱۷ - قرب دیدار
۱۶۱	۱۸ - کشف الاسرار
۱۶۲	۱۹ - کلید التوحید (صغیر)
۱۶۴	۲۰ - کلید التوحید (کبیر)
۱۶۶	۲۱ - کلید جنت
۱۶۸	۲۲ - گنج الاسرار
۱۶۹	۲۳ - مجالسۃ النبی
۱۷۰	۲۴ - محبت الاسرار
۱۷۲	۲۵ - محکم الفقرا
۱۷۳	۲۶ - محکم الفقرا (صغیر)
۱۷۴	۲۷ - محکم الفقرا (کبیر)
۱۷۶	۲۸ - مفتاح العارفین
۱۷۷	۲۹ - نور الہدیٰ (صغیر)
۱۷۹	۳۰ - نور الہدایت عین نما معروف بہ نور الہدیٰ

۲۳۹ - ۱۸۱	باب ہفتم: <u>سنجشن کلام حضرت سلطان باہو قدس اللہ العزیز</u>
۱۸۲	فصل اول - ارزش معنوی
۲۰۹	فصل دوم - ارزش ادبی
۲۲۲	فصل سوم - ارزش علمی
۲۲۴	فصل چہارم - ارزش تاریخی
۲۲۷	فصل پنجم - ارزش دینی و فرهنگ اسلامی

۲۷۵ - ۲۴۰	باب ہشتم: <u>افکار تعلیمات حضرت سلطان باہو قدس اللہ العزیز</u>
۲۴۱	فصل اول - لقا و رویت
۲۴۳	فصل دوم - فقر و فقیر
۲۴۵	فصل سوم - اسم اللہ و دعوت
۲۴۷	فصل چہارم - حقیقت محمدی (ص)
۲۴۹	فصل پنجم - تخلیق آدم
۲۵۰	فصل ششم - برپا شدن قیامت
۲۵۱	فصل ہفتم - ہفت روح سلطان فقیر
۲۵۲	فصل ہشتم - ارواح عالم و ارواح فقرا
۲۵۳	فصل نہم - پیدایش نفس و ظهور اسم اللہ تعالیٰ
۲۵۴	فصل دہم - دنیا
۲۵۵	فصل یازدہم - فلسفہ خصوصی سلطان الوہم
۲۵۶	فصل دوازدہم - سماع
۲۵۸	فصل سیزدہم - فلسفہ تنزل
۲۵۸	فصل چہاردہم - مرشد و طالب
۲۵۹	فصل پانزدہم - مسلک و عقاید
۲۶۲	فصل شانزدہم - افکار متفرق
	وجود و شہود، توحید، جان نثاری جذب و وجدان، مذمت ریا، درد عشق دعا، وحی منزل، در اثبات صبر، تعزل در ذکر محبوب حقیقی، قرب حق، مذمت دنیا، صوفی، در راہ طریقت، فنا فی اللہ، کلمہ طیب، کشف، یقین، ذکر، دل، علم -

۲۹۱ - ۲۷۶	فهرست مأخذ
۲۷۶	(الف) کتب فارسی
۲۸۲	(ب) کتب اردو
۲۸۷	(ج) کتب عربی
۲۹۰	(د) کتب انگلیسی
۲۹۱	(ه) پایان نامه‌ها

ضمائم

۲۹۲	ضمیمه ۱
۲۹۲	ضمیمه ۲
۲۹۴	ضمیمه ۳
۲۹۵	ضمیمه ۴
۲۹۶	ضمیمه ۵ و ۶ و ۷

فهرست اختصافات

رجوع کنید	رک
شماره	ش
صفحه	ص
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	(ص)
علیہ السلام	ع
میلادی، مرک یا شہادت	م
هجری شمسی	ھ ش
هجری قمری	ھ ق
نشانِ ضمیمہ - ۱، کہ شامل متن گردیدہ شد.	*

Marfat.com
Marfat.com

بسم الله الرحمن الرحيم
مفتاح گلستان نبی کریم

سخن مدیر

استاد دکتر سلطان الطاف علی درمیان فرهیختگان و دانشگاهیان استان بلوچستان - و حتی سرتاسر پاکستان - چهره ای برجسته و شناخته شده است و سالیان درازی است که بازبان و ادب فارسی انس و الفتی خاص دارد.

کارنامه زندگی پر بار و تلاش های درخشان بیشمار این اندیشمند جهان فارسی در سرزمین مادریش - پاکستان - برکسی پوشیده نیست. وی از نوادگان سلطان العارفین، حضرت سلطان باهو (۱۰۳۹ - ۱۱۰۲ هـ)، از عرفا و مشایخ کرام و بزرگ شبه قاره در سده ۱۱ هجری، است. دکتر الطاف علی سالها در کرسی زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه بلوچستان منشأ خدمات شایان بوده و به تدریس و تحقیق اشتغال داشته و اکنون به افتخار باز نشستگی نایل آمده است. وی مؤلف دهها مقاله و کتاب در زمینه های ادبی و فرهنگی است و در حال حاضر، خدمت به نیاکانش را در رأس امور قرارداداده است.

کتاب احوال و آثار حضرت سلطان باهو، گرچه به ظاهر آخرین و تازه ترین اثری است که از دکتر الطاف علی به چاپ می رسد، ولی در واقع رساله دکتری وی در زبان و ادبیات فارسی است که در سال ۱۳۶۱ شمسی برابر با ۱۹۸۲ میلادی، به دانشگاه پنجاب لاهور ارایه شده است. این اثر، حاصل سالها تحقیق و تتبع مؤلف محترم می باشد و همچنانکه در مقدمه آمده است، به کشورهای مختلف برای به دست آوردن منابع موثق سفر نموده تا بتواند اثری بی عیب و کامل تألیف نماید.

*

در اینجا ذکر دو نکته بسیار ضروری است:

۱ - قرار بود متن کتاب حاضر توسط این مرکز کاملاً بازخوانی، اصلاح، ویرایش، حروف

چینی و منتشر می شد. در آن صورت، با عنایت به کارهای زیادی که در دست اجراست، حداقل به سال وقت نیاز بود. در حالی که مؤلف محترم اصرار داشتند که کار چاپ در سال جاری و پیش مراسم عرس حضرت سلطان باهو - که همه ساله در ماه جمادی الثانی برگزار می شود - به جام برسد. قطعاً با این همه کثرت کار، اجابت این خواسته برای مرکز امکان پذیر نبود. از این جهت مؤلف محترم همت نمود و با مسؤوئیت خویش و با تجدید نظر مجدد در رساله، شخصاً اقدام به حروف چینی و آماده کردن متن برای چاپ شد.

۲ - متن آماده شده، متأسفانه خارج از قطع متعارف انتشارات مرکز حروف چینی شده. به همین دلیل با موافقت مؤلف محترم، این مرکز فقط در تغییر صفحه بندی اقدام نمود. اما در ن تغییر، فهرست اعلام نیز می بایستی مجدداً تهیه می شد؛ و این کار حداقل سه ماه وقت نیاز داشت. بنا بر این، بازهم بخاطر تعجیل در کار، با موافقت مؤلف محترم، ناگزیر در این نوبت نشر، فهرست اعلام حذف گردید.

در هر حال، امید است به عون عنایت قادر حی سبحان، بخش از نارسایی های آشکار این بیع، در چاپهای بعدی به صورت مطلوب تر و بهتری اصلاح پذیرد. بی شک هر اثری در خصوص ادبیات عرفانی شبه قاره، با همه نارسایی ها، از منابع غنی ادبیات فارسی شبه قاره محسوب می شود و بی تردید به عنوان اسناد و مدارک مقتضی در راستای هویت نزدیک و مشترک ساکنان حوزه فرهنگ و تمدن ایرانی و جهان فارسی به شمار می روند.

وما توفیقی الله بالله علیه توکلت و الیه انیب

دکتر محمد مهدی توسلی

سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد

اسفند ۱۳۸۱ ه ش / محرم ۱۴۲۴

مارس ۲۰۰۳

بسم الله الرحمن الرحيم
نحمده و نصلى على حبيبه الكريم

پيشگفتار

از خدای بزرگ و برتر سپاسگزارم که مرا توفیقی عنایت فرمود رساله دکتري خودم را تحت عنوان «تحقیق درباره‌ی احوال و آثار فارسی حضرت سلطان باهو و نظری در افکار وی» را بتکمیل رساندم. اگر توفیق خداوندی و توجه باطنی حضرت سلطان باهو سلطان العارفين (رح) شامل حال نمی شد، باختتام رساندن این کار عظیم برای این بنده‌ی ناچیز خیلی دشوار می شد.

اگرچه سعادت افتخار یکی از اخلاف حضرت سلطان باهو بودن را دارم و علاقه مفراطی باین موضوع داشتم، باوجودی که بسیاری از آثار نامعلوم ایشان را به ارث برده بودم و بعضی ها را توسط اعضای خانواده‌ی خودم بدست آورده بودم، معهذًا بادشواریهای گوناگون در راه تدوین و ترتیب این رساله مواجه شدم.

ارزش معنوی این کار ظاهر و آشکار است؛ برای اینکه حضرت سلطان العارفين قدس الله سره العزیز در شبه قاره پاکستان و هند یکی از صوفیان و مفکران بزرگ بودند و در حدود یکصد و چهل رساله در تصوف و عرفان بزبان فارسی بوجود آورده و تاکنون کتابی جامع و تحقیقی در احوال و آثار و افکار ایشان نوشته نشده بود.

در زمان سلاطین دهلی و تیموریان، زبان دولتی شبه قاره فارسی بود و بدینجهت همه کتب تاریخی، ادبی و علمی به فارسی نوشته شده، ولی بعد از انقراض دولت اسلامی شبه قاره، فرمانروایان انگلیسی بتدریج زبان فارسی را از بین بردند و سیستم آموزش لرد میکالی (Lord Macaulay) را در شبه قاره رواج دادند^(۱). در نتیجه آن سیستم تعلیمی کارهای اسلاف و اکابرین ما کم کم به بوته فراموشی سپرده شد. در نتیجه این عدم توجه به فارسی کسی بیانخواست که درباره احوال و آثار بزرگانی مثل حضرت سلطان العارفين به تحقیق و تدقیق پردازد. خدا را شکر می کنم که به بنده توفیق ارزانی نمود که شمه‌ای از دین بزرگان را ادا کنم و به تحقیق و تدقیق درباره حضرت سلطان باهو پردازم و رساله‌ای پیرامون احوال و افکار و آثار آن حضرت تهیه نمایم.

۱. مراد از سیستم آموزش میکالی محرر و منشی پیدا کردن است.

از شیراز و همدان تا هرات و بلخ در ایران و افغانستان گشتم تا آثار مربوط به علویان و اعوانان را پیدا کنم. از کتابخانه‌های دولتی هر دو کشور در ۱۹۷۵م و ۱۹۷۸م باز دید کردم تا بدانم که اهل بیت مطهرین و اعضای خانواده علویان چرا و چطور و در چه زمان از سرزمین عرب به ایران آمدند و وارد خراسان شدند و چرا مجبور شدند از هرات هم مهاجرت کرده وارد پنجاب بشوند و نیز اینکه چرا علویان را اعوان هم می‌گویند.

خود احوال زندگانی حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز هم تاکنون در پرده استتار مانده بود. همه اینگونه اطلاعات را بدقت تمام جمع آوری کردم و اطلاعات حاصله را بترتیب تاریخی مرتب ساختم. در سراسر پاکستان هم به کتابخانه‌های معروف و مهم دولتی و شخصی نیز، برای این منظور، مراجعه کردم.

برای آثار حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز بسیاری از کتابخانه‌های شخصی و دولتی را گشتم و در اینمورد مطالعات پی گیر کردم. بیش از سه هزار و پانصد صفحه از نسخه‌های خطی را فتوکپی کردم تا مطالعه دقیق و مربوط بعمل آید. در ضمن همین تفحص و جستجو سه اثر منشور حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز را که تاکنون هیچکس اطلاعی از آنها نداشت، کشف کردم. تعداد آثار فارسی شان که تا چند سال پیش بیست و هفت گفته میشد، الان به فضل تعالی به سعی و تلاش بنده به سی جلد رسیده است. بطور مجموعی درین کار تحقیقی و تاریخی و ادبی و عرفانی هشت سال از عمر مستعار را صرف نمودم.

نسخه‌ای خطی موسوم به "تواریخ حضرت سلطان باهور" مکتوبه سال ۱۲۹۱ ه را که دارای دستخط سلطان حامد قادری می‌باشد و از سالهای دراز در پرده اخفا مانده بود، به عنایت حق تعالی بخدا از کتابخانه عمومی پنجاب، لاهور بدست آوردم. ناگفته نماند که این نسخه مهم در احوال حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز بعد از مناقب سلطانی در درجه دوم اهمیت قرار دارد. و دانشمندی مثل دکتر لاجونتی را ما کرشنا آن را اشتبهاً تالیف فقیر سلطان بخش قادری قرار داده است.

در ضمن احوال حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز علاوه بر آن با چند کتاب مهم عربی، فارسی و تاریخی برخورد کردم که بینهایت مورد استفاده قرار گرفت. این کتاب‌ها عبارتند از: یکی، فتاوی غیائی (خطی) مصنفه علی بن ابراهیم، قرن هشتم یا قرن نهم هجری دوم، انیس الواعظین، مصنفه ابوبکر سندی، بمبئی ۱۳۰۲ ه سوم، تاریخ مخزن پنجاب، مصنفه مفتی غلام سرور، لکهنو ۱۸۷۷ م چهارم، تاریخ الأئمه، مصنفه سید وزیر حسین، لکهنو ۱۹۱۳ م

مطالب این رساله بصورت یک مقدمه و هشت باب تنظیم شده است. هر یک ازین باب‌ها مربوط به بررسی تاریخی دربارهٔ مساکن حضرت قدس الله سره العزیز، احوال، معاصران، خدمات، انتقال مزار، آثار، سنجش کلام و افکار و تعلیمات حضرت سلطان العارفین است. هر یکی ازین ابواب به فصول مختلف منقسم گردیده است.

مقدمه مربوط به تذکره صوفیای متقدمین و متاخرین در شبه قاره هندو پاکستان است. سلسله‌های تصوف در آن کاملاً معرفی شده است.

در باب اول برای بررسی تاریخی زمان حضرت سلطان العارفین پنج فصل نوشته شده است. چهار فصل بترتیب در معرفی و تاریخ شورکوت، مولتان، جهنگ و گرماراج و فصل پنجم در زمان و محیط حضرت سلطان العارفین آورده شده است. در آن محل تولد و سکونت حضرت ممدوح رامشخص کرده به اوضاع سیاسی و اجتماعی آن دوره اختصاص داده‌ام.

باب دوم در احوال حضرت سلطان العارفین است و آن به هفده فصل منفصل گردیده است. شجره نسبی حضرت را بتفصیل مورد بحث قرار داده‌ام و تحقیق دربارهٔ اعرانان بعمل آورده‌ام و نیز اوضاع سیاسی از دوره امیه تا حمله چنگیز خان مورد مطالعه قرار داده و بر اثر آن احوال مهاجرت نیاکان حضرت را از عرب و ایران و خراسان به پنجاب بیان نمودم، که کسی آن در اینمورد دقت ننموده است. دربارهٔ حج و زیارات و سیاحت حضرت هم تحقیق بعمل آورده‌ام. بیشتر از احوال حضرت و خوارق عادات را هم بترتیب تاریخی ذکر نموده‌ام. شجره طریقت حضرت کار مهمی بوده است، و شجره خانواده حضرت قدس الله سره العزیز تا حال حاضر بتکمیل رسانده‌ام. دربارهٔ محل خانقاه مادر و پدر حضرت تحقیق نموده‌ام و هیچگونه جای شک و تردیدی باقی نمانده است.

باب سوم در معاصران حضرت بسه فصل تقسیم نموده‌ام و بترتیب تاریخی به ذکر صوفیای معاصر، خلفای معاصر و ادبای معاصر پرداخته‌ام و درین ضمن مباحث مربوط به ملاقات داراشکوه با آن حضرت اطلاعات دقیق و قاطعی آورده‌ام.

باب چهارم تحت عنوان خدمات علمی و دینی حضرت قدس الله سره العزیز از زمان خود اینتان تا حال به ذکر چهل و چهار خانقاه و بیست و پنج مدرسه دینی پرداخته‌ام که مراکز مهم فیوضات و علوم از فیضان توجه و از طریق مسلك حضرت بوجود آمده‌اند.

باب پنجم در انتقال مزار حضرت قدس الله سره العزیز است و در آن بادلایلی باثبات رسانده‌ام که انتقال مزار بار سوم هم بعمل آمده است.

باب ششم دربارهٔ محتویات و معرفی سی کتاب فارسی حضرت ممدوح است و در آن

مخصوصاً درباره سه کتاب که تاکنون نامشخص و ناشناخته بود و بنده افتخار دریافت نمودن آنها را دارم، معرفی کامل بعمل آورده‌ام. بعلاوه درباره نسخ خطی سایر آثار حضرت سلطان باهو (رح) اطلاعات دقیق فراهم آورده‌ام.

باب هفتم دارای پنج فصل است و در سنجش کلام حضرت قدس الله سره العزیز خیلی پراطلاع می‌باشد. در تعیین ارزش معنوی شخصیت حضرت قدس الله سره العزیز بسیار پرارزش است و درباره مسلک و ارشادات ایشان اطلاعات ذی‌قیمتی بدست می‌دهد. ارزش ادبی آثار حضرت خاطره آثار پیر هرات، عبدالله انصاری (رح) و شیخ سعدی شیرازی را تازه می‌سازد. بنظر نگارنده مهمترین ارزش علمی کلام حضرت سلطان باهو (رح) در اینست که آثار شان حاوی اطلاعات گرانبهایی در زمینه فیزیک و شیمی و زمین‌شناسی نیز می‌باشد. ارزش تاریخی و دینی و فرهنگ اسلامی آثار شان که حد و حسابی ندارد و دارای اطلاعاتی هنگفت است.

باب هشتم در شانزده فصل است و تحت عناوین مختلف درباره تعلیمات و افکار حضرت قدس الله سره العزیز اختصاص دارند.

ناگفته نماند زبان و بیان و املائی که درین رساله بکار برده‌ام ممزوجی از سبک ایرانی معاصرو سبک سنتی شبه قاره می‌باشد تا دانشمندان ایران و شبه قاره هندو پاکستان بتوانند آنرا مورد استفاده قرار بدهند.

در پایان از آقای دکتر محمد بشیر حسین رئیس سابق قسمت فارسی و رئیس کرسی حضرت علی هجویری (رح)، دانشگاه پنجاب لاهور نهایت امتنان دارم که به راهنمایی دانشمندان ایشان این کار عظیم را بانجام رسانیدم.

از استاذ گرانقدر قسمت فارسی دانشگاه پنجاب، لاهور جناب آقای دکتر آفتاب اصغر صمیمانه سپاسگزاری می‌نمایم که با وجود گرفتاریهای گوناگون خود از هیچگونه مساعدت و معاضدت دریغ نفرمودند.

و نیز هدیه سپاس خود را خدمت احباب گرامی و بزرگان عالیقدر مانند:

جناب حضرت سلطان محمد عزیز (مرحوم)، دربار شریف حضرت سلطان باهو (رح)،

جناب حضرت سلطان غلام باهو، سجاده نشین درگاه جمعه شریف، دیره اسمعیل خان،

جناب حضرت سلطان غلام دستگیر، سجاده نشین درگاه سلطان نور محمد و سلطان

محمد نواز دربار شریف حضرت سلطان باهو (رح)،

جناب سید گل شاه همدانی پسر سید محمد حسین شاه همدانی، تپه پیران، کوت شاکر،

جهنگ

جناب خلیفہ سید سلطان شاہ، جیکب آباد (سند)،

جناب سائین محمد مشتاق، سجاده نشین درگاہ محمد دین برہانی و حضرت جی (رح)، برہان تقدیم می دارم، کہ نہ تنہا نسخہ ہای گرانبہای خطی خود را با اختیار بندہ گذاشتند بلکہ در کتابخانہ ہای شخصی خودشان نیز ہرگونہ ہمکاری فرمودند و بدین طریق فرصتی بدست آوردم کہ تحقیقات خود را دربارہ احوال و آثار و افکار حضرت سلطان العارفین بحضور علاقہ مندان تصوف و عرفان تقدیم کنم؛ کہ ہمین مقصود حضرت سلطان العارفین قدس اللہ سرہ بودہ است.

توانگری گرد دنیا در بدر

کاشکی از قرب او واقف شوی

منزل جانان بجان خود نگر

وادی ای طی کن زخود نزدیک آ

(حضرت سلطان باہورح)

دکتر سلطان الطاف علی

پروفیسور و رئیس دانشکدہ دولتی اوستہ محمد

بلوچستان

Marfat.com
Marfat.com

بنام خداوند بخشاینده مهربان

مقدمه

ملاحظات عمومی درباره تصوف :

تصوف کلید عرفان است چنانکه در یکی از مقاله‌های مجله وحید آمده است :

«عرفان پی بردن به حقیقت از راه اشراق و الهام، این کاوش و تجسس مابین تمام ملل جهان

و تمام مذاهب و تمام نژادها از دورترین زمان‌ها وجود داشته و طرز فکری مشترک است.»^(۱)

به گفته خاورشناس نکته شناس و پاکباز عصر حاضر آناماری شمیل (Annemarie Schimmel) آلمانی:

«تصوف که بمنزله یک موج بزرگ معنوی است در سایرادیان جریان دارد. بمفهوم وسیع‌تری

میتوان آنرا از شعور حقیقت مطلق تعبیر کرد. ولی اگر بخواهید آنرا دانش، نور، عشق یا

هیچ چیز بنامید.»^۲

اصلاً از آفرینش هستی هجر و فراق میان خالق و مخلوق پیدا شد که عارف رومی رح (۱۱۰۶ هـ -

۶۷۲ هـ) بآن هجر و ناله فراق نشان میدهد.

بش نوازی چون حکایت می‌کند و ز جدائیها شکایت می‌کند^۳

این ناله و فریاد روح انسانی برای وصال حق تعالی ست و همین را در اصطلاح تصوف

عشق می‌گویند. وصال حق را حضرت سلطان العارفين سلطان باهو ندر الله (۱۰۳۹ هـ - ۱۱۰۲ هـ)

مقام فقر می‌گوید: «ابتدای فقر علم است و انتهای فقر رسیدن»^(۴). این جمله معرفی کامل تصوف

است.

امام ابوبکر محمد بن اسحق الکلابازی (م: ۳۹۵ هـ) در این باره حدیثی از رسول

صلی الله علیه و آله وسلم را می‌آورد که -- فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که از جبرائیل علیه السلام پرسیدم درباره

۱. ماهنامه وحید، ش ژوئن ۱۹۷۶، ص ۱۳۸

۲. "Mysticism has been called the great spiritual current which goes through all religions. In its widest sense it may be defined as the consciousness of the one reality be it called wisdom, light, love or nothing".

Mystical Dimensions of Islam, P. 4

۳. عین الفقر (خطی) ۱۲۹۲ هـ - ۱۶۴ الف. مملوکه نگارنده رساله

۴. مثنوی معنوی، ص ۴

علم باطن و جواب آمد که این سرّیست از اسرار من که در دل بنده خود می نهم و دگر از مخلوق کسی را در آن علم اطلاع نمی شود^(۱).

گوئی تاریخ تصوف از خلق کاینات شروع میشود. شیخ محمد لاهیجی در مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، اظهار می نمایند که چون مقصود از ایجاد موجودات کاینات معرفت و شناخت موجد است تعالی و تقدس چنانچه در حدیث قدسی آمده که داؤد پیغمبر علیه السلام از حضرت عزت سوال نمود: لماذا خلقت الخلق فاوحی الله

تعالی الی داؤد «كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق»^(۲) یعنی الله تعالی داؤد علیه السلام را وحی فرمود: «من خزانه ای مخفی بودم خواستم که شناخته بشوم پس مخلوق را خلق کردم».

قرآن کریم منشای تصوف: در کتاب کریم جلت عظمته میفرماید: «ونیا فریدم جن و انس را مگر برای آنکه بپرستند مرا یا بشناسند مرا»^(۳). سلطان المفسرین ابن عباس لیعبدون به لیعرفون فرموده است یعنی طبق حدیث قدسی مزبور باید میتوان استنباط کرد که اراده لیعرفون برای شناخته شدن خود بود. پس وجود تصوف یعنی عشق و علاقه ی آدم به معرفت رویت حق تعالی از تخلیق کاینات کاملاً مشهود است. شرح مسافرت موسی علیه السلام برای ملاقات با خضر علیه السلام که در قرآن کریم نیز آمده نزد اهل تحقیق حاکی از معرفت یا بعبارت دیگر تصوف است. در قرآن کریم آمده است: «وهنگامیکه گفت موسی مر جوانمردش را پیوسته خواهتم رفت تا برسم بمحلّ جمع شدن دو دریا یا بروم روزگاری»^(۴). همین طور در آیه دیگری میفرمایند: «پس یافتند بنده از بندگان ما را که داده بودیم او را رحمتی از نزد ما و آموخته بودیم او را از نزد ما علمی»^(۵). همه این دوندگی و تکاپوی موسی علیه السلام برای ملاقات با بنده خدا تعالی بمنظور کسب علم و حکمت و معرفت حق تعالی بوده چنانکه در قرآن مجید آمده است: «آنکه بیا موزی مرا ز آنچه آموخته شده برای رسیدن بحق»^(۶). چون حق تعالی با موسی علیه السلام همکلام شد، موسی علیه السلام عرض نمود: «گفت

۱. سنالت جبریل عن العلم الباطن فقال سئلت الله عزوجل عن العلم باطن فقال: هو سرّ من سرّی اجعله فی قلب عبدي

لابقف علیه احد من خلقی - کتاب التعرف لمذهب اهل التصوف، مصر، ۱۳۵۲/۱۹۳۳م، ص ۵۹

۲. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تهران، ۱۳۳۷ هـ ص ۷ ۳. و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدن (الذریه ۵۲:۵۷)

۴. و از قال موسی لفته لایبرح حتی ابلغ مجمع البحرین او امضی حقبا. (الکھف ۱۸:۶۰)

۵. فوجدا عبداً من عبادنا آتینه رحمة من عندنا و علمنه من لدنا علماً (الکھف ۱۸:۶۵)

۶. ان تعلمن ممّا علمت رشداً (الکھف ۱۸:۶۶)

ای پروردگار من بنما مرا که بنگرم بتو^(۱)» این هم یکی از مقامات تصوف است که زیرا یکنفر صوفی همواره طالب دیدار خداوندی ست جای دیگر در قرآن کریم وارد شده است: «و همچنین می نمودیم ابراهیم (ع) را عجایب آسمانها و زمین تابوده باشد از یقین کنندگان^(۲)» این آیه نیز تحقیق و جستجو در حق تعالی را آشکار میسازد و بنوعی تصوف است. و چون طبق قرآن ابراهیم علیه السلام میفرمایند: «دوست ندارم فروروندگانرا^(۳)» در واقعه ایشان در جستجوی محبوب حقیقی میباشند و چون آمد: «بدرستی که من متوجه گردانیدم و جهم را از برای آنکه بدید آورد آسمانها و زمین را حق گرای و نیستم من از شرک آورندگان^(۴)» گوئی جستجو و معرفت و خواهش رویت حق از مبادیات تصوف است و در ضمن آن اشاراتی بلیغ در قرآن حکیم بچشم میخورد. در تاریخ اسلام نخستین کسی از صوفیای کرام معنأً خود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم (وصال: ۱۱۱ هـ) بودند که بخاطر معرفت خداتعالی در غار حرا به تفکر می پرداختند. حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بارزترین نمونه خلق عظیم بودند بنابراین میتوان گفت که اخلاق نیز جزو مهمی از تصوف می باشد.

فیلسوف انگلیسی برتریندرسل (Bertrand Russell) گفته است: «دانش ماورای طبیعت یا تلاش همه جانبه برای تفهیم کاینات بوسیله تفکر و تعمق اساساً در نتیجه اتحاد و تضاد دو انگیزه ناگهانی انسانی که یکی از آنها بسوی دانش مادی و دیگری بسوی دانش معنوی میکشاند، تکامل یافته است. بعضی از مردم تنها بوسیله یکی و بعضی دیگر فقط توسط یکی دیگر از این انگیزه ها به بزرگی رسیده اند.^(۵)» ولی حقیقت اینست که اهل تصوف نه فقط خلقت کاینات را بلکه خالق را میشناسند. برتریندرسل (Bertrand Russell) قائلست که: «در اینچنین کاینات ما اتحاد حقیقی یکنفر صوفی و مردی دانشمند - بالاترین درجه رفعت -- چنانکه من می پندارم، این بلندترین مقام را

۱. قال رب انظر اليك (الاعراف ۷: ۱۴۰)

۲. و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض و ليكون من الموقنين (الانعام ۶: ۷۶)

۳. لا احب الافلين (الانعام ۶: ۷۷)

۴. ائى و جهت و جهى للذى فطر السموات والارض حينئذ ما انا من المشركين (الانعام ۶: ۷۹)

5 - Metaphysics, or the attempt to conceive the world as a whole by means of thought, has been developed, from the first, by the union and conflict of two very different human impulses, the one urging men towards mysticism, the other urging them towards science. Some men have achieved greatness through one of these impulses alone, other through the other alone." (Mysticism and logic and Other Essays, London 1921, p.1)

میتوان در جهان فکر و خیال بدست آورد.^(۱)

ولی نزد ما تصوف از علم طبیعت و غیرهم لطیف تر است زیرا که آن به وجدان کار دارد و علم طبیعت بآن هیچ سروکاری ندارد.

چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نمونه کاملی از تصوف اسلامی بودند در زندگانی و فرمودات شان هیچ علامت رهبانیت را نمی بینیم. حقیقت هم همین است که تصوف حقیقی اسلامی بهزیستی و حسن معاشرت انسان را مورد نظر قرار میدهد. بدینجهت تصوف اسلامی از رهبانیت مسیحی و از تصوف ویدانتی و غیر اسلامی کاملاً سواست. اصحاب صفة و خلفای راشدین و سائر اصحاب کرام در زمره نخستین صوفیای اسلام بشمار میروند. پس ازان وقتی خلافت اسلامی مبدل به امارت شد بدعات دنیا بتدریج وارد جامعه اسلامی گشت و در زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان رخنه کرد.

صاحب رساله قشیریه ابو القاسم قشیری (م: ۴۶۵هـ) می نویسد که چون ظهور بدعات زور گرفت بسیاری از فرقه ها بظهور رسید. در همین موقعه یکی از طبقات اهل سنت که همیشه در ذکر الهی اشتغال داشتند برای خود اصطلاح «اهل تصوف» ابداع نمودند. و این زمان پیش از پایان قرن دوم هجری بود.^(۲) پس روشن شد که تا زمان خلفای

راشدین تصوف معنای بوده ولی نزدیک به قرن دوم هجری اصطلاحاً هم وارد جامعه شد. شیخ ابو نصر سراج طوسی (رح: م: ۳۷۸هـ) قائلست که در قرآن الفهاظ مقربون سارعین الی الخیرات، صادقین، قانتین، متوکلین، مخلصین، اولیاء ابرار و شاهدین در حق صوفیه بکار رفته است.^(۳)

طبق تحقیق مولانا عبدالرحمن جامی رح (م: ۸۹۸/۱۴۹۲م) اولین کسی که لقب صوفی باو داده شد. ابوالهاشم (م: ۱۵۰/۷۶۷م) بود.^(۴) دکتر آرای - نکلسن (R.A.Nicholson) هم اعتقاد دارد که نخستین کسیکه برایش نام صوفی بکار رفت ابوالهاشم بود.^(۵)

1 "In such a nature we see the true union of the mystic and the man of world The highest eminence, as I think, that it is possible to achieve in the word of thought." (Mysticism and logic and Other Essays, p.4)

۲. فی هذه الظرفية.....مفايرة و فرقا اذا لحقیقة هی اسرار الشریعة (القشیریه، مصر، ۱۳:۱)

۳. کتاب اللمع، مصر ۱۳۲۶هـ ص ۱۶

۴. نفحات الانس، لکهنو ۱۳۳۳هـ ص ۳۱

5 The selected poems Cambridge, 1952, P.XXii from Diwan Shams

حضرت علی ہجویری رح (م: بعد ۴۸۱ھ) میگویند:

«من صفاء الحُب فهو صاف و من صفاء الحبيب فهو صافی آنکہ بمحبت مصفاً شود صافی بود و آنکہ مستغرق دوست شود و از غیر دوست بری شود صوفی بود و بر مقتضی لغت اشتقاق این اسم را درست نگرند از هیچ چیزی از آنکہ معنی عظیم تر از آن ست - پس صفا معنی متلالی و ظاہرست. (۱)»

زیراکہ در لفظ صوفی ہم اوصاف صوفی نمی گنجد. حضرت علی ہجویری (رح) می افزایند:
«پس صوفی آن بود کہ از خود فانی بود و بحق باقی و از قبضه طبایع رسته و بحقیقت حقایق پیوسته (۲)».

امام ابوبکر بن ابواسحاق در کتاب تعرف میگوید کہ چون ایشان (صوفیہ) باصفات بہ اہل صفہ متصف بودند. لباس و وضع ظاہری شان ہم مثل اصحاب صفہ بود، پس صفیہ (صوفیہ) گفته شدند (۳).

آقای طارق سلطان در پایان نامہ خود میگویند کہ نزد حضرت باہورج، آنانکہ بعد از مشاہدہ ذات حق تعالی باشعور کاملہ درس عرفان می دهند صوفیای کبار هستند و ایشان (حضرت باہورج) در ہم آہنگی جذبہ و عقل قائلند (۴). بنظرش اصلاً صریح حضرت سلطان باہورج، در تصوف بہ مسلک «صحو» گفته آید، کاملاً درست است.

حضرت سلطان باہو قدس اللہ سرہ العزیز (۱۰۳۹ھ-۱۱۰۲ھ) میگویند:

«در تصوف چہار حرف است، ت ص - وف از حرف «ت» تصرف کند خود را برہ دعوی جان و مال خود را، تصرف کند بارواح حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم. و از حرف «ص» صراط المستقیم، و از حرف «و» وعدہ خلافی نکند، و از حرف «ف» فتح القلوب فدائ نفس، ہر کہ

۱. کشف المحجوب (روی نسخہ منقول بہاء الدین زکریا رح)، لاہور ۱۲۸۷ھ ص ۳۵

۲. همان، کشف المحجوب

۳. «فلما كانت هذه الطائفة بصفة اهل الصفة فيما ذكرنا و لبسهم و زيهم زمی اهلها سموا صوفیہ ص ۳۵» کتاب التعلوق فی

التصوف، مصر ۱۹۳۳/۵۱۳۵۲، ص ۷

4 "These people who retain their discourse with normal conscious after mystic exprience are higher sufis. He is in favour of 'healthy Union' of emotion and intellect." (Relations of individual with GOD in Sultan Bahoo, thesis, University of Punjab, Lahore 1972, P.86)

بدین صفتها موصوف نگردد آنرا صاحب تصوف نتوان گفت^(۱).
تمام دنیای اسلام باصوفیای متقدمین همچو:

حضرت خواجه حسن بصری (رح)

حضرت حبیب عجمی (رح)

حضرت داوود طائی (رح)

حضرت رابعه بصری (رح)

حضرت معروف کرخی (رح)

حضرت حارث محاسبی (رح)

حضرت ذوالنون مصری (رح)

حضرت سرّی سقطی (رح)

حضرت بایزید بسطامی (رح)

حضرت حمدون قصار (رح)

حضرت سهیل بن عبدالله تستری (رح)

حضرت ابو سعید خزاز (رح)

حضرت جنید بغدادی (رح)

حضرت شیخ علی رودباری (رح)

حضرت ابو بکر شبلی (رح)

(م: ۷۲۸/۱۱۰)

(م: ۷۳۸/۱۲۰)

(م: ۷۸۱/۱۶۵)

(م: ۸۰۱/۱۸۵)

(م: ۸۱۵/۲۰۰)

(م: ۸۵۷/۲۴۳)

(م: ۸۵۹/۲۴۵)

(م: ۸۶۳/۲۴۹)

(م: ۸۷۴/۲۶۱)

(م: ۸۸۴/۲۷۱)

(م: ۸۹۶/۲۸۳)

(م: ۸۹۹/۲۸۶)

(م: ۹۰۹/۲۹۷)

(م: ۹۳۳/۳۲۲)

(م: ۹۴۵/۳۳۴) و غیره

و باصوفیای متأخرین در همه دنیای اسلام که اسمهای شان درج زیراست بیشتر معروف اند:

(م: ۹۸۸/۳۷۸)

(م: ۹۹۶/۳۸۶)

(م: ۱۰۲۱/۴۱۲)

(م: ۱۰۳۸/۴۳۰)

(م: ۱۰۴۹/۴۴۱)

(م: ۱۰۸۸/۴۸۱)

(م: ۱۱۱۱/۵۰۵)

(م: ۱۱۵۰/۵۴۴)

شیخ محمد بن یحیی ابو نصر سراج طوسی (رح)

شیخ ابو طالب مکی (رح)

شیخ ابو عبدالرحمن السلمی (رح)

شیخ ابو نعیم اصفهانی (رح)

شیخ ابو سعید ابی الخیر (رح)

شیخ الاسلام شیخ عبدالله انصاری (رح)

حجة الاسلام امام محمد بن محمد ابو حامد غزالی (رح)

حکیم سنائی غزنوی (رح)

۱. محک الفقراکبیر (خطی) ۴۱۵۱۳۴۳: الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

(م: ۱۶۶/۵۵۶۱)	شیخ سید عبدالقادر جیلانی (رح) غوث الاعظم
(م: ۲۲۱/۵۶۱۸)	شیخ فرید الدین عطار (رح)
(م: ۲۳۴/۵۶۳۲)	شیخ شہاب الدین سہروردی (رح)
(م: ۲۴۰/۵۶۳۸)	شیخ اکبر محی الدین ابن عربی (رح)
(م: ۲۷۳/۵۶۷۲)	مولانا جلال الدین رومی (رح)

در شبہ قارہ ہند و پاکستان وجود صوفیہ را نشان داریم کہ بہ یمن برکت ایشان درین شبہ قارہ ہند و پاکستان اسلام نفوذ کرد و بنیان اخلاق و زکاوت راہ یافت.

صوفیای متقدمین در شبہ قارہ:

درین بارہ شکی نیست کہ قبل از ورود مسلمانان در شبہ قارہ ہندو پاکستان مردمان از تمدن شایستہ محروم بودند. امتیاز نسلی و گروہی بین ہندوان اغلب باشندگان ہند را بر مقام اسفل السافلین آورده بود.

وقتی صوفیای کرام از بلاد اسلامیہ آمدند و تبلیغ دین مبین اسلام نمودند، اسلام طبقات پست و ستمدیده را مژدہ نجات و بہزیستی داد.

پروفیسور محمد ایوب قادری خیلی راست گفته است کہ صوفیای کرام مبلغ محبت و اتحاد بودند و ایشان عملاً در زندگانی خود توحید و اصول انسانیت را در پیش گرفتند. بدینجہت کنار ہند گروہ آمدند و مسلمان شدند^(۱).

آقای قاضی جاوید میگوید کہ در شبہ قارہ ہندو پاکستان نشرواشاعت تہذیب اسلامی توسط تصوف بعمل آمد و درین ہیچ جای تعجب نیست کہ در شبہ قارہ بیشتر اشاعت اسلام بوسیلہ صوفیای کرام بودہ است.^(۲)

آقای فلپ کی ہیتی (Philip K.Hitti) ہم در کتاب خود قبول می کند کہ صوفیای کرام دین اسلام را بہ آسیای جنوب شرقی و بہ افریقہ ی مرکزی گسترش نمودند.^(۳)

۱. حضرت مخدوم جہانیاں جہانگشت، کراچی ۱۹۷۵م، ص ۴۰

۲. برصغیر میں مسلم فکر کا ارتقاء، لاہور ۱۹۷۷م، ص ۴

۳ "They are the main carriers of Islam into south-eastern Asia and central

Islam and the West, Canada, 1962, p.56. Africa."

شیخ عبدالحق محدث دہلوی (م: ۱۰۵۲ھ) نیز باین امر اشارہ می نمایند کہ «دیار ہندوستان (ہند و پاکستان) کہ مقام خاص عرفا و محبان و دوستان ست»^(۱)

این امر خیلی شگفت آورد است کہ از همان آغاز طلوع اسلام در عرب اشعہ نور اسلام فوری سرزمین ہند و پاکستان را ہم منور کرد. صوفیا و دراویش مسلمان در ابتدای قرن اول ہجری در شبہ قارہ ہند و پاکستان آمدن گرفتند. بعضی در ہمین جا متولد شدند و بعضی ہا از کشورہای دیگر اسلامی آمدند و درینجا رحل اقامت افگندند. در زیر بر سبیل مثال ذکری از ایشان بعمل می آوریم.

حضرت مغیرہ بن ابی العاص (رض):

در سال ۱۵ ہجری در زمان خلافت حضرت عمر (رض) آن صحابی رسول اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با مجاہدین صحابہ لشکر کشی کردند و شبہ قارہ ہند و پاکستان را در سند شرف قدم بخشیدند^(۲).

حضرت مغیرہ بن شعبہ (رض):

طبق شاہ محمد کبیر دانا پوری در سال ۲۷ ہجری، زمان خلافت حضرت عثمان (رض) بطور سردار قافلہ براہ آب بہند فرستادہ شدند. در مالابار شرق دکن رسید. در آن نواح در شہر کالیکت راجہ زمورن بردست این طایفہ اسلام آورد. راجہ زمورن اقرار کرد کہ او خود با دیگر اہالیان شہر واقعہ معجزہ شق القمر را مشاہدہ کردہ بود^(۳).

حضرت تاعر بن دعر (رض):

در زمان خلافت حضرت علی کرم اللہ وجہہ بسال ۳۸ ہجری درین برصغیر آمدند و جہاد کردند^(۴).

۲. فتوح البلدان، قاضی اطہر مبارکپوری، لاہور، ص ۶۱۲

۱. اخبار الاخیار معہ مکتوبات، لاہور ۱۹۵۷م، ص ۷

۳. تذکرۃ الکرام تاریخ خلفای عرب و اسلام، نولکشور لکھنؤ ۱۳۴۳ھ، ص ۲۴۲

۴. فتوح البلدان، قاضی اطہر مبارکپوری (مترجمہ اردو) کراچی، ص ۶۱۳

حضرت حارث بن مره (رض)

در زمان خلافت حضرت علی کرم الله وجهه بسال ۳۹ هجری جهاد کردند و از خراسان تا مکران (وادی هلمند) ملک را فتح کرده آن را بانور اسلام منور ساختند^(۱).

حضرت رقیه بنت امیرالمومنین حضرت علی کرم الله وجهه (ورود هند و پاکستان سال ۸۶۱)

حضرت رقیه المعروف بی بی حاج زوج حضرت مسلم بهمراهی بنات حضرت عقیل (برادر حضرت علی کرم الله وجهه) موسوم به حضرت بی بی تاج، حضرت بی بی حور، حضرت بی بی نور، حضرت بی بی گوهر و حضرت بی بی شهباز حسب فرمان حضرت امام عالی مقام حسین علیه السلام از کوفه مسافرت نموده به هندو پاکستان در لاهور ورود کردند. ایشان به «بیبیان پاکدامنان» مشهور هستند. راجگان هندو از کرامات حضرت بی بی رقیه مسلمان شدند و در لاهور (خیابان ایمپرس کنونی) خانقاه فیض و عرفان درس رشد و هدایت باز شد. هزارها هندو مسلمان شدند و صدها مسلمان حافظ قرآن گشتند^(۲). سید محمد لطیف مورخ لاهور درین باره هیچ شکی ندارد و می افزاید که سلطان محمود غزنوی اطاقها زیبا و تالارها گرد آن خانقاه پاکدامن بنا کرد^(۳).

حضرت محمد بن قاسم بن عقیل الثقفی (ج) (م: ۹۶ هجری)

این مرد مجاهد در ۹۳ هجری سند را فتح کرد و بر دیبل پرچم اسلام را نشانید^(۴) طبق میر محمد معصوم (۹۴۴-۱۹۰۱۹ هـ) محمد بن قاسم در ۹۲ هجری عازم سند شده بود^(۵). در برصغیر هندو پاکستان از قدوم فیضان حضرت محمد بن قاسم مسلمانان پابرجا شدند و موقعیت آنها مستحکم گردید.

۱. همان

۲. تحقیقات چشتی، مولوی نور احمد چشتی، لاهور ۱۹۶۲ م، ص ۱۸۰ تا ۱۸۳

تاریخ بیبیان پاکدامنان، مولوی محمد بخش قریشی، لاهور ۱۹۷۹ م، ص ۱۳۹ تا ۱۴۸

3. Lahore, Its history, Architectural Remains and Antiquities, Lahore 1981, p. 213.

چون این روایت در مردمان عموم تشهیر یافته است و در جندی از کتب تاریخی هم آورده شده است بیان نمودم ورنه امکان این واقعه بعید از قیاس است (نگارنده رساله)

۴. تذکره علمای هند (فارسی) مولانا رحمان علی (م ۱۳۲۵ هـ)، نولکشور ۱۹۱۴ م، ص ۳

۵. تاریخ معصومی (ترجمه اردو)، کراچی ۱۹۵۹ م، ص ۲۹

حضرت مولانا اسلامی (رح) (قرن اول هجری)

طبق محمد عبدالعلیم ندوی ساکن دیبل بود و بردست حق پرست محمد بن قاسم ثقفی اسلام قبول کرد. این بزرگ در پیش گاه راجه داهر محاسن و خوبیهای اسلام را بیان کرد^(۱).

حضرت عبدالرحمن بن العباس الهاشمی (رح) (قرن اول هجری)

آقای محمد اسحق بهتی مینویسد که آن تابعی جلیل القدر بود. حضرت عبدالرحمن هاشمی تحصیل و حدیث از حضرت ابوهریره (رض) کرده بود^(۲). طبق ابن اثیر ابوالحسن علی بن محمد بن محمد (م: ۵۶۳۰هـ) این مرد پارسا و محدث از عرب هجرت کرده به سند آمد و تا پایان حیات اینجا ماند^(۳). علامه ابو جعفر محمد بن جریر (م: ۵۳۱۰هـ) صاحب تاریخ طبری واقعات شان را تحت سال ۸۳ هجری نوشته است^(۴).

حضرت ابو شبیه جوهری (رح) (قرن اول هجری)

نام و نسب یوسف بن ابراهیم القیمی الواسطی و کنیت ابو شبیه بود. مطابق حافظ ابوالفضل احمد بن علی بن الحجر العسقلانی (م: ۸۵۲هـ) از فضلاء تابعین و زعمای محدثین قرن اول بود. شرف تلمذ و فیضان باطنی از حضرت انس بن مالک صحابی و خادم رسول پاک صلی الله علیه و آله وسلم یافته بود^(۵). از عرب وارد سند شد و در سال ۹۳ هجری شریک جهاد بود.

حضرت زائد بن عمیر طائی کوفی (رح) (قرن اول هجری)

مولانا محمد اسحق بهتی صاحب فقهای هند متفق است که حضرت زائد کوفی (رح) از قبیله طی بود و از کبار تابعین قرن اول بود. بطور محدث تحصیل حدیث از صحابه جلیل القدر و کثیر الروایت همچو حضرت عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، جابر بن عبدالله، ابوهریره و نعمان بن بشیر رضی الله تعالی عنهم کرده بود^(۶). طبق علامه عبدالحمی لکهنوی این مرد بزرگ، محدث، عارف و مجاهد در جهاد مولتان در سال ۹۶ هجری شهادت یافت^(۷).

۱. پاکستان مین فروغ عربی، مقاله تذکره علمای دیبل، کراچی ۱۹۷۵م، ص ۳۱۲

۳. الکامل فی التاریخ، مصر ۱۲۹۰هـ، ۴: ۲۳۳-۲۳۵

۵. لسان المیزان، دکن ۱۲۳۱هـ، ۶: ۷۷۸

۷. نزهة الخواطر، حیدرآباد سند ۱۳۷۶هـ، ۱: ۱۱-۱۲

۲. فقهای هند، لاهور ۱۹۷۴م، ص ۱: ۵۴

۴. تاریخ طبری، کراچی، ۵: ۳۶۷

۶. فقهای هند، لاهور ۱۹۷۴م، ۱: ۴۹

(قرن دوم)حضرت حیدان سندی

این امر برای شبه قاره هند و پاکستان مایه فخر و مباهات است یک بانوی سندی موسوم به حیدان را با حضرت سیدنا علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب (رضی الله تعالی عنہم) بسلسلک ازدواج منسلک گردید. بنا بگفته علامه ابو جعفر محمد بن جریر الطبری (م: ۲۳۰هـ)، قاضی اطهر مبارکپوری و علامه ابوالحسن علی بن محمد بن محمد (م: ۶۳۰هـ) صاحب الکامل فی التاریخ از بطن مبارک این بانوی سندی دو پسر از سیدنا علی (زین العابدین) موسوم به سیدنا امام زید و سیدنا عمر بدنیا آمدند^(۱). علامه ابن عساکر (م: ۴۹۹هـ) نیز متفق است سیدنا زید بن علی و سیدنا عمر (رضی الله تعالی عنہما) در قرن دوم هجری از جانب مادر سندی النسل بودند^(۲).

حضرت عمرو بن مسلم الباهلی (رح)

طبق مولانا عبدالحی ابن فخرالدین الحسینی (م: ۱۳۴۱هـ) حضرت عمرو تبع تابعی و ثقہ رواة الحدیث بود. حضرت عمر بن عبدالعزیز (رض) این مرد نکوکار و متقی و پرهیزگار را بعد از محمد بن قاسم فرمانفرمای سند کرده بود^(۳). از تبلیغ و ارشاد آن بزرگ راجه های هندووان مسلمان شدند و تمدن اسلامی را اختیار کردند.

حضرت عبدالله بن محمد (بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب)

طبق علامه ابو جعفر محمد بن جریر (م: ۳۱۰هـ) حضرت عبدالله چون در حق خلافت پدر خود با خلیفه منصور از در مخالفت درآمد و وارد سند شدند در حضور آن عالی مقام چهار صد مشائخ و علمای زیدیه^(۴) جمع شدند^(۵).

۱. تاریخ طبری، کراچی ۱۹۷۱م، ص ۲۶۳، رجال السند والهند، بمبئی ۱۳۷۷هـ، ص ۱۰۹، الکامل فی التاریخ، مصر ۱۲۹۰هـ، ص ۱۰۱۵.

۲. تاریخ ابن عساکر، دمشق ۱۳۴۹هـ، ص ۱۶۶.

۳. نزهة الخواطر، حیدرآباد دکن ۱۹۴۷م، ص ۳۸۱.

۴. سیدنا زید بن علی (م: ۱۲۲هـ) در علوم دین و فنون شرع متین بر مدارج اجتهاد فائز بودند. بر بنای اجتهاد خود مسنک آریده را آغاز کردند که فرقه معروفی از اهل تشیع است. این مذهب از عراق تابه یمن اتساعت یافت البته بخلاف شیعیان اتنا عشریه این فرقه زیدیه بر مسلک معتدل مبنی میشود زیرا که این فرقه به خلفای ثلاثه (حضرت ابوبکر صدیق، حضرت عمر فاروق و حضرت عثمان ذوالنورین رضی الله تعالی عنہم) احترام میگذارد. مقلدین ابن مسلک درین زمان در یمن بتعداد زیادی وجود دارند. (صاحبزاده

۵. تاریخ طبری، کراچی، ۳۳۳، ۳۲۹، ۷.

عبدالرسول، تاریخ اسلام، ص ۳۱۵)

السندی بن شماس (رح)

طبق تحقیق دکتر مولوی محمد قاسم عینی السندی بن شماس از قدماء محدثین سند بشمار می آید. پدرانیش از سند هجرت نموده در بصره مسکن گرفتند. تحصیل و سماعت حدیث از حضرت عطاء بن ابی رباح و از حضرت امام محمد بن سیرین (م: ۱۱۰هـ) کرده بود و تازیست خلق خدا تعالی را فیضیاب کرد^(۱).

حضرت اسرائیل بن موسی

مطابق علامه عبدالحی الحسینی (م: ۱۳۴۱هـ) حضرت اسرائیل اهل بصره بود و بیشتر در شبه قاره هندو پاکستان می آمد و بدین سبب «الهندی» نامیده شد مسافرت به هندو پاکستان بغرض تجارت بود. تحصیل و سماعت علم حدیث از آئمه حدیث و ثقه تابعین جلیل القدر همچو حضرت امام حسن البصری (م: ۱۱۰هـ) امام محمد بن سیرین (م: ۱۱۰هـ) و وهب بن منبه (م: ۱۱۴هـ) کرده بود. امام سفیان بن سعید الثوری (م: ۱۶۰هـ)، امام سفیان بن عیینه هلالی (م: ۱۹۸هـ)، حسین بن علی الجعفی (م: ۲۰۳هـ) و یحیی بن قطعان (م: ۱۹۸هـ) از این عالم و عارف و محدث فیض و رواة حاصل کرد^(۲) بلکه طبق امام ابو عبدالله محمد بن اسماعیل البخاری (م: ۲۵۶هـ) در کتاب جامع بخاری و طبق امام ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی (م: ۳۰۳هـ) در سنن نسائی حضرت اسرائیل بن موسی بدو وسیله بمقام و مدارج شیخ و استاذ شان بشمار می آید^(۳). شیخ ابو عبدالله محمد بن سعد (م: ۲۱۰هـ) سال وفات آن را ۱۳۰هـ مینویسد^(۴).

(م: ۱۶۰هـ)

حضرت شیخ ابو حفص ربیع بن صبیح

طبق حافظ ابوالفضل احمد بن علی بن الحجر العسقلانی (م: ۸۵۲هـ) کنیت ابو حفص و نام و نسب ربیع بن صبیح البصری السندی است. کنیتش ابوبکرهم بود. به قبیله بنی سعد تعلق موالاته میداشت^(۵).

مولانا رحمن علی صاحب تذکره علمای هند، مولانا محمد اسحق بهتی صاحب فقهای

۱. علم حدیث مین سندھ کا حصہ (پایان تامہ) دانشگاه حیدرآباد سند جامشور ۱۴۰۲ھ مقدمه، ص ۱۹

۲. ترجمہ الخواطر، حیدرآباد دکن ۱۹۴۷م، ۱: ۲۳-۲۴

۳. جامع بخاری، کراچی ۱۳۸۱ھ: ۱۴: ۵۳۰: سنن نسائی، کراچی ۲۰۸: ۱۰

۴. طبقات ابن سعد، کراچی ۱۹۷۱م، ۶: ۴۲۰

۵. تہذیب التہذیب، حیدرآباد دکن ۱۳۲۵ھ: ۳: ۲۴۷

هند، علامه عبدالحی الحسینی صاحب نزہة الخواطر و مولانا غلام علی آزاد بلگرامی صاحب کتاب مائراکرام متفق هستند که شیخ ابو حفص از مشائخ شبه قاره هند و پاکستان بشمار می آید زیرا که آن بزرگ از بصره هجرت نموده به سند وارد شد و در نواحی یکی از جزائر سند که تاهنوز مشخص نشده است فوت و مدفون گشت^(۱). ابن الحجر عسقلانی مینویسد که علمای اصول و آئمه حدیث بر صداقت، عدالت، ثقافت، صالحیت و تقوی ابو حفص ثناخوان هستند^(۲).

قرن سوم

شیخ سندی بن عدویہ الرازی

بقول علامه ابو محمد عبدالرحمن بن ابی حاتم رازی (م: ۳۲۷هـ) نامش سهل بن عبدالرحمن است. کنیت ابوالهیشم کلبی - در همدان و قزوین بر عهده قضا هم مانده بود^(۳). شیخ سندی در تحصیل علوم الحدیث از مشائخ عراق و مدینه منوره استفاده برد. مطابق دکتر محمد اسحاق شیخ سندی را مورخین از محدثین و ثقات روای متقدمین بشمار آورده اند^(۴). دکتر محمد قاسم عینی در مقاله خود سال وفات شیخ سندی را ۲۱۵هـ تا ۲۲۵هـ قرار داده است^(۵).

شیخ عباس بن السندی

قاضی ابوالمعالی اطهر مبارکپوری شیخ را از میان رجال سند شمرده است^(۶). بسیاری از احادیث بیان کرده شیخ موصوف در کتب تراجم موجود است.

شیخ ابو حامد رجاء السندی

(م: ۲۲۱هـ)

طبق دکتر محمد اسحق شیخ رجاء یکی از راویان حدیث قرن سوم بود و فرزند غلامی بنام

۱. تذکره علمای هند (فارسی)، نولکشور لکهنو ۱۳۳۲هـ، ص ۳ فقهای هند، لاهور ۱۹۷۴م، ۷۲:۱، نزہة الخواطر، حیدرآباد دکن

۲. تہذیب التہذیب، حیدرآباد دکن ۱۳۲۵هـ، ۲۴۸-۲۴۷:۳

۱۳۵۰:۱، مائراکرام، لاهور ۱۹۷۱م، ص ۷۶

۳. کتاب الجرح والتعديل، حیدرآباد دکن ۱۳۶۰هـ، ۳۱۸:۱:۲

4. India's Contribution to Hadith, Dacca, 1955, p.212.

۵. علم الحدیث میں سندھ کا حصہ، باب الثالث، ص ۱۹۸ (پایان نامہ دانشگاه حیدرآباد سند ۱۴۰۲هـ)

۶. رجال السند والهند، بمبئی ۱۳۷۷هـ، ص ۱۶۵

بنو حنظل بود. پدران وی با اسیران جنگی ولایت سند به عربستان برده شدند^(۱). بهر طور شیخ امام وقت و استاد حدیث بود. حافظ ابن حجر عسقلانی (م: ۸۵۳هـ) می نویسد که مطابق امام ابو حاتم رازی شیخ رجاء راستباز بود علامه ابن حبان وی را در زمره ثقات شمرده است. بقول امام حاکم محمد بن عبدالله (م: ۴۰۵هـ) «رجاء یکی از اراکین استوار حدیث بوده است و از پسماندگان وی حفاظ و محدثین می آیند»^(۲).

شیخ خلف بن سالم الحافظ

(۱۶۱هـ-۲۳۱هـ)

از لحاظ اصل و نسل سندی ست و بلحاظ مسکنت بغدادی مخرمی است. طبق دکتر محمد اسحاق مخرمی محله ای از شهر بغداد است که در آن شیخ موصوف زندگی می کرد^(۳). حافظ ابن حجر عسقلانی (م: ۸۵۲هـ) یک کتاب حدیث بنام «مسند» باو نسبت داده است^(۴). علامه ابو بکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی چندتا حدیث که ازو مروی شده نقل نموده است^(۵).

(۱۶۵هـ-۲۴۷هـ)

شیخ ابو عبدالملک محمد بن ابی معشر

طبق محمد اسحاق بهتی وی پسر ابو معشر نجیع بن عبدالرحمن المدنی التابعی السندی بود که خیلی استاذ معروف حدیث در سند بود^(۶). مطابق امام ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی (م: ۲۷۹هـ) و علامه ابو بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی (م: ۴۶۳هـ) احادیث بسیار ازو مروی ست^(۷).

(زمان: ۲۲۰هـ)

شیخ ابو حمزه (رح)

وی از سند بود و در اصفهان مسکن گزید. قاضی اطهر مبارکپوری

1. India's Contribution to Hadith, Dacca, 1955, p.209.

۲. تهذیب التهذیب، حیدرآباد دکن ۱۳۲۰هـ، ۱۵۴:۳

3. India's Contribution to Hadith, Dacca, 1955, p.207.

۵. تاریخ بغداد، قاهره (مصر) ۱۳۴۹هـ، ۳۲۸:۸

۴. تهذیب التهذیب، حیدرآباد دکن ۱۳۲۰هـ، ۱۵۴:۳

۶. فقهای هند، لامور ۱۹۷۴م، ۹۲:۱

۷. جامع ترمذی، کراچی ۱۳۸۰هـ، ۷۰:۱ تاریخ بغداد، قاهره (مصر) ۱۳۴۹هـ، ۳۲۷:۳

وی را در میان رجال سند شمرده است^(۱)۔ در اصفهان درس حدیث میداده است^(۲)۔

شیخ ابو نصر السنندی

(م: ۲۷۵ھ)

طبق امام ابو سعید بن ابو بکر محمد السمعانی (م: ۵۶۲ھ) کنیت آن بزرگ ابوالنصر بوده است۔ نام و نسبش فتح بن عبداللہ السنندی بود و غلام آزاد کردہ ای از آل اخلاف حسن بن حکم بود^(۳)۔ علمای تاریخ و تراجم آن را از محدثین سند قرار داده است^(۴)۔

شیخ احمد بن السنندی

(م: ۲۷۵ھ)

قاضی اطهر مبارکپوری و علامہ ابوبکر احمد بن علی الخطیب البغدادی نام و نسب آن مرد عالم شیخ احمد بن السنندی بن فروح المطرز البغدادی نوشته اند^(۵)۔ مصنف کتاب «رجال السنند والهند» و مصنف کتاب «اندیاز کنتری بیوشن تو حدیث» و مصنف کتاب «تاریخ الحدیث» شیخ را در طبقہ محدثین سند شمرده اند^(۶)۔ طبق دکتور محمد اسحق چون جامہ دوزی پیشہ آن بزرگ بود بنا برین بنام المطرز معروف بود^(۷)۔

شیخ القاسم بن العباس

(م: ۲۷۸ھ)

طبق دکتور محمد اسحق شیخ قاسم پسر خالہ حضرت ابو معشر نجیح بن عبدالرحمن بود کہ در سند بنام امام حدیث مشہور بود^(۸)۔ امام ابوبکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی (م: ۴۶۳ھ) مینویسد کہ شیخ موصوف در ثقافت، زہد و فقہ خیلی بر مدارج عالی فاضل بود^(۹)۔ دکتور

۱. هندوستان میں عربوں کی حکومتیں، کراچی ۱۳۸۷ھ ص ۷۳۔ ۲. همان

۳. کتاب الانساب، لیدن ۱۹۱۲ م، ص ۷۸-۷۷

۴. رجال السنند والهند، بمبئی ۱۳۷۷ھ ص ۱۹۱ هندوستان میں عربوں کی حکومتیں، کراچی ۱۳۸۱ھ ص ۱۵۵

۵. رجال السنند والهند، بمبئی ۱۳۷۷ھ ص ۵۹ هندوستان میں عربوں کی حکومتیں، کراچی ۱۹۷۲ م، ص ۱۵۳

۶. رجال السنند والهند، قاضی اطهر مبارکپوری، بمبئی ۱۳۷۷ھ ص ۵۹

India's Contribution to Hadith, Dr.M.Ishaq,Dacca,1955,p.213

تاریخ الحدیث، پروفیسور عبدالصمد صارم الازہری، لاہور ۱۹۶۳ م

7. India's Contribution to Hadith,Dacca,1955,p.213

۸. India's Contribution to Hadith,Dacca,1955,p.207.

۹. تاریخ بغداد، قاہرہ (مصر) ۱۳۴۹ھ ص ۴۳۶

محمد اسحاق اتفاق دارد که آن صوفی صافی راوی حدیث، فقیه و عالم تصوف بود^(۱).

(م: ۲۸۰هـ)

شیخ داؤد بن محمد

مطابق امام ابوبکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی (م: ۴۶۳هـ) شیخ موصوف پسر شیخ بن ابی معشر نجیح بن عبدالرحمن السندی بود^(۲). دکتر محمد اسحاق و مولانا امیر احمد مخدوم العباسی هر دو متفق اند که آن شیخ عالی مقام از فقهای محدثین سند بشمار می آید^(۳).

(م: ۲۸۰هـ)

شیخ جیش بن السندی

طبق دکتر محمد اسحاق آن مرد عارف از مشائخ سند شمرده میشود^(۴).

شیخ ابو موسی الدیلبی (رح)

طبق علامه ابوالفرج بن علی ابن الجوزی (م: ۵۹۷هـ) آن شیخ عارف خواهرزاده شیخ المشایخ سیدنا سلطان ابو یزید طیفور بن عیسی البسطامی (رح) (م: ۲۶۱هـ) بود^(۵). علامه عبدالعلیم ندوی تحقیق نموده است که خانواده آن بزرگ عالی صفات از دیبل (سند) به بغداد انتقال نموده بود^(۶).

شیخ ابن ابی الشوارب (رح) (م: ۲۸۳هـ)

طبق قاضی اطهر مبارکپوری شیخ ابن ابی الشوارب موسوم به شیخ محمد بن عبدالملک یکی از آن فضلاء و آئمه حدیث اهل عرب بود که در سند سکونت ورزیدند^(۷).

1 . India's Contribution to Hadith, Dacca, 1955, p.205

۲. تاریخ بغداد، قاهره (مصر) ۱۳۴۹هـ، ۳۷۶:۸

3 . India's Contribution to Hadith, Dacca, 1955, p.205

۴. India's Contribution to Hadith, Dacca, 1955, p.213

۵. صفة الصفوة، حیدرآباد دکن ۱۳۵۶هـ، ۹۲:۴

۶. تذکره علمای دیبل، پاکستان مین فروغ عربی، دانشگاه کراچی ۱۹۷۵م، ص ۳۱۳

۷. رجال السنن والهند، بمبئی ۱۳۷۷هـ، ص ۱۸۸

رک: برای توضیحات درین باب علم حدیث مین سند کاحصه، مولوی محمد قاسم عینی پایان نامه دانشگاه حیدرآباد سند ۱۴۰۲هـ

قرن چهارم

(م: ۳۲۲ھ)

شیخ ابو جعفر محمد بن ابراہیم

مخدوم امیر احمد العباسی می گوید کہ تولد آن شیخ در شهر دیبل (سند) اتفاق افتاد^(۱). «جزو دیبلی» یکی از تصانیف اوست. مولانا عبدالشہید نعمانی می نویسد کہ درین کتاب مرویات حضرت عمرو بن حزم صحابی جمع کردہ اند. بیست و پنج مکتوب و یک ہدایت نامہ آنحضور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنام حضرت عمرو بن حزم (رض) موجود است. آن ہدایت نامہ بہ حضرت عمرو بن حزم (رض) موجود است. آن ہدایت نامہ بہ حضرت عمرو بن حزم (رض) موقعہای فرستادہ شدہ بود کہ حاکم یمن بود^(۲). طبق قاضی اطہر مبارکپوری سراسر زندگانی شیخ ابو جعفر در مجاورت مکہ المکرّمہ گذشت^(۳).

شیخ ابو العباس احمد بن عبداللہ (رح) (م: ۳۴۳ھ)

طبق آقای عبدالعلیم ندوی و محمد اسحاق بہتی و قاضی اطہر مبارکپوری آن عارف باصفا در زمرہ زہاد و محدثین کاملین می آید. تارک الدنیا، طالب المولیٰ، خداترس و خدا رسیدہ بود. زندگانی را کاملاً در فقر و عبادت و زہد و ریاضت می گزاراند. طبعاً سادہ رو، پشمینہ پوش و اکثر برہنہ پا می ماند. بنا برین بہ لقب «الزاهد» ملقب گشت^(۴). طبق امام ابو سعید عبدالکریم بن ابی بکر محمد اسمعانی (م: ۵۶۲ھ) آن شیخ با کمال از بلاد سند مهاجرت نمودہ بہ نیشاپور سکنی گزید و مزارش در حیرہ است^(۵).

شیخ علی بن موسیٰ الدیبلی

مولانا عبدالعلیم ندوی صاحب تذکرہ علمای دیبل، قاضی اطہر مبارکپوری مصنف «رجال السنہ والہند»، و حکومتہای اعراب در ہند»، و پروفیسور محمد اسلم نگارندہ کتاب «سرمایہ عمر»

باب الثالث، ص ۲۶۵ تا ص ۲۶۸

۱. سرزمین سندھ میں علم حدیث، مجلہ الترجمہ، حیدرآباد سند زولہ ۱۹۶۳ م

۲. پاکستان میں فروغ عربی، مقالہ، ابو جعفر دیبلی اور تدوین مکاتیب نبوی صلی اللہ علیہ وسلم، کراچی ۱۹۷۵ م، ص ۳۳۷-۳۳۸

۳. رجال السنہ والہند، بمبئی ۱۳۷۷ھ، ص ۲۰۵

۴. تذکرہ علمای دیبل، پاکستان میں فروغ عربی، کراچی ۱۹۷۵ م، ص ۳۱۴-۳۱۵

۵. فقہای ہند، لاہور ۱۹۷۴ م، ۱: ۹۴-۹۵ رجال السنہ والہند، بمبئی ۱۳۷۷ھ، ص ۵۶-۵۷ کتاب الانساب، لیدن ۱۹۱۲ م، ص ۲۳۷

متفقند کہ آن شیخ عالی مقام در قرن چهارم از مشاہیر و مشائخ دیبل (سند) بود^(۱).

(م: ۳۵۰ھ)

شیخ ابو جعفر عبداللہ ابن بویہ

طبق شاه عبدالعزیز محدث دہلوی (م: ۱۲۳۹ھ) شیخ ابو جعفر در شهر منصورہ (سند) زندگی میکرد و خطیب جامع مسجد بود^(۲). بنا بگفتہ پروفیسور محمد اسلم آن شیخ یکی از محدثین ثقہ و مشاہیر سند بود^(۳).

شیخ ابوالعباس محمد الدیبلی الوراق (م: ۳۵۴ھ)

مطابق قاضی اطہر مبارکپوری آن مرد عالی مقام از ثقات محدثین زہاد متقین، عالم باعمل و زاهد بیمثل بود^(۴). مولانا عبدالعلیم ندوی مینویسد کہ بعلت شغل تجارت وی را وراق گفتند^(۵).

(م: ۳۵۹ھ)

شیخ ابوبکر احمد بن السندی

امام ابوبکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی (م: ۴۶۳ھ) معتقد است کہ آن شیخ عالم حدیث در زہد و عمل و عبادت و ریاضت معروف بود^(۶).

شیخ عبدالرحیم الدیبلی (رح)

طبق دکتر مولوی محمد قاسم عینی آن شیخ باکمال از مشایخ کبار و فضیلائی محدثین دیبل (سند) بود^(۷).

۱. تذکرہ علمای دیبل، پاکستان مین فروغ عربی، کراچی ۱۹۷۵م، ص ۳۱۶

رجال السنن والہند، بمبئی ۱۳۷۷ھ، ص ۱۷۸ هندوستان مین عربون کی حکومنین، کراچی ۱۹۷۴م، ص ۱۶۲ سرمایہ عمر، لاہور

۱۹۷۶، ص ۱۶۱ ۲. بستان المحدثین (ترجمہ اردو)، کراچی ۱۳۳۴ھ، ص ۱۱۵

۳. سرمایہ عمر، لاہور ۱۹۷۶، ص ۱۶۷ ۴. رجال السنن والہند، بمبئی ۱۳۷۷ھ، ص ۲۲۶

۵. تذکرہ علمای دیبل، کراچی ۱۹۶۱م، ص ۱۳۵ ۶. تاریخ بغداد، قاہرہ ۱۳۴۹ھ، ۴: ۱۸۷

۷. علم الحدیث مین سندھ کا حصہ، پایان نامہ دانشگاه سندھ ۱۴۰۲ھ، باب الرابع، ص ۳۵۰

قرن پنجم

حضرت امیر مسعود بن سپه سالار ساهون بن امیر عطاء اللہ علوی از نسبش به حضرت محمد بن حنیفہ بن حضرت علی کرم اللہ وجہہ میرسد. طبق شیخ عبدالرحمن چشتی مادرش ستر معالی خواہر سلطان محمود غزنوی بود. در اجمیر بسال ۴۰۵ھ تولد شد. وی در ہمہ غزوات با سلطان محمود غزنوی ہمرکاب بودہ بلقب «بالا پیر» و بنام «مسعود غازی» ہم شہرت یافت. خواجہ ابو محمد چشتی (رح) (م: ۴۲۱ھ) از معاصرین حضرت امیر مسعود بود. زندگانی در جہاد اکبر و جہاد اصغر طی نمود و بآن مخلوق خدا را بہ علم و حقایق معرفت آگہی میداد. در ۴۲۴ھ بہ شہادت رسید و مدفنش بہرائچ است^(۱).

حضرت شیخ اسماعیل لاهوری (رح)

مولوی رحمان علی صاحب تذکرہ علمای ہند می نویسد کہ شیخ اسماعیل (رح) از سادات بخارا بود و در ۳۹۵ھ/۱۰۰۴م وارد لاهور شد^(۲). مولوی رحمان علی می افزاید کہ آن عالم محدث و مفسر بود. ہزارہا مردمان در مجلس و عظ آن شیخ مشرف باسلام شدند^(۳). طبق مولوی نور احمد چشتی حضرت شیخ، ولی اللہ بود و بتاریخ ۲۷ رجب عرس او منعقد میشود^(۴).

حضرت شیخ ابوالحسن علی ہجویری (رح) (۴۰۰ھ بعد ۴۸۱ھ)^(۵)

طبق سید صباح الدین صاحب کتاب بزم صوفیہ حضرت علی ہجویری در مسلک جنیدیہ بر دست حضرت ابوالفضل محمد بن الحسن ختلی رح (م: ۴۶۰ھ) بیعت نمودند و کسب فیض فرمودند^(۶). بعقیدہ دکتر محمد شفیع لاهوری (م: ۱۹۶۳م) ورود حضرت علی ہجویری در لاهور قبل ۴۶۰ھ یا بعد آن سال درست بنظر می آید^(۷). مزارش در لاهور مرکز تجلیات و مرجع خلائق است.

۲. تذکرہ علمای ہند، کراچی ۱۹۶۱م، ص ۴۱۱

۱. مرآة الاسرار، لاهور ۱۴۰۲ھ، ص ۴۳۲

۴. تحقیقات چشتی، لاهور ۱۹۶۴م، ص ۱۱۱

۳. همان، ص ۱۱۱

۵. بعقیدہ و تحقیق عبدالحمی حبیبی قندھاری (کابلی) وفات حضرت علی ہجویری لازماً میان ۴۱۱ھ و ۵۰۰ھ اتفاق افتاد (منازل منتخبہ مجلہ دانشکدہ خاورشناسی، دانشگاه پنجاب، مقالہ تاریخ وفات داتا گنج بخش علی ہجویری (رح) از عبدالحمی حبیبی، اورینٹل کالج میگزین، فوریه ۱۹۶۰م)

۶. بزم صوفیہ، اعظم گڑھ، ۱۳۶۹ھ، ص ۱ تا ۹

۷. کشف المحجوب، لاهور ۱۳۹۸م، ص ۵۶

تصانیف:

دیوان این خزینہ شعر مفقود است
 کتاب فنا و بقا - در مسئلہ فنا و بقا
 اسرار الخلق و المونات - در آداب
 الرعايت بحقوق اللہ تعالیٰ - در مسائل توحید
 کتاب البیان لاهل العیان - در معنی جمع و تفرقه
 نحو القلوب - در مسئلہ جمع
 منهاج الدین - در طریقت تصوف و مناقب اصحاب صفہ و سیر منصور حلاج
 ایمان - در اثبات اعتقاد مشایخ
 شرح کلام منصور
 کشف المحجوب - در تصوف و سلوک

قرن ششم

(۴۴۲-۵۲۸ھ)

حضرت شاہ بدیع الدین مدار (رح)

آن ولی زمان و قدوة کاملان در حلب متولد شد. نام پدرش سید علی بود. مرید حضرت طیفور شامی (رح) بود و بدستور آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہ ہندو پاکستان آمد. سہ بار حج کرد و بالآخر در ہند بہ مکن پور سکنی گزید. ضرب المثل بزبان اردو «مری کو ماری شہ مدار»^(۱) در بارہ او مشہور است. اگر سالک بمقام فنا رسیدہ باشد شاہ مدار (رح) آنرا بمقام فنا در فنا میرساند^(۲).

(م: ۵۷۷ھ)

حضرت سید احمد المعروف سخی سرور (رح)

بقول مولوی نور احمد چشتی سید احمد پسر سید زین العابدین از عرب وارد برصغیر شد و نزدیک مولتان مقیم شد. مرید حضرت خواجہ مودود چشتی (رح) (م: ۵۳۷ھ) بود. از حضرت خواجہ بہاء الدین ملتانی (رح) ہم کسب فیض کرد^(۳). مزارش بمقام سخی سرور نزد دیرہ غازی خان مرجع خلائق است.

طبق غلام سرور لاهوری وی سلوک قادریہ ہم میداشت - وقتی کہ در بغداد بخدمت حضرت غوث الاعظم عبدالقادر گیلانی

۲. تذکرہ اولیای پاک و ہند، شارب، لاهور ۱۹۶۵م، ص ۱۸۳

۱. مردہ را شاہ مدار میراند.

۳. تحقیقات چشتی، لاهور ۱۹۶۴، ص ۱۹۹

قرن ہفتم

(م: ۵۶۰۴)

حضرت شاہ حسین زنجانی (رح)

طبق مولوی نور احمد چشتی آن صاحب کرامت در ۵۵۹۷ ہ بہمراہ حضرت سید یعقوب زنجانی المشہور صدر دیوان (رح) (م: ۵۶۰۴) وارد لاہور گشت^(۱). طبق حامد بن فضل اللہ جمالی حضرت معین الدین چشتی (رح) (م: ۵۶۳۲) ہم در لاہور با شاہ حسین زنجانی (رح) ملاقات کردہ بود^(۲).

(م: ۵۶۱۷)

حضرت خواجہ عثمان ہارونی (رح)

مفتی ولی محمد تونکی چنین نگاشته است کہ آن ولی کامل و صوفی اکمل بہ یازدہ واسطہ بہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ میرسد. مولدش ہارون (خراسان) نزد نیشاپور بود. روزانہ ختم قرآن شریف مینمود. تاہفتاد سال ریاضت زیادہ کرد. مرشدش حضرت خواجہ حاجی شریف زندنی (رح) بود^(۳). حضرت خواجہ معین الدین چشتی (رح) (م: ۵۶۳۲) را در ہارون (نزد نیشاپور، خراسان) بیعت فرمود^(۴). برصغیر ہندو پاکستان را شرف قدوم بخشید و در اواخر عمر بہ مکہ معظمہ رفت و ہمین جا جان بجان آفرین سپرد.

(م: ۵۶۲۲)

حضرت شیخ جلال تبریزی (رح)

حضرت شیخ از اولین صوفیہ ہست کہ بدوران فرمانفرمائی مسلمانان در بنگال آمد. جای تولدش تبریز ہست. اول از شیخ ابو سعید تبریزی (رح) بعداً بردست حق پرست حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی (رح) مرید شد. در زمان سلطنت سلطان شمس الدین ایلتمش (۶۰۷-۵۶۳۳) بہ دہلی آمد. طبق اعجاز الحق قدوسی ملاقات او با حضرت بہاء الحق زکریا سہروردی (رح) (م: ۵۶۶۶) و با حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکہی (رح) (م: ۵۶۳۴) نیز باثبات می رسد. از بدایون بہ بنگال آمد و بنای خانقاہ در دیوہ محل (بنگال) نہاد. خیلی پاک باطن و

۲. سیر العارفین (ترجمہ اردو)، لاہور ۱۹۷۶ م، ص ۱۳

۱. تحقیقات چشتی، لاہور ۱۹۶۴، ص ۲۱۵

۴. سیر العارفین (ترجمہ اردو)، لاہور ۱۹۷۶ م، ص ۲

۳. تذکرہ اولیای ہندو پاکستان، کراچی ۱۹۵۰ م، ص ۲۱ تا ۲۴

صاحب کرامات بود^(۱).

(۵۳۴-۵۳۲هـ)

حضرت خواجه معین الدین حسن سجزی چشتی (رح)

طبق حامد بن فضل اللہ جمالی (م: ۹۴۲هـ) خواجه معین الملت والدین محمد محبوب اللہ در قصبہ سنجر (سجز) از ولایت سجستان متولد شد^(۲). سید صباح الدین صاحب کتاب بزم صوفیہ می آورد کہ آن خواجه والا مقام بانی سلسلہ چشتیہ در برصغیر ہندو پاکستان گشت و بیعت و ارشاد از حضرت شیخ عثمان ہارونی (رح) (م: ۶۱۷هـ) در قصبہ ہارون (نزد نیشاپور) یافت. در محل جیل با حضرت شیخ محی الدین سید عبدالقادر جیلانی (رح) (م: ۵۶۱هـ) شرف ملاقات و نیاز حاصل کرد^(۳). بنا بگفته شیخ عبدالحق محدث دہلوی (م: ۱۰۵۲هـ) سلطان شہاب الدین غوری (۵۶۹-۵۶۰۲هـ) بدوران ورود حضرت خواجه در برصغیر ہندو پاکستان در جہاد اسلام موفق و کامران گشت و تسلط کفار در ہند از بین بردہ شد^(۴). مزار مبارک خواجه در اجمیر شریف مرکز فیوضات روحانی ست.

تصانیف^(۵)

رسالہ در کسب نفس

رسالہ وجودیہ

حدیث المعارف

گنج الاسرار

دیوان معین

(۵۳۷-۵۳۳هـ)

حضرت شیخ عبداللہ کرمانی (رح)

جناب اعجاز الحق قدوسی نقل کردہ است کہ آن شیخ عالی مرید خواجه معین الدین چشتی (رح) (م: ۶۳۲هـ) بود. سلسلہ چشتیہ را در بنگال فروغ داد. مزارش در بیر بہوم در بخش کہستی زیارتگاہ عام است^(۶).

۲. سیر العارفین (ترجمہ اردو)، لاہور ۱۹۷۶م، ص ۱-۲

۴. اخبار الاخیار، کراچی ۱۹۶۵م، ص ۵۵

۶. تذکرہ صوفیای بنگال، لاہور ۱۹۶۵م، ص ۲۵۷

۱. تذکرہ صوفیای بنگال، لاہور ۱۹۶۵م، ص ۱۱۳-۱۳۸

۳. بزم صوفیہ، اعظم گرہ، ۱۳۶۹ھ، ص ۳۵

۵. بزم صوفیہ، اعظم گرہ، ۱۳۶۹ھ، ص ۵۳

(م: ۵۶۳۴)

حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی (رح)

جای تولدش قصبہ اوش در ماوراء النہر (در شمال بدخشان) است^(۱)۔ از سادات حسینی بود۔ شرف بیعت و تلقین از حضرت خواجہ معین الدین چشتی (رح) (م: ۵۶۳۲) یافت۔ مسافرت بہ غزنین و سمرقند کرد و در بغداد با شیخ شہاب الدین عمر سہروردی (رح) (م: ۵۶۳۲) ہم دید و بازدید می کرد۔ در معیت مرشد خود بہ ہندو پاکستان تشریف آورد و بر ارشاد مرشد از اجمیر بہ دہلی رفت۔ سلطان شمس الدین ایلتمش (۶۰۷-۵۶۳۳) از صحبت آن بزرگ عالی ہمت استفادہ میبرد۔ سید صباح الدین صاحب بزم صوفیہ می افزاید کہ آن: خواجہ نمونہ ای از فقر، جود و سخا، استغناء و صبر و تحمل بود^(۲)۔

تصانیف^(۳):

دیوان

فوائد السالکین

(م: ۵۶۴۱)

حضرت قاضی حمید الدین ناگوری (رح)

اسم گرامی محمد المعروف، حمید الدین، از بخارا بہمراہی پدر خود بہ دہلی آمد۔ صاحب کتاب بزم صوفیہ نقل می کند کہ مرید شیخ شہاب الدین عمر سہروردی (رح) (م: ۵۶۳۲) بود۔ تا چہارده سال مجاورت روضۃ اطہر نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در مدینہ منورہ کرد، پس از آن بہ مکہ معظمہ آمد و سہ سال آنجاماند۔ در دہلی از قرب و صحبت خواجہ بختیار اوشی کاکی (رح) (م: ۵۶۳۴) ہم مستفیض گشت^(۴)۔

تصانیف^(۵):

طوابع الشموس، در شرح ۹۹ اسماء باری تعالی

راحة الارواح، در سلوک و اسرار

لوائح، در سلوک

۱۔ سیر العارفين (ترجمہ اردو)، حامد بن فضل اللہ جمالی (م ۸۹۴۲)، لاہور ۱۹۷۶ م۔ ص ۵

۳۔ همان، ص ۷۹

۲۔ بزم صوفیہ، اعظم گڑھ، ۱۳۶۹ھ، ص ۶۳-۷۹

۵۔ همان، ص ۸۸

۴۔ بزم صوفیہ، اعظم گڑھ، ۱۳۶۹ھ، ص ۸۴-۸۸

(۵۶۶-۵۶۶)

حضرت شیخ بهاء الدین زکریا سهروردی (رح)

حضرت از قبیلہ قریش بود. جدش حضرت کمال الدین علی شاه از مکہ مکرمہ بہ خوارزم آمد و سپس بہ مولتان سکنی گزید، ہمین جا فرزندش مولانا وجیہہ الدین متولد شد کہ پدر حضرت شیخ بہاء الدین بود. تولد شیخ در قلعه کوت کرور در نواح مولتان (حالا در بخش لیہ می باشد) اتفاق افتاد. طبق سید صباح الدین آن شیخ عالی مقام حافظ قرآن بود و دیگر علوم را در بخارا بتکمیل رسانده بود. تا پنج سال در جوار رسول اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در مدینہ منورہ ماند و آنجا علم حدیث از مولانا کمال الدین محمد فرا گرفت. برای زیارت بیت المقدس و بغداد ہم مسافرت نمود^(۱). حامد بن فضل اللہ جمالی (م: ۹۴۲ھ) چنین نگاشته است کہ خرقہ خلافت از شیخ الشیوخ شہاب الدین سهروردی (م: ۶۳۲ھ) بدست آورده بود و بفرمان مرشد بہ مولتان آمد و سکنی گزید^(۲). صاحب کتاب بزم صوفیہ حضرت شیخ رادر فیاضی، بردباری، تواضع و محبت و مودت خیلی معروف می گرداند^(۳). مفتی ولی محمد تونکی صاحب تذکرہ الاولیای ہندو پاکستان سال وفات آن شیخ را ۶۶۶ ہجری مینویسد^(۴).

(۵۷۳-۵۷۳)

حضرت مخدوم لعل شہباز قلندر سیوستانی (رح)

اسم گرامی اش عثمان المعروف لعل شہباز قلندر بود پدرش سید کبیر از اولاد حضرت امام جعفر صادق^(۵) (۸۳-۱۴۸ھ) بود. اجدادش از مروند (یکی از توابع ہرات) بودند. آقای اعجاز الحق قدوسی می نویسد کہ حضرت مخدوم در مروند متولد شد و ہمین جا پرورش یافت و تحصیل کرد. اجازہ بیعت و ارشاد از حضرت بابا ابراہیم قدس سرہ کسب نمود. در دوران سیاحت بہ برصغیر ہندو پاکستان وارد شد و باشیخ شرف الدین بوعلی قلندر (رح) (۶۰۵ھ-۷۲۴ھ) صحبت داشت در سیوستان (سند) سکنی گزید و در ہمین جا مزارش مرجع خاص و عام گشته است^(۶).

۲. سیر العارفين (ترجمہ اردو)، لاہور ۱۹۷۶م، ص ۱۴۷-۱۴۸

۱. بزم صوفیہ، اعظم گرہ، ۱۳۶۹ھ ص ۸۹-۱۰۴

۳. بزم صوفیہ، اعظم گرہ، ۱۳۶۹ھ ص ۱۰۴

۴. تذکرہ اولیای ہندو پاک، کراچی ۱۹۵۰م، ص ۸۴ سال وصال ۵۶۶۱ مطابق اخبار الاخیار، کراچی ۱۹۶۵م، ص ۶۵

۵. شیعہ در اسلام، علامہ سید محمد حسین طباطبائی، تہران ۱۳۸۹ھ ق، ص ۱۴۰

۶. تذکرہ صوفیای سندھ کراچی ۱۹۵۹م، ص ۱۹۸-۲۰۴

حضرت شیخ صدرالدین عارف

(م: ۵۶۷۲)

طبق سید صباح الدین صاحب کتاب بزم صوفیه فرزند حضرت شیخ بهاء الدین زکریا (۵۶۶ - ۵۶۶۱) بود و علوم عقلی و روحانی از پدر خود تحصیل نمود. شهزاده محمد پسر غیاث الدین بلبن (۵۶۶۴ - ۵۶۸۶) در زمان آن شیخ عالی تبار بدست منگولان در مولتان شهید شد^(۱).

حضرت خواجه فریدالدین گنج شکر (رح) (۵۵۸۴/۱۱۸۸ م^(۲) - ۵۶۷۹/۱۲۸۰ م)

اسم گرامی مسعود، لقب فریدالدین المعروف گنج شکر بدست حضرت خواجه بختیار کاکلی (رح) (م: ۵۶۳۲) بیعت نمود. محل تولدش کهوتوال در بخش مولتان باشد. سلسله نسبش به حضرت عمر رضی الله تعالی عنه می رسد. پدرش از کابل به لاهور در عهد سلطان شهاب الدین غوری (۵۹۹ - ۵۶۰۲) هجرت نمود. آن حضرت خواجه کلام پاک را حفظ کرده بود و علم فقه از مولانا منهاج الدین ترمذی فراگرفت.

طبق سید صباح الدین در بغداد با حضرت شهاب الدین سهروردی (م: ۵۶۳۲) و در بخارا با شیخ سیف الدین باخرزی (رح) ملاقات کرد. در غزنی با امام حدادی (رح) و در سیوستان با شیخ اوحالدین کرمانی (رح) صحبت نمود. در بدخشان شیخ عبدالواحد نبیره حضرت ذوالنون مصری (رح) را زیارت کرد. خیلی زیاد ریاضت می کرد و در فقر و فاقه می گزراند. مزارش در اجودهن (پاکپتن کنونی) زیارتگاه عام است^(۳).

تصانیف^(۴):

- | | |
|---------------|---|
| راحت القلوب - | (ملفوظات مرتبه حضرت نظام الدین اولیاء (رح)) |
| سیرالاولیاء - | (ملفوظات مرتبه بدر اسحاق رح) |

حضرت شیخ فخرالدین عراقی (رح)

(م: ۵۶۸۸)

اسمش شیخ فخرالدین ابراهیم بود و از شیخ شهاب الدین سهروردی (م: ۵۶۳۲) بیعت

۱. بزم صوفیه، اعظم گره، ۱۳۶۹ هـ، ص ۱۰۶-۱۱۹.

۲. تاریخ ولادت و وفات شیخ مطابق تحقیق جدیدی آقای محمد آصف خان در تالیف «آکھیا بابا فریدنی» لاهور ۱۹۷۸ م، ص ۲۵-۱۶.

۳. بزم صوفیه، اعظم گره، ۱۳۶۹ هـ، ص ۱۲۰-۱۲۲.

۴. همان، ص ۱۴۲.

بود و از فیض صحبت شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی (رح) (۵۶۶-۵۶۶ھ) ہم فیوضات برد. شمار آن حضرت در صوفیای برصغیر ہندو پاکستان میشود زیرا کہ بیشتر زندگی خود را در پاکستان کنونی در مولتان بسر بود.

طبق رئیس احمد جعفری شیخ باکمال در جماعت جولقیان مسافرت و سیاحت نموده ہمدان بہ مولتان آمدہ بود. مزارش در صالحیہ (دمشق) منبع فیوضات روحانی ست (۱).

تصانیف (۲):

لمعات

دیوان

(۵۹۲-۵۹۰ھ)

حضرت علاء الدین علی احمد صابر کلیری (رح)

سلسلہ نسب حضرت علی احمد صابر بہ سید عبدالقادر جیلانی (رح) (م: ۵۶۱ھ) می رسد. طبق رئیس احمد جعفری کلیر شریف بجهت زیارتگاہ آن مخدوم شہری آباد شدہ است. پیر بیعت حضرت بابا فرید گنج شکر را (۵۸۴-۵۶۷ھ) میگویند (۳).

(۴) (۵۹۵-۵۹۰ھ)

حضرت جلال سرخ بخاری

اسم گرامی جلال الدین لقب جلال سرخ بود. سلسلہ نسبش ازینقرار است. سید جلال الدین جلال سرخ بن ابی الموید. علی بن جعفر بن محمود بن احمد بن علی اصغر بن عبداللہ جعفر بن امام علی نقی. از بخارا بہ بہکر سند آمد. آقای اعجاز الحق قدوسی گفته است کہ آن حضرت جلال سپس بہ مولتان رفت و از حضرت بہاء الدین زکریا (رح) (۵۶۶-۵۶۶ھ) خرقہ خلافت یافت. بیشتر زندگانی خود را در اوج بسر نمود و ہمین جا مزارش مرجع خلائق است (۵).

۲. انوار اولیاء (کامل)، لاہور ۱۹۶۸م، ص ۱۴۲

۱. انوار اولیاء (کامل)، لاہور ۱۹۶۸م، ص ۴۶۱-۴۶۷

۳. همان، ص ۴۲۹-۴۵۱

۴. ولادت یکم رمضان ۵۹۵ مطابق پنجاب ستیس گزیتیرس (بہاولپور سنیت)، ج ۳۶ الف، لاہور ۱۹۰۸، ص ۱۶۰-۱۶۱ وفات ۱۹

جمادی الاوّل ۵۹۰ مطابق حضرت مخدوم جہانیاں جہانگشت، محمد ایوب قادری، کراچی ۱۹۷۵، ص ۶۵

۵. بزم صوفیہ، اعظم گڑھ ۱۳۶۹ھ ص ۲۳۵-۲۵۱

حضرت شیخ بو علی قلندر یانی یتی (رح) (۶۰۵-۷۲۴هـ)

اسم مکرم شیخ شرف الدین و لقب بو علی قلندر بود. از خانواده حضرت امام اعظم ابو حنیفه (م: ۱۵۰هـ) بود. پدرش که در ۶۰۰هـ از عراق به سرزمین هندوپاکستان وارد شده بود عالم متبحر بود. طبق گفته سید صباح الدین به سال ۶۰۵هـ در پانی پت متولد شد. در اوائل عمر از همه علوم ظاهری بهره ور گشت و تا بیست سال در دهلی در نزدیکی قطب مینار در درس و تدریس اشتغال داشت. وقتیکه در خمخانه تصوف قدم نهاد در عالم سکر و جذب همه کتب علوم و فنون را به دریا انداخت و راه به جنگل برد^(۱). مرشد حضرت شیخ مشخص نیست بعضی ها میگویند که بخواجه بختیار کاکی (رح) (م: ۶۳۴هـ) ارادت داشت و بعضی ها میگویند بشیخ نظام الدین اولیا (م: ۷۲۵هـ) و هیچ یکی ازین دو قول بصحت نرسیده است^(۲). طبق صاحب بزم صوفیه سلطان غیاث الدین بلبن (۶۶۴-۶۸۶هـ) و سلطان جلال الدین خلجی (۶۸۹-۶۹۵هـ) از عقیدتمندان حضرت شیخ بودند بیشتر قبایل راجپوت بر اثر ارشاد شیخ به اسلام گرائیدند^(۳). تصانیف^(۴): مکتوبات بنام اختیار الدین، در معارف و حقایق توحید، ترک دنیا، طلب آخرت و محبت الهی. حکم نامه شرف الدین، تحقیق نشد که واقعاً مال اوست.

مثنوی کنزالاسرار

رساله عشقیه

(۵۶۳۴-۷۲۵هـ)

حضرت خواجه نظام الدین اولیاء

اسم مبارک محمد، القاب محبوب الهی، سلطان المشایخ، سلطان الاولیاء، سلطان السلاطین و نظام الدین اولیاء است. بعقیده سید صباح الدین آن خواجه محبوب الهی سید حسینی بود. خانواده اش از بخارا به لاهور آمد و بعد ازان بیدایون منتقل شد. مولانا علاء الدین اصولی و مولانا شمس الدین دامغانی در علوم ظاهر اساتذہ حضرت خواجه بودند. حضرت بابا فرید الدین گنج شکر (رح) (۵۸۴-۶۷۷هـ)

۱. بزم صوفیه، اعظم گره ۱۳۶۹هـ ص ۲۳۵-۲۵۱

۲. خزینة الاصفیاء، مفتی غلام سرور لاهوری، لکهنو ۱۸۷۳م، ص ۳۲۸: اخبار الاخیار، شیخ عبدالحق محدث دہلوی، کراچی

۳. بزم صوفیه، اعظم گره ۱۳۶۹هـ ص ۲۴۰-۲۵۰

۱۹۶۵م، ص ۲۷۹

۴. همان، ص ۲۵۱

پیر طریقت او بود. اکثر در فقر و فاقہ می ماند. ہمہ فتوحات (نذرونیان) روزانہ نزدیک غروب در میان حاجتمندان توزیع می کرد. حضرت امیر خسرو (م: ۷۲۵ھ) مرید محب و از خواص حضرت بود. بی نیاز و مستغنی از تعلق پادشاہان بود. فیوض و برکات آن خواجہ لامتناہی ست. محبت با خلق اللہ، جود و سخا، استغنا و حسن سلوک بہ مخالفین طریق و دستور حضرت خواجہ بود^(۱).

ملفوظات^(۲):

فوائد الفواد (مرتبہ حسن سنجرى)

افضل الفوائد

راحت المحبين

سیر الاولیاء

(م: ۷۲۵ھ)

حضرت امیر خسرو (رح)

اسم گرامی ابوالحسن و مولد آن حضرت پتیالی بود. دکتر ظہور الحسن شارب می نویسد کہ پدرش امیر سیف الدین محمود از امرای ہزارہ و بلخ بود و در زمان چنگیز خان (۳/۵۶۰-۱۲۰۶م- ۲۴/۵۶۲-۱۲۲۷م) بہند ہجرت نمودہ بدربارشاہی پیوست. حضرت امیر خسرو مرید و خلیفہ حضرت نظام الدین اولیاء (۳۴-۵۶۳-۷۲۵ھ) بود^(۳).
طبق دکتر شارب خسرو (رح) انسان باکمال بود یکطرف بدربار پادشاہ مقرب خاص بود و جانب دیگر ہر شب بدربار مرشد حاضر می ماند. آن مرد خدا آگاہ سپہ سالار، موسیقار، صاحب درد و درفن شعر و سخن بمراتب اعلیٰ فائز بود^(۴).

تصانیف^(۵):

تحفة الصفر

راحت المحبين

۲. همان، ص ۲۲۳

۱. بزم صوفیہ، اعظم گڑھا ۱۳۶۹ھ، ص ۱۸۰-۲۲۳

۳. دلی کی بائیس خواجہ، دکتر ظہور الحسن شارب، لاہور ۱۹۶۴م، ص ۱۵۸-۱۶۲

۴. همان، ص ۱۶۲-۱۶۴

۵. دلی کی بائیس خواجہ، دکتر ظہور الحسن شارب، لاہور ۱۹۶۴م، ص ۱۵۸-۱۶۲

غرة الكمال	وسط الحیات
قران السعدین	بقیہ نقیہ
شیرین خسرو	مطلع الانوار
ہشت بہشت	آئینہ سکندری
نہ سپہر اعجاز خسروی	تاج الفتوح
خزائن الفتوح	تغلق نامہ
مجموعاً نود و دو کتاب از مشہور است (۱)	مناقب ہند و

مطابق حامد بن فضل اللہ (م: ۹۴۲ھ) صاحب تالیف سیرالعارفین حضرت امیر خسرو (رح) یکصد و سیزده سال عمر داشت (۲).

سلطان حمیدالدین حاکم قریشی ہنکاری (رح) (۵۷۰ھ/۱۱۷۴م) - (۵۷۳۷ھ/۱۳۳۶م)

اسم آن گرامی مرتبت شیخ حمیدالدین کنیت ابو حاکم و لقب سلطان التارکین، در شعر حاکم تخلص میکرد. طبق دکتر انعام الحق کوثر ولادت سلطان حمیدالدین حاکم در کیچ مکران بہ وقوع پیوست. آن مرد دانا و فقیر تا بیست و یک سال در کیچ مکران (بلوچستان) با عدل و انصاف فرمانفرمائی کرد. ولی در نتیجہ تحول فکری سلطنت خود را پشت پازد و دنیا را ترک گننتہ با خانوادہ خود بہ لاهور آمد و بردست خداشناس و مرد کامل حضرت سید احمد توختہ (رح) (م: ۱۲۰۶ھ/۱۶۰۳م) (۳) کہ جد مادریش ہم بود بیعت نمود. در سلوک صوفیہ طریقہ شطاریہ میداشت. شیخ شہاب الدین سہروردی (رح) (م: ۶۳۲ھ) را در بغداد دید و بدستور آن شیخ بہ مولتان مراجعت کرد و مرید حضرت شیخ رکن الدین سہروردی (رح) (۵۶۳۵ھ - ۵۶۹۰ھ) شدہ بسلسلہ سہروردیہ پیوست. یکصد و شصت و ہفت سال زندگی کرد. مدفنش بمقام مئو نزد ترندہ در بخش رحیم یار خان زیارتگاہ زائرین است (۴).

۱. دلی کی بائیس خواجہ، دکتر ظہور الحسن شارب، لاهور ۱۹۶۴م، ص ۱۶۵

۲. سیرالعارفین (ترجمہ اردو)، لاهور ۱۹۷۶م، ص ۸۸

۳. دیوان قلندر شاہ، غلام دستگیر نامی، لاهور ۱۹۶۹م، ص ۳

۴. تذکرہ صوفیای بلوچستان، لاهور ۱۹۷۶م، ص ۱۲۸-۱۳۰

تصانیف (۱):

بخارا
گلزار
در فقه پنج گنج در صرف
دیوان فارسی

یکصد و بیست تالیف باو منسوب است ولی فقط دیوان بجای مانده است.

(م: ۷۳۵هـ)

حضرت شیخ ابو الفتح رکن الدین

طبق سید صباح الدین شیخ موصوف پسر شیخ صدرالدین عارف مولتانی (رج: م: ۶۷۴هـ) و نوه حضرت شیخ بهاء الدین زکریا (رج: م: ۶۶۱هـ) بود. در علوم ظاهری و باطنی از پدر بزرگ خود کسب فیض نمود. آن صاحب درد و غنا حضرت شیخ با حضرت نظام الدین اولیاء (م: ۷۲۵هـ) محبت و علاقه زیادی داشت. سلطان علاؤ الدین خلجی (۶۹۵هـ - ۷۱۵هـ) از ارادتمندان او بوده است. سلاطین و مشایخ اکثر برای زیارت می آمدند (۲).

(م: ۷۵۷هـ)

حضرت خواجه نصیرالدین محمود چراغ دهلی (رج)

اسم مبارک محمود، نصیرالدین محمود گنج و چراغ دهلی القاب حضرت خواجه بود. جدش شیخ عبداللطیف یزدی از خراسان به لاهور آمد. پدرش شیخ محمود یحیی در شهر لاهور بجهان آمد و بسن شعور به اوده نقل مکان نمود. حضرت خواجه تعلیم ظاهری را از استادانی فاضل مثل قاضی محی الدین کاشانی، مولانا عبدالکریم شیروانی و مولانا افتخار الدین گیلانی بتکمیل رساند.

طبق گفته سید صباح الدین آن خواجه در ترک و تجرید بسر برد و بردست حضرت نظام الدین اولیاء (رج: م: ۷۲۵هـ) بیعت نموده بود. دارای صفات درویشان مانند فقر، صبر و تسلیم و رضا بود (۳).

ملفوظات (۴):

خیرالمجالس،
مرتبہ مولانا حمید قلندر

۱. گلزار حاکمی، سلطان حمیدالدین حاکم، مرتبه غلام دستگیر نامی، لاهور ۱۹۴۶م، ص ۵ (۵)

۲. بزم صوفیہ، اعظم گره، ص ۲۶۱-۲۶۶

۳. بزم صوفیہ، اعظم گره، ص ۳۰۹-۳۲۳

۴. بزم صوفیہ، اعظم گره، ص ۳۲۳

(م: ۷۵۸ھ)

حضرت سراج الدین (اخئی سراج) (رح)

طبق مولانا اعجاز الحق قدوسی آن حضرت سلسلہ چشتیہ نظامیہ را در بنگال فروغ داد. مرید حضرت نظام الدین اولیاء (م: ۷۲۵ھ) بود. لقبش «آئینہ ہند» بوده است. مزارش در سعد اللہ پور زیارتگاہ خاص و عام است (۱).

(۶۶۱ھ-۷۸۲ھ)

حضرت شرف الدین منیری (رح)

محل تولدش آن منیر شریف در بخش پتنہ است. خانوادہ اش از بیت المقدس بہ پتنہ آمد و در آنجا سکنی گزید. سلسلہ نسبش بچہارده واسطہ بہ حضرت امام جعفر صادق (م: ۱۴۸ھ) می رسد. مرید شیخ نجیب الدین فردوسی (رح) بود. بنا بگفتہ سید صباح الدین آن مرد عالی مقام بعد از بیعت در طریقت مدتی صحرانوردی کرد بلاخر بموضع بہار شریف رحل اقامت افگند و تا شصت سال خلق خدا را از سرچشمہ فیض خود سیراب کرد. سلطان محمد تغلق (۷۲۵ھ-۷۵۲ھ) از ارادتمندان و بود و سلطان فیروز شاہ تغلق (۷۵۲ھ-۷۹۰ھ) را تلقین می کرد. علماء و فقہا و محدثین و متکلمین در دربار فیض بار آن شاہ می آمدند (۲).

(الف) تصانیف (۳):

مکتوبات صدی، مکتوبات دو صدی
مکتوبات بیست و ہشت

(ب) ملفوظات (۴):

معدن المعانی،	مخ المعانی
راحت القلوب،	خوان پر نعمت
کنز المعانی،	مغز المعانی
گنج لایغنی،	مونس المریدین

۲. بزم صوفیہ، اعظم گرہ ۱۳۶۹ھ، ص ۳۵۰-۳۷۷

۱. تذکرہ صوفیای بنگال، لاہور ۱۹۶۵م، ص ۱۶۳-۲۱۸

۴. همان، ص ۳۷۵-۳۷۷

۳. بزم صوفیہ، اعظم گرہ ۱۳۶۹ھ، ص ۳۷۰-۳۷۵

(ج) دیگر تصانیف (۱):

فوائد دکنی،	شرح آداب المریدین
عقاید شرفی،	ارشاد السالکین
ارشاد الطالبین،	اجوبہ
اوراد فواد،	اوراد اوسط
فوائد المریدین،	اجوبہ زاہدیہ
رسالہ اشارات،	رسالہ مکہ
اوراد کلان .	

حضرت سید جلال الدین بخاری مخدوم جہانیاں جہانگشت (رح) (۵۷۰۷-۵۷۸۵) (۲)

سید جلال الدین الملقب بہ «مخدوم جہانیاں جہانگشت» نبیرہ سید جلال الدین سرخ بخاری (رح) (۵۵۹۵-۵۶۹۰) بود نسبش بہ نہ واسطہ بہ حضرت امام علی نقی (رح) (۵۱۹۵-۵۲۲۰) می رسد تحصیلاتش را در اوچ از سید محمد بخاری و قاضی علامہ بہاء الدین و در مکہ مکرمہ و مدینہ منورہ از شیخ مکہ عبداللہ یافعی و شیخ مدینہ عبداللہ مطری فرا گرفت .
طبق سید صباح الدین پیر طریقت آن سید، حضرت شیخ أبو الفتح رکن الدین ملتانی (رح) (م: ۵۷۳۵) بود. لقب شیخ الاسلام از طرف سلطان محمد تغلق (۷۲۵-۵۷۵۲) بوی داده شد.
سلطان فیروز شاہ تغلق (۷۵۲-۵۷۹۰) تاثیر زیادی یافته بود (۳).

۱. همان، ص ۳۷۷

۲. ولادت مخدوم ۱۳۰۸/۵۷۰۷ م طبق لطایف اشرفی، نظام یمنی، دہلی ۱۲۹۹ھ ص ۳۹۲. وفات مخدوم ۱۳۸۴/۵۷۸۵ م طبق اخبار الاخیار، شیخ عبدالحق دہلوی، دہلی ۱۳۳۲ھ ص ۱۴۳. و طبق حضرت مخدوم جہانیاں جہانگشت، محمد ایوب

۳. بزم صوفیہ، اعظم گڑھ ۱۳۶۹ھ ص ۳۹۱-۳۳۴

قادری، کراچی ۱۹۷۵ م، ص ۱۸۱.

ملفوظات (۱):

خزانه جلالی

سراج الہدایہ

جامع العلوم

(۵۷۱۲ - ۵۷۸۶ھ)

حضرت سید علی ہمدانی (رح)

طبق دکترا سیدہ اشرف ظفر نام آن سید علی است. در کشمیر بنام امیر کبیر، میر و بنام شاہ ہمدان مشہور است، الملقب مرید علی ثانی. و مولدش ہمدان است. پدرش سید شہاب الدین از نسل حضرت امام علی زین العابدین (م: ۹۵ھ) بوده است (۲). مقامات سلوک بنیضان صحبت حضرت علاولہ سمنانی (رح) (م: ۷۳۶ھ) و شیخ تقی الدین ابو البرکات علی دہلوی (رح) (م: ۷۳۳ھ) یا (۷۳۴ھ) طی می نمود و بیعت پیر طریقت شیخ محمود مزدقانی (رح) (م: ۷۶۶ھ) بمراتب خاصہ فتر برساند. سید علی ہمدانی بہ سلسلہ کبرویہ صوفیہ منسلک بود (۳). فتوت یا جوانمردی اصل سلسلہ کبرویہ است کہ منبع آن حضرت علی کرم اللہ وجہہ (م: ۴۰ھ) اند. فتوت حاوی سخا، صفا و وفا می باشد (۴). طبق دکترا سیدہ اشرف ظفر سید ہمدانی از ۷۳۳ھ تا ۷۵۳ھ سیاحت در چین و مخصوصاً در بلاد اسلامیہ نمود و بیشتر مسیحیان و کفار را مشرف بہ اسلام فرمود (۵). ہمدان در کولاب (تاجکستان شوروی) موجود است (۶). ولی این بزرگ عالی تبار را صوفی ہندو پاکستان می شمیریم زیرا کہ دوران سیاحت بیشتر اوقات در محلہ علاؤ الدین بود کہ می گذرد. ہمین جا زیارتگاہ بنام خاتناہ معالی ساخته شد. این پارکوار مرکز تبلیغ اسلامی سید ہمدان است. محمد ہمدانی (۷۷۴ھ - ۸۵۴ھ) در ہمین جا گذار بود جہنم تا نیست و دو سال بعد از این در بیخ شکی نیست کہ در نتیجہ تبلیغ و مساعی حضرت مشرف الدین بلبل شدہ یا بلال شاہ سیروردی (م: ۷۲۷ھ) مرید حضرت سید نعمت اللہ ولی دہ ہزار کشمیری مسلمان شدند ولی در ورود سید علی ہمدانی (رح) ہمہ خطہ کشمیر از صدای لالہ الا اللہ محمد رسول اللہ معدوم گشت (۷). علامہ محمد اقبال لاهوری (رح) (م: ۱۳۵۷ھ / ۱۹۳۸م) در ضمن ادای احترام بحضور سید علی ہمدانی

۱. سید علی ہمدانی، لاہور، ۱۹۱۲م، ص ۱-۲

۱. بزم صوفیہ، اعظم گڑھ، ۱۳۶۹ھ، ص ۲۲۴

۲. ہمدان، ص ۳۱-۳۲

۲. سید علی ہمدانی، لاہور، ۱۹۷۲م، ص ۲۱-۲۸

۳. ہمدان، ص ۱۷

۵. ہمدان، ص ۲۸-۵۲

۴. سید علی ہمدانی، لاہور، ۱۹۱۲م، ص ۱۲۷

۷. سید علی ہمدانی، لاہور، ۱۹۷۲م، ص ۱۰۴

دست او معمار تقدیر امم (۱)

سید السادات، سالار عجم

تصانیف (۲):

در مطالب قرآنی:

- ۱- الناسخ والمنسوخ فی القرآن
- ۲- احکام القرآن
- ۳- تفسیر حروف المعجم
- ۴- شرح اسماء الحسنی
- ۵- فرهنگ در مفردات قرآن

در احادیث:

- ۱- المودۃ القربی
- ۲- روضة الفردوس
- ۳- اربعین امیریه
- ۴- سبعین فی فضائل امیرالمومنین

در رسالت

- ۱- اسناد حلیہ حضرت رسول (ص)
- ۲- اسرار وحی
- ۳- انسان الکامل یا روح الاعظم

در اوراد و ادعیہ:

- ۱- اوراد فتیحہ
- ۲- رسالۃ الاوراد
- ۳- رسالہ ذکرہ
- ۴- ادعیہ فارسی

۱. جاوید نامہ، لاہور ۱۹۴۷م، ص ۱۸۵

۲. سید علی ہمدانی رح، دکترا سیدہ اشرف ظفر، لاہور ۱۹۷۲م، ص ۱۸۹-۱۹۳

تصوف و عرفان:

- ۱- آداب المریدین
- ۲- سیر الطالبین
- ۳- منازل السالکین

فقر و فتوت:

- ۱- رساله فقریه
- ۲- رساله فتوتیه
- ۳- رساله درویشیه
- ۴- فصل الفقر و بیان حالات الفقراء
- ۵- صفة الفقراء

اسرار و رموز:

- ۱- اسرار النقطه
- ۲- عقبات
- ۳- منامیه
- ۴- همدانیہ
- ۵- داؤدیہ

اخلاقیات:

- ۱- تلقینیہ
- ۲- منهاج العارفين
- ۳- مکارم الاخلاق
- ۴- ده قاعده
- ۵- اعتقادیہ
- ۶- حقیقت ایمان

در اصطلاحات:

- ۱- اصطلاحات الصوفیہ
- ۲- چهل مقام صوفیہ
- ۳- منازل السالکین

در صحت و طب:

- ۱- آداب سفره
- ۲- رساله در طب

در توبه و انابت:

- ۱- رساله التوبه
- ۲- مرآة التائبین

واردات و خاطرات:

- ۱- رساله خواطره
- ۲- مناجات
- ۳- واردات امیریه

حکمت عملی و نظری:

- ۱- ذخیره الملوک

عقل و فراست:

- ۱- فراستنامه
- ۲- عقلیه
- ۳- انسان نامه

گوئی شاه همدان نه فقط عابد و زاهد و مبلغ اسلام بود بلکه در بیشتر علوم و فنون صاحب
تحسین هم بود.

قرن نهم

حضرت شیخ نورالحق والدین المعروف شیخ نور قطب عالم (م: ۸۰۸هـ)

طبق تحقیق آقای اعجازالحق قدوسی آن مرد عارف در بنگال سلسله چشتیه نظامیه را فوق
العاده ترقی داد. تحصیلاتش پیش قاضی حمیدالدین ناگوری فراگرفت. بیعت از حضرت شیخ
علاء الحق پدر خود کرده بود. راجه کینس با او مخالفت ورزید و نگذاشت که تبلیغ اسلام بکند و
شیخ را بالواحتین خورد بزند ان انداخت. در آن قید و بند بشهادت رسید^(۱).

۱ تذکره سرفای بنگال. لاهور ۱۹۶۵ء. ص ۲۸۵

تصانیف (۱):

ملفوظات

مکاتیب

انیس الغربا

(م: ۸۰۸ھ)

حضرت سید اشرف جهانگیر سمنانی (ج)

طبق گفته سید صباح الدین سمنان کچھوچھہ موضع مولد و مدفن حضرت سمنانی بود. پدرش محمد ابراہیم بادشاہ سمنان بود. علوم معقولات و منقولات رادر چہارده سالگی تمام کرد. پس از وفات پدر بزرگوار فرمانفرما شد. روزی حضرت خضر علیہ السلام را در خواب دید و باجازه مادر خود سلطنت را ترک گفته بہ سرزمین ہندو پاکستان وارد شد و از فیض حضرت مخدوم جہانیان جہانگشت (م: ۷۸۵ھ) بہرہ یافت. پس بہ دہلی رفت و گذرش بہ قصبہ بہار شریف افتاد، آنجا در نماز جنازہ مخدوم الملک شرف الدین احمد منیری (ج) (م: ۷۸۲ھ) شرکت کردہ بہ بنگالہ رفت (۲).

طبق تحقیقات سید صباح الدین حضرت سید اشرف جہانگیر سمنانی (ج) در بنگال حضرت شیخ علاؤالدین علاؤ الحق بن اسعد لاہوری بنگالی (ج) را بعنوان پیر طریقت اختیار نمود و دوازده سال در خدمت مرشد ماند. لقب جہانگیر از مرشد عطا شدہ بود. ہزارہا کافر در نتیجہ تبلیغ آن سید مشرف باسلام شد. باری یک برہمن با پنج ہزار شاگرد خود در خدمت آن سید والا آمد و اسلام قبول کرد (۳).

تصنیفات (۴): بشارت المریدین، لطائف اشرفی،
مکتوبات اشرفی، مرتبہ نظام الدین یمنی، مکتوبات

(۱۷۲۱-۱۸۲۵ھ)

حضرت سید محمد گیسو دراز (ج)

اسم گرامی سید محمد، کنیت ابوالفتح، القاب صدرالدین ولی الاکبر الصادق، المعروف خواجہ بندہ نواز و خواجہ گیسو دراز. سلسلہ نسبش بہ حضرت امام حسین علیہ السلام (۵۴-۵۶۱ھ)

۲. بزم صوفیہ، اعظم گرہ ۱۳۶۹ھ، ص ۴۴۱-۴۶۰

۴. همان، ص ۴۶۹

۱. تذکرہ صوفیای بنگال، لاہور ۱۹۶۵م، ص ۳۸۵

۳. بزم صوفیہ، اعظم گرہ ۱۳۶۹ھ، ص ۴۶۰-۴۶۹

می‌رسد. پیر طریقت آن سید، حضرت شیخ نصیرالدین چراغ دہلی (م: ۷۵۷ھ) بود. طبق سید صباح الدین مورث اعلای آن سید از ہرات بہ دہلی آمدند و در ہمین جا آنحضرت بدنیا آمدند. پدرش سید یوسف حسینی بسال ۷۳۱ھ در دولت آباد فوت کرد. بیشتر زندگی خود را در گلبرگہ (دکن) بسر برد. سلطان فیروز بہمنی (۸۰۰ھ-۸۲۵ھ) برای آن سید می‌آمد. مدفن او در گلبرگہ است (۱).

تصانیف (۲):

- ملفوظ، تفسیر کلام پاک برنگ صوفیانه
- تفسیر کلام پاک، بطرز تفسیر کشافہ (پنج پارہ)
- حواشی کشاف، شرح مشارق، ترجمہ مشارق، معارف، در شرح عوارف المعارف
- ترجمہ معارف، در شرح عوارف در فارسی
- شرح تعرف، در شرح تعرف الکلابازی
- شرح آداب المریدین (عربی) در شرح تصنیف ابوالنجیب عبدالقاهر سہروردی
- شرح آداب المریدین (فارسی)
- شرح قصوص الحکم، شرح تعبیدات عین القضاة ہمدانی
- ترجمہ رسالہ قشیریہ (فارسی)، فطائر القدس
- رسالہ استقامت الشریعت بطریقہ الحقیقت
- ترجمہ رسالہ شیخ محی الدین ابن العربی
- رسالہ سیرالنبی صلی اللہ علیہ وسلم
- شرح فقہ اکبر (عربی و فارسی)
- حواشی قوت القلوب مصنفہ ابی طالب محمد بن ابی الحسن بن علی، اسماء الاسرار (در توحید، تجرید و تفرید)
- ملفوظات مرتبہ سید محمد کبیر پسر سید گیسو دراز (رح)
- دیوان (غزلیات و رباعیات)

صوفیای متاخرین در برصغیرقرن دہم

(۸۸۷ھ-۹۲۳ھ)

حضرت سید غوث گیلانی (رح)

مخدوم شیخ محمد غوث بن سید شمس الدین بن سید شاہ میر بن سید علی بن سید مسعود بن سید احمد بن سید صفی الدین بن سید سیف الدین عبدالوہاب بن سید عبدالنادر جیلانی بغدادی (رح) در حلب (شام) متولد و در ۸۸۷ھ/۱۴۸۲م به اوج شریف تشریف فرما شد. آقای محمد دین کلیم مینویسد کہ در شعر آن حضرت سید قادری تخلص می کرد^(۱). طبق مرزا محمد اختر سلطان سکندر لودی (۸۹۴ھ/۱۴۸۹م - ۹۲۳ھ/۱۵۱۷م) برید حضرت سید غوث بود^(۲). در سللہ قادریہ پیر طریقت معروف بوده است. در اوج مزارش زیارتگاہ خاص و عام است. پسرش سید عبدالقادر ثانی (م: ۹۴۰ھ/۱۵۳۳م) شیخ نامور گذشتہ است^(۳).

(۸۶۲ھ-۹۴۲ھ)

حضرت مولانا شیخ جمالی (رح)

نام اصلی اش حامد بن فضل اللہ بود. پیر طریقت آن حضرت شیخ سماء الدین کبوه ملتانی (رح) (م: ۹۰۱ھ) بود. طبق پیر سید حسام الدین راشدی در مقدمہ کتاب سیرالعارفین شیخ جمالی (رح) در گجرات فوت کرد و مدفنش در دہلی بمقام خواجہ قطب الدین ساخته شدہ است^(۴) دکتر شارب مینویسد کہ جمالی شاعر بلند سخن عالم و جید برد و در سلوک بسلک سلسلہ سہروردی منسلک بود. در اغلب بلاد اسلامیہ سیاحت کرد. این شعر جمالی زبان زد عام است:

موسی ز ہوش رفت بیک پر تو صفات تو عین ذات می نگری در تبسمی^(۵)

تصانیف (۶):

سیرالعارفین
مرآة المعانی

۲. تذکرہ اولیای ہند، دہلی ۱۹۵۲ھ ص ۳۲۰-۳۲۱

۱. تذکرہ مشایخ قادریہ، لاہور ۱۳۹۵ھ، ص ۱۲۵

۴. سیرالعارفین، لاہور ۱۹۷۶م، مقدمہ ص ۶۷

۳. تذکرہ مشایخ قادریہ، لاہور ۱۳۵۹ھ، ص ۱۲۶

۶. همان، ص ۲۳۶

۵. تذکرہ اولیای پاک و ہند، لاہور ۱۹۶۵م، ص ۲۳۱-۲۳۶

حضرت شاه عبدالرزاق جهنجهانه (رح)

(۸۴۲-۹۴۹ھ)

مرید شیخ محمد حسن (رح) (۸۳۹-۹۴۴ھ) و از مشائخ سلسله قادریه بود صاحب حال و کمال بود. طبق شیخ عیدالحق محدث دهلوی (م: ۱۰۵۲ھ) مریدان و خلفای حضرت جهنجهانه در لودیانه و سراسر پنجاب بسیار اند^(۱). طبق دکتر شارب وی در مجاهده و عبادت مرد کامل بود و همیشه تلقین به ذکر الہی می کرد^(۲).

حضرت سید بہاؤ الدین گیلانی المعروف بہاول شیر قلندر

(م: ۹۷۳ھ)

فرزند سید محمود سید علاؤالدین معروف ابن زین العابدین بن سید مسیح الدین بن سید صدرالدین بن سید ظہیرالدین بن سید شمس العارقین بن سید مومن بن سید مشتاق بن سید علی بن سید صالح بن سید عبدالرزاق بن حضرت پیران پیر سید عبدالقادر گیلانی (رح) بود^(۳). طبق مرزا محمد اختر دهلوی آن سید در علوم ظاہر و باطن باکمال بود و در محبت خداوندی مستغرق می ماند. پدرش از بغداد به بدایون (ہند) آمد. بعد از وفات پدر زیاد ریاضت و چله کشی کرد و از بدایون به حجرہ کنونی (ساہیوال، پاکستان) منتقل گردید. وصالش در زمان اکبر اعظم (۹۶۳ھ/۱۵۵۶م - ۱۰۱۴ھ/۱۶۰۵م) اتفاق افتاد و مزارش در حجرہ شاہ مقیم (رح) (۱۰۰۸ھ-۱۰۵۵ھ) مرجع خلائق است^(۴). حضرت محمد مقیم محکم الدین فرزند حضرت سید ابوالمعالی ابن سید محمد ابن سید بہاؤالدین بہاول شیر گیلانی بود کہ در سلسلہ عالیہ قادریہ زیاد خدمت نموده است^(۵). بعثت مدفن بودن حضرت محمد مقیم اینجا بہ حجرہ شاہ مقیم مشہور و معروف گردیدہ است.

حضرت شیخ سلیم چشتی (رح)

(۸۹۷-۹۷۹ھ)

طبق دکتر شارب نام آن حضرت شیخ سلیم و تولدش در دہلی اتفاق افتاد. پدرش شیخ بہاؤالدین بود در سلسلہ نسبش بہ حضرت شیخ فریدالدین مسعود گنج شکر (۵۸۴ھ-۶۷۷ھ) میرسد. شیخ ابراہیم چشتی (رح) پیر طریقت او بود. شاہنشاہ اکبر

۲. تذکرہ اولیای پاک و ہند، لاہور ۱۹۶۵م، ص ۲۴۲-۲۴۳

۴. تذکرہ اولیای ہند، دہلی ۱۹۵۴ھ ص ۳۲۲-۳۲۵

۱. اخبار الاخبار، تراجمی ۱۹۶۵م، ص ۴۸۸-۴۸۹

۳. حدیقتہ الاسرار فی اخبار الابراہ، ص ۱-۴

۵. حدیقتہ الاسرار فی اخبار الابراہ، ص ۵۰

چهل و یک

(۹۶۳ھ-۱۴۰۱ھ) اعتقاد زیادی به آن حضرت داشت (۱).

(۸۹۵ھ-۹۸۱ھ)

حضرت شاه کمال کیتھلی قادری (رح)

اسم مبارک شاه کمال الدین حسن، کنیت ابوالبرکات و القاب سلطان الاوتاد، قطب ارشاد، قطب زمن، سید الاکابر، ملک العشاق است. شجره نسبی حضرت شاه کمال کیتھلی (رح) به دوازده واسطه به حضرت سید عبدالقادر جیلانی (رح) (م: ۵۶۱ھ) می رسد. پدرش حافظ سید عمر در بغداد به شغل طبابت اشتغال داشت. طبق سید خورشید حسن مولف کتاب الکمال، مرشد و پیر طریقت حضرت شاه کمال، حضرت شاه فضیل قادری المعروف زنده پیر بود (۲). در شبه قاره هند و پاکستان بمقام کیتھل (پنجاب شرقی) آن حضرت شاه کمال در اواخر ایام پادشاهی ظہیرالدین بابر (۹۳۲ھ/۱۵۲۶م - ۹۳۷ھ/۱۵۳۰م) از عراق آمد و در آنجا اقامت گزید. حضرت شاه کمال در بلوچستان، سنده و در مولتان هم در اشاعت اسلام مشغول ماند. حضرت شیخ عبدالاحد سرھندی (م: ۱۰۰۷ھ/۱۵۹۹م) پدر امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی (رح) بردست حضرت شاه کمال بیعت نمود و خرقه خلافت یافت. بوساطت او فیضان سلسله قادریه عالیہ به خانواده حضرت شاه ولی اللہ (۱۱۱۴ھ-۱۱۷۶ھ) رسید (۳). بتحقیق سید خورشید حسن حضرت شاه سکندر کیتھلی (۹۶۳ھ/۱۵۵۶م - ۱۰۲۳ھ/۱۶۱۴م) نبیره حضرت شاه کمال در سلوک قادریہ حضرت مجدد الف ثانی (رح) (۹۷۱ھ-۱۰۳۴ھ) را بیعت فرمود (۴).

(۸۹۴ھ-۹۸۹ھ)

حضرت شیخ جلال الدین تھانیسری (رح)

طبق دکتر شارب در بلخ متولد شد. بهمراهی پدر قاضی محمود در تھانیسر (هند) ورود فرمود پیر طریقت آن حضرت عبدالقدوس گنگوھی (رح) (۸۶۰ھ-۹۴۴ھ) بود. مردنی عبادتگزار و در ورد سلطان الاذکار مشغول می ماند (۵).

۱. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، لاہور، ۱۹۷۱م، دوم: ۱۸۶ اخبارالاحبار، شیخ عبدالحق محدث دہلوی، ص ۲۶۲.

ص ۴-۴۷۳

۲. مولدش بغداد ۸۸۷/۱۴۴۶م، مدفن تھتھ، سند ۹۳۴/۱۵۲۷م

۳. الکمال، لاہور ۱۹۷۶م، ص ۱۷-۱۴۳

۴. تذکرہ حضرت شاه سکندر کیتھلی رح، لاہور ۱۹۷۶م، ص ۲۲۵-۲۲۶

۵. تذکرہ اولیای پاک و هند، لاہور ۱۹۶۵م، ص ۲۵۱-۲۵۵

چهل و دو

(م: ۹۹۴ھ)

حضرت شیخ خضر سیوستانی (ج)

طبق عبدالحق قدوسی شیخ در بلده سنده فیوضات و برکات سلسله عالیہ قادریہ را بہ اہالی سند رساندہ است. میان میر لاهوری (ج) (م: ۱۰۴۵ھ) از مریدان حضرت شیخ بود. تارک دنیا بود صرفاً با آب و گیاه می ساخت (۱).

قرن یازدہم

(۹۴۵ھ - ۱۰۰۸ھ) مدفن: لاهور

حضرت مادھو لال حسین (ج) (۲)

(۹۶۰ھ - ۱۰۲۲ھ) مدفن: لاهور

حضرت شاہ ابوالمعالی (ج) (۳)

(۹۷۱ھ - ۱۰۳۴ھ) مدفن: سرھند شریف

حضرت مجدد الف ثانی (ج) (۴)

(۹۳۸ھ - ۱۰۴۵ھ) مدفن: لاهور

حضرت میان میر (ج) (۵)

(۹۷۶ھ - ۱۰۴۶ھ) مدفن: نواح لاهور

حضرت شاہ بلال (ج) (۶)

(۹۹۰ھ - ۱۰۶۱ھ) مدفن: اورنگ آباد

حضرت سیدنا شاہ امیر ابو العلی (ج) (۷)

(۸۹۳ھ - ۱۰۶۳ھ) مدفن: نواح نوشہرہ استان سرحد

حضرت شیخ رحمکار (ج) (۸)

۱. تذکرہ صوفیای سندھ کراچی ۱۹۵۹م، ص ۱۶

۲. رک: باب سوم رسالہ حاضر تحت عنوان: معاصرین حضرت سلطان پھنورج

۳. همان

۴. همان

۵. همان

۶. همان

۷. رک: باب سوم رسالہ حاضر تحت عنوان: معاصرین حضرت سلطان پھنورج

۸. همان

(م: ۱۰۷۱ هـ) مدفن: دهلی

حضرت سرمد شهید (رح) (۱)

سلسله های تصوف

اللہ جل شانہ بمنظور عرفان ذات خود انبیاء علیہم السلام را مبعوث فرمود و در میان همه انبیاء علیہم السلام امتیاز خاصی به ختم المرسلین حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بخشید. عرفان خداوندی بوسیله آنحضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم به صوفیای کرام مربوط به سلسله های مختلفه رسید. آنحضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم راز درویشی و عشق و محبت خداوند حقیقی را به جهانیان بر ملا ساختند و برای خلق خدا تعالی برای وصول الی اللہ اسباب و وسائل تهیه نمودند. پس این سلسله پشت به پشت و سینه به سینه از خلفای مهدیین تا به یوم الدین ادامه خواهد داشت. خلفای انام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم صحابه کرام و بمخصوصاً خلفای راشدین رضوان اللہ علیہم بودند و در دامن نبوت تربیت یافتند. بعد از پیغمبر نخستین دسته ای صوفیان عبارت بودند از: حضرت ابوبکر صدیق (رض) (م: ۱۳/۵۶۳۴ هـ)، حضرت عمر بن الخطاب (رض) (م: ۲۳/۵۶۴۴ م) حضرت عثمان بن عفان (رض) (م: ۳۵/۵۶۵۶ م) و حضرت علی المرتضی (م: ۴۰/۵۶۶۱ هـ).

سلسله نقشبندیه به حضرت صدیق اکبر (رض) و همه سلاسل دیگر به امیرالمومنین حضرت علی المرتضی منتهی میشوند.

چهار پیر ارشاد در صوفیای کرام:

طبق تحقیق (۲) ابوالفیض قلندر سهروردی از حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه چهار کس از اصحاب اولوالعزم را خرقه خلافت اعطا گردیده است و این چهار کس چهار خلیفه طریقت و چهار پیر نامیده میشوند:

- اول سیدنا حضرت امام حسن علیہ السلام (م: ۵۰/۵۶۷۰ م)
- دوم سیدالشهدا حضرت امام حسین علیہ السلام (م: ۶۱/۵۶۸۰ م)
- سوم حضرت خواجه حسن بصری رضی اللہ عنہ (م: ۱۱۰/۵۷۲۸ م)
- چهارم حضرت خواجه کمیل بن زیاد رضی اللہ عنہ (م: ۸۲/۵۷۰۱ م) (۳)

۱. رک: باب سوم رساله حاضر تحت عنوان: معاصرین حضرت سلطان باهورج

۲. الفکر فخری، لاهور ۱۳۷۰ھ (۱۹۴۶)، ص ۱۹۴

۳. مولوی خدابخش ایمن آبادی تاریخ وصالش ۷۲۸/۵۱۱۰ م نوشته است که درست بنظر نمی آید (شجره حضرات چشت اهل

چهل و چهار

طبق خیرالدین الزرکلی کمیل بن زیاد بن نھیک النحفی تابعی بود و از اصحاب ثقہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ معروف بود. در قبیلہ خود معزز و ذی مرتبت بود. در معرکہ صفین با حضرت علی کرم اللہ وجہہ ماند. وی ساکن کوفہ و راوی حدیث بود، بدست حجاج (بن یوسف) بقتل رسید^(۱). طبق شیخ عبدالرحمن چشتی امیرالمومنین علی کرم اللہ وجہہ کمیل بن زیاد را از اسرار و رموز معرفت آگہی میدادند^(۲).

چهارده خانواده در سلسلہ تصوف:

طبق صاحب کتاب کشف المحجوب و مطابق ابوالفیض قلندر سہروردی و بگفتہ بلال زبیری چہارده خانوادہ تصوف از دو خلیفہ نامدار حضرت خواجہ حسن بصری (رض) (م: ۱۱۰/۷۲۸م) منشعب گردید. نخستین خلیفہ حضرت عبدالواحد بن زید (رض) (م: ۱۷۰/۷۸۶م) بود کہ پنج خانوادہ زیدیه ازو بوجود آمد و دومین خلیفہ حضرت حبیب عجمی (رح) (م: ۱۲۰/۷۳۸م) بود کہ نہ خانوادہ حبیبیہ ازو بظہور رسید. این چہارده خانوادہ عبارت اند از:

خانوادہ زیدیه

- ۱ - زیدیه، پیروان حضرت عبدالواحد بن زید (رض) (م: ۱۷۰/۷۸۶م)
- ۲ - عیاضیہ، ارادتمندان حضرت فضیل بن عیاض (رض) (م: ۱۸۷/۸۰۲م)
- ۳ - ادمیہ، وابستگان حضرت ابراہیم ادم (رض) (م: ۱۶۱/۷۷۷م)
- ۴ - ہبریہ، مریدان حضرت خواجہ امین الدین ہبیرۃ البصری (رح) (م: ۲۷۱/۸۹۲م)
- ۵ - چشتیہ، سالکان سلک حضرت ابو الاسحاق^(۳) شامی چشتی (رض) (م: ۳۴۳/۹۵۴م)

بہشت، لاہور ۱۳۱۶ھ ص ۴

۱. «کمیل بن زیاد بن نھیک النحفی (۱۲-۸۲ھ) تابعی من اصحاب علی بن ابی طالب - کان شریفاً مطلعاً فی قومہ - شہد صفین مع علی، و سکن الکوفہ، و روی الحدیث - قتله الحجاج صبراً.» (الاعلام، خیرالدین الزرکلی، دمشق، ص ۹۳)

۲. مرآة الاسرار، لاہور ۱۴۰۲ھ ص ۲۲۶

۳. ابو اسحاق شامی را مرشدش خواجہ ممشاد علو دینوری (م: ۲۹۹ھ) بچشت (خراسان) فرستاد و ازان چشتی معروف شد (شجرہ حضرات چشت، مولوی خدابخش، لاہور ۱۳۱۶ھ ص ۶-۷)

خانواده حبیبیہ

۶ - حبیبیہ، دنبالہ روان حضرت خواجہ حبیب عجمی (رض) (م: ۱۲۰/۵۷۳۸م)
۷ - طیفوریہ، متعلق بہ سلسلہ سلوک حضرت خواجہ طیفور بایزید بسطامی (م:
۸۲۶۱/۵۸۷۴م)

۸ - کرخیہ، بہ طریقہ حضرت خواجہ معروف کرخی (رح) (م: ۲۰۰/۵۸۱۵م)
۹ - سقطیہ، سلسلہ حضرت خواجہ ابوالحسن سرّی سقطی (رح) (م: ۲۴۹/۵۸۶۳م)
۱۰ - جنیدیہ، پیروان حضرت جنید بغدادی (رح) (م: ۲۹۷/۵۹۰۹م)
۱۱ - گازرونیہ، ارادتمندان حضرت ابو اسحاق گازرونی (رح) (م: ۴۲۶/۵۱۰۳۴م)
۱۲ - طرطوسیہ، مریدان حضرت خواجہ ابوالفرح طرطوسی (رح) (م: ۴۴۷/۵۱۰۵۵م)
برای اینکہ در ہمین خانوادہ حضرت سیدنا غوث الاعظم محی الدین عبدالقادر
جیلانی (رح) (م: ۵۶۱/۱۱۶۶م) سلک سلوک دارند. میتوان گفت کہ خانوادہ قادریہ
ازین خانوادہ سرچشمہ گرفتہ است.

۱۳ - فردوسیہ، پیروان حضرت خواجہ نجم الدین کبری فردوسی (رح)
۱۴ - سہروردیہ، مریدان حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی (رح) (۱)
بسیاری از خانوادہ‌ہای دیگر ازین چہاردہ خانوادہ الہام گرفتہ‌اند. مثلاً از خانوادہ ادہسیہ
خانوادہ خسروویہ (متعلق بہ حضرت احمد خسروویہ، م: ۲۴۰/۵۲۴۰)، از خانوادہ چشتیہ، خانوادہ
صابریہ (متعلق بہ حضرت مخدوم علاؤالدین صابر، م: ۶۹۰/۵۶۹۰)، خانوادہ قلندریہ (متعلق بہ
حضرت شاہ شرف الدین بوعلی قلندر، م: ۷۲۴/۵۷۲۴)، نظامیہ (متعلق بہ حضرت سلطان المشایخ نظام
الدین اولیاء، م: ۷۲۵/۵۷۲۵)، از خانوادہ طیفوریہ، خانوادہ شطاریہ (متعلق بہ حضرت خواجہ عبداللہ
شطاری (رح) (م: ۸۶۳/۵۸۶۳)، از خانوادہ طرطوسیہ، علاوہ بر خانوادہ قادریہ (متعلق بہ سید عبدالقادر
جیلانی (رح) (م: ۵۶۱/۵۵۶۱)، وہابیہ، (متعلق بہ سید عبدالوہاب م: ۵۹۳/۵۵۹۳)، پسر سیدنا غوث الاعظم،
رزاقیہ (متعلق بہ سید عبدالرزاق، م: ۶۰۳/۵۶۰۳) پسر غوث الاعظم، نوشاہی (متعلق بہ خواجہ فضل
نوشاہی قادری (رح) وغیرہم.

در شبہ قارہ ہندوپاکستان چہار سلسلہ تصوف زیاد گسترش یافتہ است. اوّل، سلسلہ عالیہ
قادریہ منسوب بہ شاہ محی الدین سید عبدالقادر جیلانی الحسنی الحسینی الحنبلی مشہور
(۱۰۷۷/۵۴۷۰م) - (۱۱۶۵/۵۵۶۱م) است. پیروان این سلسلہ مقدس را «قادریہ» می‌گویند.

دوم، سلسلہ شریفہ چشتیہ در شبہ قارہ ہندوپاکستان منسوب بہ حضرت معین الدین

چهل و شش

چشتی قدس اللہ سرہ (۱۱۲۹/۵۵۲۴م)۔ (۱۲۳۴/۵۶۳۲م) است. مریدان این سلسلہ را «چشتی» می گویند.
سوم، سلسلہ مکرمہ سہروردیہ بہ شیخ المشایخ حضرت شہاب الدین سہروردی (رح) (۱۱۶۰/۵۵۵۶م)۔ (۱۲۳۴/۵۶۳۲م) منسوب میشود و مریدان این سلسلہ را «سہروردی» میگویند.
چہارم، سلسلہ معظمہ نقشبندیہ کہ نسبت آن بہ حضرت بہاء الدین نقشبند قدس اللہ سرہ (۱۳۱۸/۵۷۱۸م)۔ (۱۳۸۸/۵۷۹۱م) میباشد. پیروان این سلسلہ را «نقشبندی» میگویند.
لازم بنظر می آید کہ اینجا شجرہ ہای طریقت ہر چہار سلسلہ تصوف را بیاوریم تا ہیچگونہ اشکال نہماند.

شجرہ عالیہ قادریہ^(۱)

امیرالمومنین سیدنا علی ابن ابی طالب (رض) (م: ۴۰ھ)

(طریق دوم)

(طریق اول)

حضرت شیخ حسن بصری (رح) (م: ۱۱۰ھ)

حضرت سیدنا امام حسین علیہ السلام (م: ۶۱ھ)

حضرت شیخ حبیب عجمی (رح) (م: ۱۵۶ھ)

حضرت سیدنا زین العابدین علی علیہ السلام (م: ۹۵ھ)

حضرت شیخ داؤد طائی (رح) (م: ۱۶۲ھ)

حضرت سیدنا محمد باقر علیہ السلام (م: ۱۱۴ھ یا ۱۱۷ھ)

حضرت سیدنا جعفر صادق علیہ السلام (م: ۱۴۸ھ)

حضرت سیدنا موسیٰ کاظم علیہ السلام (م: ۱۸۳ھ)

حضرت سیدنا علی بن موسیٰ رضا علیہ السلام (م: ۲۰۳ھ)

۱. مطابق تذکرہ مشایخ قادریہ، محمد دین کلیم، لاہور ۱۹۷۵م، ص ۶۱-۹۲

مطابق شجرہ قادریہ مرتبہ سلطان غلام دستگیر، لاہور ۱۹۶۰م

مطابق شجرہ قادریہ مرتبہ پیر علی حیدر القادری، بغداد ۱۹۵۳م

به معروف کرخی (رح)

- (م: ۲۰۰ھ یا ۲۰۶ھ) حضرت خواجه معروف کرخی (رحمة الله عليه)
 (م: ۲۵۰ھ) حضرت شیخ سرّی سقطی (رحمة الله عليه)
 (م: ۲۹۷ھ) حضرت شیخ جنید بغدادی (رحمة الله عليه)
 (م: ۳۳۴ھ) حضرت شیخ ابی بکر شبلی (رحمة الله عليه)
 (م: ۴۲۵ھ) حضرت شیخ عبدالواحد تمیمی (رحمة الله عليه)
 (م: ۴۴۷ھ) حضرت شیخ ابوالفرح یوسف طرطوسی (رحمة الله عليه)
 (م: ۴۸۶ھ) حضرت شیخ ابی الحسن هنکاری (رحمة الله عليه)
 (م: ۵۱۷ھ) حضرت شیخ سعید مبارک المخزومی (رحمة الله عليه)
 (م: ۵۶۱ھ) حضرت شیخ محی الدین سیدنا عبدالقادر جیلانی (رحمة الله عليه)

شجره سلسله شریفه چشتیه (۱)

- (م: ۴۰ھ) امیرالمومنین سید علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه
 (م: ۱۱۰ھ) حضرت خواجه حسن بصری رضی الله تعالی عنه
 (م: ۱۷۷ھ) حضرت خواجه عبدالواحد بن زید رضی الله تعالی عنه
 (م: ۱۸۷ھ) حضرت خواجه فضیل بن عیاض رضی الله تعالی عنه
 (م: ۱۶۲ھ) حضرت خواجه سلطان ابراهیم ادهم رضی الله تعالی عنه
 (م: ۲۵۲ھ) حضرت خواجه سدیدالدین خدیفه مرعشی رضی الله تعالی عنه
 (م: ۲۱۰ھ) حضرت خواجه امین الدین ابی هبیره بصری رضی الله تعالی عنه
 (م: ۲۹۹ھ) حضرت خواجه ممشاد علّو دینوری رضی الله تعالی عنه
 (م: ۲۴۲ھ) حضرت خواجه ابی اسحاق شامی چشتی رضی الله تعالی عنه
 (م: ۳۵۵ھ) حضرت خواجه ابی احمد بن فرسنافه چشتی رضی الله تعالی عنه
 (م: ۴۲۱ھ) حضرت خواجه ابی محمد بن احمد چشتی رضی الله تعالی عنه
 (م: ۴۵۹ھ) حضرت شیخ المشایخ خواجه ابویوسف چشتی رضی الله تعالی عنه
 (م: ۵۲۷ھ) حضرت خواجه قطب الدین شیخ مودود چشتی رضی الله تعالی عنه

۱. طبق کتاب شجره حضرات چشت اهل بهشت، مولوی خلد بخش ایمن آبادی، لاہور ۱۳۱۶ھ، ص ۱-۱۰

چهل و ہشت

(م: ۶۰۰ھ)

حضرت خواجہ مخدوم حاجی شریف زندانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ

(م: ۶۰۳ھ)

حضرت خواجہ عثمان ہارونی رضی اللہ تعالیٰ عنہ

(م: ۶۲۲ھ)

حضرت خواجہ معین الدین حسن سجزی چشتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ

شجرہ سلسلہ مکرمہ سہروردیہ (۱)

(م: ۴۰ھ)

امیرالمومنین حضرت علی کرم اللہ وجہہ

(م: ۱۱ھ)

حضرت امام حسن (رض) (م: ۵۰ھ) بعضی ما حضرت خواجہ حسن بصری (رض)

(م: ۱۵۶ھ)

حضرت خواجہ حبیب عجمی (رح)

(م: ۱۶۲ھ)

حضرت خواجہ داؤد طائی (رح)

(م: ۲۰۰ھ یا ۲۰۶ھ)

حضرت خواجہ معروف کرخی (رح)

(م: ۲۵۰ھ)

حضرت خواجہ سرّی سقطی (رح)

(م: ۲۹۷ھ)

حضرت خواجہ جنید بغدادی (رح)

(م: ۲۹۹ھ)

حضرت شیخ ممشاد علو دینوری (رح)

(م: ۳۶۶ھ)

حضرت شیخ اسود احمد دینوری (رح)

(م: ۵۶۱ھ)

حضرت شیخ وجیہ الدین عبدالقاهر سہروردی (رح)

(م: ۵۶۳ھ)

حضرت شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سہروردی (رح)

(م: ۶۳۲ھ)

حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی (رح)

شجرہ سلسلہ معظمہ نقشبندیہ (۲)

(م: ۱۳ھ)

حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ

(م: ۲۶ھ)

حضرت سلمان فارسی رضی اللہ تعالیٰ عنہ

(م: ۱۰۱ھ)

حضرت قاسم بن محمد (رح)

(م: ۱۴۸ھ)

حضرت امام جعفر صادق (رح)

۱. مطابق، احوال و آثار شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی، بانو دکتر شمیم محمود زیدی راولپنڈی ۱۹۷۲م، ص ۱۰

خزینۃ الاصفیاء، غلام سرور لاہوری، کانپور ۱۳۳۲ھ ج اول، ج دوم

۲. مطابق نور اسلام، اولیای نقشبند نمبر مرتبہ میان جمیل احمد شرقپوری، لاہور ۱۹۷۹م، ص ۱۱۳

چہل و نہ

(م: ۲۶۲ھ)	حضرت سلطان بایزید بسطامی (رح)
(م: ۴۴۸ھ)	حضرت ابوالحسن خرقانی (رح)
(م: ۴۵۰ھ)	حضرت ابوالقاسم گرگانی (رح)
(م: ۵۱۱ھ)	حضرت بو علی فارمیدی (رح)
(م: ۵۳۵ھ)	حضرت یوسف ہمدانی (رح)
(م: ۶۱۵ھ)	حضرت عبدالخالق غنجدوانی (رح)
(م: ۶۱۶ھ)	حضرت خواجہ ابو عارف دیوگری (رح)
(م: ۷۱۵ھ)	حضرت خواجہ عارف انجیر فغنوی (رح)
(م: ۷۲۱ھ)	حضرت غریزان علی رامیتنی (رح)
(م: ۷۱۸ھ) ^(۱)	حضرت محمد باباسماسی (رح)
(م: ۷۲۲ھ)	حضرت سیّد میر کلال (رح)
(م: ۷۹۱ھ)	حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند (رح)

سلسلہ عالیہ قادریہ

طبق محمد بن یحییٰ التاد مولف کتاب قلاید الجواہر فی مناقب شیخ عبدالقادر جیلانی (رح) تالیف ۹۵۰ھ مترجمہ موسوم بہ «حیات جاودانی» باہتمام مولوی محمد عبدالستار حضرت شیخ محی الدین غوث الاعظم سیّد عبدالقادر جیلانی محبوب سبحانی بسال ۱۲۷۱ھ/۱۰۷۸ھ متولد شدند و بتاریخ دہم ربیع الثانی سال ۱۲۶۱ھ/۱۱۶۵ھ رحلت فرمودند^(۲).

نسب حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی

محی الدین ابو محمد عبدالقادر بن ابی صالح جنگی دوست یا جنگا دوست موسیٰ بن ابی عبداللہ یحییٰ الزاہد بن داؤد بن موسیٰ بن عبداللہ بن موسیٰ الجون بن عبداللہ السحض بن حسن المثنیٰ بن امیرالمومنین ابو محمد الحسن بن امیرالمومنین علی ابن ابی طالب بن عبدالمطلب^(۳).

۱. مطابق اربعہ انہار، شاہ ابو سعید، دہلی ۱۳۱۱ھ، ص ۲۹

۲. قلاید الجواہر موسوم بہ تذکرۃ المآثر فی مناقب شیخ عبدالقادر رح ملتب بہ حیات جاودانی، لاہور ۱۹۰۵م، ص ۳-۴

۳. همان، ص ۵

در کتاب سرّ الاسرار فیما یحتاج الیه الابرار حضرت سیّد عبدالقادر جیلانی نسب مادری خود را ہم مینویسند:

السید شیخ عبدالقادر جیلانی ابن السیدہام الخیر امة الجبار فاطمه بنت سیّد عبداللہ صومعی زاهد ابن سیّد ابی جلال الدین محمد ابن سیّد محمود ابن سیّد ابی العطاء عبداللہ ابن سیّد کمال الدین عیسیٰ ابن سیّد امام ابی علاؤالدین محمد جواد ابن سیّد امام علی رضا ابن سیّد امام موسیٰ کاظم ابن سیّد امام جعفر صادق ابن سیّد امام محمد باقر ابن سیّد امام زین العابدین علی ابن سیّدنا امام ہمام حضرت امام حسین ابن سیّدنا امیرالمومنین حضرت علی کرم اللہ وجہہ ابن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین^(۱).

تحصیلات علمی

طبق محمد بن یحییٰ التاد حضرت محبوب سبحانی در اوایل عمر قرآن شریف را حفظ کرد، تحصیلاتی فقہ و حدیث و ادب از استاذان کامل همچو ابوالوفا علی بن عقیل حنبلی، ابوالخطاب محفوظ کلوزانی الحنبلی (رح)، ابوالحسن محمد بن قاضی ابو یعلیٰ، محمد بن الحسنین بن محمد الفراء الحنبلی (رح)، قاضی ابو سعید المبارک بن علی المخرمی، ابو ذکریا بن یحییٰ بن علی التبریزی، محمد بن الحسن الباقلانی (رح)، ابو سعید محمد بن عبدالکریم بن خشیشار (رح) و پانزده دیگر استاد باکمال و علمای تبحر درس دادند^(۲). علم تصوف از شیخ ابویعتوب بن ایوب ہمدانی زاهدی فراگرفتند^(۳).

بیعت و خرقہ خلافت

محمد بن یحییٰ التاد می نگارد کہ بیعت حضرت محبوب سبحانی (رح) بردست حق پرست حضرت ابوالخیر حمّاد بن مسلم بن دروۃ الدباس (رح) (م: ۵۲۵/ ۱۳۰ م) شد و خرقہ خلافت از قاضی ابو سعید المبارک المخرمی اعطا شد^(۴). پس از تحصیلاتی ظاہری و روحانی حضرت محبوب سبحانی درس و عطر را آغاز فرمود و از خانقاه آن شیخ صدها علمای تبحر و مشایخ کامل

۱. سرّ الاسرار فیما یحتاج الیه الابرار، لاهور ۱۹۵۹ م، ص ۴

۲. فلاید الجواهر فی مناقب عبدالقادر رح ملقب بہ حیات جاودانی، لاهور ۱۹۰۵ م، ص ۱۰

۳. همان، ص ۱۰

۴. فلاید الجواهر فی مناقب عبدالقادر رح ملقب بہ حیات جاودانی، لاهور ۱۹۰۵ م، ص ۱۰

فیضیاب شدند^(۱).

بسیاری از یهود و نصاری در مجلس وعظ محبوب سبحانی اسلام را پذیرفتند^(۲). تابحدیکه روزی فرمودند پنج هزار یهود و نصاری بر دست من مشرف با اسلام گشته‌اند و زیاد از لک مفسدین و قطاع الطریق پیش من توبه کرده‌اند^(۳). طبق محمد بن یحیی التاد حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی صاحب کرامات بوده و طی الارض هم بوده‌اند. در درس حضرت شیخ جنّات و رجال غیب هم می آمدند و تابع فرمان بودند^(۴). حضرت شیخ در استفسار علماء از بلاد اسلامیة در مذاهب حضرت امام شافعی (رح) و حضرت امام احمد بن حنبل (رح) فتاوی مینوشتند^(۵).

اولاد حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی:

مطابق تحقیق محمد یحیی التاد اینست:

- | | |
|-----------------------------|--------------------------------------|
| (تولد: ۵۰۸/۱۱۱۲ م) | ۱ - <u>شیخ عبدالله (رح)</u> |
| (۱۱۲۸/۵۲۲ م) - (۱۱۹۶/۵۹۳ م) | ۲ - <u>شیخ عبدالوهاب (رح)</u> |
| (۱۱۳۳/۵۲۸ م) - (۱۲۰۶/۶۰۳ م) | ۳ - <u>شیخ عبدالرزاق (رح)</u> |
| (۱۱۳۷/۵۳۲ م) - (۱۲۰۵/۶۰۲ م) | ۴ - <u>شیخ ابوبکر عبدالعزیز (رح)</u> |
| (۱۱۴۰/۵۳۵ م) - (۱۲۲۱/۶۱۸ م) | ۵ - <u>شیخ موسی (رح)</u> |
| (۱۱۷۹/۵۷۵ م) | ۶ - <u>شیخ عبدالجبار (رح)</u> |
| (۱۲۰۳/۶۰۰ م) | ۷ - <u>شیخ محمد (رح)</u> |
| (۱۱۱۵/۵۵۰ م) - (۱۲۰۳/۶۰۰ م) | ۸ - <u>شیخ یحیی (رح)</u> |
| (۱۱۹۵/۵۹۲ م) | ۹ - <u>شیخ ابراهیم (رح)</u> |

۱. همان، ص ۱۳-۱۴

۲. فلایدالجواهر فی مناقب عبدالقادر رح ملقب به حیات جاودانی، لاهور ۱۹۰۵ م، ص ۴۵

۳. همان، ص ۴۷

۴. همان، ص ۸۱-۸۲-۱۳۸

۵. همان، ص ۱۰۱

۶. فلایدالجواهر ملقب به حیات جاودانی، لاهور ۱۹۰۵ م، ص ۱۰۸-۱۱۳

تصانیف حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی (رح)

السفينة القادریة (۱)، مجموعہ یشتمل علی الصلوات الکبریٰ، فی شرح الصلاة الصفوی و معدن السلوک والحقیقة.

مکاتیب

غنیة الطالبین، در فقہ

سرّ الاسرار فیما یشحتاج الیہ الابرار، در تصوف

فتح ربانی، در خطبات

فیض سبحانی، در خطبات حکمت و مو عظت

فتوح الغیب، در مقالات حکمت الہیہ

دیوان غوثیہ، غزلیات فارسی

طبق فہرست در کتابخانہ باب الشیخ بغداد (عراق) این تالیفات شیخ سید عبدالقادر

جیلانی (رح) موجود دارد:

- | | |
|---|---|
| ۱ - سرّ الاسرار فیما یشحتاج الیہ الابرار | ۲ - الغنیة الطالبی طریق الحق |
| ۳ - الفتح الربانی | ۴ - الدلائل القادریہ |
| ۵ - فتوح الغیب | ۶ - الحدیقة البطفویة |
| ۷ - الحبة البیضاء | ۸ - عمدة الصالحین فی ترجمة غنیة الصالحین |
| ۹ - ورد الشیخ عبدالقادر الغیلانی | ۱۰ - رد الروافض |
| ۱۱ - الرسالة الغوثیہ | ۱۲ - حزب الابتھال |
| ۱۳ - تبنیہ الغبی فی رؤیة النبی | ۱۴ - المختصر فی علم الدین |
| ۱۵ - تفسیر القرآن الکریم | ۱۶ - کیمیاء السعادت لمن اراد الحسنی و زیادة |
| ۱۷ - تذکرة الشفیق الجامعة لمعرفة الطریق - منسوب الی الشیخ | |
| ۱۸ - جلاء الخاطر من کلام الشیخ عبدالقادر | |
| ۱۹ - مجموعة خطب | |
| ۲۰ - قطعه من کتاب فی التصرف منسوبه للشیخ عبدالقادر | |
| ۲۱ - قصيدة صوفیة | |

۱. السفينة القادریة طبع: ا. ا. ا. ا. لیبیا، ۱۳۰۲ھ، (مملوکه کتابخانہ عموم پنجاب، لاہور)

۲۲ - رساله فی خواص فاتحة الكتاب

مرشد ما سیدنا طاهر علاء الدین گیلانی (رح) نوشته اند که از تصانیف حضرت شیخ حزب نشاء الخیرات و علم ریاضی (کتاب نامکمل) هم موجود است. (تذکره قادریه، کویتہ ۱۹۸۴م، ص ۲۶۰) سلطان طریقت، برهان شریعت، بحر حقیقت، گنج معرفت و هادی اهل اللہ ابو محمد حضرت شاه محی الدین سید عبدالقادر جیلانی (رح) (۱۰۷۸/۵۴۷۱م) - (۱۱۶۵/۵۵۶۱م) صاحب سلوک عالیہ قادریہ در بلاد اسلامیہ و مخصوصاً برصغیر ہندو پاکستان صوفی و رہبر اول طریقتہ قادریہ اند. چنانکہ گفته شدہ است حضرت معین الدین چشتی (رح) (۱۱۲۹/۵۵۲۴م) - (۱۲۳۴/۵۶۳۲م) صاحب طریقتہ چشتیہ در برصغیر و حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی (رح) (۱۱۶۰/۵۵۵۶م) - (۱۲۳۴/۵۶۳۲م) صاحب طریقتہ سہروردیہ در برصغیر و حضرت بہاء الدین نقشبند (رح) (۱۳۱۸/۵۷۱۸م) - (۱۳۸۸/۵۷۹۱م) صاحب طریقتہ نقشبندیہ در شبہ قارہ از لحاظ عمر و از لحاظ مکتب فکری از حضرت غوث الاعظم سید عبدالقادر جیلانی (رح) بشمار متاخرین مشایخ می آیند.

این اصحاب ہر چہار سلسلہ اصلاً در تصوف بہ منبع و سرچشمہ واحد مبذول میشود. می بینیم کہ قادریہ از خانوادہ طرطوسیہ جنیدیہ و ازان حبیبیہ و ازان بہ حضرت خواجہ حسن بصری می رسد، چشتیہ از خانوادہ ادہمیہ بہ زیدیہ و ازان بہ حضرت خواجہ حسن بصری می رسد، سہروردیہ از خانوادہ جنیدیہ بہ حضرت خواجہ حسن بصری می رسد و نقشبندیہ از خانوادہ طیفوریہ نسبت بہ خانوادہ جنیدیہ ہم میدارد. پس نقشبندیہ را بیعت امام قاسم بن محمد بہ حضرت ابوبکر صدیق (رض) و بیعت حضرت بایزید بسطامی بطریق اویسی بہ حسن بصری میرساند. همچنین قادریہ را بیعت حضرت امام باقر (رض) بہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ میرساند و بیعت حضرت خواجہ حسن بصری ہم بہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ میرساند. پس از تجزیہ و تحلیل نظریات سلسلہ های تصوف نزد نگارندہ ہیچگونہ اختلافی میان ہر چہار سلسلہ نیست.

فضیلت سلسلہ عالیہ قادریہ

ہر چہار سلسلہ تصوف در میان مسلمانان خیلی محبوبید. دارند و ہر کسی بہ آنها ارادت ورزند. جملہ مشایخ شبہ قارہ ہندو پاکستان ازین چہار سلسلہ بیرون نیستند. مقتدای این چہار سلسلہ ہمہ کامل، عارف، واصل و نمایندگان راہ حقیقت اند البتہ یکی بر دیگری حتماً رجحان دارد. طبق داراشکوہ (رح) (۱۰۲۴/۵۱۰۲۴م) - (۱۰۷۰/۵۱۶۵۹م) حق سبحانہ و تعالی میان انبیاء و اولیاء بعضی را بر بعضی فضیلت دادہ است چنانکہ در کلام مجید آمدہ است: «افزونی دادیم برخی از ایشان را بر

پنجاه و چہار

برخی از ایشان»^(۱)۔ چون حضرت حق تعالیٰ قلب حضرت شیخ را متجلی فرمود و حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در مجلس ملائکہ مقربین و اولیای متقدمین از لحاظ جسمانی و از لحاظ روحانی حضرت محبوب سبحانی را خلعت مجد و شرف پوشانید، فرشتگان در بیان آن مجلس جمع بودند و ہمہ اولیای روی زمین در برابر آنحضرت سرتعظیم فرود آوردند^(۲)۔ ہمین موقعہ بود کہ حضرت حق سبحانہ شاہ محی الدین عبدالقادر جیلانی را فضیلت بخشیدہ قول زیر بزبانشان آوردند: «قدمی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ»^(۳)۔ داراشکوہ میگوید کہ نزد حضرت شیخ میانمیر (رح) (۱۵۳۱/۹۳۸ م) - (۱۶۳۵/۱۰۴۵ م) مراد از «قدمی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ» این است کہ طریقہ من از برہمہ طریقہ ہا بالاتر است^(۴)۔ طبق محمد بن یحیی التاد قدم بمعنی حقیقی نمی آید معنی مجازاً مراد است مراد از قدم مجازاً طریقہ است^(۵)۔

این امر ہم مسلمہ است کہ اصحاب ہر طریقہ مشہور نقشبندیہ، چشتیہ، سہروردیہ و کبرویہ ہم از سلسلہ سید عبدالقادر جیلانی کسب فیض نمودہ اند و فضیلت آن شیخ را قبول داشتہ۔

تسلیم خواجہ چشتیہ:

طبق داراشکوہ (رح) حضرت خواجہ معین الدین چشتی (رح) بانی سلسلہ چشتیہ در شبہ قارہ ہندو پاکستان در بغداد بخدمت حضرت غوث الثقلین عبدالقادر جیلانی آمدند، حضرت شیخ خواجہ رادر حجرہ خود جای دادند و بہ حال ایشان توجہ فرمودند^(۶)۔ بقرار گفتہ حافظ برکت علی لاہوری (م: ۱۹۶۳ م) حضرت خواجہ معین الدین چشتی (رح) خود اقراری نمایند: چون پای نبی شد تاج سرت تاج ہمہ عالم شد قدمت اقطاب جہان در پیش درت افتادہ چوپیش شاہ گدا^۲

۲. سکینۃ الاولیاء، لاہور ۱۳۹۱ھ، ص ۲۳

۱. فضلنا بعضہم علی بعض (البقرۃ: ۳، ۲۵۵)

۴. سکینۃ الاولیاء، لاہور ۱۳۹۱ھ، ص ۲۳

۳. «این قدم من برگردن ہمہ اولیای ست»

۵. فلاید الجواہر موسوم بہ تذکرۃ المآثر فی مناقب شیخ عبدالقادر رح ملقب بہ حیات جاودانی، لاہور ۱۹۰۵ھ، ص ۵۷

۶. سکینۃ الاولیاء، لاہور ۱۳۹۱ھ، ص ۲۷

۴. کلام الاولیاء فی شان سلطان اولیاء، لاہور ۱۹۵۹ م، ص ۱۶ زبده الآثار، شیخ عبدالحق محدث، لاہور ۱۹۷۵، ص ۲۱

تسلیم شیخ سهروردیہ

طبق محمد بن یحییٰ التاد شیخ ابوالنجیب سهروردی (رح) عمّ شیخ شہاب الدین سهروردی (رح) بیشتر وقت در مجلس وعظ حضرت سید عبدالقادر جیلانی می‌گزراند. روزی نجم الدین نقلیسی مرید شیخ شہاب الدین سهروردی (رح) را مشاهده آمد که مرشدش بر سر کوهی نشسته است و صاع جواهرات را پر کرده توزیع می‌کند و آن جواهرات هرگز کم نمیشود. چون نجم الدین از چله گاه بخدمت شیخ شہاب الدین سهروردی (رح) آمد آن شیخ از خود فرمود: تو هر چه دیدہ‌ای درست است و این همه از فیوضات و برکات حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی (رح) است (۱). و شیخ عبدالقادر جیلانی روزی فرمود ای عمر (شیخ شہاب الدین سهروردی (رح) شما از آخرین مشاہیر عراق خواهید شد (۲). و روزیکه در مجلس وعظ حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی (رح) فرمود «قدمی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ» حضرت شیخ شہاب الدین سهروردی (رح) ہم میان چهل مشایخ عراق نشسته بود سر تسلیم خم کرد (۳).

تسلیم خواجگان نقشبندیہ:

طبق سید مقبول محی الدین گیلانی بحوالہ عبداللہ بلخی در خوارق الاحباب فی معرفۃ الاقطاب در پیشگفتار کتاب تذکرۃ المشایخ قادریہ مینویسد کہ سید عبدالقادر جیلانی روزی بشارت داد کہ یکصد و پنجاه و ہفت سال بعد از وفات شیخ جانب بخارامرد کاملی بظہور خواهد رسید. چون حضرت شیخ بہاء الدین نقشبند (رح) رو بہ درویشی نہاد حضرت خضر علیہ السلام رادر جنگل دید کہ تلقین بہ بارگاہ حضرت غوث الاعظم رامی کنند. پس شاہ نقشبند در خواب حضرت غوث الاعظم محبوب سبحانی را دید و تحت توجہات حضرت محبوب سبحانی در باطن شاہ نقشبند (رح) اسم اعظم منقش شد. این شعر مال حضرت شیخ بہاء الدین نقشبند است کہ در محبت حضرت شیخ سید عبدالقادر جیلانی (رح) سرودہ است:

پادشاہ ہر دو عالم شاہ عبدالقادر است سرور اولاد آدم شاہ عبدالقادر است (۴)
درین ضمن طبق آقای محمد حسن نقشبندی شیخ مجدد الف ثانی فرمودہ است: «د»

۱. فلاید الجواهر موسوم بہ تذکرۃ المآثر فی مناقب شیخ عبدالقادر رح ملقب بہ حیات جاودانی، لاہور ۱۹۰۵ھ ص ۲۴۹

۲. همان، ص ۲۴۹

۳. فلاید الجواهر موسوم بہ تذکرۃ المآثر فی مناقب شیخ عبدالقادر رح ملقب بہ حیات جاودانی، لاہور، ص ۵۵

۴. تذکرہ مشایخ قادریہ، لاہور ۱۳۹۵ھ ص ۱۰

پنجاه و شش

طریقه نقشبندیہ اضمحلال و ربودگی زیاد است و در طریقه قادریہ لمعان انوار است» (۱).
 داراشکوه می نویسد کہ در مجلس غوث صمدانی (رح) شیخ علی ہیبتی و شیخ ابوالنجیب
 سهروردی عم شیخ شهاب الدین سهروردی و خواجہ ابو یعقوب یوسف بن ایوب ہمدانی میر
 سلسلہ خواجگان نقشبند و قریب صدتن دیگر مشایخ نشستہ بودند کہ در اثنای سخن فرمودند،
 قدمی ہذہ علی رقبہ کل ولی اللہ برآن فرمودہ بر روی زمین ہیچ ولی نماند مگر کہ گردن خود
 راپست کرد (۲).

حضرت سید احمد سرہندی مجدد الف ثانی (رح) در کتاب مبدا و معاد می نویسد: «بعد ازان
 باز عنایت خداوندی جل شانہ و عم احسانہ شامل حل او گشت و ازان جا متوجہ فوق ساخت
 یک دفعہ تا باصل ممتزج برد و فنا در آنجا میسر شد چنانکہ در مقامات سابقہ و ازانجا بمقامات
 اصل ترقی ارزانی فرمودہ بہ اصل الاصل رسانید درین عروج اخیر کہ عروج در مقامات اصل است
 بعد از روحانیت حضرت غوث الاعظم محی الدین شیخ عبدالقادر بود قدس اللہ تعالی سرہ الاقدس و بقوت
 و عرف ازان مقامات گذرانیدہ باصل الاصل واصل گردانیدند» (۳).

تہ لیم شیخ کبرویہ:

در سلسلہ کبرویہ ہمین شیخ ابوالنجیب سهروردی کہ دربارہ آن بہ نسبت حضرت غوث
 الاعظم (رح) سخنی آورده شدہ است پیر شیخ عماد یاسر بود و شیخ عمار پیر شیخ نجم الدین
 کبری بود پس ہر چہار سلسلہ مشایخ را از حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی بہرہ فراوان
 در خون نعمت رسیدہ است. شاہزادہ داراشکوه می نویسد کہ بروز جمعہ ۸۔ رجب المرجب
 ۱۰۵۵ ہجری این فقیر را آواز غیب آمد کہ «از سلسلہ اولیای خدا تعالی بہترین سلسلہ علیہ و
 عمدہ ترین طریقه قادریہ است» (۴).

حضرت سلطان باہو قدس اللہ سرہ العزیز (۱۰۳۹ھ/۱۶۲۹م)۔ (۱۱۰۲ھ/۱۶۹۰م)

آن قبلہ متاخرین، آن خو کردہ فتوت، آن کعبہ عمل و علم، آن روح ورع و حلم، آن پیشوای
 راستین و آن مقتدی راہ دین، سلطان الفقر، سید الکونین، شاہ جاودانی، شاہباز لامکانی نور آفتاب

۲. سفینة الاولیاء، نولکشور کانپور ۱۸۸۲م، ص ۴۸-۴۹

۱. حالات مشایخ مجددیہ نقشبندیہ، مرادآباد ۱۳۲۳ھ ص ۲۰۶

۴. رسالہ حق نما، لاہور ۱۳۲۲ھ ص ۴

۳. مبدا و معاد، دہلی ۱۳۱۱ھ ص ۳

قادریہ حضرت سلطان العارفین سلطان باہو رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ الملقب بہ «حق باہو» علوی ہاشمی از اولاد امجد امیر زبیر ابن امیر المومنین حضرت علی کرم اللہ وجہہ می باشند^(۱)۔ نیاگان شان بعد از معرکہ کربلا وارد ایران شدند و در خراسان متمکن گشتند حتی یکی از پدران شان تا چہار پشت (تاقطب شاہ) در ہرات در ناحیہ ای امارت داشت^(۲)۔ پس از حملہ تاتار در قرن ہفتم ہجری محمد پیدا یا محمد مغللا از نیاگان شان وارد پنجاب شد و بالآخر در شہر انگہ، سون سکیسر کوهستان غربی ساکن گشتند۔

پدر شان شیخ بازید محمد مردی متشرع، حافظ قرآن و منصبدار دولت ہند بود۔ سیح برید محمد در آخر عمر با حضرت بی بی راستی ولیہ کاملہ ازدواج کرد^(۳)۔ چون شاہجہان بادشاہ مغول ہند بازید محمد را در شورکوت بعنوان مدد معاش املاک اعطا کرد^(۴)۔ این خانوادہ بہ شورکوت منتقل شد و ہمین آفتاب فقر مصطفوی و فخر سلسلہ عالیہ قادریہ در شبہ قارہ ہندو پاکستان طلوع کرد یعنی در ۱۰۳۹ھ/۱۶۲۹م حضرت سلطان باہو رح، چشم بجہان کشودند۔ آن زمان شاہجہان^(۵) (۱۰۳۷ھ/۱۶۲۸م) - (۱۰۶۸ھ/۱۶۵۸م) فرمانفرمای سراسر شبہ قارہ بود۔ رشید خان سیال (۱۰۲۸ھ/۱۶۱۸م) - (۱۰۶۷ھ/۱۶۵۶م) حاکم جہنگ بود۔ ابتدای عمر حضرت سلطان العارفین در محیط امن و آشتی بنظر می رسد ولی در پایان عمر بعزت جنگ میان اورنگزیب عالمگیر (۱۰۶۸ھ/۱۶۵۸م) - (۱۱۱۸ھ/۱۷۰۷م) و خانوادہ شاہی فتنہ و فساد ایجاد شد۔ در منطقہ جہنگ ہم وضع سیاسی ابتر گشت۔ حاکم شورکوت میرک سیال و حاکم رجوعہ و بہروانہ ہا ہموارہ در حال جنگ بودند۔ میان بلوچان ماری شاہ سخیرا و سیالان جنگ ادامہ داد۔ پسران رشید خان حاکم جہنگ جنگهای برادرکشی را آغاز کردند۔ اوضاع جامعہ سخت و خیم بود۔

- ۱۔ انیس الواعظین، شیخ ابوبکر سندی، بمبئی ۱۳۰۲ھ، ص ۱۵۷-۱۵۸، فتاویٰ غیابیہ (خطی)، فر۔ مہتمم باقر نہم محوری، فصل انساب، مملوکہ کتابخانہ دانشگاه پنجاب مخطوطہ ۴۷۵۰ تاریخ الأئمہ، سید وزیر حسین، نولکشور پور ۱۳۶۰ھ، ص ۴۳۔
- تواریخ حضرت سلطان باہو رح (خطی)، ۱۲۹۱ھ، مملوکہ کتابخانہ عمومی پنجاب لاہور، مخطوطہ ۱۴۵۔
- (خطی)، ۱۳۳۰ھ، مملوکہ کتابخانہ دانشگاه پنجاب و فہرست مخطوطات شیرانی لاہور ۱۹۶۸م، ص ۱-۱۳۔
- مناقب سلطانی (خطی) ۱۳۱۹ھ، مملوکہ نگارندہ رسالہ شجرہ (خطی) مکتوبہ محمد دیر پسر حیلانی سحر مملوکہ سلطان غلام دستگیر ۲۔ مناقب سلطانی، لاہور ۱۳۴۵ھ، ص ۶۔
- ۳۔ مناقب سلطانی، لاہور ۱۳۴۵ھ، ص ۱۰۔
- ۴۔ همان، ص ۱۵۔
- ۵۔ مناقب سلطانی (خطی) ۱۳۱۹ھ، الف، مملوکہ نگارندہ رسالہ تواریخ حضرت سلطان باہو رح (خطی)، ۱۲۹۱ھ، مملوکہ کتابخانہ دانشگاه پنجاب لاہور مجموعہ کلام، لاہور ۱۹۶۲م، ص ۵۳۔

بهرطور حضرت سلطان باهو (رح) ایام بچگی را در شورکوت گذراند و در خدمت خلق مشغول ماندند. با چهار زن یکی بعد از دیگری ازدواج کردند. درین ایام بوسیله حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه و بکمال قوت روحانی علی المرتضی کرم الله وجهه بمجلس محمدی صلوات الله علیه و آله وسلم جا یافتند و دست بیعت شدند^(۱).

شاهزاده اورنگزیب در قلعه گرماراج نزد شورکوت در سال ۱۰۵۹/۱۶۴۹م و در سال ۱۰۶۲/۱۶۵۱م با حضرت سلطان العارفین ملاقات کرد. اورنگزیب عالمگیر بار سوم در ۱۰۷۸/۱۶۶۷م در دهلی بایشان ملاقات کرد^(۲). سه نوبت ملاقات ظاهر میکند که اورنگزیب عالمگیر را چقدر علاقه مفروطی با فرهنگ و ادب و عرفان دیار خود بوده. آقای دکتر آفتاب اصغر در پایان نامه خود درین ضمن مینویسند: «اورنگزیب عالمگیر شایسته ترین وارث میراث ادبی و فرهنگی امپراطوران تیموری شبه قاره هندوپاکستان بود»^(۳).

طبق صاحب مناقب سلطانی ایشان از سید عبدالرحمن گیلانی القادری دودلهلی تلقین گرفتند و قبل از بیعت ظاهری حضرت قدس الله سره به درگاه لنگر مخدوم (نزد چنیوت) و به درگاه حجره شاه مقیم رفته بودند. در حجره شاه مقیم با سید محمد امیر حجروی ملاقات کردند و بایشان اظهار عقیدت نموده اند. حضرت سلطان العارفین با مخدوم موسی شاه گیلانی در مولتان و با حبیب شاه قادری برکناره راوی ملاقات کردند و مدتی در خدمت آن بزرگان نشستند^(۴).

حضرت سلطان العارفین در اواخر عمر سیاحت زیادی در ممالک اسلامیة همچو عرب و شام و عراق نمودند و هزارها خلق خدا را بیعت و تلقین کردند. خوارق شان خیلی زیاد است و اصلاً ولی مادرزاد بودند. سلسله قادریه بوسیله خلفای معروف شان در استان پنجاب، سند، سرحد، بلوچستان و کشمیر گسترش یافته تا به افغانستان توسعه کرده است. خلفای معروف در

۱. مجالسته النبی (خطی)، ۱۹۳۵م، الف: ۲۸، مملوکه سلطان غلام دستگیر؛ عقل بیدار (خطی)، ۱۳۴۰هـ، ب: ۳، مملوکه سلطان محمد

عزیز

۲. مناقب سلطانی (خطی)، ۱۳۱۹هـ، الف: ۴۶ تا الف: ۴۸، مملوکه نگارنده رساله

۳. تاریخ نویسی فارسی در دوره تیموریان هند و پاکستان (از بابر تا اورنگزیب) دانشگاه تهران، ۵۱-۱۳۵۰، ص ۵۲۶

۴. مناقب سلطانی (خطی)، ۱۳۱۹هـ، الف: ۴۶ تا الف: ۴۸، مملوکه نگارنده رساله گنج الاسرار (خطی)، ۱۳۲۳هـ، الف: ۲، مملوکه سلطان

غلام باهر - شمس العارفین، لاهور ۱۹۵۸م، ص ۹۵ تاریخ ملتان، نور احمد فریدی ملتان ۱۹۷۱م، ۲: ۳۳-۷۴؛ مناقب سلطانی (خطی)

۱۳۱۹هـ، الف: ۴۲، ب: ۴۳، الف: ۴۶، ب: ۱۳۵؛ مملوکه نگارنده؛ رساله سی حرفی، محمد زکریا (پنجابی)، سرگودا ۱۳۰۲هـ

زندگانی حضرت سلطان العارفین همچو ملّا معالی، نورنگ کهیتران، سید موسن شاه گیلانی، شیخ کالو و بانو فاطمه مستوئن در بلوچستان و دیره جات و سند و پنجاب نفوذ کردند. بعد از وفات حضرت سلطان العارفین سلسله سجادگی در خانواده شان موجود است. بسیاری از اولاد و خلفای شان صاحب حال و دراویش خدا مست و عرفای نامور بوده اند^(۱).

حضرت سلطان العارفین در مردمان عموم پاکستان چه در پنجاب و چه در سند، بلوچستان و سرحد و کشمیر، در افغانستان و هندوستان هم بحیث مرد کاملی با افکار عارفانه معروف اند. حضرت سلطان باه و رحمة الله تبارک و تعالی در شریعت بمقام صحو جنیدی و در طریقت بمقام اویس قرنی و در معرفت و حقیقت بمنتهای فقر همچو حضرت خاتون جنت فاطمة الزهرا و حضرت خواجه حسن بصری (رح) بودند. مسلک شان در پیروی حضرت غوث الاعظم سید عبدالقادر جیلانی (رح) و در مذهب امام ابو حنیفه (رح) دیده میشوند. کلامشان همه فضیلت و عظمت امام غزالی (رح) را یاد بخاطر می آورد. در لطافت کلام همنوای عبدالله انصاری (رح) و شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی (رح)

بنظر می آیند. در علم (ساینس) عالم علم حیاتیات، طبیعات و شیمی و ریاضی بنظر می رسند. اصلاً خود ایشان چه خوب فرموده اند که «فقر همه آموز است»^(۲).

تصانیف^(۳):

یکصد و چهل رساله حضرت سلطان العارفین در فارسی و عربی مشهور است ولی سی کتاب در فارسی و یکی در سرائیکی که در دست است بقرار زیراند:

۱- اسرار قادری، در معرفت و تصوف سلوک

۲- امیرالکونین، همان

۳- اورنگ شاهی، همان

۴- توفیق الهدایت، همان

۵- تیغ برهنه، همان

۶- جامع الاسرار، همان

۱. مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵ھ، ص ۴۵ مناقب سلطانی (خطی) ۱۳۱۹ھ، الف، مملوکه نگارنده رساله

۲. عقل بیدار (خطی) ۱۳۴۰ھ، ۳۹: الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۳. رک: باب ششم در آثار

- ۷- حجت الاسرار، همان
- ۸- دیدار بخش، همان
- ۹- دیوان باهو، غزلیات عارفانه
- ۱۰- رساله روحی، در معرفت و تصوف و سلوک
- ۱۱- سلطان الوهم، در معرفت و تصوف
- ۱۲- شمس العارفین، همان، مجموع تلخیص بعضی از آثار مصنف
- ۱۳- عقل بیدار، در معرفت و تصوف و سلوک
- ۱۴- عین العارفین، همان
- ۱۵- عین الفقر، همان
- ۱۶- فضل اللقاء، همان
- ۱۷- قرب دیدار، همان
- ۱۸- کشف الاسرار، همان
- ۱۹- کلید التوحید (صغیر)، همان
- ۲۰- کلید التوحید (کبیر)، همان
- ۲۱- کلید جنت، همان *
- ۲۲- گنج الاسرار، همان
- ۲۳- مجالسته النبی، همان
- ۲۴- محبت الاسرار، همان
- ۲۵- محکم الفقراء، همان
- ۲۶- محک الفقرا (صغیر)، همان
- ۲۷- محک الفقر (کبیر)، همان
- ۲۸- مفتاح العارفین، همان
- ۲۹- نور الهدی (صغیر)، همان
- ۳۰- نور الهدی (کبیر)، همان

باب اوّل

بررسی تاریخی درباره آن دوره

قبل ازین که در مورد ولادت و احوال حضرت سلطان باهو (رح) توضیحاتی داده شود باید که تحقیقاتی درباره جای مسکنشان ناحیه و حوضه های آن، با توجه به اوضاع عصر خودش، به عمل آید. جای ولادت^(۱) و مسکن حضرت سلطان باهو (رح) شورکوت است که از لحاظ جغرافیائی و سیاسی همیشه باملتان و جهنگ ملحق بوده است. لذا در ضمن معرفی شورکوت بررسی مختصری درباره ملتان و جهنگ بی مورد نخواهد بود. همینگونه معرفی قصبه نواحی قلعه قهرگان موسوم به گرمه راجه که برای پی بردن اوضاع تاریخی آنزمان و حالات حضرت سلطان باهو (رح) اهمیت بسزا دارد، ضرور است.

فصل اوّل

شورکوت

شورکوت تحت رهبری فرعون مصر موسوم به سیاستریس (قریباً ۹۰۰ ق م) آمده بود. ملتان و بیره و منکیره و کوت کرور و تریمو شهر شورکوت را به کنار شرقی رود چنبل (یعنی چناب) آباد کردند^(۲). صاحب کتاب تاریخ جهنگ می افزاید که قوم آشوری پس از مصریان مدتی فرمانفرمای مولتان بوده اند ممکن است ایشان نام ایشورکوت را بعداً آشورکوت تلفظ کرده باشند. باز هم در سال ۶۳۹ ق م تسلط آنها بر شورکوت دارای حقیقت بود^(۳). سکندر یونانی پس از دو ماه محاصره در سال ۳۲۴ ق م شورکوت را تسخیر کرد^(۴). محمد بن قاسم در سال نود و سه هجری اولاً ملتان و

۱. باشندگان ده انگه در وادی سون سکیرمی گویند که ولادت باهورح بهمین ده بمقام «دل شریف» شده. در زبان آن ناحیه نوده سنگی را «دل گویند که آنجا معروف شده است. ولی این روایت درست بنظر نمی آید. من زیارت «دل شریف» خود کرده ام که حی باکرامت و مقدس است. دل شریف جای تخلیه و عبادت آن نفوس قدسیده می باشد.

۲. از ۹۴۵ تا ۷۱۲ ق م بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و چهارمین خانواده فراعنه بر مصر فرمانفرمائی کردند. تاریخ تهادت، دکتر گرین برنتن (ترجمه) لاهور ۱۹۶۵ م، ص ۴۱-۴۲.

3. Shorkot flourished under the Greek Kings of Ariana and the Punjab as well as under the Indo-Scythian Dynasties upto A.D.250. (Imperial Gazeteer of India (Punjab) LHR, 1979, P.218)

۴. سکندر پنجاب را فتح کرد و ملک میان جهلم و چناب را تسخیر کرد (نمدن هند، دکتر گستاویلی نان (ترجمه) لاهور ۱۹۶۲ م، ص ۱۸۲) و دربار آصف، غلام صمدانی گوهر، حیدرآباد ۱۳۲۵ هـ، ص ۲۲. تاریخ ملتان، نور احمد فریدی، ج ۲، ص ۶۴.

بعداً بقلعه شورکوت از تسلط راجہ دھر آزاد کرد و محمد بن قاسم جلال الدین محمود غازی را عامل شورکوت تعیین کرد^(۱). در کتب تاریخ و سیر آمده است کہ سپس امیر داؤد طائی تا دو سال استاندار مانده و بعراق مراجعت کرد و جنید بن عبدالرحمن بجای او استانداری کرد و سپس در عصر عباسیان عمر بن حفص وقتیکہ استاندار در شورکوت تعیین گردید او بطور محرمانہ موافقت با تحریک فاطمیہ کرد کہ بعلت آن درین سرزمین نہضت فرقه باطنیہ آغاز گردید. در همین زمان بود کہ عقاید شیعیہ کم کم شیوع پیدا کرد^(۲). جعفر بن محمد بن عبداللہ بن محمد بن عمر الاطراف بن حضرت علی در ملتان مقبولیت را بدست آورد. لذا شورکوت نیز تحت تسلط شان آمد ولی در عہدش فرقه قرامطیہ بانفوذ گردید و با خلافت فاطمیہ روابط استوار کردہ بر آن نواحی نفوذ یافت. در همین عصر بود کہ امیر سبکتگین پادشاہ غزنی بر پنجاب حملہ برد و موفق شد^(۳). محمود غزنوی در سال ۳۹۶ھ شورکوت را فتح کرد وقتیکہ ملک ایاز استاندار غزنی در لاهور تعیین گردید شورکوت ہم تحت تصرف او آمد و نواحی ملتان و سند تحت تسلط شیخ سومرہ قرار گرفت^(۴). پس از نفوذ غزنویان راجپوت بر شورکوت غلبہ یافت. محمد غوری در سال ۱۱۹۳ میلادی قرامطیان را از بین بردہ زما مدار گردید^(۵). مدتی قباچہ ہم فرمانمائی کرد ولی در سال ۱۲۱۸ میلادی سلطان شمس الدین التمش شورکوت را ضمیمہ دولت خود کرد. در آن زمان ژانرال طرطای چنگیزی پس از رسیدن کمک از طرف کوکران بہ جلال الدین خوارزم شاہ عصبانی گردیدہ از خوشاب تا شورکوت تاخت و تاز کرد^(۶). امیر خسرو نیز بہمراہی شاہزادہ محمد بلبن در سال ۱۲۸۰ میلادی بہ شورکوت آمد و اینجا بر مقبرہ نخستین استاندار جلال الدین محمود غازی بمنظور فاتحہ حضور بہم رسانید و با مشاورت سلطان محمد تغلق اولین بنیان ساختمان بر

Cohningham Identified Shorkot with one of the towns of the malli attacked and taken by Alexander (Imperial gazetteer of India, LHR 1979, "Punjab" p.218.

۱. عہد اسلامی کا ہندوستان، ریاست علی ندوی، پتنہ، ۱۹۵۰م، ص ۴۷، غازی پیر و تسلط اودر شورکوت (طبق مثل حقیقت

بندوبست شورکوت سال ۱۸۸۰م) ۲. آب کوثر، محمد اکرام، لاہور ۱۹۶۵، ص ۲۷، ۳۳۸

۳. آب کوثر، محمد اکرام، لاہور ۱۹۶۵، ص ۳۰-۳۹، ۵۵. ہندوستان میں عربوں کی حکومتیں، اطہر مبارکپوری، دہلی ۱۹۶۷م،

ص ۲۲۴-۲۲۸

۴. آب کوثر، ص ۳۳۸؛ ہندوستان میں عربوں کی حکومتیں، ص ۲۲۹؛ عرب و ہند کی تعلقات، سلیمان ندوی، کراچی

۱۹۷۶م، ص ۳۶۴

۵. آب کوثر، ص ۳۳۹ تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، کابل ۱۳۴۶، ۱: ۱۶۲

۶. تاریخ مبارکشاهی، یحییٰ بن احمد سرہندی، کلکتہ ۱۹۳۱، ص ۱۷، ۱۸

مزارش را گذاشت^(۱)۔ در سال ۱۲۸۴ میلادی مطابق ۶۸۴ هجری تیمور خان شورکوت و ملتان را تباہ کرد کہ دران جنگ شاهزادہ سلطان محمد بلبن بشہادت رسید و امیر خسرو زندانی گردید^(۲)۔ تیمور در شورکوت مسجدی بنا کرد و بعد ازان بہ ہرات و غزنی مراجعت کرد۔ در حدود سالہای ہشت صد ہجری ارتش تیمور لنگ بار دیگر حملہ کرد و آنقدر تاخت و تاراج کرد کہ در ملتان و شورکوت قحط پدید آمد^(۳)۔ در سال ۸۳۶ ہجری بین مغل علی مرزا سردار ملتان و مبارک شاہ والی دہلی در شورکوت جنگی صعب در گرفت کہ در آن سلطان مبارک فیروز گردید^(۴)۔ مورخ شہیر ہندو شاہ مینویسد کہ پس ازان جام با یزید سردار سند را حسین خان لنگاہ عامل شورکوت متعین کرد کہ در زمان او این ناحیہ مرکز علم و فضل گردید^(۵)۔ صاحب تاریخ جہنگ درین ضمن می افزاید کہ در سال ۹۱۰ ہجری بین بایزید عامل شورکوت و مل سیال عامل جہنگ پیمان دفاعی بہ امضاء رسید۔ در آن عصر سکندر لودی فرمانفرمای دہلی بودہ^(۶)۔ سردار ناحیہ سبی میر چاکرخان رند بلوچ از آشوب ناحیہ خود بتنگ آمدہ بہ پنجاب آمد۔ جام بایزید نزدیک کمالیہ املاک ست گرہ باو تفویض کرد^(۷)۔ در سال ۱۵۲۶ میلادی بابر در میدان پانی پت ابراہیم لودی راشکست داد و شورکوت نیز در تصرف او درآمد^(۸)۔ تاج الدین سوری کہ در عصر شیرشاہ استاندار بود شہر کنونی شورکوت را آباد کرد۔ او خیلی نکوکار پارسا و کارہای رفاهی می کرد۔ مزارش اکنون نیز بر بہر^(۹) (قلعہ کھنہ) شورکوت زیارتگاہ عموم مردم است۔ او در سال یکہزار و ہفت ہجری در گذشت^(۱۰)۔

۱. همان، ص ۴۳

۲. تحقیقات چشتی، نور احمد چشتی، لاہور ۱۹۶۴م، ص ۷۲، تاریخ فرشتہ، محمد قاسم فرشتہ، پونہ ۱۸۳۲م، ص ۱۴۰ - شرح سندھ اعجاز الحق قدوسی، لاہور ۱۹۷۲م، ص ۳۵۹،

۳. تاریخ سندھ ص ۴۱۰ - ۴۱۱؛ تاریخ فرشتہ، محمد قاسم فرشتہ، پونہ ۱۸۳۲م، ص ۲۸۲؛ تحقیقات چشتی، ص ۱۴۰ - شرح

معصومی، ص ۵۹-۶۰، ۴. تاریخ مبارکشاهی، ص ۲۳۱

۵. تاریخ فرشتہ، ص ۲: ۶۳۰

۶. معاشرتی و علمی تاریخ، دکتر معین الحق، کراچی ۱۹۶۵م، ص ۶۳

۷. بلوچستان تاریخ کی آئینی مین، جسٹس خدابخش مری (ترجمہ) لاہور ۱۹۸۰، ص ۲۹۸؛ بلوچستان، میر گل خد نصیر، کمبہ

۸. معاشرتی و علمی تاریخ، ص ۶۴، ۱۹۸۲م، ص ۲۷۱

۹. بزبان این ناحیہ (شورکوت) تپہ بلند و بزرگ خاک همچو کوه را "بر" میگویند کہ عموماً شامل آثار قدیمہ باشد۔

۱۰. من زیارت این مزار بر بالای بر (قلعہ کھنہ) کردہ ام۔

فصل دوم

مولتان:

طبق تالیف نور احمد فریدی، بزبان سانسکرت معنی لغوی «مولا» اصل است و استھان جا رامی گویند. لفظ متبادل مولا «وردنا» است کہ یکی از نامهای آفتاب است. چون اصل روشنی از قرص آفتاب است لذا باین نسبت نامگذاری «مول ستھان» قرین قیاس است. البیرونی می نویسد کہ این شهر قدیم دارای نامهای زیاد است نام آخرین مول ستھان است و سپس از کثرت استعمال مولتان گردید.

درین (۱) مقاله بررسی دقیقی دربارهٔ ملتان مستقیماً مربوط بوظیفه مانیت است البتہ واقعات مهم تاریخی را تحت نظر داشتن خالی از دلچسپی نیست. حبیبی در کتاب تاریخ خود مینویسد کہ در یکی از جنگهاییکہ بر زمین ملتان بوقوع پیوست اسکندر را مجروح ساختند (۲). در ۹۳ هجری محمد بن قاسم مولتان یا ملتان را فتح کرد. در ۳۸۱ (۳) هجری ۶۹۱/م ملتان بدست شیخ حمید لودی بود کہ طایفه معروفست از افغانان (۴) در ۳۹۶/۱۰۰۵م چون محمود اولین بار بر ملتان حمله کرد ابو الفتوح داؤد بن نصر حاکم ملتان بود (۵). حبیبی در کتاب تاریخ خود می افزاید کہ در زمان سلطان مودود بن سلطان مسعود غزنوی ملتان از تصرف لودیان افتاد و در تسلط غرنویان آمد. سپس (۶) تسلط خاندان غلامان و خاندان تغلق و لودیان ہم از ۶۲۳ هجری تا ۹۲۳ هجری بر ملتان مانده و کمی تحت سلطه شیرشاه سوری ماند و بعد ازان تیموریان هند بر آن تسلط یافتند. بعد از زوال مغول در هند ملتان تحت تسلط شاه کابل آمد و در ۱۸۱۸ء نواب تکلم خان استاندار گشت و رفته رفته نواب مظفر خان حاکم ملتان شد کہ در زمان رنجیت سنگھ (۱۷۹۲-۱۸۴۱ء) در ۱۸۲۰ء بدست کھرک سنگھ شکست یافت. دور سکها تا زمان انگلیسی ادامه یافت (۷).

۱. تاریخ ملتان، ملتان ۱۹۷۱م، ص ۲۰

Alberuni's India, Dr. Adward. C. Sachau, London, 1888, vol. 1, p. 298

۲. تاریخ مختصر افغانستان، ج ۱، کابل ۱۳۴۶م، ص ۲۳

۳. جیح نامہ، محمد بن علی کوفی، بہاولپور ۱۳۵۷ھ، ص ۲۴۵

۴. تاریخ مختصر افغانستان، ج ۱، کابل ۱۳۴۶م، ص ۱۲۹

۵. همان، ص ۱۳۰ آب کوثر، محمد اکرام، لاہور (قبل از مغلیہ) ۱۹۶۵م، ص ۳۰

۶. تاریخ مختصر افغانستان، ج ۱، کابل ۱۳۴۶م، ص ۱۳۰

۷. تاریخ پنجاب از کنھیالال، لاہور ۱۸۸۱م، ص ۱۲۴، ۲۵۵-۲۶۶؛ طبق اولیای ملتان، مہاراجہ رنجیت سنگھ در ۱۸۳۹م فوت کرد

(اولیای ملتان، سید محمد اولاد علی، لاہور ۱۳۸۳ھ، ص ۸۱)

فصل سوم

جهنگ:

مورخین قدیم از شهری که دارای نام جهنگ باشد ذکری نکردند باز هم این ناحیه را بعلت دارای جنگل وسیع که داشت با اسمهای جهانگی، جهانگ و جنگر و غیره موسوم می کنند. قصبه موسوم به جهنگ بعد از مدت درازی آباد گردید. در روایات مصدقه نوشته می آید که قبلاً نام این قصبه برهمن گره و اسم نواحی مذکور موسوم به جهنگی بود^(۱) او می افزاید که قلعه برهمن گره خیلی محکم بود که بدون جنگ بتصرف سکندر یونانی افتاد^(۲) به اشاره حضرت شاه جلال بخاری (رح)^(۳) رائی سیال در جنگلی موسوم به جهنگ یا جهانگ ده بنام قلعه برهمن آباد (که فعلاً آنجا مقبره معروف هیرسیال است) نزدیک آن شهر جهنگ سیالان رادر سال ۱۲۸۸ میلادی آباد کرد^(۴).

در سال یکهزار و چار صد و شصت میلادی بهلول لودی، حاکم جهنگ بنام مل را لقب خان اعطا نمود که قلعه برهمن گره را از ولیداد نول گرفته بود. قبل ازین خاندان رای سیال در نواحی کچی کوتله باقرا آباد بود. شهر کنونی جهنگ را مل خان، آباد کرد^(۵). بخشیش سنگ تحقیق مینماید که مل خان سیال که نهم از پشت سیال بوده در سال ۱۴۶۲ میلادی بنای شهر جهنگ رانهاد^(۶). وفات خانم هیر بعمر چهل و شش سالگی در سال هشتصد و هفتاد و شش هجری

1. Jhang is the local dialect signifies a clump of trees.(some prominent grove gave its name to the original settlement.(The Punjab Gazetteer,Jhang.vol.A.1980.p.18)

2. Jhang and Montgomery were the scene of Alexander's operations against the malli in 325 B.C(Imperial Gazetteer of India_Punjab.p.207)

۳. سید جلال الدین معروف به سرخ بخاری (۵۵۷-۵۶۵هـ) مرید شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی رح از بخارا بکر آمدند. مرزانش در روح شریف (اخبار الاخیار از عبدالحق محدث، ص ۱۳۷). خواجه فرید الدین گنج شکر (۵۱۴-۵۶۷هـ) رائی سیال و اسماء شکر

اسلام آورد (imp.Gazetter of India,PB.P.207)

۴. در زمان سلطنت جلال الدین فیروز شاه خلجی

(The Islamic Surveys(Dynasties),Edinburgh.P.186)

۵. زمان سلطنت بهلول لودی از ۱۴۵۱م تا ۱۴۸۹م

(.....)P.187)

۶. پنجاب اندر دی سلطانز از بخشیش سنگ، لاهور ۱۹۷۹م، ص ۱۹۸

مطابق با یکهزار چهار صد و هفتاد و یک میلاد مسیحی (۱۴۷۱ء) اتفاق افتاد (۱).

حالا بررسی کامل تاریخی در مورد جهنگ بعمل می آریم، چون شخصیت منظور نظر مادرین مقاله (حضرت سلطان باهو) به همین ناحیه متعلق اند، نیز جهنگ در قلب پاکستان هم واقع است اهمیت جغرافیای و سیاسی این ناحیه همیشه مورد نظر بوده است. مهاجمین خارجی که از راه ایران و افغانستان وارد هند می شدند در همین ناحیه سربازخانه‌ای پناهی می کردند. از زمان قدیم سانسکریت، جهنگ با دره‌های خیبر و گومل و بولان مربوط بوده است. سیاح معروف چین هیون سانگ، در سال ۳۸۰ و ۳۹۰ میلاد مسیحی پس از بازدید از نقاط مختلف هند در فصل تابستان به جهنگ آمده بود وی در سفرنامه خود محل وقوع تریموگات (۲) و ذکر زرخیزی آن ناحیه و نام آن جارا جهانگ نوشته است. این ناحیه تحت فرمانفرمای چندرگپتا بود. تا سال سی صد (۳۰۰) ق م همه جهنگ بخش دولت خانواده چندرگپت بومه است (۳). در سال چهار صد و هفتاد مسیحی یک قبیله اروپائی بنام وائت هنز (۴) برای ناحیه تسلط یافت که در پانصد و بیست و هشت مسیحی راجه‌های هند باتفاق همدیگر آن را از بین بردند (۵).

Mal Khan built Jhang sial on the Chenab in 1462. (Imperial Gazetteer of India - Punjab, P.207)

۱ خانم هیر- قصه رومانی عشقیه بین هیر و رانجا در ایالت پنجاب معروف است ولی همه داستان افسانوی ست. اصلاً هیر زن عابده و زاهده بود و رانجا مرید با صفایش بوده (اولیای جهنگ لاهور ۱۹۶۸، ص ۳۶۴ تا ۳۸۳). طبق مولوی روف احمد هیر مرید حضرت بهاء الدین زکریا ملتانی بود. حضرت بهاء الدین فرمودند که در حق تو دعای کنم که از اصلان حق گردی. (در المعارف، ملفوظات شاه غلام علی رح، بریلوی، ۱۳۰۴ هـ ص ۱۶۰) حضرت زکریا ملتانی به سال ۶۶۱ هـ فوت کردند و هیر قریب دو بیست سال بعد می آید. پس هیر از خانواده پسران حضرت زکریا ملتانی رح تلقین یافته باشد.

The fair held at the Tomb on the 1st MAGH (in JANUARY) is Exceedingly popular. (The Punjab Gazetteer vol. A.P. 143)

۲. تریموگات: بر آن مقام الآن جسر محکم بر رود چناب و جهلم ساخته شده است و از مقام سلطان باهو قریباً چهل کیلو میتر Jhang is very strategically situated جانب جهنگ است.

and has been the GateWay from the Gomal and Bolan passes (The Punjab Gazetteer, vol. A.P. 3)

۳. چندراگپتا حدود کشور خود را در غرب تا کناره‌های سند پهنای داد. در سال ۳۲۴ ق م بشاهی رسید و بعد از ۲۴ سال سلطنت در ۳۰۰ ق م بمرد. (تاریخ مختصر افغانستان، ۱: ۴۵)

۴. قبیله هن از وسط ایشیا آمده (تاریخ هند- از من موهن، لاهور ۱۹۴۱ م، ۱: ۱۱۲)

۵. تاریخ هند، ۱: ۱۱۲-۱۱۳

شخصی بنام هرمن بر جهانگ عامل تعیین گردید که تا زمان لشکرکشی محمد بن قاسم او همین جا ماند. طبق نوشته البیرونی در آن زمان جهانگ از درجه استقلال برخوردار بود^(۱). در سال شش صدوسی و یک مسیحی برهمن چچ حاکم سند، هرمن رای را شکست داده از سند تا کشمیر کشور خود را وسعت داد. چچ در سال شش صد و هفتاد و یک مسیحی مرد. برادرش چندر زمام حکومت را بدست گرفت. تا هشت سال در دولت او تبلیغ مذهب بودا میکرد. در آن زمان تجار مسلمانان عرب در سند رفت و آمد داشتند و قافله‌های آنها تاجهنگ، منکیره و بکر می آمدند چنانکه در سال هفت صد و دوازده مسیحی قشون محمد بن قاسم تا اینجا فیروز گردید^(۲). این امر از خود مسلم میشود و بتحقیق میرسد که بعد از مراجعت محمد بن قاسم به عرب، جهانگ عملاً تحت خلیفه اسلام آمد. محمد بن قاسم حضرت غازی^(۳) پیر را استاندار جهانگ تعیین نمود که بعد از آن نوه حاتم طائی، امیر داود طای تا دو سال استاندار ماند. سپس شخصی بنام عبداللّه تحریک قرامطیه را اداره کرد و در سند و پنجاب فرقه اسماعیلیه شیوع یافت و تا دو یست سال نواحی مولتان، جهانگ، تته، سیستان و بکر تحت تسلط اسماعیلیان ماند. دو نفر بنام حامد موسی و شعبی ازین فرقه فرمانفرمای کردند. این عصر هرج و مرج و مناقشهای فرقه‌های مذهبی بشمار رفته. بالآخره محمد غوری به قدرت تمام این فرقه اسماعیلیان را خاتمه داد^(۴). تا سال نه صد و هفتاد مسیحی جهانگ تحت تسلط بادشاهان سامانی ماند سپس تحت تسلط الپنگین غزنوی قرار گرفت. در سال نه صد و هفتاد و شش مسیحی در عصر سبکتگین راجه جی پال ناحیه دکنور را تحت تصوف خود آورد و حامد لودی درین استان استاندار شد. در سال نه صد و هشتاد مسیحی علم بن شعبان سردار فرقه قرامطی دوباره براین ناحیه چیرگی پیدا کرد. ظلم و تشدد ادامه داده شد علماء را بقتل رسانید و مال و متاع آنها را به یغما برد. پس از شیخ حامد نوه او بنام ابوالفتح عامل جهانگ تعیین گردید که مذهب حنفی را ترک و مذهب اسماعیلیه را اختیار کرد. در همین اثناء محمود غزنوی ابوالفتح رانزدیک ملتان دستگیر کرد^(۵). وقتیکه تریدو مراجعت کرد سپه سالارش مخدوم تاج الدین المعروف، اتاره هزاری (داریای منصب هزاره) در گذشته بود. این

۱. اولیای جهانگ، لاهور ۱۹۶۸م، ص ۵۹

۲. تاریخ فرشته، ۲: ۱۵۰-۱۹۰، ص ۲۱۵

۳. غازی پیر - شورکوت م: ۱۳۲۲ گنبد قشنگ و قدیمی در شرق شهر شورکوت دیده میشود.

۴. آب کوثر، ص ۳۳۹

۵. تاریخ فرشته، ۱: ۳۲-۴۲ سلاطین دهلی کی مذهبی رجحانات، خلیق احمد نظامی، دهلی ۱۹۵۸م، ص ۲۲۴

الدین بخشی، ایشیاتک سوسائتی ۱۹۱۱م، ۳: ۵۲۲

واقع در سال یکهزار و ده مسیحی روی داد. محمود غزنوی عقاید اسماعیلیه را از بین برد بعد از آن نوه سلطان محمود غزنوی بر جهنگ فرمانفرما گردیدند. در سال یکهزار یکصد و هفتاد و پنج مسیحی شهاب الدین غوری درین ناحیه آمد و فرقه اسماعیلی ها را کاملاً ریشه کن کرد. در سال (۱) یکهزار یکصد سیزده مسیحی کوکران بر جهنگ تسلط یافتند. ایشان با شهاب الدین غوری بجنگ پرداختند و با گکران متفق شده شهاب الدین غوری را بقتل رسانیدند. در سال یکهزار و دوویست و هژده مسیحی برهند با تسلط خانواده غلامان ناصرالدین قباچه فرمانفرمائی جهنگ گردید. سپس این ناحیه به تصرف لودیان درآمد. لودیان فرمانفرمائی جهنگ را به سیالان سپردند. چنانکه اولین سردار محلی ملک کبیر خان سیال استاندار گردید که در عصر خود، در سال یکهزار و دوویست و سی و شش مسیحی کوشش موثری کرد که رضیه سلطانه به تخت دهلی برسد و موفق شد. اصلاً نزدیک سال هشت صد و پنجاه هجری حکومت جهنگ بوجود آمد که لودیان تصرف کامل به سیالان داد. چوچک سیال و برادرش مل خان و غازی خان پسر مل خان استاندار گردیدند سپس جلال خان پسر غازی خان سیال بر جهنگ استاندار شد. این عصر اکبر شاهنشاه هند بوده. اما در عصر جهانگیر، کبیر خان پسر جلال خان و سپس ولی داد پسر کبیر خان معروف به سیال فرمانفرما گردید. ولی داد خان در سال یکهزار شصت و سه هجری مرد. در صده چهاردهم مسیحی در نتیجه تاخت و تاراج مغولان جهنگ نشانه ظلم و ستم آنها گردید و این ناحیه دیگر نتوانست پیشرفت کند (۲). در سال یکهزار سی و صد و سی و چهار مسیحی سیاح معروف ابن بطوطه که راهسپار مولتان بود، وارد تریمو گردید، درین روزها شخصی بنام مبارک خان بر جهنگ فرمانفرما بود. در سال یکهزار چار صد و سی و سی مسیحی بر سرزمین جهنگ حمله دوم مغولان آغاز گردید که در آن شیخ علی که فرمانفرمای کابل بود پس از عدم موفقیت در مولتان بر جهنگ تاخت آورد و قتل غارت زیاد کرد و تمام ناحیه را برباد کرد. در سال یکهزار چهار صد و سی و یک مسیحی مبارک شاه فرمانفرمای دهلی بر جهنگ تسلط یافت و شخصی بنام محمد شاه را استاندار تعیین کرد. بالآخره دولت دهلی از شورش ها و فساد زیاد بتنگ آمد. تمامی نواحی جهنگ، بیره،

۱. آب کوثر (قبل از عهد مغلیه)، ص ۳۸۱؛ تاریخ فرشته، ۱: ۹۸-۹۰

۲. در اوائل سلطنت محمد تغلق ترمه شیرین چغتائی از ملتان تابه دروازی دهلی بیشتر شهرها و قصبات را به تاخت آورده بود (تاریخ فرشته، ۱: ۲۸۰-۲۸۲) تیمور هم ملتان و تلبه را غارت کرد (فرشته، ۱: ۴۸۳) حمله ترمه شیرین در ۱۳۲۹/۷۷۲۹ و حمله تیمور

در ۱۳۹۸-۸۰۱/اسلامک سرویز، ص ۱۹۱

بکر، شورکوت را ضمیمه استان ملتان کرد و حضرت شیخ یوسف^(۱) که از اولاد حضرت بهاء الدین زکریا که عارف عالی مقام عصر خود بودند، استاندار تعیین کرد. اما دیری نپائید که در سال یکهزار پانصد و بیست و هشت مسیحی قوم لنگاه تسلط یافت که قدرت آنها رامغولان شکستند^(۲). از سال یکهزار پانصد و بیست و هشت مسیحی تا سال یکهزار پانصد و چهل مسیحی ناحیه جهنگ بخش دولت اولین تاجدار مغول ظهیرالدین بابر ماند و بطور محلی نواب مبارک خان و نواب عزت خان فرمانفرمای کردند. سپس تحت تسلط شیرشاه سوری درآمد که برای اولین بار در جهنگ سربازخانه‌ها را بنا کرد. در جهنگ طویله‌های ارتشی و قلعه را بنا کرد. بهر حال از زمان لودیان تا عصر جهانگیر عملاً بر جهنگ فرمانفرمای سیالان برقرار بود. و در عصر شاه جهان نواب وزیر خان را که یکی از اهالی جهنگ بود استاندار لاهور تعیین کردند. بعد از^(۳) وفات ولی دادخان سیال در سال یکهزار یکصد و شصت و سه هجری بعثت نداشتن فرزند نرینه فرمانفرمائی به نوه هایش بنام شهادت خان و شیرخان منتقل گردید. اما بعثت نزاعی که بین آنها وجود داشت داماد و برادرزاده اش عنایت اللہ خان در سال یکهزار یکصد و شصت و هفت هجری بدست گرفت و همین شخص بموقعه حمله احمد شاه ابدالی فرمانفرمای جهنگ بود، و او جهنگ را از غارت شدن نجات داد. در سال یکهزار یکصد و نواد و هشت هجری پدر امیر دوست محمد خان والی افغانستان بنام امیر جهان خان وارد جهنگ گردید و در منزل عنایت اللہ خان اقامت گزید^(۴). عنایت اللہ خان در سال یکهزار و دو بیست و سه هجری در گذشت. حکومت به سلطان محمود و صاحب دادپسرانش منتقل گردید پس کبیر خان و پسرش احمد خان فرمانفرما گردیدند^(۵). طبق مورخ پنجاب کنھیالال، مهاراجه رنجیت سنگھ بر جهنگ حمله کرد و بعد از مقاومت بسیار حاکم جهنگ احمد خان سیال بملتان فرار کرده از مظفر خان والی ملتان پناه یافت^(۶). بعد از سال یکهزار و دو بیست و بیست و نه هجری حکومت دیوان مولراج بر جهنگ بر رسمیت شناخته شد و حکومت سیالان عملاً از بین رفت. بخشیش سنگھ در کتاب تاریخ خود مینویسد که یکی لال نات

۱. مطابق تاریخ ملتان - از نور احمد فریدی، ص ۲۸۸، تخت نشینی شیخ یوسف در ملتان به سال ۱۲۷۰ هجری قمری

۲. تاریخ فرشته، ۲: ۶۳۹

۳. بادشاهنامه، عبدالحمید لاهوری، کلکتہ ۱۸۶۷-۱۸۶۸، ۱: ۴۲۵، مائراامراء، صمصام الدوله شاهنواز خان، لاهور ۱۹۷۰، ۳: ۷۶۳

4. Inayatullah met Jahan Khan, the Grand Father of Dost Mohammad Khan of Kabul, While on his way back from Hindustan. (The Punjab Gazetteer, P.39)

۵. زبده الاخبار، شیر محمد نادر، لاهور ۱۹۷۷، ص ۵۵

۶. تاریخ پنجاب، لاهور ۱۸۸۱، ص ۱۶۷ تا ۱۷۰، زبده الاخبار، ص ۵۴

سنیاسی در زمان اورنگزیب عالمگیر در سال ۱۶۹۸ مسیحی شهر کنونی جھنگ را فروغ دادہ (۱). در سال یکہزار ہشت صد چہل ونہ مسیحی پنجاب تحت تسلط انگلیسی ہا درآمد بر جھنگ مرتباً، ومتوالیاً علیہ انگلیس ہا بمساعی آزادی خواہی مشغول بودند و در جنگ استقلال بہر نحوی کہ ممکن بود سہیم و شریک بودند و ہزارن ہزار نفر بشہادت رسیدند بالآخرہ در سال یکہزار ونہ صد چہل و ہفت مسیحی مملکت مستقل پاکستان بوجود آمد. از نسل نہم حضرت سلطان باہو (رح) سلطان غلام دستگیر القادری (۲) فرزند سلطان محمد نواز در جنگ کشمیر در سال یکہزار ونہ صد و چہل و ہفت تا یکہزار ونہ صد و چہل ونہ مسیحی سر لشکر قبایل مستقل بود و تا سرینگر پیشقدمی فوقیت آمیزی کرد. * در قبایل معروف بہ «حضرت صاحب» بودہ، در شہر کویتہ، بلوچستان بہ تاریخ ۹- محرم الحرام ۱۴۰۶ھ/ ۱۴- ستامبر ۱۹۸۶م بعد از علالت یکماہ فوت کردند و در خانقاہ پدران خود (حضرت سلطان نور محمد و حضرت سلطان محمد نواز) در خاک حضرت سلطان باہو بہ دہم محرم الحرام ۱۴۰۶ھ/ ۱۶- ستامبر ۱۹۸۶م سپردہ شدند. وی یکی پیر طریقت و باعمل بودہ، صاحب تصنیف کتابہا بود و در فارسی و اردو دیوان گذاشتہ است.

فصل چہارم

گرماراج:

چندر، برادر راجای چچ حاکم استان سند در عصر اقتدار خودش قلعہ محکمہ در گرماراج (Garhmahraja) بنا نہاد و عبادت گاہ (مندر) بزرگ مذهب بودا استوار ساخت کہ تا عصر مغولہا برقرار بود. در سال شش صد و ہفتاد نہ مسیحی پس از درگذشت چندر داہر پسر فرزند چچ تخت نشین شد (۳). در قرن شانزدہم مسیحی شیرشاہ سوری در گرماراج سربازخانہ بنا کرد (۴). در عصر اکبر اعظم جلال خان فرزند غازی خان سیال گرماراج را از تسلط برادرش بہار خان گرفت در آن

۱. پنجاب اندر دی سلطانز، لاہور ۱۹۷۹م، ص ۱۹۸، (P.10)، District Census Report, Jhang.

در ۱۸۱۶م کھرک سنکھجھنگ را و در ۱۸۱۸م ملتان را فتح کرد (تحقیقات چشتی، ص ۱۶۲)

۲. ولادت: دربار سلطان باہو رح سال ۱۹۱۹ مسیحی/ ۱۳۳۷ھ ۳. چچ نامہ، ص ۵۰ تا ۵۳

۴. در عہد شیر شاہ سوری فتح جنگ خان کہ حاکم ملتان بود در ملک ملتان شہری آباد کرد بنام شہر گیر (تاریخ شیرشاہی، عباس

خان شروانی (ترجمہ) کراچی ۱۹۶۳م: ص ۱۱۹)

زمان گرماراج مشمول مظفرگر بود که بعد ازان بطور دائمی یک بخش جهنگ گردید^(۱). ولی داد خان سیال که معاصر اورنگ زیب بود و در سال یکهزار یکصد و شصت و سه هجری در گذشت او بار دیگر گرماراج را آبادان کرد و ساختمانهای جدید بنا کرد^(۲). در زمان لشکرکشی احمد شاه ابدالی نواب علی محمد خان عامل گرماراج بود. این ناحیه تحت نظارت استاندار ملتان بود. نواب مذکور دو نفر بنام صورت سنگه و عجب سنگه رانائب خود تعیین کرده بود. وقتیکه علی محمد خان از ماری شاه سخیرا^(۳) راه فرار اختیار کرد عنایت اللہ خان سیال بتعاقب او رفت در همین اثناء رؤسای فرقه کملا نه تصمیم کمک به علی محمد خان گرفتند و قشون عنایت اللہ خان را مجبور بفرار کردند. عنایت خان به شورکوت برگشت که آنجا از کمک اقوام قریشی، جنجیانه، سرگانه و کاتیه بار دیگر گرماراج را محاصره کرد. اما در مقابل عنایت اللہ نتوانست مقاومت کند و حزیمت خورد. عنایت اللہ در سال یکهزار دویست و سه هجری در گذشت و پسرانش سلطان محمود و صاحب خان بر جهنگ حکمفرما گردیدند پس از ناسپردگان کبیرخان و احمد خان پسر کبیرخان زمام اختیار را بدست گرفتند^(۴).

در سال یکهزار دویست و شش مسیحی محمد غزری وقتیکه از راه ودره گومل وارد گردید در میدان گرماراج اولین سربازخانه بنا کرد و بعد ازان آنجا شهری آباد گردید که نامش شاه نگر معروف گشت^(۵) صاحب تاریخ جهنگ سنیوسد که در عصر احمد خان ولد کبیر خان سیال رنجیت سنگ چندین مرتبه کوشید تا برج جهنگ تسلط یابد بطوریکه قلاً کمر گردید، اما بین احمد خان و رنجیت سنگ سعادت صلح در قلعہ گرماراج با اتمام رسید پس از چندی در سال یکهزار دویست و بیست و نه هجری دیوان مولراج بر جهنگ غلبه یافت و حکومت سیالان عملاً پایان رسید^(۶). در سال یکهزار شش صد و چهل و هشت مسیحی که اورنگزیب استاندار موئتان بودند

۱. خان بیگ خان رئیس گره مهاراجه را در ۱۸۵۹م از بخشدار مظفرگره خلعت و انعام داده شد. گوئی در آن سال همه نواحیه مرکوز تحت مظفرگره بود. (بیان حقیقت بندوبست گره مهاراجه ۱۸۸۰م، ص ۸)

۲. تاریخ جهنگ سیال، نور محمد جلد ۱۸۶۲م

Kauramal, Governor of Multan in the days of Wali Dad Khan Founded Garhmaharaja (The Punjab Gazetteer, vol. A, PP. 38, 46)

۳. ماری شاه سخیرا: نواحی ست در شورکوت

۴. The Punjab Gazetteer, vol. A, Jhang Dist. 1980, P. 38

۵. رک: ص ۱۵ ح ۴

۶. تاریخ سیال و شوانات، ص ۲۰۱

در اثنای باز دید در ناحیه قهرگان (۱) در گرماراج بکنار رود چناب قلعه محکمی بنا کرد (۲). قلعه گرماراج ازین امر روشن است که بر سر نواحی بلوچان دیره غازی خان و دیره اسمعیل خان ارتش مغول تعیین شد که جائی مناسب تر بود. بعلاوه این جا چون مسکن و خانقاه حضرت سلطان باهو (رح) بود. اورنگزیب می خواست از ایشان قدردانی بکند. بلال زبیری در تاریخ جهنگ می افزاید که اورنگزیب قلعه مسمار کرده گرماراج را بار دیگر ساخت. در زمان نواب ولی خان (۱۷۳۹ م - ۱۷۵۸ م) کورا رام قلعه مذکور را از سر نو بتکمیل رساند. وشهری آباد کرده نامش «رامگر» گذاشت ولی بار دیگر در زمان مهر رجب خان رجبانه سیال این ناحیه بنام «گرمهر رجب» معروف گردید وقتیکه سیکها این ناحیه را تصرف کردند نامش را گرماراج گذاشتند. همین نام تا امروز معروف است و در علت آن رامی گویند که مهاراجه رنجیت سنگ درین قلعه یک دربار برگزار کرد (۳). در سال هزار و هشتاد و چهل و نه مسیحی (۱۸۴۹ م) حکومت بریطانیه در پنجاب برقرار گردید و جهنگ تحت دولت انگلیس ها در آمد. این جا اولین بخشدار «راچرین» تعیین گردید که او گرماراج را بخش جهنگ قرارداد، اما در سال یکهزار هشت صد و شصت مسیحی بخش گرماراج منحل کردند. قریب یک قرن بعد سلطه انگلیس ها پس از وجود آمدن پاکستان گرماراج بخش کوچک جهنگ در شورکوت قرارداد شد (۴).

فصل پنجم

نظری بر زمان و محیط حضرت سلطان باهو (رح):

وقتیکه ایشان چشم بجهان کشودند عنایت اللہ یزدی (۵) استاندار لاهور بود. و بادشاه مغول

۱. قلعه قهرگان در نواح شورکوت است. اصلاً قهرگان در غرب شورکوت نزد ده بنام نوشهره که امروز هم موجود است به مسافت هشت کیلومتر بوده. جای مسکن حضرت سلطان باهو رح در شورکوت همین قلعه بوده است.

۲. تاریخ جهنگ، ص ۱۴۳، (بحواله تذکره ملتان، ص ۱۵۶)

۳. رک: ص ۱۷ ح ۲؛ (The Punjab Gazetteer) Garhmahraja Becomes Jagir of Mehr Rajab.

PP.45-6)

District Census Report Jhang 1972, P.7

۴. تحقیقات چشتی، ص ۱۷۷

۵. عهد عنایت اللہ یزدی (۱۶۲۹/۵۱۰۳۸ م - ۱۶۳۲/۵۱۰۴۱ م) مطابق پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ - از دکتر ظہور

الدین، ص ۸۷ و لاهور در املاک بمین الدوله آصف خان بوده و باباعنایت اللہ یزدی حاکم بوده مائراامراء، ۱: ۲۲۵ و نواب وزیر

شاهجهان^(۱) فرمانفرمای کل هند بود. رشید خان سیال^(۲) فرمانفرمای جهنگ بود. وفات حضرت سلطان باهو(رح) در عصر اقتدارجهان خان^(۳) واقع گردید. دولت هند تحت تسلط تاجدار مغول اورنگزیب عالمگیر^(۴) قرار گرفته بود. قریب نصف اول زندگانی حضرت سلطان باهو(رح) بعلت امن و آرامش بااطمینان گذشت اما در بخش آخر عمر شان بین اورنگزیب عالمگیر و خانواده اش مشاجره برقرار ماند و سپس بعلت جنگ با مرهته‌ها راجپوتها و سکها بدامنی و فتنه و فساد برپا بود^(۵). در منطقه جهنگ هم اوضاع سیاسی و اجتماعی خیلی خراب بود. در آنجا زمام امور در دست قبیله سیال بود. رشید خان سیال نظام ریاست رابدست فرزندش فیروز خان معروف به فیروز جنگ داده بود و خودش در کجھی^(۶) زندگی میکرد. امروز هم این منطقه را رشید پور میگویند^(۷). آن روزها بین بلوچ‌های رند که متعلق به ست گره بودند و قبیله کهر کمالیه‌ای و سیال‌های ماهنی متعلق به منطقه جهنگ جنگ‌ها ادامه داشت. به علاوه در زمان خودایشان نیز وقتی که قریباً چهار ساله بودند، داستان معروف عشق «صاحبان» دختر کھیوه خان^(۸)، رئیس کھیوه با مرزا پسر فتح بی بی زنی که از قبیله مرهل در واره سلیمان (ده سلیمان) بود، پیش آمد. فتح بی بی و کھیوه خان از پستان زتی به اسم نوری بی بی از قبیله مرهل شیر خورده بودند و از اولادهای ایشان مرزا و صاحبان غم‌انگیز عشق پیش آمد. بعد از عشق صاحبان بین سیالان رسم قبیله دخترکشی شروع گردید که تا دو بیست سال ادامه داشت. در آن ایام شورکوت تحت استان ملتان

خان، از بلال زبیری، ص ۴۸

۱. عهد شاهجهان (۱۶۲۸/۱۰۳۷ - ۱۶۵۷/۱۰۶۸) اسلامک سرویز، ایدنبرگ، ص ۲۱۰

۲. عهد رشید خان سیال (۱۶۱۸ - ۱۶۵۶) تاریخ جهنگ، ص ۱۴۸

۳. عهد جهان خان سیال (۱۶۸۷ - ۱۷۰۰) تاریخ جهنگ، ص ۱۴۸

۴. عهد اورنگ زیب عالمگیر (۱۶۵۸/۱۰۶۸ - ۱۷۰۷/۱۱۱۸) اسلامک سرویز، ایدنبرگ، ص ۲۱۰

۵. تاریخ هند. از من موهن و عبدالحمید خان، لاهور ۱۹۴۱ م، ۱: ۳۰۲ تا ۳۲۸

۶. کجھی: چهار کیلومتر در غرب سلطان باهو است.

7. Rind Baloches of Satgarah fell in with the Bharwanas (of Mahni Sials) Hostilities broke out, but the Bharwanas were the stronger and drove the Baloches out off the Sandal bar, across the Chanab. (The Punjab Gazetteer, vol. A, p. 47.)

8 Khewa Khan who founded the village Khewa 12 miles north of Jhang Punjab. (The Punjab Gazetteer, p. 143)

بود همانطوریکه قبلاً هم ذکر شده، میرک سیال حاکم شورکوت بود^(۱)۔ در آن ایام در ریاست رجوعه بین عبداللہ شاہ امیر رجوعه و بهروانها^(۲) همیشه جنگ بود بالآخر بعد از زمان ایشان نواب ولی داد سیال با عبداللہ شاہ رجوعه^(۳) جنگ کرد و او راشکست داد^(۴)۔ پیرطریقت شاہ لطیف بخاری کہ از سادات شکرپوریه در ریاست ندها^(۵) بود با حمایت مریدان کھوکر خود برعلیہ سیالان کود تا کرد و از شاہ جیونہ^(۶) تا سرگودا امراء سیالان را بیرون راند و خودش رئیس شد^(۷)۔ همینطور بین بلوچهای ماری شاہ سخیرا و سیالان همواره جنگ جاری^(۸) بود۔ ونیز بین پسران رشید خان، فیروز خان و کبیرخان جنگ ادامه داشت^(۹) بین جامعہ اوضاع خراب و بداخلاقی بود۔ خود حضرت سلطان باھو(رح) نزدیک شورکوت در دہی بنام سارنگ خان^(۱۰) نامی زندگی میکردند(کہ آن دہات بنام سردار بلوچ سارنگ خان معروف بود) چنانچہ میفرمایند در مذمت سارنگ خان «سارنگ خان بلوچ بی معرفت، چشم کور تا بگور»^(۱۱)۔ در این اوضاع و با این محیط سیاسی و اجتماعی در این سرزمین حضرت سلطان العارفین، سلطان الفقیر سلطان باھو(رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ) چشم دنیا می گشایند و زندگی می کنند۔

۱. میرک سیال: طبق مثل حقیقت بندوبست سال ۱۸۸۰م موضع میرک سیال ناحیہ جھنگ، ص ۶۲۹-۳

۲. بهروانہ قبیلہ است معروف در جھنگ کہ بر شاہراہ جھنگ و شورکوت دہ دارد بنام بهروانہ۔

۳. دہ است آباد در جھنگ بر شاہراہ چنیوت و فیصل آباد اینجا بہ مزار دولت شاہ بخاری معروف شدہ است

۴. تاریخ جھنگ، لاہور ۱۹۷۶م، ص ۱۷۶ ۵. در منطقہ جھنگ است۔

۶. شاہ جیونہ در جھنگ است و بنام سید محبوب عالم شاہ جیون از دو پشت بہ جلال سیرخ بخاری رسد معروف است۔

۷. The Punjab Gazetteer, vol. A, pp. 37-38

۸. -----DO-----p. 39

۹. After the death of Inayatullah Khan (1757-1797 A.D) The internal feud made them even weaker and eventually in 1801 A.D Sials were completely reduced by Ranjit Singh (The Punjab Gazetteer vol. A, p. 40)

۱۰. دہ سارنگ خان بلوچ بر ہفت کیلومیترا از شورکوت است۔

۱۱. حجت الاسرار، سلطان باھو، مکتوبہ ۱۳۷۴ھ، ص ۴۰ عین الفقیر، سلطان باھو، مکتوبہ ۱۳۹۲ھ، ص ۲۲۲

باب دوم

احوال حضرت سلطان باهو رحمة الله تعالى عليه

حضرت سلطان باهو (رح) علوی ہاشمی هستند کہ قبیلہ ایشان بنام اعوان معروف است. احوال شان با معرفی قبیلہ و خانوادہ عالی و مهاجرت آن بزرگان و نیاگان حضرت قدس سرہ از عرب و عجم تا ورود بہ خاک پنجاب بیان میشود.

فصل اول

علویان

علوی بکسانی میگویند کہ اولاد حضرت علی باشند اما سید گفته نشوند. یعنی آنها کہ از بطن حضرت بی بی فاطمہ الزہرا نبودہ اند. ازین حیث ہمہ فرزندان غیر سید علوی^(۱) بشمار می آیند. علویان را اعوان نیز می نامند. مولوی محمد بخش شاہ قریشی الاسدی در تصنیف تازه و محققانہ خود درین ضمن می افزاید کہ قبائل عرب وارد ہند و پاکستان گشتہ و مسکون گردیدند از ان سادات فاطمیہ، اعوان علوی، ہاشمی علوی، ہاشمی و قریشی هستند^(۲). از توضیحات فوق روشن می شود کہ اولاد حضرت علی علیہ السلام مشتمل بر سادات بنی فاطمہ و علویان ہاشمی است. می بینم کہ علویان ہاشمی بعد از واقعہ کربلا و سائر آلام و مصائب ما بعد آن سانحہ چراہ لقب اعوان چگونہ معروف گشتند، ذیلاً با دلائل و براہین قوی مرقوم می سازیم.

فصل دوم

اعوان:

بزبان عربی معنی اعوان^(۳) حمایت کنندہ است. در بیشتر کتب فارسی ہم اعوان بمعنی

۱. علوی بفتحین، اولاد حضرت علی کم اللہ وجہہ و مصطلح آنست کہ علوی شناسان آن کہ بعد از اولاد حضرت عمیر (ع) میباشند مگر از اولاد حضرت فاطمہ رضی اللہ عنہا نباشد. (غیاث اللغات، نولکشور رامپور، ۱۲۴۲ھ ص ۳۰۲) ان سادات کہ اولاد بنی فاطمہ و بی بی زہرا (ع) از بطن حضرت فاطمہ الزہرا نباشند مانند حضرت عباس علمدار (فرہنگ آصفیہ، سید احمد دہلوی، لاہور ۱۹۹۱ م، ص ۲۱۵) طبق غلام حسین صاحب رسالہ شمس الاعوان فرزندانیکہ باستثنای حسین و اولاد آنها معروف بودہ اند اعوان و علوی نامند، میشوند. (رسالہ شمس الاعوان، لاہور ۱۹۵۸، ص ۷)

۲. تاریخ بییان باکدامنان، لاہور ۱۹۸۰ م، ص ۲۶۲

۳. لفظ عربی ست، بمعنی بسیار مددگاران (لغات کشوری، نولکشور ۱۹۲۶ م)

مددگار آمده است مثلاً ضیاءالدین برنی می نویسد ارد شیر بابکان که اکاسره عجم در امور جهانبنانی اقتدا با قوال و افعال او کردند می گفته است که پادشاه راستین او را توان گفت و او را توان دانست که با اهل مملکت خود چنان با موازین و مقاویر ایشان معاملات ورزد که همه اهل مملکت اعوان و انصار او شوند^(۱). نیز گفت «محمود چون بملک رسید، بندگان پدر را اعوان و انصار خود ساخت و اقلیمها و عرصها بدیشان داد»^(۲). سیفی در تاریخ نامه هرات می نگارد والناس اعوان من و اله دولته. و هم علیه از اعادته اعوان (ابوالفتح البستی) یعنی مردمان یاری گران آنکس اند که دوست داشت او را دولت او، و ایشان بروی چون دشمن گرفت او را دولت او یارگران اند^(۳). انور بیگ اعوان تحقیق می نماید که کلمه اعوان جمع عون است. ترجمه لغوی اش مددگار یا حمایت کننده^(۴). چون برادران دیگر حضرت امام حسین در جنگ کربلا بایشان کمک کردند و پس از آن نیز بغرض حمایت اهل بیت با امویان و عباسیان جنگیدند، لهذا بنام اعوان نامیده شدند سلطان حامد قادری در کتاب مناقب سلطانی در همین مطالب نوشته است که درین امر هیچ شک نیست که بلاشبه اعوان از نسل حضرت علی هستند. وقتیکه سادات بعثت حوادث و تفرقه‌ها وطن را ترک کردند و در جوانب مختلف ایران و ترکستان سکونت اختیار کردند و چون قبیله اعوان روابط نزدیکی با سادات داشتند لذا در دیار عرب و عجم در حوادث و مصائب و عسرت و غریب‌الوطنی بمنظور کمک آنها فداکاری کردند و همکار و معاون آنها گردیدند بدین علت نسبت آنها به اعوان منتقل گردید یعنی حمایت کنندگان از سادات بنی فاطمه، لذا لقب علویت و هاشمیت به اعوان منتقل گردید^(۵). طبق روایتی وقتیکه علویان به حمایت سلطان محمود غزنوی (۳۸۸هـ/۹۹۸م - ۴۲۱هـ/۱۰۳۰م)^(۶) در جهاد هندوستان شمولیت ورزیده مجاهدینی که از دیار غزنی، غور و هرات بطرف هند آمدند بنام اعوان معروف گردیدند. ملک شیر محمد اعوان در کتاب تذکره الاعوان می گوید «در سال هزار و یک مسیحی» سرزمین هند ابرهای سیاه کفر و طغیان و شرک عصیان محیط گردیده. در غزنی سلطان محمود بفکر می افتد که کفر و شرک در کفرستان هند باید از بین برده شود. او در سرزمین هند بمنظور برافراشتن پرچم توحید عزم جهاد می کند. باشنیدن اعلام جهاد مجاهدین «سرفروشان» اسلام گروه گروه زیر پرچم اسلام جمع می

۲. همان، ص ۸۵

۱. فتاوی جهاننداری ۱۳۵۰م، ص ۸۳

۴. دهنی ادب و ثقافت، راولپندی، ۱۹۶۸م، ص ۸۴

۳. تاریخ نامه هرات، کلکته، ۱۳۴۲هـ، ص ۴۲۲

۵. مناقب سلطانی (خطی)، مکتوبه فتح شیر، ۱۳۱۹هـ، ص ۷، مملوکه نگارنده مقاله

۶. اسلامک سرویز، ایدنبرگ، ۱۹۶۷م، ص ۱۸۱

شوند. حاکم هرات میر قطب شاه علوی با ہمراہی قبیلہ اش بدربار سلطان عصر حاضر شدہ اجازہ شرکت در جہاد را استدعا می کنند. سلطان محمود از فرط مسرت و خوشحالی عاجلانہ می گویند کہ از امروز شما اعوان ما ہستید^(۱). مفتی غلام سرور مورخ شہیر معتقد است کہ قطب شاہ اعوان از عرب بغزنی آمد و اولادش در غزنین، کابل و پشاور آباد شد. ایشان معاون شاہان عرب شدند و بر ہند تاخت آوردند بدینجہت اعوان مشہور شدند و پس ازان در پنجاب انتشار یافتند^(۲).

نظری ایچ ای روز و غیرہم این است کہ اعوان اصلاً عرب ہستند و از نسل قطب شاہ ہستند. کہ در مورد او گفتہ می شود کہ بر ہرات حکمفرما بودہ است و سپس بحمایت محمود غزنوی بر ہندوستان حملہ کرد. در آن موقعہ از فرزندانش شش فرزند بہمراہش ہند آمدند کہ اسامی آنها از قرار زیر است.

۱ - گوہر شاہ یا گورا را کہ نزدیک سکیسر سکونت ورزید.

۲ - کالان شاہ یا کلغان کہ در دینکوت کالا باغ سکونت اختیار کرد.

۳ - چوہان کہ بکنار رود سند در کوهستان مسکون گردید.

۴ - کوکر یا محمد شاہ بہ کنار رود چناب سکونت ورزید.

۵ - توری

۶ - جج کہ اولادشان در تیراہ واقع در وادی کرم مسکون اند.

در کوهستان نمک فراز کاتاوی مقبرہ گورا موجود است کہ اینجا (کوهستان نمک) حد ہمہ اعوانان است^(۳). بنظر نگارندہ ممکن است کہ ہمین گوہر شاہ یا گورا را امیر شاہ بودہ باشد کہ در پاورقی آیندہ در شجرہ سلطان باہو می آیند. دانزیل و روز می نویسند کہ اصلاً کوکر و چوہان نام قبیلہ مادران شان بود کہ ازان معرف شدند^(۴). ژانرال میکمن می نویسند کہ اعوان نزدیک اندس «رود سند» می زیند کہ راجپوت نیستند بلکہ اصلاً عرب گفتہ می شوند و زارع ہستند. در کوهستان نمک مخصوصاً اعوان بہترین ارتشی ہستند^(۵).

حضرت سلطان باہو در ابتدای ہر تصنیف خود را بنام اعوان معرفی کردہ اند چنانکہ در بخش آثار این رسالہ ملاحظہ خواہند فرمود بی مناسبت نخواہند بود اگر درینجا اشارہ شود کہ

۲. تاریخ مخزن پنجاب، لکھنؤ ۱۸۷۷م، ص ۵۵۱

۱. تذکرہ الاعوان، سرگودا، ۱۹۷۷م، ص ۱۷

3 - A glossary of Tribes & Castes, 1:519.

4 - -----do-----II:26

۵. Martial Races of India, p.246-247

دوقبیله بنام اوان و اعوان وجود دارند. آوان^(۱) آنها هستند که اولاد شان قبل از ضحاک تازی وجود داشته. اصلاً این کلمه صورت تغییر یافته انوان یا اروان است. غوریان از همین نسل اوان ضحاک می باشند^(۲). واعوان کسانی هستند که علوی النسب اند و چهار قبیلہ از آنها معروف اند یکی از آنها از اولاد امام محمد بن حنفیہ ابن علی است، دوم کسانی که از احفاد عباس ابن علی هستند، سوم کسانی که از اخلاف عمر الاطراف بن علی هستند و چهارم کسانی که از پشت امیر زبیر بن علی می آیند. از حسن اتفاق که در شجره نسب سه خانواده از خانواده های علی نام قطب شاه بزرگ دیده میشود^(۳).

آدم	لاماک	نوح
کیومرث	نوح	کعبه
سیامک	سام	توه یا تواه
فراول	ارم	ارونداسپ
تازیویرسد	عاس	بیوارسپ
زان کعبه	عاد	ضحاک
		بیوارسپ
	املاک	
	انوان	
	ضحاک / (دهاک) ضحاک	

(طبقات ناصری، ترجمه انگلیسی راورتی، کویت ۱۹۷۸م، ۱: ۳۰۳)

۲. رک: ص ۲۹ پاورقی

شجره (۱)	شجره (۲)	شجره (۳)
حضرت علی	حضرت علی	حضرت علی
امیر عباس	امیر محمد حنفیہ	امیر زبیر
امیر عبداللہ	شاه عبدالمنان	حجر شاه
امیر حسن	شاه بطل	احمد شاه
امیر حمزہ	شاه ملک آصف غازی	عبیق شاه
امیر جعفر	شاه عمر غازی	ادهم شاه
امیر ابراهیم	شاه محمد غازی	دزاب شاه

به امیر زبیر ابن علی می رسد که قطب شاه^(۱) شانزده پشت بالاتر از حضرت سلطان العارفین بودند. البته اسم امیر زبیر ابن علی در کتب تاریخ و نسب نامه های مهم دیده نمی شود ولی

امیر علی	شاه طیب غازی	نواب شاه
امیر قاسم	شاه طاهر غازی	فرطک شاه
امیر طیار	شاه عطاء اللہ غازی	محمود شاه
عون لیلی ملقب قطب شاه	میر قطب شاه	فیروز شاه
		حسین شاه
		امان شاه
		حضرت قطب شاه

شجره (۱) (رساله شمس الاعوان، قاضی غلام حسین، ص ۱۲، زاد الاعوان - باب الاعوان)

شجره (۲) (تاریخ الاعوان، ملک شیر محمد اعوان، ص ۷۶، و رساله شمس الاعوان، قاضی غلام حسین، ص ۱۲)

شجره (۳) (مناقب سلطانی، سلطان حامد، خطی ۱۳۱۹، ورق ۷۱ الف / ب)

(تاریخ الآئمه، سید وزیر حسین، نولکشور ۱۲۹۹ هـ ص ۴۳)

(فتاوی غیائی، علی بن ابراهیم علوی، باب الانساب) (زمان غیاث الدین بلبن)

(رساله شمس الاعوان، قاضی غلام حسین، جهلم، ص ۱۲)

(مکتوبه به دست محمد دین ولد میان جیلانی بخش خطی ۱۲۹۸ هـ)

۱. قطب شاه محمد منان

امیر شاه محمد تمیم

انور شاه الله دته یا محمد دته

محمد هرگن شیخ فتح محمد

محمد جیمون شیخ بازید محمد

محمد بهاری شیخ سلطان باهو (رح)

محمد ملا

محمد انون (مناقب سلطانی، سلطان حامد، مکتوبه فتح شیر ۱۳۱۹ هـ)

محمد شکرایاسکرا (شجره مکتوبه محمد دین ولد جیلانی بخش، ۱۲۹۸ هـ)

محمد پیدا

محمد مگلا (رساله شمس الاعوان، قاضی غلام حسین، جهلم ص ۲۱)

یاد داشتهای بعضی دانشمندان در کتب خطی و مطبوعه این مطالب را باثبات میرساند. سلطان حامد قادری صاحب کتاب مناقب سلطانی کاملاً یقین دارد که امیر زبیر یکی از هژده پسران حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه بودند^(۱). شیخ ابوبکر سندی صاحب کتاب شهیر انیس الواعظین در وجود امیر زبیر ابن علی دلیل قوی میرساند چون می نگارد که از لشکر امیرالمومنین حسین رض زبیر ابن علی بیرون آمد، برابر امیرالمومنین حسین رض سه برادر دیگر بودند. زبیر علی، طلحه علی، جعفر علی و این زبیر از مادر تنها بوده است. چون بیرون آمد امیرالمومنین حسین رض گفت ای برادر تو ایمان مادر را مسوز که او را هیچ فرزندی دیگر نیست. مادر او از آنجا نعره زد گفت ای حسین این سخن مگو جان من و جان پسر من فدای خاک پای تو باد بغیر تو ما را حیات چه کار آید. حسین رض برادر (زبیر رض) را در کنار گرفت و زار زار بگریست زبیر رض بیرون آمد و گفت.

ان السماء مزین بکواکب

ان السماء مزین بکواکب

والارض زین جمله برواکب

للمرء قوه اخوه بکماله

حتى علی علی جمیع مناکب

و حمله کرد و ما را ازیشان بر آورد و شهید شدند^(۲). سوم ماخذ مهم درباره امیر زبیر ابن علی رض فتاوی غیاثیه نسخه خطی معروف است که در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور ملاحظه کردم. این نسخه خطی در ابتدای فهرست یک فصل النساب نامہ را نشان می دهد و صاحب مناقب سلطانی بهمین انساب نامہ مندرجه فتاوی غیاثیه را اشاره کرده میگویند که نام امیر زبیر یکی از پسران امیرالمومنین علی (رض) نوشته شده است. متأسفانه در نسخه مذکوره «از کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور» فصل انساب و حصص بعد ازان کرم خورده شده مانده است^(۳). در فهرست مخطوطات شیرانی مرتبه دکتور محمد بشیر حسین توضیح داده شده است که یک نسخه خطی

۱. مناقب سلطانی (خطی) مکتوبه بهادر شاه، ۱۳۳۰ھ، فهرست مخطوطات شیرانی، لاهور ۱۹۶۸م، ۱: ۸۳ (کتابخانه دانشگاه

پنجاب، لاهور) همان (خطی) مکتوبه فتح شیر، ۱۳۱۹ھ

۲. انیس الواعظین، بمبئی ۱۳۰۲ھ ص ۱۵۷-۱۵۸ «فی المجلس الرابع عشر فی فضیلة یوم عاشور و شهادة الحسین»

۳. فتاوی غیاثیه (خطی) مکتوبه قرن هشتم یا نهم هجری بنام غیاث الدین بلبن (۶۲۴-۶۸۴ھ) مملوکه کتابخانه دانشگاه پنجاب

کامل در کتابخانه آصفیه حیدرآباد دکن موجود است^(۱). بھر صورت ماخذ سوم ہم پیدا است و نام امیر زبیر ابن علی (رض) را دارد. ماخذ چهارم از سید وزیر حسین صاحب کتاب تاریخ آلائمہ در بیان امیر زبیر ابن علی (رض) کاملاً صراحت می نماید^(۲). ماخذ پنجم نسخه خطی است خیلی مهم و بنام تواریخ حضرت سلطان باهو پیدا است و امیر زبیر را یکی از ہژدہ پسران حضرت علی (رض) بشمار می آورد^(۳). علاوہ ازان دیگر ماخذ ہم در بارہ امیر زبیر بدست ماست^(۴). بعلاوہ ہیچ کتاب تاریخ یا نسب نامہ در مورد تعداد اولاد حضرت علی باہم موافقت ندارد. بعضی جاہا تعداد اولاد دروازده و در جاہای دیگر چہارده، شانزده، ہژدہ یا نوزده نشان دادہ شدہ است. و بہمین اکتفا نشدہ بلکہ ہر انساب نامہ با انساب نامہ دیگر مراجع بہ تفصیل اسامی اختلاف عقیدہ را دارد. بنابراین^(۵) بیان موءلفینی کہ امیر زبیر ابن علی را از نیاگان حضرت سلطان نوشتہ اند، باید

۱. فہرست مخطوطات شیرانی، لاہور ۱۹۷۳م، ۷۹۹:۲، فہرست مفصل (قاضی عبدالنبی کرکب)، لاہور ۱۹۷۵م، ۱:۱۳۸.

۲. تاریخ آلائمہ، نولکشور ۱۲۹۹ھ، ص ۴۳.

۳. تواریخ حضرت سلطان باہورح (خطی) ۱۰۵۱۲۹۱: ب، مملوکہ کتابخانہ عموم پنجاب، لاہور.

۴. امام حنیف مرتبہ ناشران دین محمدی لاہور و پنجابی منظوم. شجرہ (خطی) مکتوبہ محمد دین پسر میان جیلانی حشر.

۵. (۱) حسن، حسین، محمد حنفیہ، عباس، عبداللہ اکبر، جعفر، عثمان، محمد الاصفغر، عبداللہ الاصفغر، عون، یحیی، محمد الاوسط، عثمان الاصفغر، عباس الاصفغر، جعفر الاصفغر، عمر الاکبر، عمر الاصفغر، (۱۸ پسران مطابق شرح زندگانی علی ابن ابیطالب، ج ۲، نگارش آقای محمد علی خلیلی).

(۲) حسن، حسین، محسن، محمد حنفیہ (محمد اکبر)، محمد اوسط، محمد اصفغر، ابوبکر، عمر اکبر، اصفغر،

یحیی، عثمان، عباس اکبر، جعفر اکبر، عبداللہ اکبر، اصفغر، عون، (۱۶ پسران مطابق طبقات ناصری، قاضی ابو عمر بن منہاج الدین، ج ۱: ۱۱۰-۱۱۵)

(۳) حسن، حسین، محمد حنفیہ، عباس اکبر، عبداللہ اکبر، جعفر اکبر، عثمان الاکبر، محمد الاصفغر، عبداللہ الاصفغر، عون، مہرو، یحیی، محمد الاوسط، عثمان الاصفغر، جعفر الاصفغر، عمر الاطراف، عمر الاصفغر، محسن (۱۸ پسران مطابق تاریخ الانساب و مجمع الاعتاب معروف بحر الانساب، ص ۷۸-۷۹، افادہ از کتابخانہ آستانہ قدس مشہد، ایران).

(۴) حسن، حسین، محسن، ابوبکر، عثمان، عقیل، عباس، زید، علاؤالدین، جعفر، محمد حنفیہ، عبداللہ.

یحیی، عباس، عون، عمر، طالب، (۱۷ پسران مطابق مکتوبہ ۱۳۶۳ھ بہ دست گل محمد، بہ

بتشکر خلیفہ گل محمد ابن فیض محمد، اچشریف).

(۵) حسن، حسین، محمد اکبر، عبداللہ، ابوبکر، عباس اکبر، عثمان، جعفر اکبر، عبداللہ، محمد اصفغر، یحیی، عون، عمر اکبر،

محمد اوسط، (۱۴ پسران مطابق طبقات ابن سعد زمان دوم سوم ہجری ترجمہ العمادی، ۳: ۲۰۴).

(۶) حسن، حسین، عباس، جعفر، عبداللہ، عثمان، عبیداللہ، ابوبکر، محمد بن الاصفغر، یحییٰ، عون، محمد بن الاوسط، محمد بن الاکبر (ابن الحنفیہ)، عمر.

(۱۴) پسران مطابق تاریخ ابن خلدون ہفتم ہشتم صدہ ہجری ترجمہ احمد حسین الہ آبادی، ص ۴۵-۵۴۴)

(۷) حسن، حسین، محسن، عباس، جعفر، عبداللہ، عثمان، عبیداللہ، ابوبکر، یحییٰ، محمد الاصفغر، عون، عمر، محمد الاوسط، محمد الاکبر.

(۱۵) پسران مطابق تاریخ طبری ترجمہ نفیس اکادمی، کراچی، ۳: ۵۰۹)

(۸) حسن، حسین، محسن، ابوبکر، عمر، عثمان، سعد، طالب، ابراہیم، عقیل، زید، عباس، طلحہ، عبداللہ، زبیر، محمد الحنفیہ، عون، عبیداللہ.

(۱۸) پسران مطابق فاران سی کر بلا، بلال زبیری، جھنگ ۱۹۶۹ م، ص ۱۲۶)

(۹) طلحہ، زید، محمد الاوسط، امیر زبیر، محمد الاصفغر، امام محمد حنیف، ابوبکر، امام محسن، عثمان، امام حسن، عمر، امام حسین، عباس، عبداللہ اکبر، عبیداللہ، عبداللہ، معون، عون، فضل، جعفر، یحییٰ.

(۲۱) پسران مطابق محمد بن ولد میان جیلانی بخش ساکن گجرات مکتوبہ ۱۲۹۲ھ)

(۱۰) محمد حنیفہ، عمر، جعفر، عثمان، علی، عباس، عبداللہ، عمر علی، امام حسین، امام حسن، زید، عون، عثمان، محسن، یحییٰ، حسن، محمد الاکبر، محمد حنیفہ.

(۱۸) پسران مطابق نسب نامہ کلان فقیر اللہ، طبع سال ۱۲۹۶ھ)

(۱۱) حسن، حسین، عبداللہ، عباس، عثمان، جعفر، یحییٰ، عون، محمد الاکبر، عمر،

محمد الاوسط، محمد الاصفغر. (۱۲) پسران مطابق نسب نامہ رسول مقبول نولکشور کانپور ۱۹۵۱ م)

(۱۲) امام حسن، امام حسین، امام محسن، امیر ابوبکر، امیر عمر، امیر عثمان، امیر علی،

امیر سعد، امیر سعید، امیر طالب، امیر ابراہیم، امیر عقیل، امیر زید، امیر عباس، امیر طلحہ،

امیر عبداللہ، امیر زبیر، محمد حنیفہ.

(۱۸) پسران مطابق مناقب سلطانی، سلطان حامد قادری (خطی) مکتوبہ فتح شیر ۱۳۱۹ھ/چاپ لاہور ۱۳۴۵ھ)

(۱۳) حسن، حسین، محسن، عباس، محمد، ابوبکر، محمد الاوسط، عثمان، عمر الاصفغر، جعفر، صالح،

عبداللہ، عباس الاصفغر، جعفر الاصفغر، عون، یحییٰ، عبداللہ الاصفغر، زبیر.

(۱۸) پسران مطابق تاریخ الأئمہ، سید وزیر حسین، نولکشور لکھنؤ، ۱۲۹۹ھ ص ۴۳)

(۱۴) حسن، حسین، محسن، محمد حنیفہ، عبداللہ، عثمان، ابوبکر، عمر، عون، یحییٰ، جعفر، عباس،

عبداللہ، جعفر، محمد الاوسط، ابراہیم، زید، زبیر.

128425

دست

قبول کرد. طبق صاحب مناقب سلطانی نام مادر امیر زبیر ابن علی میمنه بوده که از اولاد رستم پهلوان معروف افسانوی بود^(۱). درین مورد میتوان افزود که ممکن است اورستم بن هرمز باشد که در زمان حضرت عمر (رض) در جنگ قادسیه سر لشکر ارتش ایران بود و از مسلمانان شکست خورده و به قتل رسید^(۲). نه آن رستم داستان رستم الاکبر، البته شجره نسب رستم بن هرمز در پشت بیست و هفتم به رستم داستان رستم الاکبر می رسد^(۳).

فصل سوم

انتقال نیاگان حضرت سلطان باهو (رح) از مکه به مدینه و بغداد

بطوریکه قبلاً ذکر مختصری رفته که بعد از معرکه کربلا نیز خاندان علوی هدف مخالفت

(۱۸) پسران مطابق رساله شمس الاعوان، قاضی غلام حسین، ص ۱۵، بحواله بیاض خطی

مولانا امیر احمد ساکن کنڈیان، میانوالی، ص ۶۰

(۱۵) حسن، حسین، محمد، عون، محمد مکنی بابی القاسم، عمر، عباس، جعفر، عثمان،

عبدالله، محمد الاصغر، عبدالله، یحیی، عثمان اصغر، جعفر اصغر، عباس اصغر، عمر اصغر، محسن.

(۱۸) پسران مطابق منتهی الآمال، حاج شیخ عباس قمی، تهران ۱۳۷۱ هـ ص ۱۳۶

(۱۶) محسن، یحیی، عبدالله، حسن، حسین، محمد حنفیه، محمد اکبر، ابوبکر، عمر، عثمان، عون، جعفر،

عبدالله، فضل، عباس، محمد الاصغر، عمر علی و سه پسر دیگر بوده.

(نوزده) پسر مطابق روضة الشهداء، حسین واعظ کاشفی، بمبئی ۱۳۲۵ هـ ص ۳۳۵

(۱۷) اعوان از امام قاسم پسر حضرت علی علیه اسلام می آیند (تاریخ مخزن پنجاب، مفتی غلام سرور، لکهنو ۱۸۷۷ م، ص ۱۵۵۱).

۱. مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵ هـ ص ۵. ۲. تاریخ اسلام، غلام قادر فصیح، لاهور ۱۹۳۵ م، ص ۵۲:۴.

۳. رستم «زمانه یزد جردو خسرو پرویز» بن هرمز بختیار بن شاه فیروز بن بزفری بن شیراوژن بن خدا بگان بن فرخ به بن ماء خدای

بن فیروز بن گرد آفرین بن پهلوان بن اسپهبد بن رستم بن مهر آزاد بن رستم بن بولاد بن کان آزاد مرد بن رستم بن جهر آزاد بن بیرو سنج

بن فرخ به بن داد آفرین، ابن سام بن به آفریدین هوشنگ بن فرامرزن رستم الاکبر بن دستان بن سام بن نریمان بن کورنگ بن

هوشنگ بن گرشاسب «تاریخ سیستان تالیف ۴۴۵-۷۲۵ بتصحیح بهار، ص ۸» «نوت» گرشاسب چهار هزار چار صد و چهل سال قبل

ظهور آنحضرت (ص) بوده. تاریخ سیستان، ص ۴.

طبق روایات، «گرشاسب نامه» پدر نریمان کورنگ برادر گرشاسب است. «گرشاسب نامه، حکیم ابونصر علی بن احمد اسدی

طوسی، تهران ۱۳۱۷، ص ۳۲۸»

خلفای اموی و عباسی قرار گرفته، لذا علویان به مصر، شام، عراق و سایر نقاط ایران منتشر گردیدند. اما در عصر خلافت عباسیان این اوضاع بظهور آمد که افراد خانواده‌های علوی برای نجات خود اولاً به همدان و از آنجا به استانهای شمالی ایران از قبیل گیلان، طبرستان، مازندران و خراسان مهاجرت نمودند. بویژه استان خراسان که بخش بیشتر آن تا ناحیه هرات و سیستان می‌رسد که فعلاً شامل افغانستان است. در نواحی مزبوره خانواده های علویان یا اعوان سکنه گزیدند. بهیمن علت اغلب قبور علویان و امامزادگان عموماً در ایران و خصوصاً در خراسان وجود دارد. بتائید این سخنان اقتباسات زیر از دانشمند شهیر معاصر جناب آقایی عبدالحیء حبیبی را نقل مینمایم: "چون بنی امیه را با بنی هاشم و خاندان امامت مکاوحتی بود، پنا بر آن حضرت یحیی بن زید «از آل علی» از کوفه آهنگ بلخ کرد. امیر بلخ که گماشته دربار اموی و نامش عقیل بن مفضل بود او را بگرفت و بزندان انداخت در ۱۰۵/۷۲۳م ایشان را رها کردند و در شعبان ۱۲۵هـ بعد از رهائی درگوزگان با ۷۰ نفر بجنگ گماشتگان اموی شهادت یافت (۱)".

"صاحب تاریخ شهیر ابن خلدون مینویسد که وقتیکه دولت عباسی روی کار آمد بمنظور تخفیف دادن قدرت هاشمیان مشغول گردید و ادامه به قتل یک یک از اولاد سادات و اولاد علی داد (۲)".

درین باب دانشمند ایرانی عبدالفتاح قومنی نقل می‌کند:

نخستین علوی که به دیلم پناه آورد "یحیی بن عبدالله"

نوه امام حسن بود و ازان بعد کوهستان "دیلم"

ماوی و مامن علویان شد (۳). یحیی بن عبدالله بن الحسن بن علی بر "جعفر" خروج کرد و در دیلم به قتل رسید (۴). بعد از گیلان ورود علویان در خراسان بزبان حافظ نور محمد کهگدائی خوانده بشود: "بیاعثیکه چون اکثراً طرفداران خانان نبوت از طرف خراسان قیام میورزیدند، امام جعفر صادق خواست ضریح حضرت شاه ولایت مآب را که مقتدری این سلسله جلیله و همه عالم اسلام است در آن حدود نقل بدهد، تا خراسانیان در اخلاص و متابعت خویش محکم‌تر گردیده و هر که از اهل بیت مقدس رسول (ص) در آن مقامات برسند و اظهار دعوت نمایند با طرفداران خود ملجاء و تکیه گاهی داشته باشند (۵)". درین بیان ابو جعفر محمد بن جریر الطبری می‌نویسد "از عصر ابو جعفر منصور دوم خلیفه عباسی ریاح عباس بن حسن بن حسن بن حسن

۲. مقدمه ابن خلدون، کراچی ۱۹۶۶م، ۲: ۱۷۵

۴. همان پاورقی، ص ۲۶

۱. تاریخ مختصر افغانستان، کابل ۱۹۶۷م، ۱: ۹۴

۳. تاریخ گیلان، تهران ۱۳۵۳هـ ص ۲۶، ۲۷

۵. تاریخ مزار شریف، لاهور ۱۳۴۴هـ ص ۲۷

بن علی بن ابی طالب را دستگیر کرده بزندان انداخت ."

"عبدالله بن عمرو بن عثمان علوی را ابو جعفر منصور بالغ بر یکصد و پنجاه دره زده در زندان انداخت. برادرش عبدالله بن حسن علوی قبلاً در زندان مقید بود. این واقع در عراق بوقوع آمد." ابو جعفر منصور محمد بن ابراهیم بن حسن علوی را در ستونی که از آهک ساخته شده بود سوراخی کرده و در آن زنده دفن کرد. او سر محمد بن عبدالله بن عمرو و ابو جعفر علوی بریده به مردم خراسان فرستاد تا آنها عبرت حاصل کنند و شورش نکنند، نیز بنی حسن بن علی (رض) را از مدینه به عراق آورد و در تلاش پسران عبدالله بن حسن بود پدر و برادرانش را به زندان انداخت. محمد بن عمر را چهار صد دره زد پس محمد بن عبدالله را به قتل رسانید.

"در عصر ابو جعفر ابراهیم بن عبدالله از بصره اعلام خلافت خودش را پخش کرد. مردم بصره اطاعتش را پذیرفتند، بعد ازان اهواز و فارس را در تصرف کرد، اما در سال یکصد و چهل و پنج در واسط به قتل رسید." عبدالله بن محمد که دزسند زندگی کناره کشی از مردم می گذرانید در عصر استانداری هشام بن عمر و تغلبی به قتل رسید." عامل مکه بسیاری از علویان را در زندان انداخت اما به قتل نرسانید لذا خلیفه منصور بر عامل مکه عصبانی گردید.

"عبدالله بن علی از ترس منصور در بصره مخفی گردید." منصور محمد بن ابی العباس را به زهر هلاک کرد." ابراهیم بن عبدالله را در باخمیری و محمد بن عبدالله را در مدینه به قتل رسانید." خلیفه مهدی یعقوب بن داود را فقط به این علت به زندان انداخت که او چرا تساهل کرد که یک علوی بگریزد و او را به قتل نکرد.

"حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب در زمان هادی در جوار مدینه به قتل رسیدند^(۱)."

درباره این مطلب ابو جعفر محمد بن جریر الطبری نوشته است که:

"در زمان خلافت مامون عبدالله ابوالسرایا محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب المعروف ابن طباطبا را در سال یکصد و نود و نه هجری توسط زهر از بین برد."

"ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب در عهد مامون از مکه به یمن شورش کرد."

۱. تاریخ طبری، (ترجمه اردو)، کراچی، ۱۹۷۰م، ۷: ۱۱۷ تا ۵۱۲، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۳۱، ۱۹۸، ۲۴۶، ۲۴۸، ۳۳۳.

۳۵۲، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۷، ۴۶۳، ۵۱۲.

«محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب شخصی بازهد و تقوی بود او در عصر مامون از خلافت دست برداشته و از مکه به عراق رفت.»
 «مامون علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب را ولیعهد تعیین کرد اما در سال دویست و سه هجری امام موصوف در طوس از خوردن انگور به مرض اسهال وقی مبتلا شده و از دنیا درگذشت.» «مردمان یمن عبدالرحمن بن احمد بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب را به خلافت پذیرفتند اما مامون آنها را مطیع ساخت.»
 «محمد بن القاسم بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب در زمان معتصم بالله در سال دویست و نوزده هجری در طالقان که شهریست از استان خراسان دستگیر گردید^(۱).»
 صاحب تاریخ طبری می افزاید که:

«خلیفه جعفر متوکل علی الله در سال دویست و سی و شش هجری قبر حضرت حسین ابن علی (ع) و منازل قرب و جوارش را از بین برد درجایی که قبر واقع بود شخم زد و تخم ریزی کرد.»
 «در سال دویست و پنجاه هجری تمامی وسایل معاش بر روی یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب بستند لذا او تحت فشار شدید اقتصادی شورش کرد. بسیاری از قبایل به یحیی بن عمر علوی کمک کردند و کوفه را تصرف کردند اما به قتل رسیدند.»

«در همین عصر بود که حسن بن زید بر آمل و ساری و طبرستان و ری تسلط یافت و مردم با او دست یک کردند.» «احمد بن عیسی بن علی بن حسین الصغیر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و ادریس بن موسی بن عبدالله بن موسی بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب در ری ظهور کردند. در کوفه الحسین بن محمد بن حمزة بن عبدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب خروج کرد این عصر المستعین بود. اغلب افراد علویان را صوفیان تشکیل می دادند. اغلب علویان را به زندان انداختند که تعداد شان بالغ بر سی صد بود.»

«علویان در نینوا شورش کردند تعداد آنها بالغ بر پنجاه بود، شکست خوردند.»
 «در سال دویست و پنجاه و دو هجری الکوکبی الحسین ابن احمد بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل الارقط بن محمد بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب از قزوین و زنجان خروج کردند و اسماعیل بن یوسف بن ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب از مکه ظهور کرد.»

۱. تاریخ طبری، کراچی، ۸۰: ۹۰ تا ۴۱۸

«یعقوب بن لیث در سال دویست و شصت و یک بازید بن حسن علوی در طبرستان جنگ ادامه داد وقتی که محمد بن زید علوی در سال دویست و هشتاد و هفت از طبرستان به جرجان آمد. اسماعیل بن احمد عامل خراسان خلاف توقع با او به جنگ پرداخت و به شهادت رسید این عصر المعتصد بود.»

«در سال سی صد و یک هجری الحسن بن العلوی الاطروش بر طبرستان تسلط یافت که خیلی عادل بود^(۱)» در این خصوص عبدالعزیز جواهر کلام در تاریخ طهران می نویسد که: «ازین سال (۲۷۲) تا سال ۲۸۹ جنگهای متوالی در ری میان احمد بن عبدالعزیز و احمد بن رافع فرمانداران المعتصد بالله عباسی و میان محمد بن هارون و محمد بن زید علوی رخ داد^(۲)» منہاج الدین در طبقات ناصری در این باب می نویسد که:

«سلطان علاءالدین حسین شنسبی فرمان صادر فرمود که سادات غزنی را دستگیر کنند چنانکه بعداً همه سادات را به قتل رساند.»

«چندین نسل علویان در مصر فرمانفرمایی کردند اما در سال پانصد و شصت و چهار هجری علویان مغلوب گردیدند و گوشه نشین شدند. سلطان صلاح یوسف بن ایوب الکردی خلافت علویان مصر را از بین برد که اصلاً پیروی عقیده باطنیه بودند^(۳)»

نوراحمد فریدی در تاریخ نامه خود در این خصوص می گوید که: «جمال الدین احمد بن علی داؤدی در تصنیف معروف خود موسوم به عمدةالمطالب ذکر فرنفرمای علویان را بیان نموده است، می نویسد که وقتی که علویان در حجاز حس خطر کردند با همراهی سیزده نفر خانواده خود و روزی چند درخانه‌ها پنهان شدند همین که موقع یافتند بطرف ملتان راه فرار اختیار کردند. اهالیان ملتان از آمدن شان اظهار خوشحالی کردند. یک گروه بزرگی با آنها همراه شد و بر شهر تسلط یافتند و خطبه بنام ایشان خواندند.»

«نیز گفت، اولین بزرگ علویان که از حجاز مهاجرت نموده ملتان را وطن خود ساختند شخصی بنام جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر الاطراف بن علی بن ابی طالب بود او ملتان را تصرف کرد، تا سال سی صد شصت و چهار هجری اولاد او بر ملتان فرمانفرمایی کردند. تعداد اولاد آنها خیلی زیاد بود. در سال سیصد و هفتاد و سه هجری جلم بن شیبان قرامطی شبی

۱. تاریخ طبری، ۹-۱۰:۵۷ تا ۳۹۸

۲. تاریخ طهران، طهران ۱۳۵۷، ص ۱۹

3. Tabqat-e-Nasri, Raverty, 1:208-355

شب خون زد و درملتان حکومت علویان را از بین برد^(۱)،

سید ریاست علی ندوی ہم در این خصوص می نویسد کہ:

«در ملتان حکومت بنوسامه (کہ علویان بودند) از سال دویست و نود هجری تا سال سی صد هشتاد و هفت هجری برقرار ماند کہ حدود آن از مکران تا منصوره (بکر کنونی در سند) بود. این خانواده بنو منبه نیز گفته شد چون بانی آن ابواللباب منبه بن اسد قریشی بود اسماعیلیان بحکومت آنها خاتمه دادند^(۲)».

این بود بررسی مختصر کہ از آن می توان قیاس کرد کہ اوضاع علویان یا اعوانان تا قرن چهارم هجری چگونہ بود کہ بہ علت آنہا از مغرب بطرف مشرق و از شمال بطرف جنوب انتقال یافتند. بہ نظر مؤلف مناقب سلطانی در اوضاع مذکور وقتی کہ نیاگان حضرت سلطان باہو (رح) وارد خراسان شدند فردی از خاندان مذکور بنام حسین شاہ بفرمانفرمایی ہرات نایل گردید و تا چہار پشت فرمانفرمایی درخانوادہ او باقی ماند، تا وقتیکہ قطب شاہ در ہرات درگذشت^(۳). حسین شاہ از نوزدہ پشت جد امجد حضرت سلطان باہو (رح) شناختہ شدہ. طبق اندازہ گیری کلی بایستی سلطان حسین شاہ ہفتصد سال پیشتر از حضرت سلطان باہو (رح) در ہرات میزیستہ باشد یعنی در حدود قرن چہارم. اما موءرخین تاریخ قرن ہفتم ہرات و مورخین تاریخ قرن پنجم تا ہفتم صدہ ہجری سیستان از ذکر نام آنہا سکوت ورزیدند. گمان می رود کہ حسین شاہ تا امیر شاہ در نواحی ہرات، غزنین و غور غالباً تا سمت امرا میزیستہ باشند. مخصوصاً در غزنہ و غور ولایات زیر اثر آنہا در وادی سپین غر کہ تا کنون بنام اعوان قار معروف است و آنجا قبیلہ اعوان نیز زندگی میکنند. بنظر ما وادی مذکور کہ تحت تسلط غور و ہرات بودہ ممکن است اینگونہ امارت باشد کہ طبق بررسی های ما، زیر تسلط نیاگان حضرت سلطان باہو اعوان بودہ باشد در ضمن اعوان قار مورخ انگلیسی ایچ جی راورتی مینویسد کہ «در شانوزان (Shanuzan) یا شالوزان (Shaluzan) در سلسلہ جبال سپین غر یا طبق طبقات ناصری، ص ۳۷۴ تا ۳۷۶ در سانگوران (Shanuzan) علاوہ قبیلہ توری بعضی از قبایل اعوان می زیندہ

اغلب آنہا اکنون در دوابہ سند ساگر پنجاب سکونت می ورزند. رود پیوار (Piawar) نیز از ہمین جا می گذرد. درہ (Zeran) در شرق درہ شانوزان است. آنجا نیز بعضی از قبایل اعوان قار بسر می برند. درکارمان (Karman) کہ تا شمال سپین غر ادامہ دارد آنجا بعضی از جوہا در رود کرم سرازیر

۲. عہد اسلامی کا ہندوستان، لکھنؤ ۱۹۵۰م، ص ۲۷-۲۸

۱. بنقل تاریخ ملتان، ۱۹۷۱م، ص ۹۹ تا ۱۰۸

۳. مناقب سلطانی، لاہور ۱۳۴۵ھ ص ۶

می شود. باشندگان اینجا بنام اعوان قار (Awan Kars) معروف اند^(۱).

منهاج الدین صاحب کتاب طبقات ناصری در این خصوص می نویسد که سپین غر بین گومل و گردیز است که در بین راه غزنین می آید. اینجا دره بنام شانوزان وجود دارد که در آن علاوه بر قبیله توری قبیله اعوان قارجات نیز می زید که زیادتر از مهاجرت مشرقی افغانان بی خانمان شدند و اکنون در سند ساگریا طرف دیگر رود سند سکونت پذیر هستند^(۲).

آثار روز انگلیسی و غیرهم می نویسند که علاوه بر کوهستان نمک در ناحیه جالندر نیز اعوان قاری وجود دارد. اعوان قار در کوهستان نمک، جالندر، هوشیارپور و مکریان (mukrian) هم می زیند^(۳). طبق گفته سیف بن محمد یعقوب الهروی صاحب تاریخ نامه هرات این امرهم دقت طلب است که در ۶۳۴ هجری در شهر هرات عده علویان اینقدر زیاد و موثر بوده که یکی از دوستان پیر شاهزاده چغتائی بر بنای خواب مفروضه اکتای قآن را برای تسلط کامله یافتن بر هرات مشورت داد تا علاوه بر تا چکان علویان را هم به قتل رساند^(۴).

ازین حقیقت تاریخ حدث نمودن کار مشکل نیست که در هرات در اوائل قرن هفتم هجری هم علویان وجود داشتند و زیاد سلطه و نفوذ پیدا کرده بودند ولی بجهت از بین رفتن کتب تاریخی، شواهد فراوان بدست نمی آید. مسخ شدن یادداشتهای روایات امارات ازین حیث نیز ناممکن نیست که در یورش مفلان تاتار در اواخر میان قرن هفتم درین نواحی از قبیل بلخ، هرات، غور و خراسان و غیرهم تباہ کاری هائی که بوقوع پیوست در نتیجه آنها نه تنها کتابخانه ها و دیگر آثار مهم بلکه ساختمانهای بزرگ و کاخها و خانقاه ها هم ازین برده شد لذا اوضاع تاریخی این نواحی پس از حمله تاتار مرتب گردید و آثار قبل از قرن هفتم تلف شد^(۵). بطوریکه راورتی در فوق نوشته

1 Notes on Afghanistan & Balochistan, Quetta, 1976, 2-81

2 Tabqat-e-nasri, Raverty, 1:9-498.

۴. تاریخ نامه هرات، چاپ کلکته ۱۳۶۲ م، ص ۹۹

3 . A glossary of T & C, I:50, II:25.

۵. فیروز کوه را در ۶۱۹ هجری بصورتی ویران کرده اکنون تعیین موقع آن نیز دشوار است. همچنان چغتای ولایت های سند و مکران و کرمان (بافتحتین در وادی کرم) رابغماو ویران نمود --- چغتایان که در ماوراءالنهر قرار داشتند ولایات افغانستان، تخارستان، بلخ، میمنه، جوزجان، غرجستان، غور، هرات، بادغیس، سیستان، زابل رانا غزنی و کابل بالواسطه بامستقیماً به پالیسی زور و تیغ اداره می کردند. آنها در مدت بی سال شهرهای بزرگی که در آسیا مراکز مهم مدنیت و ثقافت و علوم اسلامه بودند ویران کردند و نفوس آنها بیرحمانه کشتار عام نمودند. هزاران کتب خانه بزرگ بسوختند ازینرو بازار ثقافت و مدنیت و صنایع و علوم و تجارت و ادب کساد گرفت و خراسان بمفهوم جغرافی تا سواحل دریای سند بویرانه هولناک تبدیل شد. (تاریخ

که در موقع مهاجرت افغانها از مشرق اعوانها هم به وادی سند منتقل شدند. این زمان مهاجرت مداوم از یورش تاتار یعنی اواخر قرن ششم تا مرگ چنگیز خان (۵۶۲۴/۱۲۲۷م)^(۱) می تواند باشد. بادر نظر داشتن علم الانساب در صورتیکه یک نسل معمولاً از سی تا سی و پنج سال می ماند، که طبق آن در آن عصر که مصادف انتقال اعوانان به سند ساگر می باشد، در اجداد سلطان باهو محمد پیدا یا محمد مغلا زیسته باشند که آنها در وادی سون سکیسر در پنجاب تا پنج نسل زندگی کرده اند^(۲). اگرچه قبل ازین هم در عصر اقتدار سلطان محمود غزنوی (۵۳۸۸/۹۹۸م. ۵۴۲۱/۱۰۳۰م) نیز طبق تحقیق ریاست علی ندوی صاحب کتاب "عهد اسلامی کا هندوستان" بعضی از قبایل اعوان بمنظور جهاد وارد هندوستان شدند و بعضی از آنها در هند مستقلاً مقیم شدند و بعضی مراجعت کردند بین آنها سالاران ساهو و مسعود غازی قابل ذکر اند^(۳).

اما طبق یادداشتهای بابر قبل از آمدن ترکان حتی قبل از آمدن سلطان محمود قبایل مذکور (اعوان قار، گاهپ، جات، جنجوعه، کاهتار، گکهر، کوکهر و غیرهم) در سلسله جبال کوه جود در

۱. مطابق اسلامک سرویز، ایدنبرگ ۱۹۶۷م، ص ۵۶

مختصرافغانستان، حبیبی، کابل ۱۳۹۴، ۲: ۴ تا ۶

۲. وقتیکه سادات عظام از خراسان بعزت تفرقه هجرت کرده بهند وارد گردیدند قبیلہ اعوان نیز مستقیماً بعنوان رفیق و معاون در جبال کالا باغ کنار رود اتک یا کنار سند پنجاب وارد شدند. سادات در مقامات مختلف عزلت نشینی اختیار کردند چنانکه بخاریان در اوچ، گیلانیان در بلوت، شیرازیان در چواسیدن، همدانیان در دندا شاه بلاول بمنظور فیضرسانی و هدایت خلق سجاده نشین شدند. قبیلہ اعوان بر کالا باغ تصرف نموده عزیمت بطرف رود اتک یا کنار شرقی سند کرد. اعوانها تا بخش غربی رود جهلم ناحیه شمال دنی، پوتوهار، ناحیه جنوب ریگستان یعنی چولستان در شرق کوهستان جبالهای پکرو، سون، سکیسر تاوها، کهون راجه های آن جبال واقوام ختک و جنجوعه و راجه های هندوان را هزیمت فاش داد و خود بر آن نواحی تسلط یافت. (مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵ه، ص ۷۰۶)

۳. سالار مسعود غازی علوی بود به دوازده پشت به حضرت علی می رسد مادرش بی بی ستر معلی خواهر محمود غزنوی بود. پدرش سالار ساهو در سال چهار صد و یک هجری مطابق یک هزار و ده مسیحی از قندهار رفته به اجمیر رسید و پیدایش شان در اجمیر در سال ۵۴۰۵ مطابق ۱۰۱۴م واقع شد و در سال ۴۲۴ه مطابق ۱۰۳۳م بشهادت رسید. سالار ساهو بفرمان محمود غزنوی برای سرکردن اجمیر و غیره آمده بود و همین جا ماند. سپس در موقع حمله بر سومنات سالار ساهو با پسر کمسن خود سالار مسعود غازی به جهاد شرکت جست. بعد از جنگ سومنات محمود خواهر زاده خود سالار مسعود را با خود به غزنی برد. اما در باریان محمود بر او حسد ورزیدند. لذا او با اجازه محمود برای مقاصدیکه نیم آن جنبه تبلیغی و نیم آن جنبه ارتشی بهندوستان مراجعت نمود. سالار مسعود در سال ۵۴۲۴ در جنگ بهرائج بشهادت رسید. (عهد اسلامی کا هندوستان، لکهنو ۱۹۵۰م، ص ۷۷-۸) سالار مسعود ابن ساهو بن عطاء الله غازی از صلب امام محمد بن حنفیه علوی بوده. (نزهنه الخواطر، عبدالحی، لاهور ۱۹۶۵م، ص ۱۸۰)

نواحی باره «یعنی بیرہ کنونی» در ناحیہ خوشاب می زیستند^(۱). گوئی قبل از یورش تاتار یعنی در عصر سلطان محمود غزنوی، وارد شدن علویان و اعوان به هندوستان و سکون کردیدن آنها بیائے اثبات می رسد. بازهم بطوریکه در صفحات قبل ذکر گردیده ورود نیاکان حضرت سلطان باهو(رح) در سون سکیسر، پس از حمله تاتار، در زمان محمد پیدا یا محمد مغلا زیاد امکان دارد.

فصل چهارم

نیاگان حضرت سلطان باهو(رح) در پنجاب

ناحیہ های پنجاب که در آن جمعیت اعوانها کثیر بود نام آن را اعوان قار گذاشتند^(۲). همچنانکه در افغانستان از بودو باش آنها این نام گذاشته شد. ترجمه لغوی اعوان قار، جای سکونت اعوانهاست. البته این هم گفته می شود که چنانکه علمای متشرع دیندار و حفاظ درین ناحیہ زندگی میکنند لذا نام این ناحیہ اعوان قاری یا اعوان قار معروف گردید^(۳). ضمناً این امر را هم باید توضیح داد که اعوانها که از راه بلوچستان وارد هند شدند یک طبقه از آنها هنوز در ناحیہ کچی در بلوچستان مسکون اند و نام آن ناحیہ نیز اعوان است^(۴). تا پنج پشت نیاگان سلطان باهو در وادی سون سکیسر بسر بودند بطوریکه سابقاً تذکر داده شده و در همین وادی درده انگه پدر محترم شان حضرت بازید محمد متولد گردید. بازید محمد حافظ قرآن و فقیه بود و در همان ناحیہ کوهستان از طرف دولت هند صاحب منصب بودند^(۵). مزار شیخ فتح محمد پدر حافظ بازید محمد پدر حضرت سلطان باهو در گورستان انگه وجود دارد. طبق گفته سلطان حامد قادری در کتاب مناقب سلطانی بازید محمد اولاد نداشتند و در اواخر عمر بازنی نیک و پرسا و ولیہ خانم بی بی راستی ازدواج کردند^(۶). در همین کتاب توضیح داده شده است که پس از چندی طبع

1. Tabqat e Nasri, Raverty, 2:1132

۲. نواحی میان خوشاب، راولپندی و جہلم موسوم به نندانہ (Nandana) است کہ از زمان سلطنت غوریان و ترک غلامان دہلی نامبرده میشود. باشندگان این نواح اقوام کہوکر (Khokars) اعوان قار (Awan Kars) کاتار (Kathars) و گکھر (Gihakars) اند. ابر اقوام تا زمان اکبر اعظم تحت سلطنت دہلی نیامدند. (Tabqat-e-Nasri, Raverty, 1:537)

۳. رسالہ شمس الاعوان، قاضی غلام حسین، چکوال جہلم، چاپ لاہور، ص ۱۹

۴. خشکابہ در کچی بہ مقامات ذیل است. چندر، لند، آوان (اعوان)، توربند، مد، جندی، لوئی (تاریخ بلوچستان، ہینورام.

۵. مناقب سلطانی، لاہور ۱۳۴۵ھ، ص ۱۰

۶. ۱۸۹۶م، ص ۳۹۵

۶. همان ص ۱۰

شان از معاملات دنیوی و از مقامات دولتی متفرگشت، ناحیه خود، خانمان و سمت دولتی را ترک کرده به خاموشی به ملتان آمدند آنجا عمالی دولت ایشان را شناختند و پیش استاندار ملتان بردند. ایشان استاندار ملتان را از تصمیم خود مطلع کردند و ابراز نمودند که حاضریم مسئولیت‌های دولتی را بعهده بگیرم مشروط بر اینکه بمن منزلی جدا داده شود و کسی بمعاملات من دخالت نرزد و نه من با هیچ یک از عاملین دولت سروکار خواهم داشت و نه خود را بر کسی فضیلت می‌دهم. استاندار ملتان شرائط ایشانرا پذیرفته سمتی برایش تعیین کرد^(۱). طبق صاحب تالیف مناقب سلطانی و درین باب مطابق اولیای جهنگ تالیف بلال زبیری در همین ایام راجه^(۲) مروت بعللی بااستاندار ملتان مخاصمت و رزید. نوبت به مشاجره رسید. بازید محمد استاندار ملتان را خا. ماتش تقدیم کرد و تن تنها مسلح شده برمادیانی سوار شده به مروت وارد گردیدند و باشهامت فوق العاده راجه را از بارش بقتل رسانید و سرش را از تن جدا کرده باخود بملتان آوردند^(۳). اطلاع این واقعه بدربار دهلی رسید و نتیجتاً سکونت شان در ملتان معلوم شد. اما دربار دهلی معذرت ایشان از خدمت دربار دهلی را پذیرفت. درین ایام هم‌ریش بی بی راستی توسط دو برادرش اطلاع فرستاد که بامرالهی می‌خواهد از ناحیه کوهستان مذکور به ناحیه ملتان بیاید، چون ایشان حامله بودند و منتظر تولد پسری بودند که ولی مادر زاد بوده و بنام سلطان باهو معروف گشت^(۴). چنانکه باورود همسر شان در ملتان ایشان در شورکوت سکونت پذیر شدند که در آنجا شاهجهان پادشاه دهلی برای معاش ایشان املاک عطا کرد^(۵). بلال زبیری مولف تاریخ جهنگ

۱. همان ص ۱۰-۱۱

بازید محمد مورث اعلیٰ اعوانان دیه هذا (موضع حضرت سلطان باهو (رح)) از موضع ترجمه علاقه کوهستان سون سکیسرد بخش شاه پور زمیندار علاقه بود ترک دنیا کرده تنهابه ملتان آمد--- تابعه مشروط درملتان.

(مثل حقیقت بندوبست موضع حضرت سلطان باهو ۱۸۸۰م-ص ۲-۷۰۲)

۲. مروت یا ماروت در میدان شرقی بهاولپور شهر بست آباد بر فاصله شصت کیلومتری گرد آن شهر قلعه ایست خام (تاریخ مخزن پنجاب از مفتی غلام سرور، لکهنو ۱۸۷۷م، ص ۳۷۸)

۳. مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵هـ، ص ۱۲، اولیای جهنگ، لاهور ۱۹۶۸م، ص ۹۷

۴. مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵هـ، ص ۱۴

۵. مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵هـ، ص ۱۵

دیگر - بازید محمد پرگنه (منصب دار) شورکوت بودند که آن در مضافات لاهور بوده. (کشف الاسرار، سلطان باهو، شرح نظام دین ملتانی) شاهجهان پادشاه چون واقعه مردانگشی بازید محمد در مروت را شنید بعرض آن خدمت و مردانگی شورکوت و دیه

می نویسد که روءسا و فقرای خراسان و هرات و غزنی که بدربار جهانگیر (۱۰۱۴/۱۶۰۵م- ۱۰۳۷/۱۶۲۷م)^(۱) وابسته بودند از بین ایشان سلطان بازید محمد در عصر اکبر (۹۶۳/۱۵۵۶م- ۱۰۱۴/۱۶۰۵م) از هرات وارد هند شدند. قبائل ایشان در کوهستان و پوتوهار مسکون بود. مدتی بازید محمد درین ناحیه به تبلیغ اشتغال داشت. در آن زمان قوم جنجوعه بر کوهستان فرمانفرما بود که اغلب افراد آنها مشرف به اسلام نشده بودند. جهانگیر از کوشش های تبلیغی بازید محمد مطلع بود. چنانکه بادشاه ایشان را به لقب میرتوزک مکرم ساخت و سرداری ناحیه کوهستانی به او تفویض کرد^(۲). اصلاً صاحب تاریخ جهنگ را کمی اشتباه آمده است: بازید محمد در عهد اکبر بادشاه از غزنین یا هرات وارد نشده بود بلکه اجدادش چهار پشت قبل او از غزنین و هرات وارد سون سکیسر (پنجاب) شدند. بقیه توضیحات از مورخ درست است. آمدن بازید محمد از ملتان تا شورکوت و سکونت اختیار کردن. ایشان را مولف تاریخ جهنگ با استفاده از مناقب سلطانی نوشته است. حضرت بازید محمد در شورکوت فوت کردند که نزد مزار طلحه قریشی در مسجد شیخ طلحه قریشی واقع است^(۳). طبق سلطان حامد قادری مولف مناقب سلطانی وقتیکه ایشان در گزشتند حضرت سلطان باهور (رح) کودکی بیش نه بودند^(۴). اما بلال زبیری مؤلف اولیای جهنگ معتقد است که وفات بازید محمد در سال ۱۰۵۶ هـ واقع گردید^(۵). اگر این سال وفات را درست بشماریم به هنگام وفات پدرش عمر شان در حدود هژده سال بوده یعنی در عنفوان شباب بودند، زیرا که ولادت حضرت سلطان باهور (رح) در سال ۱۰۳۹ هـ بود^(۶). بلال زبیری مؤلف کتاب اولیای جهنگ سال ولادت حضرت بازید محمد را سال ۹۹۷ هـ می نویسد^(۷). اگرچه هر دو سنین ولادت و وفات درست بنظر می رسند ولی آن مصنف مراجعات خود را ننوشته است.

هذا (موضع حضرت سلطان باهور) بطور جاگیر اعطانمود (مثل حقیقت بندوبست موضع حضرت سلطان باهور). ص ۲۰۲-۲۰۷

۱. تاریخ مطابق اسلامک سرویز، ایدنبرگ، ۱۹۶۷م، ص ۴۵

۲. تاریخ جهنگ، ۱۹۷۶م، ص ۱۳۴، ۵

۳. مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵ هـ، ص ۱۴۳

۴. مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵ هـ، ص ۱۴۲ تواریخ حضرت سلطان باهور (خطی)، ۱۲۹۱ هـ، ص ۸، مملوکه کتابخانه عموم پنجاب، لاهور

۵. اولیای جهنگ، لاهور ۱۹۶۸م، ص ۹۸

۷. اولیای جهنگ، لاهور ۱۹۶۸م، ص ۹۷

۶. در اوراق آینده می آید.

فصل پنجم

مادر شان :

آن ہستی کہ نقوش عمیقی بزندگانی حضرت سلطان باہو (رح) گذاشت والدہ محترمہ ایشان بود. ایشان ولیہ کاملہ بودند و ایشان نہ فقط احوال و اوضاع خانوادگی فرزند عظیم خود حضرت سلطان باہو (رح) را کنترل کردند بلکہ رہبر راہ سلوک ہم بودند. سلطان حامد مولف مناقب سلطانی می نویسد کہ زہد و تقوای مادر شان بہ روحیہ پدر شان انقدر تاثیر گذاشت کہ پس از ازدواج، بازید محمد سمت دولتی را ترک کرد و گوشہ نشینی اختیار کرد^(۱). چنانکہ در صفحات فوق آمدن شان در ملتان و سپس مسکن شان در ملتان نوشتہ شدہ است. نام مادر محترمہ شان حضرت بی بی راستی است^(۲). آن بانو ہم از قبیلہ اعوان^(۳) بودند. حضرت باہو (رح) خود در کتاب محک الفقراء کبیر دربارہٴ مادر محترمہ خود می فرمایند:

رحمت و غفران بود بر راستی

راستی از راستی آراستی^(۴)

در کتاب محک الفقراء کبیر خود حضرت سلطان باہو می نویسند کہ بی بی راستی (رح) در ذکر خفیہ اینقدر استغراق میداشت کہ از چشمہایش خون می بارید گوئی ذکر حضور الحق حاصل را حاصل کردہ بود^(۵). مادر شان مدتہا پس از وفات ہمسر خود بودند بلکہ طبق گفتہ صاحب مناقب سلطانی وقتیکہ حضرت سلطان باہو بعمر چہل سالگی رسیدند، والدہ ایشان زندہ بودند^(۶). لذا مادر شان در سال ۱۰۷۸ ہجری قمری حیات بودند^(۷). صاحب مناقب سلطانی دربارہ مدفن ایشان دو روایت نوشتہ است. طبق یک روایت مزار ایشان در قبرستان بی بی پور در شہر بوسن لطف آباد نزدیک ملتان است جائیکہ دولت دہلی بازید محمد را املاک دادہ بود^(۸). روایت دوم این است کہ مزار بی بی موصوف ہم در شہر کوت نزدیک قبر بازید محمد است^(۹). روایت

۲. همان ص ۱۳۳

۱. مناقب سلطانی، لاہور ۱۳۵۴ھ، ص ۱۰

۴. محک الفقراء کلان، ترجمہ اردو، ص ۱۳۳

۳. همان ص ۱۰

۵. محک الفقراء (خطی) مکتوبہ بہادر شاہ، ۱۳۴۳ھ، ۲۵۶: ب مملوکہ سلطان محمد عزیز مرحوم

۷. باینرو کہ ولادت باہو ۱۰۳۹ھ است کہ در آیندہ اوراق می آید

۶. مناقب سلطانی، لاہور ۱۳۵۴ھ، ص ۱۴۳

۹. همان، ص ۱۴۴

۸. مناقب سلطانی، لاہور ۱۳۵۴ھ، ص ۴۴

دوم کہ صاحب کتاب مناقب سلطانی آورده است درست تر بنظر میرسد. کہ در ثبوت آن نکاتی چند در ذیل بیان می شود.

- ۱ - وقتیکہ بی بی موصوفہ پس از واقع فورت مروت کہ پیش سلطان بازید محمد آمدند بزودی پس از آن ہر دو در شورکوت مسکون گردیدند^(۱).
- ۲ - صاحب تواریخ حضرت سلطان باہو سلطان حامد قادری معتقد است کہ مزار سادر و پدر حضرت قدس اللہ سرہ در شورکوت است^(۲).
- ۳ - مؤلف حیات سروری می نویسد کہ پدر و مادر حضرت سلطان باہو (رح) از زمان طفولیت او نزدیک شورکوت در دہ سارنگ بلوچ مسکون گردیدند^(۳).
- ۴ - بہنگام وفات بازید محمد حضرت سلطان باہو (رح) کمسن بودند و این امر بہ تصدیق رسیدہ کہ مزار بازید محمد در شورکوت اندرون مسجد شیخ طلحہ قریشی است^(۴). پس این امر ہم بتصدیق رسید کہ چون حضرت سلطان باہو (رح) بسن چہل سالگی رسیدند در آن وقت نیز یعنی در سال ۱۰۷۸ ہجری بی بی خانم بقید حیات بود^(۵). بدیہی است کہ بہنگام وفات بی بی خانم حضرت سلطان باہو (رح) موجود بودند و در سن بزرگ سالگی بودند. با احتمال قوی ایشان مادر مرحوم خود را بہ پهلوی قبر پدر خود کردہ باشند نہ کہ در جای دور.
- ۵ - بعد از وفات حضرت سلطان باہو (رح) مسلسل سینہ بسینہ گفتہ می آید کہ مزار ہر دو (پدر و مادر حضرت سلطان باہو (رح)) در صحن مسجد شیخ طلحہ قریشی در شورکوت است کہ زیارتگاہ عموم مردم گردیدہ است. تا امروز کسی باین اختلاف نورزیدہ است.

دیگر اولاد بازید محمد:

طبق سلطان حامد قادری علاوہ بہ حضرت سلطان باہو (رح)، حافظ بازید محمد (رح) دو فرزند دیگر ہم داشت. یکی سلطان جان محمد کہ غیر مزوج از دنیا رحلت نمود و دوم مسماء بی

۱. رک: اوراق گذشتہ؛ بعد از اعطای املاک در شورکوت، بازید محمد متعلقین خود را از سون سکیسر خواند (مثل حقیقت بندوبست

موضع حضرت سلطان باہو (رح)، ص ۲-۷۰۲)

۲. تواریخ حضرت سلطان باہو (خطی)، ۱۲۹۱ھ، ص ۸، مملوکہ کتابخانہ عموم پنجاب، لاہور

۳. حیات سروری، فقیر عبدالحمید کلا جوی، لاہور ۱۹۶۱م، ص ۵۱

۵. رک: پاورقی ۲ تا ۵ (از صفحہ ۵۱)

۴. رک: صفحہ ۵۰ از فصل چہارم ہمین باب

بی مہری خاتون کہ پسری بنام سلطان خیر محمد میداشت^(۱). همین سلطان خیر محمد خواہر زادہ حضرت سلطان العارفین قدس اللہ سرہ است کہ ہمسرحمت خاتون دختر حضرت سلطان العارفین قدس اللہ سرہ گشت^(۲).
 مزار سلطان جان محمد برادر حضرت سلطان العارفین قدس اللہ سرہ در شمال غرب بہر «قلعہ کھنہ و تودہ خاکہ» شورکوت دیدہ میشود. من زیارت آن مزار کردہ ام کہ زیریک درخت "پیلو" است و با گل خام ساختہ شدہ است.

فصل ششم

ولادت و اسم باہو و لقب:

صاحب مناقب سلطانی و صاحب تواریخ حضرت سلطان باہو در ہردو تالیف متفق است کہ ولادت حضرت قدس اللہ سرہ بہ سال ۱۰۳۹ھ بوقوع می آید. حتماً ماہ ولادت در اواخر شعبان المعظم بہمین سال می شود چرا کہ در ایام شیر خوارگی در رمضان المبارک از خوردن شیر مادر اجتناب فرمودند^(۳). سلطان محمد نواز عارف صاحب^(۴) کتاب مجموعہ کلام در رسالہ در المعارف تاریخ تولد حضرت قدس اللہ سرہ را بیان می کنند:

شصت و سہ سال کرد در دنیا رسول

نور محمد باہو راشد این حصول

در یازدہ صدی دو کم . اربعین

گشت پیدا حضرت سلطان عارفین^(۵)

گوئی ایشان ہم سال ولادت را ۱۰۳۹ھ بشمار آوردند کہ ہیچ جای اشتباہ پیدا نمی شود.

اسم باہو:

ایشان در ہر کتاب خود^(۶) نام خود را فقط باہو نوشتہ اند. صاحب مناقب سلطانی نام

۲. همان، ص ۲۴۵

۱. مناقب سلطانی (خ)، ۱۳۱۹ھ، ص ۲۰۱

۳. مناقب سلطانی (خطی) مکتوبہ فتح شیر، ۱۳۱۹ھ، ص ۹:۱۵، مملوکہ نگارندہ مقالہ، تواریخ حضرت سلطان باہو (خطی) مکتوبہ

۱۹۲۰م، ص ۸:ب، مملوکہ کتابخانہ عمومی پنجاب لاہور

۴. سلطان محمد نواز (ف ۱۹۳۸) مدفن دربار سلطان باہو دہ سمندری

۶. رک: بخش آثار کہ در ہر تصنیف نام خود را باہو نوشتہ اند.

۵. مجموعہ کلام، لاہور ۱۹۶۲، ص ۵۳

ایشان را سلطان باهو^(۱) و بلال زبیری مصنف اولیای جہنگ نامشان را "سلطان محمد باهو" نوشتہ است^(۲)، اصلاً بہ سبب حصول ولایت فقر ملقب بہ "سلطان" شدہ اند کہ جزو اسم مبارکش درست شدہ است۔ "محمد" بخاطر اینکہ از سیزدہ پشت با اسم ہریک از افراد اباو اجدادش بہ کار میرفت^(۳)۔ وہ سبب محبت و عقیدت با این اسم پاک روایتاً پدر و مادرش نام می بردہ اند۔ مہذا اصل و جزو مہم اسم مبارکش "باہو" است کہ از خود حامل معنویت عمیقی می باشد۔ "باہو" یعنی با آن ذات مطلق، سبحان اللہ، وایشان اسم با مسمی "ہو" بردہ شدہ اند۔ و در کتاب امیرالکونین خود می فرمایند:

باہو در ہو گم شدہ فی اللہ فنا

نام باہو متصل شد با خدا^(۴)

و در ابیات سرائیکی ہم می گویند کہ چون ذات بہ آن ذات حقیقی متصل شد از انجہت بہ باہو موسوم می شود^(۵)۔ و درین ضمن حضرت سلطان باہو (رح) در عین الفقر چہ خوب گفتہ اند:

چنان کن جسم را در اسم پنهان

کہ میگردد الف در بسم پنهان^(۶)

یعنی جسم خود را در اسم اللہ تعالیٰ باینطور پنهان کنید ہمچو در بسم اللہ شریف الف پوشیدہ است۔ در وصف و ماہیت نام خود حضرت سلطان باہو (رح) در کتاب محک الفقراء «کبیر» ذکر می کنند:

از نام باہو دنیا بگریزد دوام

زانکہ باہو غرق باہو ہر مدام^(۷)

دیگر حضرت سلطان باہو در غین العارفین می گویند:

ہر کہ باہو دم کشد جان چاک چاک

از اسم باہو متصل باہو چہ پاک

۲. اولیای جہنگ، لاہور ۱۹۶۸ م، ص ۱۱۶

۱. مناقب سلطانی، باب اول، فصل سوم

۳. رک: نسب نامہ باہو در ہمین باب فصل دوم

۴. امیرالکونین، خطی ۱۲۳۲ھ، ص ۱۲، مملوکہ سلطان غلام دستگیر القادری

۵. ذاتی نال جان ذاتی رلیاتد باہو نام سدائین ہو (ابیات باہو معہ ترجمہ و شرح، نگارندہ مقالہ سلطان الطاف

علی، لاہور ۱۹۷۵ م، ص ۶۳۵) ۶. عین الفقر، شرح نظام الدین، ملتان ۱۲۴۸ھ، ص ۱۰

۷. محک الفقر (کبیر)، (ترجمہ اردو)، لاہور ۱۹۷۴ م، ص ۱۳۲

بأهوا ب بسم الف از اسم او
هر که باشد غیر هو از دل بشو
هو هویدا می شود روشن ضمیر
و او وحدت می کشد فی الله فقیر
بأهو یا هو گشت تو در جسم و جان
بأهوا یا هو بهر مشکل بخوان
اسم اعظم بأهوا از هو بجو
هو حقیقت سرسرش با کس مگو^(۱)

دیگر حضرت سلطان العارفين در کتاب محک الفقر (کبیر) درین باب توضیح نام خود را می کنند:

اسم اعظم را از اسم هو بیاب
اسم بأهو چیست یعنی کج وهاب^(۲)

و در وجه تسمیه اسم بأهو خود می افزایند:

هر که بأهو میرود عارف خدا هر که بی هو میرود آن سر هوا
هر که بأهو هست آن را راز شد لا تخف لا تحزن ز حق آواز شد
نام بأهو مادر بأهو نهاد زانکه بأهو دائمی بأهو نهاد

برده بأهو راز وحدت را تمام عارفان را ختم از هو والسلام^(۳)
و فرموده شد صد آفرین بر مادر او که نام او را بأهو گذاشته است و بأهو فرزند بی بی راستی است
که از "هو" شاد گردیده:

رحمت و غفران بود بر راستی راستی از راستی آراستی^(۴)
پس، از زبان مبارک خود، مصنف بر ما تحقیق نامشان و مزید وجه تسمیه اسم "بأهو" عیان
می گردد.

لقب

لقب خود را "حق" می نویسند. در رساله روحی می پردازند که مصنف تصنیف "الملقب من

۲. محک الفقر (کبیر)، لاهور ۱۹۷۴م، ص ۹۱

۱. عین العارفين، خطی، ۱۷: الف، مملوکه سلطان شاه

۴. همان ص ۱۳۳

۳. محک الفقر (کبیر)، لاهور ۱۹۷۴م، ص ۹۴

الحق بالحق" سر ذات هو فقیر باهو^(۱). بهمین جهت لفظ "حق" با نام ایشان بطور لقب آمد و مردمان بالعموم بنام "حق باهو" یاد می کنند.

فصل هفتم

ایام طفولیت و جوانی

این قدر معلوم است که ایشان ایام طفولیت خود را در شورکوت گذرانیده اند^(۲). و در آن ایام نیز هزارها نفر از خلق خدا را به راه مستقیم هدایت نموده اند و هزارها کفار را در دایره اسلام داخل نموده اند. البته علاوه بر^(۳) این خدمت خلق و تفویض توجه درین عصر ایشان دو امر مهم دیگر به نظر می آید. یکی چهار تا نکاح یکی بعد از دیگری، و دوم در تلاش پیر کامل ظاهری بودن. درباره این هر دو موضوع در صفحات آینده وضاحت خواهیم نمود. حکایتی از زمانی که در سن بلوغت بوده اند. خیلی عالی است. "روزی در نواحی ده شورکوت ایستاده بودند که سواری با چهره نورانی و صاحب رعب و حشمت نمودار شد و دستشان را گرفته پشت سرش بر زین بنشانند و فرمود که من علی ابن ابی طالب هستم و حسب ارشاد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم به حضور پرنور او ترامیبرم. و در چشم زدن او را داخل مجلسی نمود که اول حضرت صدیق اکبر (رض)، دوم حضرت عمر (رض) و سوم حضرت عثمان (رض) متوجه ایشان گردیدند و بعد از ملاقات از آن مجلس شریف برخاستند. آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر دو دست مبارکش را به طرف او دراز کرد و فرمود، دست مرا بگیر. و او را با هر دو دست مبارکش بیعت و تلقین فرمود و به نهایی مرتبه و درجه از هو الرجوع الی البدایت، او را حاصل گردید. بعد از شرف شدن به تلقین حضرت سیده النساء فاطمة الزهرا علی ابیها و علیها السلام او را فرمود که تو فرزند من هستی. بعداً ایشان قدوم حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام را بوسیدند و حلقه غلامی در گوش کردند. حضرت سید المرسلین محمد مصطفی «ص» بعد از تلقین فرمودند که با مخلوق خداوند کمک کن زیرا رتبه تو روز به روز بلکه هر دقیقه ای بلند تر خواهد شد، بعد از آن حضرت او را به دست حضرت الثقلین، محبوب سبحانی سید عبدالقادر جیلانی قدس سره العزیز

۱. رساله روحی (خطی) مکتوبه مولوی مهرالله خروتنی ساکن قره باغ غزنی، ۱۳۶۱هـ، ب، مملوکه نگارنده مقاله

۲. رک: همین باب، فصل پنجم، بحواله مناقب سلطانی و کتاب حیات سروری

۳. مناقب سلطانی، سلطان حامد نادری، لاهور ۱۳۴۵هـ، ص ۳۴ هر جائیکه اتفاق سیر افتاده خلق الله بفیض عام رسید (مناقب سلطانی).

خطی ۱۳۱۹هـ ص ۳۵

سپردند. و حضرت پیر دستگیر بعد از سرفرازی ایشان را به تلقین و هدایت امر فرمودند (۱).
طبق گفته حاجی محمد فضل حسین شاه قریشی در مجله سوانح عمری حضرت سلطان پیر
عبدالرحمن مکی، اول حضرت سلطان باهو (رح) غیر معروف بودند، حتی که درباره قبرش نیز
کسی خبر نداشت (۲). و گفته ایشان به این دلیل صحیح نیست که صاحب تذکره غوثیه (۳) که
احوال خود را در "زیارت مزار سلطان باهو (رح)" می نویسد که آن مزار خیلی مشهور خلایق بود (۴).
مفتی غلام سرور در کتاب خود می آورد که مقبره حضرت سلطان باهو جائیست خیلی متبرک و
مردمان بزیارت از دور می آیند (۵). ازین اقتباسات بالا واضح میشود که مزار ایشان معروف بوده
است که مردم از راه های دور و دراز برای زیارت می آمدند و این خبر که مزارشان مفقود بوده نیز
درست نیست. زیرا که بعد از وفات ایشان سجاده نشینی اولاد هایش به ترتیب ادامه داشت (۶).

۱. مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵ھ ص ۱۸-۱۹، خطی مکتوبه فتح شیر، ۱۳۱۹ھ ص ۱۷-۱۸، مملوکه نگارنده مقاله

۲. سوانح عمری حضرت سلطان پیر عبدالرحمن مکی، ملتان ۱۳۶۹ھ ص ۸۷

۳. مولانا شاه گل حسن قلندر قادری (مرشدش غوث علی شاه قلندر قادری ۱۲۱۹/۱۲۹۷ھ) طبق تذکره غوثیه، گل حسن شاه،
۱۸۸۴م، ص ۴۳۸

۴. در زمان صحرانوردی سید گل حسن شاه قادری چون در باطن بیقراری و عدم طمانیت داشت در آن باره نوشت "بعد قطع منازل
وطی مراحل به خانقاه حضرت سلطان باهورح رسیدم که در شمال مغرب ملتان برسی فرسنگ واقع است. بدلم آمد که ازین بزرگ
درین معامله خود استصواب بکنم که کجا بروم و مقصود از کجا حاصل آید زیرا که این مزار درین باب معروف بوده که اگر کسی در حل
مطالب خود سائل گردد اشاره می یابد." (سید گل حسن قادری، تذکره غوثیه مرتبه ۱۸۸۴م، ص ۴۶۲)

۵. تاریخ مخزن پنجاب، لکهنو ۱۸۷۷م، ص ۲۵۲ حضرت سلطان باهورح بمقام شورکوت تولد شدند و روز بروز شهره شان
زیاد میشود (مثل حقیقت بندوبست موضع حضرت سلطان باهورح، ص ۲-۷۰۲)

۶. سجاده نشین اول، شیخ سلطان ولی محمد (۱۱۰۲-۱۱۶۱ھ) مناقب سلطانی لاهور ۱۳۴۵ھ سجاده نشین دوم، شیخ سلطان محمد
حسین (۱۱۶۱-۱۲۰۰ھ) همان، ص ۲۰۰، ص ۱۹۶-۲۰۰

سجاده نشین سوم، شیخ سلطان حافظ محمد (۱۲۰۲-۱۲۲۴ھ) همان، (خ) ۱۳۱۹ھ، ص ۲۰۵؛ ب

سجاده نشین چهارم، شیخ سلطان غلام باهو (۱۲۲۴-۱۲۶۳ھ) همان، ص ۲۲۴-۲۲۶

سجاده نشین پنجم، شیخ سلطان حافظ صالح محمد (۱۲۶۳-۱۲۹۹ھ)، تواریخ حضرت سلطان باهو، ص ۱۲

سجاده نشین ششم، شیخ سلطان نور محمد (۱۲۸۵-۱۲۹۶ھ) مناقب سلطانی، ص ۲۳۶

همان (خ)، ۱۳۱۹ھ ص ۲۴۲؛

سجاده نشین هفتم، شیخ سلطان نور احمد (۱۲۹۶-۱۳۲۶ھ)، تذکره صوفیای بلوچستان، ص ۱۱۵

البتہ این نکتہ باید گفته شود کہ احوال این صاحب طرز و مصنف و عارف اعظم کم تر میسر می باشد. و خودشان نیز باینکہ تصانیف متعددی دارد لکن درباره شخص خود خیلی کم نوشته اند و پیغام و واردات قلبی خود را ترجیح داده مرقوم نموده اند.

فصل هشتم

عالمگیر و حضرت سلطان العارفین در قلعه گر مهاراج:

در زمان جوانی شان دو واقعه تاریخی مهم متعلق به خودشان این بود کہ دو مرتبہ با اورنگ زیب عالمگیر در قلعه گر مهاراجہ ملاقات کردند. امکان ملاقات اول در ۱۰۵۹ھ به نظر می رسد. وقتیکہ عالمگیر شہزادہ بود و از جنگ قندھار^(۱) برگشتہ بود و شاہ جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ھ) استانداری ملتان، سند، بکر و سیوستان را بہ او سپردہ بود. صاحب کتاب اولیای جہنگ می نویسد، وقتی اورنگزیب از معرکہ قندھار برگشتہ چند روزی در قلعه گر مهاراجہ مقیم گشت و با ایشان (بہورج) ملاقتش سرگرفت^(۲). امکان ملاقات دوم^(۳) نیز در عہد اورنگزیب عالمگیر وقتی کہ شہزادہ بود بہ نظر می آید. وقتی او در ۱۰۶۲ھ برای فتح قندھار^(۴) رفتہ بود و برگشتہ دران مواقع او از دریای سند و دریای چناب گذشت. درین ایام از عمرشان، صحرانوردی، دعوت قبور، سیرو سیاحت و واقعه های دیگری بہ نظر می آید کہ بعداً در فصول عادات خوارق ایشان مندرج میشود.

سجادہ نشین ہشتم، شیخ سلطان محمد امیر سلطان (۱۳۲۶-۱۳۵۰ھ)، دہران امیر، لاہور ۱۳۵۰

سجادہ نشین نهم، شیخ سلطان محمد حبیب سلطان (۱۳۵۰-۱۳۸۰ھ)

سجادہ نشین دہم، شیخ سلطان غلام جیلانی (۱۳۸۰- زمان موجود جاری)

○ درسلک سجادہ نشینان ذکر صاحبزادہ نور محمد ازان منسلک و مذکور شد کہ ایشان ولیعہد سجادہ نشین خامس بودند و بی متاسفاً در حیات پدر خود، سجادہ نشین خامس فوت شدند و سجادگی ازان ولیعہد کہ سجادہ نشین ششم بشمار آید واپس بہ بدروی گشت.

(مناقب سلطانی (خ)، ۱۳۱۹ھ، ص ۲۳۴)

۱. سنین مهم قندھار طبق آداب عالمگیری از صادق مطلبی انبالوی، لاہور ۱۹۷۱ م، ص ۵

۲. تاریخ ملتان از نور احمد فریدی، ملتان ۱۹۷۱ م، ص ۱۳۰. ۳. اولیای جہنگ، لاہور ۱۹۶۸ م، ص ۱۲۴

۳. ملاقات شان با اورنگزیب در قلعه گر مهاراجہ دوبار شدہ (تاریخ جہنگ، ص ۱۴۳)

۴. تاریخ مطابق آداب عالمگیری، ص ۱۰۱

فصل نهم

ازدواج:

حضرت سلطان باهو قدس الله سره العزیز چهار زن را یکی بعد از دیگری بعقد خود آوردند. یک زنشان از خانواده حضرت مخدوم برهان علیه الرحمة لنگر مخدوم بود که یکی از خلفای صاحب ارشاد و مقامات عالی در زندگانی^(۱) حضرت غوث الملک شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین^(۲) محمد ابو بکر زکریا بود و بروایتی حضرت مخدوم پسر بهاء الحق زکریا (رح) بود^(۳). زن دوم از قبیله اعوان بود^(۴). زن سوم شان نیز از قبیله اعوان بود و از فامیل نزدیکش بود^(۵). زن چهارم از قبیله ساهو کاران هندو بود که بعد از خواندن دعوت قبور بر مزار غوث بهاء الحق زکریا ملتانی مشرف به اسلام گردید و به نکاح شان آمده بود^(۶). آن طوریکه از آثار و احوال معلوم میشود بعد از نکاح چهارم به حکم والده ماجده اش برای اختیار کردن مرشد ظاهری در تلاش مرشد براه افتادند و در آن وقت سن مبارک شان به چهل رسیده بود و قتیکه از ملاقات سید عبدالرحمن پیر دهلوی که بعداً ذکر شان خواهد آمد فیض یاب گردیدند. اینطور معلوم شده که تمام نکاح هایش تا سن شریف چهل سالگی بوده و بعد ازان دیگر زن نگرفتند.

فصل دهم

جاگیرها:

پدر حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز سلطان محمد بازید را از طرف دولت مغلیه دہلی در زمان بادشاهت شاهجهان (۱۰۳۷/۱۶۲۸ م - ۱۰۶۸/۱۶۵۷ م) دو جائیداد بزرگ (دها) عطا گردیده بود. درین باب سلطان حامد صاحب کتاب مناقب سلطانی مینویسد که این جائیدادها (جاگیرها) به پاس خدمتش در ارتش و به جامعه بطور انعام داده شده بود که سبب

۱. حضرت مخدوم برهان الدین احمد مبلغ بوده از سلسله سهروردیه و پسر حقیقی غوث بهاء الحق بودند و بر حکم و فرمان پدر خود برجای ویران قیام فرموده طعام و لنگر عام را برای استفاده غربا مسافرت کنندگان آغاز نموده و آنجا لنگر مخدوم معروف است. (اولیای جهنگ، ص ۱۴۲)

۲. شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی (۱۱۷۰/۱۵۶۶ م - ۱۲۶۲/۱۶۶۱ م)

۳. مناقب سلطانی، خطی مکتوبه ۱۳۱۹ هـ، ص ۴۹، احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی رح، ص ۴۲

۵. همان

۴. همان

۶. همان

معاش متعلقین و لنگر طعام او گردید^(۱).

طبق سلطان حامد مؤلف مناقب سلطانی جاگیر اول در بوسن نزدیک رانوان کلان و بی بی پور در نواحی ملتان بود^(۲). مقدار این زمین معلوم نیست. البتہ محل وقوع ذکر گردیده است. جاگیر دوم در پرگنہ شورکوت قہرگان واقع است کہ موسوم بہ اراضی دھول کوت، دھورکوت یا دھول پور^(۳) است این اراضی در دو حصہ منقسم بود. یک حصہ در قلعہ شاہ نگر والا^(۴) و حصہ دوم اش در غرب شہر شورکوت است. صاحب مناقب سلطانی می نویسد کہ از طرف بادشاہ شاہجہان این اراضی بطور وجہ معاش اکثراً در ہمین منطقہ شور مقرر شد^(۵). صاحب کتاب می افزاید کہ در عصر شاہجہان برکنار دریای چناب در استان ملتان اراضی وسیعی کہ متعلق بہ پرگنہ شورکوت بود و در آن قلعہای از خشت پختہ ہم بود و چندین چاہ آباد جاری بود و ہزارہا بیگہ «مساوی نیم ایکر می شود» زمین بارانی شامل بود بہ او «بازید محمد» دادہ شدہ بود در این اراضی بیش از پنجاہ ہزار بیگہ زمین بود^(۶). در این خصوص در مخطوطہ موسوم بہ تواریخ حضرت سلطان باہو آمدہ است کہ از حضور بادشاہ شاہجہان در وجہ معاش بازید محمد در پرگنہ مذکور کہ از پرگنات ملتان بود جاگیر پنجاہ ہزار بیگہ زمین انعام دادہ شد کہ یک دہ سالم معہ چند چاہ آباد و کوتلہ خشت پختہ موسوم بہ قہرگان از املاک شاہی عطا گردید^(۷). محصولی یا خراجی از این اراضی گرفتہ نمی شد این دہ مخصوصاً ملکیت بادشاہ شاہجہان بود^(۸) نیز در مقابل درکھنہ شاہ نگر کہ افتادہ و برباد شدہ است از اراضی ایشان چند تا چاہ آب بود. صاحب^(۹) تواریخ حضرت سلطان باہو می نویسد کہ سلطان ولی محمد سجادہ نشین اول و فرزند حضرت ممدوح قدس اللہ سرہ علاوہ جاگیر سابقہ پانزدہ روپیہ یومیہ در وجہ معاش لنگر خانقاہ مقدس از

۱. مناقب سلطانی، خطی ۱۳۱۹ھ، ص ۱۰-۱۴۱-۱۴۴، مملوکہ نگارندہ

۲. مناقب سلطانی، خطی، مکتوبہ فتح شیر ۱۳۱۹ھ، ص ۹-۱۰-۱۴۴، مملوکہ نگارندہ

۳. در ہفدہم سال جلوس جہانگیری شاہزادہ شاہجہان را پرگنہ دھول پور جاگیر دادہ شد و درباخان راناظم آن جاگیر کردہ شد.

(ماترا الامرا، صمصام الدولہ، باہتمام ایوب قادری، ۱۵۰-۵۱:۱)

۴. شاہ نگر در آن زمان کہ کتاب مناقب سلطانی تالیف شدہ موسوم بہ گرمہاراجہ بود، رک: باب اور

۵. مناقب سلطانی، لاہور ۱۳۴۵ھ، ص ۱۵

۶. مناقب سلطانی، خطی، مکتوبہ فتح شیر ۱۳۱۹ھ، ص ۵۱

۷. تواریخ حضرت سلطان باہو (خطی) ۱۲۹۱ھ، مملوکہ نگارندہ رسالہ

۸. مناقب سلطانی، خطی، مکتوبہ فتح شیر ۱۳۱۹ھ، ص ۱۳۶، مملوکہ نگارندہ رسالہ

۹. همان، ص ۵۲

سلطنت دہلی می یافت بوقت محاصرہ ملتان از پیشگاہ جناب ہربرت ادوردس صاحب بہادر انگلیسی ہم اسناد بحالی معمولات سابقہ و معافی و انعام‌های مذکور عطا شدہ ولی بہ سبب عدم واقعیت بہ آیین سرکار پیروی نشد و انعام و جاگیرات معطل ماندند و مثل مقدمہ در دفتر^(۱) جہنگ موجود است^(۲).

فصل یازدہم

بیعت و مرشد:

در طریقت طبق سلوک اویسی، ایشان را از حضور رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مستقیماً فیضان عطا شد و بیعت و تلقین و ارشاد نیز حاصل گردید کہ تفصیل آن قبلاً بیان شدہ است^(۳) و خود شان در رسالہ روحی می فرمایند:

فرزند خود خواندست ما را مجتبی
خلق را تلقین بکن بہر خدا
معرفت گشتست بر من انجمن^۴

دست بیعت کرد ما را مصطفی
شد اجازت باہو را از مصطفی
خاکپائیم از حسین و از حسن

در تمام تصنیفاتش علاوہ بر سرور دو عالم محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با کسی دست بیعت دادن و حصول فرمان و ارشاد و تلقین را ذکر نکرده اند. البتہ در ہمین مجلس حضوری ذکر بیعت با سیدنا غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی شدہ است و اجازہ تلقین و ارشاد نیز دادہ شدہ^(۴)

۱. مدارک محاکمہ

۲. تواریخ حضرت سلطان باہو (خطی) ۱۲۹۱ھ ص ۹، مملوکہ کتابخانہ عموم پنجاب، لاہور

۳. رک: ہمین باب، فصل ہفتم

۴. رسالہ روحی، خطی مکتوبہ فضل کریم، ۱۳۵۴ھ ص ۴۰، مملوکہ سلطان غلام دستگیر القادری

۴. بحضور مصطفی ارشاد دست بیعت کردہ تسلیم تلقین محمدرسول اللہ صلعم و دست گرفتہ مرید حضرت شاہ محی الدین ولی اللہ (امیر الکونین، سلطان باہو، خطی، حضرت جی ۱۳۳۳ھ ص ۲)،

مرشد همچون باشد چنانچہ این فقیر را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم دست بیعت کرد و خذ بیدی فرمود (حجت الاسرار، سلطان باہو، خطی، تپہ پیران، ۱۳۷۴ھ ص ۲۲)

این مصنف را تلقین و ارشاد از حضرت نبی علیہ الصلوٰۃ و شفیع وسیلہ حضرت علی رض و مرید پیر دستگیر شاہ محی الدین قدس اللہ سرہ (عقل بیدار، سلطان باہو، خطی مکتوبہ بہادر شاہ، ۱۳۴۰ھ ص ۳)

پیر اینچنین باشد چنانچہ پیر مصنف شاہ محی الدین سلطان عبدالقادر جیلانی قدس اللہ سرہ العزیز (مجالسۃ النبی، سلطان

این بیعت و ارشاد را ما نام بیعت باطنی داده می توانیم. برای بیعت ظاهری جستجوی مرشد کامل را هم نموده اند آن طوری که در واقعات به چشم می خورد. محو و مستغرق در شوق الهی چندین چله^(۱) خوانی هم کرده اند و نیز به نحو مخصوص خودش به چندین مزارهای اولیای کرام دعوت^(۲) قبور خواندند با اولیای کرام و مرشدان کاملی که در عصرش بودند با آنها هم صحبت شده بودند و در راه سلوک با آنها روابط داشتند و در این باره با افرادی که در ذیل می آید ملاقات هایشان قابل ذکر است. مولوی محمد دین در کتاب منظوم پنجابی خود می نویسد که مرشد حضرت سلطان العارفین از لاهور بودند. از نظم اینقدر حتما مترشح می شود که حضرت سلطان العارفین مرشد ظاهری را می داشتند^(۳).

۱- لنگر مخدوم:

مطابق سلطان حامد قادری صومعه اینجا را حضرت مخدوم برهان علیه الرحمه بنا کرده بود، که بزرگی از خلفای صاحب ارشاد و عالی مقام در زندگانی حضرت غوث بهاء الدین زکریا ملتانی بود^(۴) چنانچه قبلاً تذکره شده طبق گفته بانو دکتر شمیم محمود زیدی در تالیف خود مخدوم برهان علیه الرحمه فرزند حقیقی غوث بهاء الدین زکریا ملتانی بود که پدر گرامی اش او را برای قیام در ویرانه ای امر فرمود و در آنجا برای مساکین و مسافریں عام لنگر، یعنی طعام مجانی عمومی را بند و بست نمود. به این مناسبت این مقام به لنگر مخدوم معروف گشت در تلاش^(۵) مرشد کامل در این ناحیه هم حضرت سلطان باهو (رح) در آستانه عالی آمد و رفت داشتند. همانطوری قبلاً بیان شده است طبق سلطان حامد قادری زن اول را نیز ایشان در خانواده لنگر مخدوم بعقد آوردند^(۶) از این حیث رابطه ایشان با این صومعه به پایه ثبوت می رسد - لنگر مخدوم در بخش چنیوت جهنگ واقع گردیده است -

باهو، خطی، مکتوبه فضل کریم، ۱۹۳۵م، ص ۲۸

۱. درزیان عمومی چله، ریاضت چهل روزه رامی گویند که در یک کنج تنهای سالک باعابد می نماید.

۲. دعوت قبور مخصوص است به حضرت سلطان باهورح که در ضمن آثار شرح می آید.

۳. باغ اولیای هند، مولوی محمد دین شاهیوری، لاهور ۱۳۴۶هـ، ص ۱۰۰

۴. مناقب سلطانی، خطی، مکتوبه فتح شیر ۱۳۱۹هـ، ص ۴۹، مملوکه نگارنده

۵. احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی، ص ۴۲

۶. مناقب سلطانی، خطی، مکتوبه فتح شیر ۱۳۱۹هـ، ص ۴۹، مملوکه نگارنده

۲۔ حجرہ شاہ مقیم:

با این خانقاہ گیلانیہ کہ حضرت سلطان العارفین باہو رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ ربط روحانی و قلبی داشتند، احوال آن در گنج الاسرار یکی از تصانیف شان دیدہ می شود^(۱) کہ تفصیل آن بعدا در فصل معاصرین می آید۔ بہ ہر حال صورت ملاقات ایشان با سید محمد امیر حجروی^(۲) ابن حضرت سیف الرحمان جیلانی ابن محمد مقیم محکم الدین بن شاہ ابوالمعالی بن سید محمد نور بن سید بہاء الدین المشہور بہ بہاول شیر گیلانی شدہ بود کہ حضرت سلطان العارفین با آن حضرت اظہار عقیدت خود بہ طور مرید کردند^(۳) این صومعہ اکنون در بخش ساہیوال نزدیک لاہور زیارت گاہ معروف می باشد۔

۳۔ مخدوم موسی شاہ جیلانی:

مخدوم را حضرت سلطان باہو (رح) در یک تصنیف^(۴) بنام مرشد یاد کردہ اند۔ نور احمد فریدی در کتاب تاریخ ملتان می گوید کہ فرزند نواب شیخ موسی جیلانی ابن حضرت مخدوم سید حامد گنج بخش ابن مخدوم سید جمال الدین موسی پاک شہید اند کہ با چہاردم پشت با سید عبدالقادر جیلانی می پیوندند در ۱۰۷۴ھ از دنیا رحلت فرمودند^(۵) توضیحات بیشتری در فصل معاصرین دادہ خواهد شد۔ اظہار عقیدت عارف مصنف دلیل ملاقات شان را نشان می دہد۔ از دریافتن کتاب عمدۃ الآثار فی تذکار اخبار الکتب تالیف مولوی محمد قاسم گریہ یاسینی مطبوعہ کراچی ۱۳۷۲ھ بہ تحقیق می رسد کہ در رسالہ شمس العارفین آن شخصیت کہ بہ مخدوم موسی شاہ جیلانی نام بردہ شدہ است اصلاً فیض یافتہ حضرت سلطان العارفین سلطان باہو قدس سرہ بودہ و موسوم بہ سید موسی شاہ جیلانی المعروف بہ سید موسی شاہ جیلانی شدہ، بدین جهت تماس یا ملاقات (حضرت قدس سرہ) بہ سید موسی جیلانی «ابن نواب شیخ موسی

۱. گنج الاسرار، خطی، مکتوبہ گل محمد سندی، ۱۳۲۳ھ، ص ۲، مملوکہ سلطان غلام باہو

۲. شرح گنج الاسرار، نظام الدین ملتانی، ملتان ۱۳۴۰ھ حاشیہ ص ۴ وفات امیر حجروی ۱۱۰۲ھ مطابق حدیقۃ الاسرار فی اخبار الابرار (درحالات حضرات قادریہ ص ۵۳)

۳. شد مرید از جان باہو بالیقین خاکپای شاہ میران راس دین

(گنج الاسرار، خطی، مکتوبہ گل محمد سندی، ۱۳۲۳ھ، ص ۲)، مملوکہ سلطان غلام باہو

۴. شمس العارفین، سلطان باہو (ترجمہ اردو)، لاہور ۱۹۵۸م، ص ۹۵

۵. تاریخ ملتان، ملتان ۱۹۷۱م، ۲: ۳۳ تا ۷۴

گیلانی ابن مخدوم سید حامد گنج بخش ابن مخدوم جمال الدین موسی پاک شهید رح «ملتانی به تشکیک می بینیم، البته از هم عصر بودن شان ملاقات را امکان دارد.

از کتاب مذکوره تذکار اخبار الکتبار معلوم می شود که تدوین رساله شمس العارفین از چند تا تصنیفات حضرت سلطان باهو قدس سره شده است و مرتبین آن رساله خلیفه صاحب دهنه قوم لُنجار «فیض یافته مخدوم میان محمد صدیق مهیسر، محمد پور، سند» و مولوی عبدالشکور قوم شیخ بودند؛ و ایشان در مدرسه مرشد خود معروف به مخدوم مهیسر کار را سرانجام دادند و پس از آن در گهوتکی «سند» به پیر سید موسی شاه جیلانی تقدیم نمودند. پس درین رساله می بینیم که خلفای مذکوره حضرت مخدوم سید موسی شاه جیلانی «سید موسن شاه جیلانی» را به سردار و مرشد خطاب داده اند و این ویژه ها را حضرت سلطان باهو قدس سره به الفاظ خود بیان نکرده است. دانسته باشد که مرجع فیوضات خلفای مذکوره مخدوم مهیسر بوده و مخدوم مهیسر را بوسیله مستوئن، زن فیض یافته حضرت سلطان العارفین قدس سره فیضان عرفان اعطا شده بود و سید موسی شاه جیلانی «سید موسن شاه از گهوتکی» را مستقیماً فیض روحانی از حضرت سلطان العارفین قدس سره بوسیله نقش اسم الله، سه روز بعد از وفات آن حضرت «سلطان العارفین قدس سره» تفویض گشته بود. سید موسن شاه در کودکی به همراهی مرد کلال چون بخدمت حضرت سلطان العارفین قدس سره باری پیش شد از ایشان رُشد و تلقین هم یافت و باز به مادر خود در گهوتکی مراجعت نمود. گویی هردو بزرگان، مخدوم مهیسر و سید موسن شاه جیلانی منبع فیوضات از حضرت سلطان باهو قدس سره دارند.

۴- شاه حبیب الله قادری بغدادی:

در کنار رود راوی قصبه ای بنام شهر بغداد که آباد گشته است و آنجا بزرگی که از بغداد «عراق» آمده بود سکونت می ورزید، از مطالعه احوال معلوم می شود که حضرت سلطان باهو (رح) چند روزی در آنجا اقامت داشته اند. شاه حبیب الله قادری صاحب کرامت و معروف به پیر طریقت بود و آن بزرگ از احوال باطنی و ترک دنیا از ایشان امتحان گرفته و در آزمایش آوردند. حضرت سلطان باهو (رح) از این مراحل به کامیابی گذشتند. طبق گفته سلطان حامد با آگاه شدن از ولی بودن مادرزادی و مقامات ارفع داشتن شاه حبیب الله قادری ایشان را برای تحصیل برکات از پیر عبدالرحمن دهلوی گیلانی مرخصی داد^(۱) که مرشد خود حبیب شاه قادری بودند^(۲) مسکن

۱. مناقب سلطانی، خطی، مکتوبه فتح شیر ۱۳۱۹ هـ، ص ۴۲-۴۳، مملوکه نگارنده مقاله

شاه حبیب قادری در بغداد کنار راوی در بین تلبه و سرای سدو واقع گردیده است (۳).

۵- پیر سید عبدالرحمن گیلانی دهلوی:

طبق سلطان حامد قادری قبل از راهنمایی شاه حبیب الله قادری در تلاش مرشد کامل مادر حضرت سلطان العارفین قدس الله به طرف شرق اشارت کرده بود (۴). در دهلی با سید پیر عبدالرحمن قادری گیلانی ملاقات کردند و از آنجا نصیبه فیض ازلی حاصلشان گردید و از ایشان شرف تلقین و کیمیای عرفان را یافتند (۵). از خانواده چهر یکی خلیفه محمد زکریا (م: ۱۳۵۵ هـ) درسی حرفی در بیت پنجابی می نویسد که از سید عبدالقادر جیلانی (ره) «با کشف روحانی» حضرت سلطان العارفین قدس الله سره را به زیارت و بیعت سید عبدالرحمن گیلانی دهلوی رهنمایی شده بود (۶). باینطور یکی دلیل و وثیقه قوی بدست می آید که حضرت سلطان العارفین به زیارت و تلقین در خدمت سید عبدالرحمن دهلوی می رفتند. همانطوری که پیش از این گفته شد این واقعه در سال ۱۰۷۸ هـ رخ داد، زمانی که سن شان به چهل رسیده بود (۷). این امر عجیبی است که واقعه دست بیعت به مرشد ظاهری را فقط مولف مناقب سلطانی و سپس محمد زکریا از خانواده چهر اظهار می نمایند و حضرت باهو (ره) در هیچ از تصانیف شان که بدست ما است نامی از مرشد ظاهری شان نبرده اند. ناگفته نماند که دکتر راما کرشنا اصرار می ورزد که حضرت عبدالرحمن دهلوی همین اند که نام پدرشان عبدالعزیز نقشبندی بود (۸). این موقف دکتر مذکور به کتاب معروف انگلیسی مصنفه بیلنی (Beale) اشاره می دهد. بیلنی می نویسد که عبدالرحمن پسر عبدالعزیز نقشبندی که دامادش سلیمان شکوه بوده و عروسی آن با دخترش بسال ۱۰۶۲ هـ

۲. همان، ص ۴۶

۳. همان، ص ۱۳۵، کتاب سیرالمجیب تصنیف شاه حبیب قادری میگویند (مناقب سلطانی) (خطی) ۱۳۱۹ هـ، ص ۱۳۵

* بنده زیارت این درگاه کرده است و طمانیت قلبی یافت. ایشسان از اولاد سیدنا عبدالرزاق ابن سیدنا عبدالقادر گیلانی (رح) بودند.

۵. همان، ص ۴۴

۴. همان، ص ۴۲

۶. سی حرفی در شان حضرت سلطان باهو، محمد زکریا (پنجابی)، سرگودها ۱۳۰۲ هـ

۷. بوقت مشرف شدن حضرت سلطان العارفین قدس الله سره بخدمت مرشد مکمل خود بدلهلی شریف هم حضرت والده

ماجده قدس سرها حیات بودند و در آن ایام حضرت قدس سره در سن چهل بودند. (مناقب سلطانی، خطی، ۱۳۱۹ هـ، ص ۱۴۰)

8. Sultan Bahu, Sufi Poet of Punjab, L.R. Krishna & A.R. Luther, Lahore 1982, p.8

بیست و پنجمین سال جلوس شاهجهان پادشاه اتفاق افتاد^(۱) ولی این قیاس دکتر را ما هیچ دلیلی نیست. اصلاً پیر عبدالرحمن دهلوی مرشد حضرت سلطان باهو از سادات گیلانی بودند و ایشان از پشت در پشت در سلوک تصوف به طریقه قادریه فایز بودند، ممکن به نظر نمی آید که پدرشان به طریقه نقشبندی منسلک باشند چنانکه در اوراق آینده در فصل چهاردهم از شجره حضرت سلطان العارفین توضیح می شود.

فصل دوازدهم خدمات طریقت و زیارات:

خدمت در طریقت:

طبق سلطان حامد قبل از مسافرت به دهلی در مدت سی سال از مجلس خاص حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اجازه گرفته و از پیر دستگیر محی الدین عبدالقادر جیلانی بوسیله روحانی اذن یافته یک هزار نفر را مرید کردند و تصفیه باطنی نمودند^(۲). به گفته سلطان در مناقب سلطانی چون از دهلی بازگردانیدند، نوزده صد هزار مردان خدا را مرید درست کردند و خلافت بخشیدند که اغلب در سند^(۳) بغداد «عراق» و مصر و عرب و شام و روم و کابل تقسیم شدند. خودشان نیز در این ممالک به عنوان بازدید و سفر شریف می بردند^(۴) در سی نوزده صد هزار مریدانش یازده صد هزار سادات و هشت صد هزار اقوام دیگر وجود داشتند^(۵) سایر خلفا در منطقه های دیگر پنجاب و هندوستان در تعلیم دادن نفی اثبات مشغول شدند^(۶).

حج و زیارات:

همانطوری که در بیان گذشته ضمن خدمات طریقت واضح می شود که ایشان به منظور سیر و تفریح سفر نموده علاوه بر این که در هند نیز به زیارت مزارات متعدده رفتند و صاحب مذهب

۱. Oriental Biographical Dictionary. Beale. O.S.

۲. اکنون سند استانی است در کسار

۳. مناقب سلطانی. لاہور ۱۳۴۵ھ ص ۴۵

۴. مناقب سلطانی، خطی. مکتوبه ۱۳۱۹ھ ص ۴۸. مملوکه نگارنده

۵. همان. ص ۴۸

۶. همان. ص ۴۸

می افزاید که به کابل، شام، عرب، روم، مصر و بغداد نیز تشریف بردند^(۱) از این به قیاس کردن این نکته دشواری پیش نمی آید که مثل ایشان ولی کامل و عامل دعوات روحانی قبور یقیناً در این منطقه‌ها رفته و بر مزارات اولیای کرام دعوات خوانده باشند، مخصوصاً در بغداد بر مزار عبدالقادر جیلانی و در مدینه منوره بر روضه مبارک رسول اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ظاهراً در مدینه منوره هم به زیارات مشرف گردیده باشند و از سعادت حج بیت الله شریف نیز بهره ور گردیده باشند. مگر بنا به طریق خودش در تصانیفشان در هیچ جا از اشغال و حالات ظاهری آگاه نفرموده‌اند. هر حرف ایشان برای رضای خدا و تعلیم و تلقین مذکور است. در کتاب کلید التوحید (کبیر) در یک مقام منظره‌ای روضه اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را به این طریق بیان می نماید، چون می گوید که «سبق (درس) حیات النبی از اهل عرب بیاموز که در حرم مبارک بر دروازه روضه التماس می کنند یا حیات النبی سیدالابرار کار مرا از درگاه اله برار^(۲)»

فصل سیزدهم

خوارق:

در ولی الله کرامات را نباید جستجو کرد بلکه ذات او خودش معجزه است. عارف مستغرق فی ذات الله گردیده از سراسر بیهوشی و مستی اجتناب می ورزد. وی هوشیاری را در محویت اختیار می کند. او در این دنیا ماند و از ماسوی الله بلندتر می رود. بنا به گفته حضرت سلطان العارفین در رساله گنج الاسرار: «نان این جهان می خورند و کار آن جهان می کنند^(۳)» و به قول حضرت عبدالله انضاری (رح) در مناجات و مقالات:

آنکس که ترا شناخت جان را چه کند
فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی
دیوانه تو هر دو جهان را چه کند^(۴)

زندگانی عارف و آثارش بذات خود به منزله معجزه نیز است و راهنمایی هم، خلاصه زندگی آنان به بقول سلطان العارفین قدس الله سره در مفتاح العارفین این است:
کعبه را در دل بینم جان کنم بر وی فدا در مدینه دائمی هم صحبت با مصطفی

۱. مناقب سلطانی، خطی، مکتوبه ۱۳۱۹هـ، ص ۴۸، مملوکه نگارنده

۲. کلید التوحید (کبیر)، خطی، مکتوبه ۱۳۳۳هـ، ص ۳۸، مملوکه سلطان غلام باهو

۳. گنج الاسرار، خطی، گل محمد سندی، مکتوبه ۱۳۲۳هـ، ص ۳، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. مناجات و مقالات، طهران، مکالمه اول، ص ۱۰

خلق ما را خویش داند من بیاطن بها رسول عارفان را راه اینست بشنو ای اهل الوصول^(۱) و خود فرمودند در رساله محبت الاسرار: «ببزار از کشف کرامات، فقیر را بس است همین کرامات که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمایند از ازل تا ابد باخبر بیدار و هوشیار باشد^(۲)» و در کتاب توفیق الہدایت فرمودند: «هرکہ غرق شد فنا فی اللہ ذات ہرگز نظر نکند بہ کشف کرامات، ہرکہ غرق شد فنا فی اللہ ذات اختیار نکند عز و جاہ دنیا درجات^(۳)» و حضرت سیطان العارفین قدس اللہ سرہ در عین الفقر می افزاید کہ: «در راہ فقر استقامت باید نہ ہوا ی نفس کرامت، کہ استقامت مرتبہ خاص است و کرامت مرتبہ حیض و نفاس است^(۴)» و فرمودہ: «فقر را علم ملاقات است و اورا علم کرامات است، ملاقات چیست و کرامات چیست؟ کرامات مقام ناسوت است و ملاقات مقام لاهوت است. کرامات بازیگری تماشا نمایدن مردم و ملاقات شرف ملازم حضور پر نور شرف الانبیا محمد مجتبی احمد مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم^(۵)» و اگر با سوانح عمومی یکی از عارفان خوارق و عادات و کرامات آنها نوشته نشود آن وقت احوال ناتمام تصور می گردد. از این جهت بہ مصداق مثنوی نمونہ از خرواری چند خوارق عادات «کرامات» ایشان نقل می گردد.

ولی مادرزاد:

حضرت سلطان باہو چون متولد شدند بہ مثل خارق عادات سید عبدالقادر^(۶) جیلانی در رمضان المبارک بروز شیر مادر نخوردند و دست نبردند چون در کودکی بہ کوچہ و بازار می رفتند بہ مجرد دیدار و لقاء سینمای مبارکش از ہنود ہرکہ را نظر برابر حضرت می شد بی اختیار کلمہ شہادت و کلمہ طیب بر زبانش می رفت و مسلمان می شد. ہندوان شہر جمع شدند و پیش والد ماجد شان التماس بردند کہ گاہ بیگاہ بچہ را بیرون نیاورند و وقت تعیین شود، حتی این طور

۱. مفتاح العارفین، خطی، مکتوبہ گل محمد سندی، ۱۳۲۳ھ ص ۴۴، مملوکہ سلطان غلام دستگیر

۲. محبت الاسرار، خطی، مکتوبہ گل محمد سندی، ۱۳۲۳ھ ص ۱۶، مملوکہ سلطان غلام دستگیر

۳. توفیق الہدایت، خطی، مکتوبہ حضرت جی، ۱۳۳۴ھ ص ۱۰۶، مملوکہ سلطان غلام دستگیر

۴. عین الفقر، خطی، مکتوبہ سلطان حامد، ۱۲۹۲ھ ص ۱۰، مملوکہ نگارندہ

۵. عین الفقر، خطی، مکتوبہ سید عبداللہ لاہوری، ۱۲۰۱ھ ۶۳ الف، مملوکہ سید سلطان صاحب

۶. سید عبدالقادر جیلانی (۴۷۰-۵۶۱ھ) در ایام شیر خوارگی چو ماہ صیام آمدہ شیر ہمہ روز نخوردند (حیات جاودانی، محمد

عبدالستار، لاہور ۱۳۲۲ھ ص ۷ تا ۳)

کردند این اسرار ربانی و اعجاز محمدی بوده که از هنگام مهد تا لحد هر هندویی که به نظر مبارکش رسید به اسلام گرائید^(۱).

نگاهی بر نورنگ کتران:

طبق سلطان حامد مولف مناقب سلطانی روزی در منطقه پنجاب در دامان کوه غربی که جبل اسود یا «کالا روه» یعنی کوه سیاه در زبان دامانی گفته می شود برای گردش می رفتند که بچه ای را دیدند که گاو ماده را می چرایند، ایشان آن بچه را با نظر توجه در حین نور الهی در وجود او سرایت کردند و او در عالم وارفنگی به گرد ایشان به طواف شد^(۲) این نورنگ کتران بود که بعداً سی سال با ایشان ماند و خلافت یافت. مزار او در دهات و هوا (دیره غازی خان) در دامن جبل اسود «کالا روه» قرار دارد. حضرت سلطان باهو (رح) وی را ملقب به سلطان، نیز فرموده بودند و ازین جهت او به سلطان نورنگ کتران معروف شد^(۳).

واقعه آهو باهو:

طبق سلطان حامد صاحب مناقب سلطانی وقتی که حضرت سلطان باهو (رح) به غرض گردش به کوه شمالی به مقام سون سکیسر رسیدند، نورنگ کتران در خدمت ایشان بود. ماه رمضان المبارک شروع گردید و ایشان به نورنگ کتران فرمودند بر ما ادب و تعظیم رمضان المبارک واجب گردیده است و بعداً در آنجا به غار کوهی ساکن گردیدند و یکبارگی به دریای وحدت مستغرق شدند، حتی که صدای العید العید بلند شد ایشان از حالت سکر به حالت صحو در آمدند و زار زار گریه کردند که فضیلت روزه های رمضان المبارک، سحر و افطار و نماز پنجگانه و تراویح از ایشان ضیاع گردیده بود. چنانچه نورنگ کتران را برای اعاده نماز و روزه امر فرمودند و خودشان از آنجا به سمت شمال در «کوه کهون» با تالاب شور که یک اسمش «کلر کهار» بود رسیدند و آنجا را جای مقدس و تنها یافتند و در آنجا به مشاهدات و تجلیات نشسته محو^(۴) گردیدند که تا چند ماه در همانجا گذرانند. بالاخره نورنگ کتران العطش، العطش برآورد،

۱. مناقب سلطانی. خطی. مکتوبه فتح شیر. ۱۳۱۹ هـ ص ۱۵. مملوکه نگارنده.

۲. مناقب سلطانی. خطی. مکتوبه فتح شیر. ۱۳۱۹ هـ ص ۳۶. مملوکه نگارنده.

۳. همان. ص ۳۱.

۴. این دو وفای مذبوره سکر در همه زندگانی شان آمده و بالتحقیق در سائر زندگانی حضرت ممدوح قدس الله سره مستحب هم

باز ایشان فرمودند ای نورنگ ع "برات عاشقان برشاخ آهو در همین حین آهوی نری حاضرگردید که بر سر شاخهایش دسترخوان غذا و ظروف آب بسته بود که از آن ایشان و نورنگ کتران افطار نمودند. آن آهوی نر که یک موکل بود همانجا جان سپرد. در آن موقعه نورنگ کتران که از تاثیر صحبت و توجهات مرشد کامل حامل کشف باطنی گشته بود مصرع دوم را از خود خواند ع «عجب دیدم کرامت شیخ باهو» پس بر سر همین کوه باشنده های آنجا به طور کرشمه الهی آن آهو را دفن کردند و دو مزار درست کردند و نام مزارها را «مزار پیر آهو باهو» مشهور گشت این مقام حالا هم زیارتگاه عاشقان مطالب الله می باشد^(۱) به روایتی تالابی که در کوه کهنون مذکور بود و ذائقه تغییر کرده شور گشته بود و به همین جا حضرت سلطان باهو تشریف فرما شدند. اصلاً در آنجا حضرت شیخ فریدالدین^(۲) آمده بود و به سببی رنجیده گشته دعای بد کرده بود که از آن جهت آب چشمه شیرین تغییر کرده شور گشته بود. وقتی که مردم اصرار کردند که آن آب را دوباره شیرین کند ایشان فرمود، یک ولی الله دیگری «سلطان باهو (رح)» نامی وارد می شود که به یمن قدومش چشمه آب دوباره شیرین خواهد شد. چنانچه وقتی واقعه آهو باهورا مردم دیدند گردش جمع گشته اصرار کردند که آب را شیرین کنند. ایشان فرمودند این چشمه آب را فرید شور نکرده بلکه الله تعالی کرده است از این جهت این دوباره شیرین نمی شود، ولی از نزدیکش در همین کوه چشمه گردید که شیرین بود و تاکنون جاری است^(۳) نیز به همین روایت در موقعه پیش آمد واقعه آهو باهو به علاوه نورنگ کتران درویش دیگری نیز در آنجا بود، وقتی که آن آهوی نر، که یک موکل بود بر توجه ایشان مرد، آن درویش فریاد زد که او نیز مدتی در خدمت گذرانده است مگر بر او نظری نکرده بودند. ایشان به آن درویش نیز نظر توجه فرمودند و او هم جانبرده شد و در همانجا مزار او را با مزار آهو درست کردند به این نحوه این دو مزار بنام های «آهو، باهو» معروف گردید^(۴) در این ضمن سلطان غلام سرور ابن حضرت سلطان نور محمد هم روایت بالا را توثیق نموده گویند که درویش دیگری که قبرش با آهوی موکل درست گردیده بود اسمش داؤ بود و مزارش با آهو درست شده بود آن وقت به سبب نسبت حضرت باهو این مزارات بجای «آهو داؤ»

نرفته. (مناقب سلطانی، مکتوبه فتح شیر، ۱۳۱۹ هـ ص ۳۷. مسلوک نگارنده مقاله.)

۱. مناقب سلطانی، خطی، مکتوبه ۱۳۱۹ هـ ص ۳۶-۳۷

۲. شیخ فریدالدین گنج شکر (۱۱۸۸/۵۵۸۴ م - ۱۲۸۰/۶۷۹ م) (سنین مطابق تحقیق جدیدنی آقای محمد آصف خان در کتاب

۳. بشکرید سلطان عمر دراز قادری مورخه ۸ سپتامبر ۱۹۱۶ م

آکھیا بابا فرید نی، لاهور ۱۹۷۸، ص ۴۸

۴. همان

به «آهو باهو» می‌گفتند^(۱) از این روایات واضح میشود که یک مزار از آهوی نراست که در حقیقت یک موکل بود و مزار دیگر از یک درویش بود که بر علاوه نورنگ کتران در خدمت ایشان در منطقه سون سکیسر بود. به گفته محقق بنام انور بیگ اعوان در کتاب دهنی ادب و ثقافت حضرت سلطان باهو در کلر کهار به گوشه کوهی که عزلت گزین بودند آن از زمانه بودا^(۲) چله گاه یا عبادتگاه قدیمی به شمار می‌رفت^(۳). او می‌افزاید که در اینجا روضه سخی هو باهو مشهور است و امروز درباره این دو مزار گفته می‌شود که در اینجا مزار نوه‌های سیدنا غوث الاعظم است مطلقاً مبنی بر قیاسات غلط است^(۴) با این همه اظهار خیال واضح می‌شود که آن مقام برای عبادت و گوشه نشینی جای مناسبی است و از آنجا به کله کوه «آهوی باهو» دو مزار دیده می‌شود. از روی این واقعه کلر کهار گویا بر حضرت سلطان العارفین دو مرتبه حالت سکرطاری شد که بالتحقیق بیان نموده شده است.

دعوت قبور:

به طریق مخصوص خود ایشان بر مزارات بعضی اولیای کرام دعوت فرمودند و بر مزارات سوار گردیدند و با ارواح آنها گفتگو و ملاقات فرمودند. در ضمن همین واقعات بر مزار پیر عبدالرحمن قریشی^(۵) که از اولیای متقدمین بود و از بارگاه حضرت سلطان باهو (رح) در فاصله ده کیلومتری بود دعوت خوان و سوار مزار شدند و بر پاهای مبارک شان آبله افتاد ایشان دلخور شدند و فرمودند که بعد از این بر مزار تو حقا از اولادهای من هیچ یک نخواهد آمد که تو یک فقیر نامراد بودی و من صاحب اولاد می‌باشم، اگر از اولاد ما کسی هم بر مزار تو آمد ضرر مالی یا جانی خواهد دید و تا مدتی همینطور می‌شد. هر وقتی که از اولاد هایش کسی رفت ضرر دید^(۶) همینطور ایشان در خانقاه حضرت غوث بهاء الحق زکریا ملتانی دعوت خواندند و سوار شدند. حضرت غوث الملک از مزار بیرون تشریف بردند و با ایشان ملاقات کردند و مراعاتی فرمودند و

۱. بشکریه سلطان غلام سرور ابن سلطان نور محمد، انترویو مورخه ۱۵ فوریه ۱۹۷۹ م.

۲. زمان بودا از مقتدر بودن کنشکا (۷۸م) بشمار می‌آید که فروغ مذهب بودا ازوست.

۴. همان، ص ۳۴

۳. دهنی ادب و ثقافت، راولپندی ۱۹۶۸ م، ص ۳۴

۵. فضل حسین قریشی در سوانح عمری پیر عبدالرحمن قریشی ادعا می‌کند که وی عبدالرحمن بن عوف اندک از عشره مبشره بودند ولی این مفروضه قطعاً بی‌بنیاد است زیرا که عبدالرحمن بن عوف در جنت البقیه مدینه دفن شده‌اند.

۶. مناقب سلطانی، خطی، مکتوبه ۱۳۱۹ هـ، ص ۴۰، مملوکه نگارنده مقاله

گفتند هر امری باشد بفرمایید تا به جا آورده شود مگر به حالت جوش ایشان فرمودند که مرا حاجتی نیست مگر غوث الملک هم اصرار ورزیدند و بالاخره ایشان فرمودند که از منطقه خود بازوی پاکیزه بمن بده، چنانچه با باطنی تصرف غوث الملک دختر یک هندوی ساهوکار (تاجر) اسلام را قبول کرد و او دختر دامن ایشان را گرفت که عقد چهارم را با ایشان بست^(۱).

شاه حبیب قادری و حضرت سلطان باهو (رح):

وقتی ایشان برای تلاش مرشد ظاهری برکنار دریای راوی رسیدند در آنجا در ده بنام بغداد به خدمت شاه حبیب الله قادری که شیخ زمان و صاحب کرامت بود، رسیدند. این روش شاه حبیب بود که یک دیگ آب بر آتش بگذارد و هر که برای طلب فیض می آمد به او می گفت که بر آب گرم دست بزند و جناب شاه با حضرت باهو (رح) هم همین را گفت مگر در جواب باهو (رح) گفتند که کسانی در بین دیگ به آب گرم دست می زنند احوال و مقام آنان را من می دانم مگر مطلوب من از این بیشتر است یعنی بالاتر است. بعداً جناب شاه به ایشان امر کرد که به مسجد به جاهایی که لازم است آب بیاندازند. آن وقت ایشان با یک مشکیزه تمام حمام های مسجد را به آب پر کردند و صحن مسجد را نیز پر کردند. جناب شاه این کرامت ایشان را دید به شکل های مختلف پرواز کرد، حضرت سلطان باهو (رح) هم به آن مقام رسیدند، پرواز نموده به صورتهای مختلف درآمدند و بعداً جناب شاه نظر امتحان ترک دنیا را دستور دادند و ایشان به خانه آمده تمام اسباب خانه را بیرون انداختند. شاه حبیب الله از فراغت امور خانه به او اشاره کرد، ایشان برای طلاق دادن هر چهار زن خود دوباره به خانه تشریف آوردند. بی بی راستی مادرشان معامله را دانسته فوراً گفت، زنهای تو تصمیم گرفته اند که به حق تو بنشینند و تمام حقوق خود را بخشیده اند. ایشان از زنهای خود این لطف و مرحمت شرعی را حاصل نمودند و بعداً برای فقر الی الله به نزد شاه حبیب رسیدند. جناب شاه فرمود ای فقیر چیزی که تومی خواهی نزد من نیست بلکه باید دهلی نزد مرشد من بروی که نام او پیر سید عبدالرحمن گیلانی می باشد^(۲).

حضرت باهو (رح) در دهلی:

وقتی ایشان به دهلی رسیدند در آنجا سید السادات حضرت پیر عبدالرحمن دهلوی قدس سره را منتظر یافتند و ایشان دولت فیض ازلی را فوراً به ایشان عطا نمود. همانطوری که اول

۱. همان، ص ۴۱-۴۲

۲. مناقب سلطانی، خطی، مکتوبه ۱۳۱۹ هـ، ص ۴۲-۴۳

بیان گردیده است، این واقعه در ۱۰۷۸ رخ داد و طبق صاحب مناقب سلطانی روز جمعہ بوده است به مجرد این کہ از آنجا مرخص شدند، در بازار دہلی شروع کردند بہ نگاہ انداختن بہ طرف مردم، مردم از ہر طرف بیخود شدہ رفتند و یک شور و غوغا برخاست. پیر عبدالرحمن دہلوی مصلع گردید و ایشان را پس خواست و پرسید جواب دادند کہ من دیدم یک پیر زن از بازار تابه می خرید و می آزمود و یک پسری را دیدم کہ داشت کمان می خرید و اورا کشیدہ کشیدہ می آزمود کہ آیا کمان درستی هست یا خیر، من کہ نعمت بزرگی از شما حاصل کردہ بودم آیا آن را آزمایش نمی کردم؟ با این ہمہ جوش فیض رسانی دوبارہ بہ پیر صاحب خدا حافظی گفتہ و برای نماز جمعہ داخل مسجد جامع دہلی شدند. مسجد پر از نمازیان بود، در صف آخرین ایستادند. اورنگ زیب بادشاہ با ارکان دولتش نیز در نماز شریک بودند. ایشان بہ تمام نمازی ہا توجہ فرمودند و در مسجد بر ہریکی جذبات الہیہ مستولی گردید و اثری این جذبات و وجدان نہ بر قاضی گردید و نہ بر رییس کلانتری و نہ بر پادشاہ اورنگ زیب. آن سہ نفر دست بستہ خدمت ایشان آمدند و سبب محرومی خود را پرسیدند. ایشان فرمودند من برہمہ یکسان توجہ دادہ بودم مگر قلوب شما سہ نفر بہ سبب اقتدار و علم زیاد آلودہ بود و اثری نتوانستید گرفت. بعداً این سہ نفر برای فیضیابی دست بستہ التماس کردند، آن وقت ایشان فرمودند کہ اول شرط این است کہ بعد از این هیچ کس از شما و اولاد شما نزد من و نزد اولادہای من نیاید، تا متاع دنیوی بین اولادہای من فساد پیدا نکند و آنها گمراہ نشوند. اورنگ زیب عالمگیر قول داد بعد ایشان توجہ فرمودند و کمک مخصوصی عطا فرمودند. بہ التماس اورنگ زیب عالمگیر بہ طور وعظ مجلہ اورنگ شاہی را در همانجا تالیف فرمودند کہ آن را محررین شاہی استنساخ نمودند^(۱).

سلطان حامد قادری سروری در تلخیص مناقب سلطانی موسوم بہ تواریخ حضرت سلطان باہو درین ضمن می گوید کہ: «اگرچہ منجانب پادشاہ عالمگیر بخدمت اوشان از حد ادب و تواضع بود اما هیچ انس پادشاہ اورنگ زیب ممدوح نگرفتند شاہ موصوف التماس زیارت و ملاقات بہ خدمت اوشان می ساخت کہ یکبار شاہ اورنگ زیب را زیارت و ملاقات حضرت سلطان باہو قدس سرہ حاصل گشت و هیچ نذر و نیاز و الفت دنیاوی از شاہ موصوف قطعاً قبول فرمودند و بہ موجب استدعا شاہ ممدوح یک نسخہ کتاب موسومہ اورنگ شاہی در باب ارشاد مقامات تصوف و سلوک تالیف فرمودہ تبرکانہ شاہ ممدوح را عطا فرمودند^(۲)»

اقتباس مذکورہ درست بہ نظر می آید ولی این جملہ حضرت ممدوح هیچ انس با شاہ

۱. مناقب سلطانی، خطی، مکتوبہ ۱۳۱۹ھ، ص ۴۶ تا ۴۸

۲. تواریخ حضرت سلطان باہو رح، خطی، لاہور ۱۲۹۰ھ، ص ۱۱

اورنگ زیب خداشتند کاملاً درست نیست زیرا که در بیشتر تصنیف خود حضرت سلطان العارفین قدس سره نام پادشاه اورنگ زیب را با تمامی آداب و پاسداری نوشته اند که در بخش آثار می آید و ملاقات ممدوح هم پادشاه موصوف سه بار باثبات رسیده است. دکتر اما کرشنا نوشته است که حضرت سلطان العارفین قدس سره به حیث قادری با دارا شکوه زیاد رغبت و الفت داشتند و بدین علت از اورنگ زیب اجتناب ورزیدند و از او خائف بودند،^(۱) کاملاً لغو است زیرا که ملاقات داراشکوه با حضرت ممدوح هرگز باثبات نمی رسد و این باره در بخش رساله در معاصرین حضرت باهو راجع به داراشکوه توضیحات لازم می آید.

همانطوری که اول تذکره داده شد از این قبل هم در قلعه گرمه راج حضرت باهو (رح) با اورنگ زیب در زمانی که اورنگ زیب شاهزاده بود دوبار ملاقات کرده بودند. این ملاقات سومی به دهلی روی داد وقتی که اورنگ زیب پادشاه هند بود معلوم است که به سبب دو ملاقات در قلعه گرمه راج اورنگ زیب عالمگیر در مسجد حضرت سلطان باهو (رح) را شناخته باشد. از این جهت این موقعه برای حصول فیوضات ملاقات طولانی شد. مگر ملاقات با اورنگ زیب آخرین بود. وقتی از دهلی روانه گردیدند به یک جانب شاهراهی برای استراحت کردن خوابیدند، در همین اثنا گروه سیناسیون هندو از آنجا گذر کرد و آنان ایشان را از خواب بیدار کرد و راه را پرسیدند و ایشان فرمود که راه راست لاله الاالله محمد رسول الله می باشد. به مجرد شنیدن این گروه سیناسیون همه شروع کردند به خواندن کلمه طیبه و مسلمان شدند و بلکه به مقام ابدال رسیدند.^(۲)

شخصی سفید پوش و حضرت باهو (رح):

طبق روایتی از سلطان حامد مولف مناقب سلطانی در روزهایی که حضرت سلطان باهو (رح) در جوار شورکوت بدست خود شخم کاری می کردند. از خاندان بزرگ سادات، سیدی در تلاش یکی از بزرگان کامل دین بود که با او از فقر و سفید پوشی یعنی «عزت و آبروی» خود سخن بگوید. زندگانی این سفید خیلی با فقر و مسکنت می گذشت و روزگار بر او تنگ گردیده بود. به جستجوی او مردم نشان دادند که در شورکوت به کنار دریای چناب یک درویش کامل حضور سلطان باهوست که با همت باطنی مشکل کشایی می توان بکند. جناب سید وقی برسان

۱. Sultan Bahu, Sufi poet of Punjab, Lahore, 1982, P. 9.

۲. مناقب سلطانی، مکتوبه ۱۳۱۹ هـ ص ۴۸

شورکوت رسید، دیده که ایشان دارند زمین را شخم می زنند پس فکر کرد که شخصی که خودش به مشقت و افلاس مبتلاست مرا چه دستگیری خواهد کرد؟ و می خواست برگردد. در عین وقت حضرت سلطان باهو صدا کردند و فرمودند: ای فلان جناب سید از وطن که بیرون آمده ای اینقدر سفر طولانی را هم طی کرده ای و می خواهی بدون سخن و حرف برگردی. جناب سید این را شنیده مطمئن شد و مقصود و حالش را بیان کرد. بعد ایشان فرموده شخم مرا بگیر من برمی گردم و ایشان کمی دور رفته رفع حاجت فرموده و باخستی خاکی بول خود را خشک کرده بار در انداخت، در جایی که کلوخ به زمین خورد همان جا «زمین» طلا شده رفت و بعد فرمودند جناب سید حالا متاع دنیا را بردارید. جناب سید به خر می خشت های طلا را برداشت و این بیت هندی سرود:

نظر جنهاندی کیمیا هووی سونا کردی وت ذاتین ذاتیان رب دیان کیا سید کیا جت (۱)
یعنی نگاه آن کسانی که کیمیا است خاک را به یک نظر زر خالص می گردانند و این فیضان از عطای الهی ست چه سید و چه از «قبیله» جات (۲).

حضرت باهو (رح) در چولستان:

روزی در نواحی بکر با خلیفه خودشان موسوم به سلطان (۳) حمید سیر می فرمودند. رفته رفته در بیرون قصبه به سمت مشرق در میدان چول به تپه ویرانی رسیدند وقتی می خواستند بنشینند فوراً برخاستند و فرمودند، حمید از این تپه بگریز پایین شو، این منزل شخص ظالمی بوده است. معلوم شد که در جای همان تپه منزل یک هندو بوده که به غایت ظالم بود (۴). دیگر بعد از آن سلطان حامد قادری می افزاید که آن حضرت قدس الله سره در جای دیگری در میدان ریگ خوابیدند و سرمبارک خود را بر زانوی خلیفه سلطان حمید گذاشتند به فکر سلطان حمید رسید که کاش دولت و ثروتی می داشت تا برای مرشد و هادی خود بستر اطلس و مخمل درست می کرد. با خطور این خیال بر خلیفه مذکور حالت غنودگی طاری گردید و در خواب رفت و دید که در باغی ست که یک پارچه از فرش دیبا آراسته است و در آن یک زن خوب رو لباس ابریشمی و

۱. مناقب سلطانی، خطی، مکتوبه ۱۳۱۹هـ، ص ۵۳-۵۴، مملوکه نگارنده مقاله

۲. جت معمولاً در پنجاب دهقانان و کاشتکاران زراعت پیشه اند و اصلاً جت نیستند زیرا که جات قومی است جداگانه که از نسل

۳. رک: معاصرین حضرت باهو رح.

حام است و راجهوت بشمار آیند.

۴. مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵هـ، ص ۳۳

طلا در بردارد و با سلطان حمید رغبت نشان می دهد و می گوید که با من نکاح «ازدواج» کنی سلطان حمید فوراً انکار کرد که این جای ادب و احترام است و او در خدمت پیشوای خود می باشد. در همین حین چشمش باز شد و دید که حضرت سلطان العارفین می فرمایند همین دنیا است که شما آرزو می داشتید، چرا قبول نکردی اگر قبول می کردی مال و دوات هیچ وقت از خانه تو تمام نمی شده، سلطان حمید عرض کرد یا مرشد کامل من از خداوند نور ذاتش را می خواهم بعد فرمودند که تاثیر فقر محمدی از خانواده تو نمی رود^(۱). دیگر روزی در سیر چولستان مذکور بودند که از دور نگاهش به شخصی افتاد که در جنگل پستاره چوب می بست. با نگاه ایشان او را رتبه کمال حاصل گردید و در همانجا بیهوش شد. روز دیگر وقتی از آنجا گذشتند و دست مبارک خود را بر سر او گذاشتند و بعد از چند دقیقه او به هوش آمد، از او پرسیدند: حالت چطور است عرض کرد حضرت شاید شما بودید که دیروز از اینجا می گذشتید که من شما را دیدم و بعد از آن از خود خبری ندارم. آن حضرت قدس سره او را از نوبه لامکان رسانیدند^(۲).

فصل چهاردهم

شجره طریقت حضرت باهو قدس الله سره:

طبق روایات گذشته شجره طریقت ایشان در دو سلسله با حضرت علی کرم الله وجهه یکجا می شود. از این جهت یک سلسله با پیر طریقت حضرت شیخ^(۳) معروف کرخی می باشد که رابطه روحانیتش به یک وقت با حضرت امام علی بن موسی الرضا^(۴) و حضرت داؤد ضائی^(۵)

۱. مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵ هـ، همان، ص ۳۴

۲. مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵ هـ، ص ۳۳-۳۴

۳. معروف بن فیروز کرخی از مشائخ کبار بودند و در جوانمردی و رع تقوی معروف (کشف المحجوب، علی هجویری، در تبع تابعین) شیخ معروف کرخی، مدفن کرخ، م ۲۰۰ هـ (تذکره الکرام، تاریخ خلفای عرب و اسلام، شاه محمد کبیر دانا پوری)

۴. علی بن موسی (رضا)، امام هشتم، فرزند امام هفتم امام موسی بن جعفر (کاظم) که (بنابا شهر تاریخ) سال صد و چهل و هشت هجری متولد و سال دویست و سه هجری در گذشته (شیعه در اسلام، سید محمد حسین طباطبائی، ۱۳۸۹ هـ ق. تهران، ص ۱۴۲). ولادت مدینه ۱۵۳ هـ فوت طوس ۲۰۸ هـ (روضه الشهداء، حسین واعظ کاشفی، بمبئی ۱۳۲۵ هـ، ص ۳۵۰)

۵. ابو سلیمان داؤد بن نصر طائی، از مشائخ کبار بودند و سید السادات در تصوف شاگرد امام اعظم، المشهور فقیه الفقها مرید حبیب ابن سلیم الراعی (کشف المحجوب علی هجویری، در تبع تابعین) مدفن کوفه، م ۱۶۴ هـ (تذکره الکرام، شاه محمد کبیر دانا پوری)

سلسله اول ::

شیخ سلطان باهو عن شیخ سیدالسادات سید عبدالرحمن^۱ دهلوی عن شیخ سید عبدالجلیل^۲ عن سید عبدالبقا^۳ عن سید الستار^۴ عن سیدالفتاح^۵ عن شیخ نجم الدین برهان پوری عن شیخ محمد صادق^۶ یحیی عن سید^۷ عبدالجبار عن سید عبدالرزاق^۸ عن سید غوث صمدانی محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی^۹ عن شیخ المشایخ خواجه ابوسعید^{۱۰} مبارک الخضرمی مخزومی عن شیخ ابوالحسن^{۱۱} قریشی الهنکاری عن شیخ ابوالفرح^{۱۲} یوسف طرطوسی عن شیخ خواجه عبدالواحد^{۱۳} تمیمی بن خواجه عبدالعزیز تمیمی عن خواجه شیخ ابابکر^{۱۴} شبلی عن خواجه شیخ جنید^{۱۵} بغدادی عن شیخ عبدالله سری^{۱۶} سقطی عن شیخ معروف^{۱۷} کرخی عن شیخ ابوالحسن علی بن موسی رضا^{۱۸} عن ابی موسی^{۱۹} کاظم عن ابی جعفر صادق^{۲۰} عن ابی محمد الباقر^{۲۱} عن ابی زین العابدین^{۲۲} عن ابی عبدالله الحسین^{۲۳} عن ابی اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علی المرتضی^{۲۴} ابن ابی طالب علیهم السلام^(۲) سلسله طریقت دوم بعد از شیخ معروف کرخی این طور است - عن خواجه شیخ داود طای - عن خواجه شیخ حبیب عجمی عن خواجه شیخ الشیوخ حسن بصری عن اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب^(۳) گویا سلسله طریقت اول بعد از بیست و پنج وسیله و طبق سلسله طریقت دوم بعد از بیست و دو وسیله بیعت ایشان به امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب می رسد. غلام سرور لاهوری در کتاب حدیقه الاولیا نیز شجره مندرجه بالا را همین طور نشان داده است^(۴). البته چنانکه در مناقب سلطانی سهو آمده است و نگارنده این رساله تصحیح رسانده است که بعد از حضرت سلطان باهو (رح) هفتمین شیخ محمد صادق یمنی است درست نیست و به جای او محمد صادق یحیی نام درست است. همین طور چهاردهمین پیر طریقت عبدالواحد ابن نغمی نوشته شده، حالانکه نام صحیح عبدالواحد تمیمی است. نام مکمل شیخ محمد صادق یحیی بعداً در شجره منظوم

۱. معروف رفت و بر دست علی بن موسی الرضاح مسلمان شد --- آنگاه بداؤد طائی افتاد و بسیار ریاضت کشید و عبادت تمام

بجا آورد و چندان در صدق قدم زد که مشارالیه گشت (تذکره الاولیاء، عطار، لاهور، ۱۳۱۷هـ، ص ۱۷۰)

۲. مناقب سلطانی، مکتوبه فتح شیر ۱۳۱۹هـ، ص ۱۱

۳. همان، ص ۱۲-۱۳

۴. حدیقه الاولیاء، لاهور ۱۹۷۶م، ص ۲۵۳؛ بحواله یادداشت در کلید التوحید خطی ذخیره مولانا غلام محی الدین قصوری مخزونه

کتابخانه گنج بخش راولپندی.

شیخ محمد یار^(۱) بیان خواهد شد. نیز عبدالواحد تمیمی که کنیتش ابوالفضل بود و پدرش عبدالعزیز بن حرث بن اسد بود ایشان از شیخ ابوبکر شبلی خلافت گرفتند و مرید باصفای او^(۲) شیخ محمد یار ابن شیخ حافظ محمد یسین مذکوره شجره طریقت را به نظم آورده است ملاحظه بشود:

نثار آل و اصحاب محمد
 که بیخش در زمین شاخش بر افلاک
 لباس فقر پوشیده علی پاک
 لباس فقر تا شد چون مه عید
 حسن کردش ز راه فقر آگاه
 از ان معروف کرخی بیربای
 مرید او بود جنید بغداد
 فنای ذات حق او بالیقین است
 از ان پس یوسف طرطوس کامل
 از ان پس پیر کامل بوسعید است
 محی الدین بدان مقبول برحق
 ثنای پاک و درلوح مسطور
 سرهراولیاء در زیر پایش
 از ان پس عبد جبار است کامل
 از ان پس نجم دین شیخ امجد
 از ان پس پیر کامل عبدستار
 بود او رهبر هر جن و انسان
 از ان پس عبد رحمن بس نبیل است
 مکمل کامل و عارف کماهی
 سراج الواصلین سلطان باهو
 که نمش غیر کرد از لوح دل پاک

پس از حمد خداوند نعت احمد
 نظم آرم عجب این شجره پاک
 زختم انبیا ان شاه لولاک
 حسن بصری ز دست شاه پوشید
 حبیب عجمی آن مقبول درگاه
 از ان پس می شود داود طای
 از ان پس سری سقطی بارشاد
 از ان پس شیخ شبلی پیر دین است
 از ان پس عبد واحد دان توایدل
 علی هنگامی یوسف را مرید است
 از ان پس پیر پیران شیخ مطلق
 به عبدالقادر است آن پیر مشهور
 خدا کرده شه عالی لوایش
 از ان پس عبد رزاق است ایدل
 از ان پس صادق یحیی محمد
 از ان پس سید عبدالفتاح است بیدار
 از ان پس سید عبدالبقا دان
 از ان پس سید عبدالجلیل است
 از ان پس واقف سر الهی
 سوی ذات خدا کرد از همه او
 از ان نور محمد پیر ببتک

شیخ محمد یار ابن شیخ حافظ محمد یسین ابن شیخ حافظ غلام محمد ابن سلطان نور محمد ابن حضرت سلطان باهو رح

رینة الاصفیاء، ۸۹:۱

غلام شاه محمد اهل دل بود
ازان پس کامل الايمان والدين
بمحمدالله کنون نظم تمام است

دل او پاک از هر غش و غل بود
چراغ العاشقين سلطان يسين
محمد يار نام اين غلام است (۱)

سلطان محمد نواز (۲) ابن سلطانی نور محمد شجره طریقت را این طور نظم ساخته است که تا

پدر بزرگش می رسد

الهی خالقا فریاد ما رس
طفیل حیدر حسن بصری
طفیل داود کرخی و سقطی
طفیل عبد واحد و یوسف
طفیل پیر محی الدین رزاق
طفیل پیر نجم الدین فتاح
طفیل پیر رحمان پیر باهو
طفیل نور محمد ولی محمد
طفیل غلام رسول نور محمد
سگ دربار تو مسکین نواز است
خداوندا طفیل عاشقان خود

طفیل احمد فریاد ما رس
حبیب عنجمی فریاد ما رس
جنید شبلی فریاد ما رس
پوالحسن بوسعید فریاد ما رس
جبار و یحیی فریاد ما رس
ستار بقا جلیل فریاد ما رس
ولی محمد حسین فریاد ما رس
غلام میران بشو فریاد ما رس
گرفتم دامنت فریاد ما رس
چرا در حرم تو مانده بی راز است
بکن در عشق خود ما را تو بیخود (۳)

فقیر نور محمد قادری سروری (۴) هم شجره طریقت در نظم می آرد و در آن آغاز نظم از

مرشد خودش سلطان نور احمد ابن سلطان صالح محمد می آرد و بالا می رود.

مرا نور محمد نور احمد می بود کافی دگر صالح محمد صفحه دل را کند صافی
غلام باهو محمد هم حسینم می بود شافی ولی سلطان باهو پیر رحمان بس بود کافی

۱. محک الفقر کبیر، سلطان باهو رح (ترجمه اردو) لاهور ۱۹۷۴م، اختتام کتاب، ص ۳۳۵-۳۳۶

۲. سلطان محمد نواز، م ۱۳۵۷/۱۹۳۸ مدفن دربار سلطان باهو چاه سمندری.

۳. مجموعه کلام، از سلطان محمد نواز، لاهور ۱۹۶۲م، ص ۱۱۳-۱۱۴

۴. نور محمد فقیر قادری سروری (۱۳۰۳-۱۳۸۰هـ) مدفن کلاچی (دیره اسمعیل خان) نسبش به حضرت سید محمد گیسودراز

(م ۸۲۵، گلبرگه) باینطور می رسد. نور محمد ابن گل محمد ابن سمند خان ابن بهادر خان ابن علی محمد ابن کمال خان ابن

سکندر خان ابن خوبی ابن تری عرف گنداپور ابن ستوری ابن سید محمد گیسودراز رح (حیات سروری، از فقیر عبدالحمید، بنون

۱۹۶۱م، ص ۱۴-۱۵)

خلیل و ہم بقا ستار نجم دین یحیی دگر جبار رزاقم ہمیشہ شافی و وافی
 سفیعم غوث اعظم بو سعید و بو الحسن کافی ولی بو الفرح واحد تمیمی^(۱) و شبلی مرا شافی
 جنید و سقطی و معروف داود و حبیب عجمی حسن ہم حیدر و احمد محمد شافی و وافی^(۲)
 علاوہ بر این سلطان غلام سرور ابن سلطان نور محمد - و سلطان غلام دستگیر ابن سلطان
 محمد نواز - کہ شجرہ ہا شایع کردہ اند شجرہ مذکورہ بالا را توثیق می کنند.

فصل پانزدہم

تاریخ وفات:

طبق گفته صاحب مناقب سلطانی حضرت سلطان العارفين سلطان باهو قدس الله سره العزيز
 روز شب جمعہ اول جمادی الثانی ۱۱۰۲ ھ بہ وقت عصر این دار فانی را وداع گفتند و نیز افزود:
 اول جمادی الثانی شب جمعہ بد سہ پاس شد وصل شیخ باهو فرخنده نام را^(۳)
 کاشف اسرار الحق اہل دین گشت تاریخ وصالش بالیقین
 تاریخ وصالش در «کاشف الاسرار الحق اہل دین» بہ چشم می آید^(۴) دیگر
 غرہ ماہ جمادی الثانی بد شبی جمعہ وقت نورانی

قرب حق شد نصیب باهو را قدس الله سره ابدا - از سر هر سه مصرع حرف گزین تاز تاریخ او
 سود بہ یقین - از اول حروف سہ مصرع بہ یقین تاریخ معلوم میشود. غ - ب - ق =
 ۱۰۰۰ + ۲ + ۱۱۰۲ = ۱۱۰۴^(۵)

سلطان محمد نواز عارف (م: ۱۹۳۸) در مجموعہ کلام وفات شان را این طور بیان کردہ است:
 دوازدهم صدی چورفته سال یک سلطان باهو را بشد وصال حق^(۶) یعنی ۱۱۰۲ ھ اخذ شد.
 تدفین - چون فوت کردند بہ خاک قلعہ قہرگان در نواح شورکوت سپردہ شدند^(۷)

۲. حیات سروری، از فقیر عبدالحمید، بنون ۱۹۶۱ م، ص ۲۵۷-۲۵۸

۴. همان، ص ۱۴۰

۶. مجموعہ کلام، سلطان محمد نواز، لاہور ۱۹۶۲ م، ص ۵۳

۱. اصلاً تمیمی ست و در کتاب اشتباہاً نغمی آمدہ است.

۳. مناقب سلطانی، (ترجمہ اردو)، لاہور ۱۳۴۵ ھ، ص ۱۳۹

۵. مناقب سلطانی، لاہور ۱۳۴۵ ھ، ص ۱۴۰

7. Sultan Bahu, Sufi Poet of the Punjab, L.R. Krishna, A.R. Luther, Lahore 1982, P.9.

فصل شانزدهم

عرس:

همانطور که اول تذکر داده شده است که روز وصال ایشان اول جمادی الثانی در ۱۱۰۲ هجری عصر شب جمعه واقع گردید، به این طریق هر سال در جمادی الثانی شب جمعه اول عرس ایشان برگزار می شود که در آن شب و روز دیگرهای نذر برای عموم پخته و تقسیم می شود، قرآن مجید صدها بار ختم می شود، هزاران افراد زایرین از گوشه و کنار مملکت در آن شرکت می نمایند. در این روزها به سبب آمدن زایرین زیاد این عرس سه روز طول می کشد. طبق مکاشفات یا ارشادات روحانی حضرت سلطان العارفین که از بزرگان سینه به سینه می رسد که در عاشورای محرم بنا به فرمان حضرت سلطان العارفین همه فقیران و مریدان یکجا شوند و به نام حضرت امامین شهیدین علیهما السلام و شهدای کربلا رضی عنهما دیگرهای نذر پخته شود و بر آن ختم خوانده شود. در این وقت به سبب توجهات روحانی حضرت سلطان العارفین باهو (رح)، فقیران و طالبان را برکات و فیوضات می رسد^(۱) تحت این ارشاد روحانی در عاشورا، محرم ده روز هزارها زائر آمد و رفت می کنند. نذر دیگرها برای عموم پخته می شود، هزاران قرآن مجید ختم می شود. در آخرین سه روز عاشورا تعداد زائرین به صدها هزار نفر می رسد. به این طریق سالی دو اجتماع تا چند روز ادامه می یابد.

فصل هفدهم

شجره اولاد حضرت سلطان باهو (رح)

از درگذشت حضرت سلطان العارفین اکنون سه صد سال می گذرد. در این مدت خانواده شان خیلی زیاد شده اند. طبق تخمین عمومی حالا دویست و پنجاه افراد ذکور و اناث در خانواده وجود دارند. بین اینها از فرزند اولش سلطان نورمحمد ابن سلطان باهو همه فرزندان در ده قاضی نزد شهر لیه آباد اند که شغل آنها طبابت و زراعت است. از فرزندان فرزند دوم سلطان ولی محمد «ابن حضرت باهو» اولاد سلطان عظمت ابن سلطان محمد حسین سلسله اولاد حاجی شریف محمد و از سلسله اولاد محمد یار فرزندان غوث بخش و رب نواز نزد رحیم یارخان در احمد پور شرقیه زندگی می کنند این خانواده متولی و سجاده نشین خانقاه معروف سلطان عظمت هستند. عائدات روزمره ایشان از عطیات همین درگاه و قدری هم از زراعت

۱. منافع سلطانی، لاهور ۱۳۲۵ هـ ص ۲۰۹

می باشد. اولاد فرزند دوم سلطان ولی محمد «ابن حضرت سلطان باهو (رح)» سلطان نور محمد ابن سلطان محمد حسین در مقام حضرت سلطان باهو (رح) «نزد دربار کهنه حضرت سلطان باهو موسوم به ده سمندری» آباد اند. بیشتر از آنها به شغل طریقت خدمت کردن و زارعت پیشه هستند و به علاوه بعضی کارهای دولتی دارند. همه فرزندان سلطان حافظ محمد ابن سلطان محمد حسین فرزند سوم سلطان ولی محمد «ابن حضرت سلطان باهو» در مقام حضرت سلطان باهو (رح) نزدیک دربار جدید زندگی می کنند. سلسله سجادہ نشینی بین آنها در این روزها ادامه دارد. اینها صاحب زمین های وسیع می باشند و بعضی ها بر عهده های دولتی فایز هستند. اولاد فرزند دوم سلطان عظمت موسوم به محمد یار برخی از اولاد او در مقام حضرت سلطان باهو (رح) هم زندگی می کنند. همه فرزندان سلطان لطیف محمد ابن حضرت سلطان باهو (رح) که مشتمل بر افراد کمی می باشند در سبزل کوت نزد بهاولپور زندگی می کنند. اینها به گمنامی و تهی دستی زندگی کردند و بالاخره نشان ازیشان نماند^(۱). گویی از سه پسران حضرت سلطان العارفین قدس الله سره اولاد و احفاد مانده است و اکنون اولاد دو پسران حضرت سلطان العارفین موسوم به سلطان نور محمد و سلطان ولی محمد جاری است.

بعد از معرفی مختصری درباره فرزندان حضرت سلطان باهو (رح) اکنون شجره نسب آنان درج ذیل می گردد.

راجع به اولاد و خانواده حضرت سلطان باهو (رح) نظری بر احوال سجادگی هم بیجا نباشد. در اصول فقه اسلامی سجادہ نشین یک سربراه خانقاه است او مبلغ عقاید مذهبی و سلوک است. نیز مسئول اداره کردن خانقاه و ناظم عطیات است^(۲). بانی خانقاه عموماً سجادہ نشین اول است^(۳) و بعد از وفات ایشان این سلسله روحانی به توسط سجادہ نشینان که یکی بعد از دیگری می آید جاری می ماند^(۴) بطور عموم بعد از وفات سجادہ نشین اول از بین مریدین و فقیران و خدام و فرزندان سجادہ نشین فرزندی که از همه بزرگ باشد یا طبق وصیت آن مرحوم کسی که اهلیت یا قابلیت دارد سجادہ نشین مقرر می گردد که این سلسله روحانی را پیش می برد بعد از^(۵) وصال حضرت سلطان العارفین سلطان باهو تعیین سجادہ

۱. رک: شجره اولاد - د

2. Principles of Mohammadan Law, D.F. Mulla, Lahore 1967

۳. محمدن لاء، لاہور ۱۹۶۷ م، پاورقی جزو (بی)، ص ۱۹۷

جزو شماره ۲۲۰، ص ۱۹۷

۵. محمدن لاء، لاہور ۱۹۶۷ م، پاورقی جزو (بی)، ص ۱۹۷

(سی)، ص ۱۹۷

۴. همان،

نشینی طبق دستور فوق الذکر نشد. مثلاً سلطان نورمحمد^(۱) فرزند بزرگش نتوانست سجاده نشین بشود و برادر کوچکش سلطان ولی محمد سجاده نشین گردید^(۲). بعد از او اگرچه فرزند بزرگ سلطان ولی محمد^(۳) موسوم به سلطان محمد حسین^(۴) سجاده نشین شد لکن بعد از سلطان محمد حسین فرزند بزرگش سلطان عظمت^(۵) و سلطان نورمحمد^(۶) به سجادگی نرسیدند بلکه فرزند سومی خردش سلطان حافظ محمد^(۷) سجاده نشین گردید^(۸) سپس فرزند بزرگش سلطان غلام باهو^(۹) و بعد از او فرزند بزرگش سلطان صالح^(۱۰) محمد و بعد از او فرزندان سلطان نورمحمد^(۱۱) و سلطان نوراحمد^(۱۲) یکی بعد از دیگری سجاده نشین گردیدند ولی بعد از سلطان نوراحمد فرزند بزرگش حافظ نور سلطان^(۱۴) از سجاده نشینی محروم شد و برادر خردش محمد^(۱۵) امیر سلطان سجاده نشین شد^(۱۶). لکن فرزند بزرگ محمد امیر سلطان موسوم به سلطان نورالحسن^(۱۷) از سجاده نشینی محروم گردید و برادر خردش حبیب سلطان^(۱۸) سجاده نشین شد. بعد از حبیب سلطان برادر خردش سلطان غلام جیلانی^(۱۹) به رضامندی برادر بزرگ خود حضرت حافظ فیض سلطان و سایر اعضای خانواده به مسند سجادگی رسیده است. به طریق اصول فقه اسلامی تصرف کلیه عائدات خانقاه یا درگاه یا خرج و غیره به خواسته سجاده نشین انحصار نمی کند^(۲۰). اینطور افراد همه خانواده بعضی درگاهها به علاوه سجاده نشین درآمدها که بیشتر از ضروریات درگاه می شد آنها به آن عائدات مستحق سهم برابر شناخته شده اند. ضمناً این بیان مطابق عین اصول است که درگاه پیران پیرسید عبدالقادر جیلانی (۴۷۱ هـ - ۵۶۱ هـ) که در بغداد «عراق» واقع گردیده است از آنجا همه عائدات از قبیل وقف و عطیات در تصرف کمیسیون

۱. رک: شجره الف	۲. مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵ هـ، ص ۱۷۳
۳. رک: شجره ج	۴. همان
۵. همان	۶. همان
۷. همان	۸. مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵ هـ، ص ۱۷۸ تا ۲۰۰
۹. رک: شجره ج (iii)	۱۰. همان
۱۱. طبق مناقب سلطانی، رک: شجره ج (iii)	۱۲. همان
۱۳. نگارنده مقاله طبق مناقب سلطانی	۱۴. رک: شجره ج (iii)
۱۵. همان	۱۶. نگارنده مقاله طبق مناقب سلطانی
۱۷. رک: شجره ج (iii)	۱۸. همان
۱۹. همان	۲۰. محمدن لاء، لاهور ۱۹۷۶ م، جزو شماره ۲۲۰

اهل خانواده او میباشد نه در تصرف یک سجاده نشین. در آنجا سجاده نشین فقط مسئول ادامه دادن ارشاد و تلقین و بیعت سلسله روحانی است. و اوبه حیث فرد واحد در امور مالی، به گلی لا تعلق می باشد. لکن در این راحله اصول نیز در سلسله سجاده نشینی حضرت سلطان العارفین هیچ عمل انجام نگرفت و تا هنوز سجاده نشین صاحب و صارف تمام عائدات آن می باشد. از احوال گذشته سلسله سجاده نشینی و اولاد حضرت سلطان باهو (رح) که کامل شجره نسبی دارد، بعد از مطالعه آن واضح میگردد که وقتی سلطان محمد حسین ابن سلطان ولی محمد ابن حضرت سلطان باهو سجاده نشین بود آن زمان در نظام سجاده نشینی هیچ پیچیدگی به نظر نمی رسید. لکن بعد ازان که دو فرزندانش سلطان عظمت و سلطان نور محمد پسران سلطان محمد حسین از سجاده نشینی محروم شدند و سو مین فرزند او سلطان حافظ محمد سجاده نشین گشت، اینجا اصولاً اختلاف به نظر میرسد. فرزند بزرگ سلطان محمد حسین، سلطان عظمت (که قبۀ مزار عظیم ایشان در احمد پور شرقیه میباشد)، فرزند او حاجی شریف محمد^(۱) با همعصر خود که ابن عمش و سجاده نشین بود یعنی غلام باهو ابن حافظ محمد در جنگ و جدال بود و بالآخر از دست کسی کشته شد. دو مین فرزند سلطان محمد حسین موسوم به سلطان نور محمد و فرزندانش به سبب اینکه درویش منش بودند اختلافات و تفرقه بازیها را نمیپسندیدند. البته درین روزها این شایعه وجود داشت که جمله مالی و روحانی امور که به دربار حضرت سلطان باهو می باشد تمام افراد خانواده در آن سهم مساوی دارند. مگر وقتیکه سلطان غلام میران^(۲) «نبیره سلطان نور محمد مذکور» زمام را بدست گرفت او همعصر سلطان حامد ابن سلطان غلام باهو گردید. در آن روزها مزار حضرت سلطان باهو به مقام دربار قدیمی بود و تمام اولادهای سلطان باهو که متعلق به خانواده او بود در نزدیکی دربار آباد بودند. جای مسکنت و ده سلطان غلام میران مذکور «که پدر بزرگ حضرات سمندری بوده» هم به سمت جنوب مزار حضرت سلطان باهو دربار قدیم واقع گردیده بود وقتیکه ده آنان به سبب طغیانی رودخانه دچار خطر گردید آن وقت بنا به پیش نهاد سلطان حامد ابن سلطان غلام باهو سه کانال «قریب نیم ایگر» قطعه اراضی سکنی واقع به خانقاه راهم ترک کرده زندگی کردن در زمین کنونی موسوم به چاه سمندری را آغاز کردند. بعد از نقل کردن خانواده سلطان غلام میران به سمندری سلطان حامد زود بردرگاه حضرت سلطان باهو قابض و تسلط شد و از تمام فرزندان خانواده جداگانه زندگی کردن اختیار نمود. به این طریق در خانواده او دور سجاده نشینی کنونی آغاز گردید که تا امروز جاریست. وقتی

۲. رک: شجره ج (ii)

۱. رک: شجره ج (i)

سلطان غلام میران از سادگی خودش آگاه گردید که او به عوض نقل و حرکت به سمندری فقط اراضی مهمی سکنی خودش را نه گذاشته است بلکه درگاه حضرت سلطان باهو (رح) را نیز از دست داده است. طبق سلطان غلام سرور پسر حضرت سلطان نور محمد همراه سلطان غلام میران^(۱) دیگر افراد فامیل او که از اولادهای سلطان باهو بودند بر علیه سلطان حامد قیام کردند و برای حقوق سجاده نشینی در دادگاه دعوی دائر نمودند مگر سلطان حامد در مورد آن قطعه زمین که در آن درگاه حضرت سلطان باهو واقع گردیده بود در تصرف آن اسم خود را ثبت کرده بود و برای بهم رسانیدن دلیلش پیروز شده ازین حیث رای دادگاه به حق او صادر گردید.

حضرت احمد بخش پسر حضرت حافظ باهو بخش^(۲) هم توضیحات می دهد که قبل از زمان شیخ سلطان غلام باهو پسر حضرت حافظ محمد^(۳) همه درآمدها خانقاه در سه حصه برابر تقسیم می کردند و ناظر آن درآمدها و اموال خلیفه ای بود. حصه اول به حضرات سمندری یعنی فامیل سلطان نور محمد پسر سلطان محمد حسین^(۴) و غیرهم، حصه دوم حضرات احمد پور شرقیه و حضرات چاه غلام قادر والا یعنی فامیل سلطان عظمت پسر سلطان محمد حسین^(۵) و حصه سوئم به فامیل سلطان حافظ محمد پسر سلطان محمد حسین^(۶) و غیرهم راداده می شد. در آن زمانی گرد خانقاه حضرت سلطان العارفین دیواری خام بود. چون اولین بندوبست اراضی settlement شد بآن حین حضرت سلطان حامد پسر شیخ حضرت غلام باهو^(۷) خانقاه و آن حیاط خام را بنام خود انتقال گردانید و چنانکه قبلاً گفته شد باینطور دور سجاده نشینی کنونی را آغاز شد. طریق تقسیم درآمدها خانقاه در سه حصه برابر از بین برده شد و اختیار کلی بدست فرد واحد آمد.

۲. رک: شجره ج (iii)

۴. رک: شجره ج (ii)

۶. رک: شجره ج (iii)

۱. رک: شجره ج (ii)

۳. رک: شجره ج (iii)

۵. رک: شجره ج (i)

۷. رک: شجره ج (iii)

باب سوم

معاصرین حضرت سلطان باهو (رح)

وقتیکه حضرت سلطان باهو (رح) درین دنیا تشریف آوردند در هندوستان شاهجهان بادشاه اهل سنت والجماعت که عقیده حنفی داشت حکمرانی می کرد^(۱). در صورتیکه در مملکت همسایه ایران دوره شاه عباس اول^(۲) باختتام رسید و شاه صفی صفوی فرمانفرمائی میکرد که ظالمی خون آشام بوده است^(۳). علماء و صوفیای معاصر مثل ملا علی قاری متولد هرات (م: ۱۰۱۴هـ) مصنف تصانیف عدیده معروف موسوم به تفسیر قرآن شریف، مرقاة شرح مشکوٰۃ، نورالقاری شرح صحیح بخاری، شرح صحیح مسلم، حاشیه تفسیر جلالین، شرح فقه اکبر، شرح عین العلم وغیره جمعاً پنجاه و هفت کتاب و رساله در فقه و حدیث و تصوف وغیره ازیشان بیادگار مانده است. و مجدد الف ثانی متولد سرهند (۹۷۱هـ-۱۰۳۵هـ)، مصنف مکتوبات، رساله تهلیل و رساله اثبات النبوة و رساله المبدأ والمعاد و رساله مکاشفات الغیبیه و رساله آداب المریدین وغیرهم و عبدالقادر بن شیخ عبداللہ العیدروس متولد احمدآباد (۹۷۸هـ-۱۰۳۸هـ) مصنف کثیره مانند الفتوحات القدسیه فی الخرقه العبد روسیه، الحدائق الخضره فی سیره النبی و اصحابه العشره وغیره مجموعاً بیست و دو رساله در تفسیر و حدیث و معانی و حکمت بمارسیده است. معلوم است که چند سال پیش از تولد حضرت سلطان العارفین زندگی میکرده اند و مؤلفاتشان که بی نهایت عالی و پرمعانی میباشد، محیط علمی و دینی هند را فوق العاده تحت تاثیر گذاشته باشند و حضرت سلطان العارفین سلطان باهو (رح) در اوائل زندگانی خود اینگونه تصانیف بیش بها را حتماً پیش نظر داشته باشند چنانکه از رسائل تصوف شان پی میبریم.

نظری بر صوفیاء

قبل از ورود حضرت سلطان العارفین سلطان باهو (رح)

(۱۰۳۹هـ-۱۱۰۲هـ) / (۱۶۲۹-۱۶۹۱ء) سلسله های معروف در پاکستان و هند بنام چشتیه، قادریه

۱. عهد شاهجهان (۱۰۳۷/۱۶۲۸م - ۱۰۶۸/۱۶۵۷م) طبق اسلامک سرویز، ایدنبرگ ۱۹۶۷م، ص ۲۱۰

۲. شاه عباس اول (م ۱۰۳۸هـ) (هنرو مردم، شماره صد و شصت و هفتم، ص ۲۸)

۳. تاریخ ادبیات ایران، رشید یاسمی، تهران ۱۳۲۹ش، ص ۱۰۸ (از آغاز صفویه تا زمان حاضر)

و نقشبندیہ در عمل بودند. سرگروہان، این مکاتب تصوف بالترتیب شیخ عبدالعزیز (رح)^(۱) (م ۹۷۵/۱۵۶۸ء)، ابوالمعالی قادری (رح)^(۲) (م ۱۰۲۴/۱۶۱۵ء) و شیخ سرہندی (رح)^(۳) (م ۱۰۳۴/۱۶۲۴ء) بودند. صوفیاء نہ فقط در سلوک طریقت رہنمائی نمودند بلکہ با سلاطین و امرائی وقت ہم تماس گرفتند. درین بارہ عبدالقدوس گنگوہی (رح)^(۴) (م ۱۵۳۸/۱۵۴۵ء) شیخ بایزید انصاری (رح)^(۵) (م ۱۵۷۲/۱۵۸۰ء) و اسم گرامی شیخ احمد سرہندی (رح) گفتہ میشود کہ با حکام وقت برای تزکیہ باطن، اصلاح و بہبود صحبت کردند و مکاتب ہم کردند.

در زمان پادشاہ اکبر اعظم برای اتحاد مابین مسلمانان و ہندووان کاوشهای سیاسی و معاشرتی بر اشارہ دولت مغلیہ در عمل آمدہ بود. برینای این حرکت ہمرنگی و یکجہتی میان تصوف و ویدانت را ظاہر کردند. محمد داراشکوہ فلسفہ ہندووان را با فلسفہ تصوف آمیزش داد. در ہمین دورہ با فلسفہ وحدت الوجود فلسفہ وحدت الشہود ہم اجراء شد. صوفیای نقشبندیہ در ترویج وحدت الشہود زیاد کار کردند.

در زمان انتہای عروج مغلیہ سلسلہ سہروردیہ زور نگرفتہ بود اما در مرور این زمان ۱۸۱ سالہ سلطنت مغلیہ سلسلہهای چشتیہ، قادریہ و نقشبندیہ را بسیار فروغ حاصل آمد. مجلس ادارت کتاب معروف "تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند" معترف است کہ بدوران انتہای کمال دولت مغلیہ اکابرین صوفیہ همچو حضرت خواجہ باقی باللہ (رح)، حضرت مجدد الف ثانی (رح)، حضرت ایشان (رح)، حضرت ابوالمعالی (رح)، حضرت میان میر (رح) و حضرت سلطان باہور (رح) تصوف را بہ اوج اعلیٰ و بلندتر رساندند^(۶).

نظری بر خلفاء

در سلوک تصوف خلفاء باجازہ مرشد خود بطور مبلغین کار می کنند. ایشان در سلسلہ طریقت خود مردمان را بیعت ہم می کنند. بدین سبب ہر سلسلہ را ترویج و فروغ از سعی خلفاء بدست می آید. این امر شگفت آور است در زندگانی حضرت سلطان العارفین (رح) عدہ خلفاء از

۱. اخبار الاخیار، شیخ عبدالحق محدث (ترجمہ)، ص ۷۱ ۲. خزینۃ الاصفیاء، مفتی غلام سرور، لاہور، ج اول: ۱۲۹

۳. همان، ج اول: ۶۰۷-۶۱۹ ۴. خزینۃ الاصفیاء، مفتی غلام سرور، لاہور، ج اول: ۱۸-۴۱۶

۵. حالنامہ (خطی)، شیخ بایزید انصاری، مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب لاہور، ص ۲-۳

۶. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، یونیورسٹی پنجاب، لاہور ۱۹۷۱م، دوم: ۲۳۱

یک لک تجاوز کرده بود^(۱)۔ اما مهمترین خلفاء ملّا معالی در بلوچستان، نورنگ کھتران در دیرہ جات، سلطان حمید و کالو شاہ در پنجاب، سید موسن شاہ و محمد صدیق «مخدوم مہیسر» در سند بودند۔ ہمہ خلفاء همچو قلعہ ہای بلند و بالای کوه ہا بودند کہ مثل اشعاع نورانی از دور دیدہ می شدند۔ فرائض تبلیغ و ارشاد از دست شان بہر گوشہ برصغیر و بیرون پاکستان و ہند ہم فروغ یافت۔ ایمان و عقائد عامۃ الناس قوی شد۔ یگانگت میان مردمان عموم از طبقات مختلف بنظر آمد۔ از محبت و شیفتگی و تبلیغ مسلسل خلفای سلطانیہ «حضرت سلطان العارفین رح» خانقاہ حضرت سلطان باہورج مرجع خلائق و مرکز عاشقان الہی گشت ۔

نظری بر ادباء

منظور ما از ادباء همچو ناول نگاران یا افسانہ نویسان و مؤرخین نیست بلکہ شعرای عرفانی و علمای ربانی اند کہ در شعر و نثر رسائل و کتب نوشتند و یکجہان را روشن کردند۔ حضرت سلطان باہورج سلطان الفقر بودند ولی در شعر و نثر بسیار رسائل در تصوف و عرفان تصنیف کردند۔ ہمین جہت بینیم پیش از آن حضرت قدس اللہ سرہ این دائرہ کار چگونہ بود۔ شاہجہان همچو سلاطین مغول پیشین علماء و شعراء را سرپرستی فرمود۔ در عہد شاہجہان شعرای ایرانی قدسی و کلیم خیلی زیاد شہرہ یافتہ بودند۔ کلیم ملک الشعراء بود بموقعہ جشن نوروز دہان قدسی را بر خواندن یک قصیدہ ہفت بار با درہای گرانبہا پر کردہ شد^(۲)۔ کلیم را ہم بر یک قصیدہ دربارہ "تخت طاؤس" انعام ہنگفت دادہ شد^(۳)۔ بہر طور ازینگونہ طبع فراخ و فیاضانہ شاہ بسیار شعرای عالیقدر همچو محمد محسن فانی و صائب تبریزی ہم گرد آمدند۔ در ادب و انشاء پردازی انشای منیر، بہار سخن مؤلفہ محمد صالح کنبوہ، مکتوبات ملّا جونپوری، کارہای خوب و مرصع اند۔ در ہمین محیط شعرو سخن ہا می بینیم کہ مرزا محمد علی شیرازی، عاقل خان رازی، محمد افضل سرخوش، عبدالقادر بیدل، غنی کاشمیری، ناصر علی سرہندی از شعرگویان معروف بوجود آمدند۔ مکاتیب و رقعات عالمگیر ہم از ادب انشائیہ خزینہ گرانقدر دیدہ میشوند۔ جادو ناتھ سرکار مینویسد کہ عدہ رقعات عالمگیر دو ہزار است و من نقول آن رقعہ ہا را می دارم۔ و می افزاید کہ عالمگیر بہمین مراتب صاحب سیف و صاحب قلم ہم بود^(۴)۔ فتاوی عالمگیری یادگار عظیم آن دورہ است ملّا نظام برہانپوری سربراہ

۱۔ رک۔ در احوال

۲۔ بادشاہ نامہ، عبدالحمید لاہوری، ج ۱، ۲، ۱، ۸۰-۸۱

۳۔ مآثر الامراء، شاہنواز خان، کلکتہ، ۱۸۸۸ء، ۱: ۲۳۲

۴۔ سندبیزان مغل انڈیا، جادو ناتھ سرکار، کلکتہ ۱۹۱۹ء، ص ۱۶

اداره تدوین فتاوی عالمگیری متعین بود. همینطور درین محیط شاعرات و انشاء پردازان خانواده مغلیه همچو گلبدن بیگم «مصنفه همایون نامه»، سلیمه سلطان بیگم مخفی، نورجهان بیگم المعروف مخفی، ممتاز محل، جهان آرابیگم «مصنفه مونس الارواح» و زیب النساء بیگم «مصنفه دیوان مخفی» می زیستند^(۱).

فصل اوّل

دراویش و صوفیای معاصر

(الف) نخست به ذکر اشخاصی می پردازیم که معاصر با حضرت ممدوح قدس سره بوده اند و بایشان ملاقات هم کرده اند، اشخاص مذکور از قرار زیر می باشند:

۱- اورنگزیب عالمگیر

زاهد معروف، متقی، متشرع تاجدار تیموری هند و پاکستان اورنگزیب عالمگیر عملاً در ۱۰۶۷/۱۶۵۸م تاجگذاری کرد لیکن طبق نوراحمد فریدی در کتاب تاریخ ملتان تا وقتیکه پدرش شاه جهان زنده بود او خودش را کفیل پدرش می دانست در ۱۰۷۶ه بعد از وفات شاه جهان رسماً جلوس کرد. حدود سلطنت او از آسام گرفته تا بلخ و از کشمیر تا راس کماری رسیده بود. تمام عمرش را در جهاد بالسیف گذراند. خداترس، عابدوزاهد و شاهنشاه دانشمند بود. حافظ قرآن و در علم حدیث تبحر داشت. و برای شخص خودش از خزانه شاهی هیچ چیز قبول نمی کرد. در زندگانی هیچ یک از نمازهایش فوت نشد^(۲). بادشاه تیموری گه دارای این چنین اوصاف حمیده بود. چنانکه در صفحات گذشته نیز ذکر گردیده است سه نوبت با حضرت سلطان باهورج ملاقات نمود. ملاقات اوّل در ۱۰۵۹ه رویداد وقتیکه اورنگزیب شاهزاده بود و حضرت سلطان باهورج نیز جوان بیست و یک ساله ای بودند. مگر در همان زمان واقعات استغراق کامل، صحرائوردی، کشف و کرامات او به نظر می آید. ملاقات دوم در ۱۰۶۲ه اتفاق افتاد. در این موقع نیز اورنگزیب شاهزاده بود. طبق بلال زبیری صاحب کتاب تاریخ جهنگ در این دو موقع اورنگزیب در قشون کشی قندهار مشغول بود. و همین مورخ اضافه می نماید که این دو ملاقات در قلعه گرمه راجه^(۳)

۱. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، یونیورسٹی پنجاب، لاهور ۱۹۷۱ء، ص ۹۵-۹۸

۲. تاریخ جهنگ، ص ۱۲۳

۳. تاریخ ملتان، ملتان ۱۹۷۱م، ۲: ۱۵۵

و ملاقات سوم در مسجد جامع دہلی در ۱۰۷۸ھ بعمل^(۱) آمد. در همین ملاقات ایشان رسالہ اورنگ شاہی را برایش تصنیف فرمود. صاحب مناقب سلطانی می نویسد کہ در آیندہ حضرت سلطان باہو اورنگزیب را از ملاقات با خود منع فرمودہ بودند^(۲). ایشان در بعضی از رسائل خود مانند حجت الاسرار و محبت الاسرار اورنگزیب را "مرید شاہ اورنگزیب" و "تابع مرید، شاہ اورنگزیب" تحریر فرمودہ اند^(۳). و ازین می توان استنباط کرد کہ اورنگزیب بر دست ایشان بیعت کردہ بود. شاہ محمد کبیر صاحب تذکرۃ الکرام می نویسد کہ مرشد اورنگزیب عالمگیر حضرت عنایت اللہ نوری بودند^(۴). مگر این ہم معلوم است کہ حضرت عنایت اللہ نوری در ۱۰۶۶ھ در گذشتہ^(۵) بود. بہ این طریق ممکن بہ نظر می رسد کہ بعد از وفات مرشد، عالمگیر از حضرت سلطان باہورج فیضیاب گردیدہ تجدید بیعت کردہ باشد. بہ این نحوہ واقعہ مرید ساختن اورنگزیب در ملاقات سوم ۱۰۷۸ھ رخ دادہ است. عالمگیر در ۱۱۱۸ھ در گذشت^(۶). گویا بعد از وفات حضرت سلطان باہورج عالمگیر تا شانزدہ سال دیگر زندہ بود. در تصنیفات علاوہ بر رسالہ "اورنگ شاہی" ایشان نام و اوصاف اورنگزیب را بہ نحوہ خاصی تحریر می فرمایند مثلاً در کتاب عین الفقر مینویسند اورنگ شاہ^(۷). و در قرب دیدار، عبیداللہ، اورنگزیب غازی بادشاہ^(۸). و در رسالہ عین العارفین می آورند، اورنگزیب عادل، طریقہ خاص نبوی بردہ و زاہد و عابد بترسد از خدا، محرم اسرار وحدت کبری^(۹). ازین معلوم میشود کہ ایشان بہ اورنگزیب زیاد مہربان و واقف حالش بودہ اند.

۲- نواب شیخ موسی گیلانی

آن فرزند سید حامد گنج بخش ابن سید جمال الدین موسی پاک شہید بود و در چہارد ہمین پشت با سید عبدالقادر جیلانی می پیوست. خیلی انسان متقی و پرهیزگار بود. در عہد استانداری داراشکوہ در مولتان کفیل استاندار بود. نظر بہ قابلیت دینی و دنیوی اش، مخدوم سید

۱. رک: باب دوم، فصل سیزدہم، خوارق در ضمن "باہو در دہلی"

۲. مناقب سلطانی (اردو)، لاہور ۱۹۶۱م، ص ۴۳

۳. حجت الاسرار، خطی، مکتوبہ ۱۳۷۴ھ تہ پیران، ص ۳۶، مملوکہ تہ پیران

۴. تذکرۃ الکرام، ص ۶۶۳

۵. تذکرۃ الکرام، ص ۶۶۳

۶. سیر المتاخرین، کراچی ۱۹۶۸م، ص ۱۰۰

۷. عین الفقر، مرتبہ نظام دین، ۶۸:۲

۸. قرب دیدار، (خطی)، مکتوبہ ۱۳۷۱ھ، مملوکہ تہ پیران

۹. عین العارفین (خطی)، ۱۲۰۱ھ، ص ۱۷، مملوکہ سلطان شاہ

حامد گنج بخش در زندگانی خودش خلافت یا سجادہ نشینی را بہ او تفویض کرد^(۱)۔ بہ روایتی وقتیکہ داراشکوہ والی مولتان بود او استاندار مقرر گردید۔ بعد از حبس تحت نظر شاہجہان وقتیکہ اورنگزیب بہ طرف حصول اقتدار متوجہ شد، با داراشکوہ جنگ کرد۔ بگفتہ شیخ اکرام الحق در ارض ملتان داراشکوہ فرار کردہ بہ ملتان آمد در آنجا نواب موسی شاہ گیلانی «المعروف بہ موسی پاک دین» او را پناہ داد و فرمود: "اگر حضرت اینجایمانند این فقیر ریش خود را در خون خضاب می کند"۔ لکن وقتی اورنگزیب بہ جانب مولتان او را تعاقب کرد، داراشکوہ خوف زدہ گردید و بہ طرف تہ فرار کرد۔ عالمگیر از نواب موسی پاک دین پرسید۔ "آن بی شکوہ کجارت" ایشان فوراً جواب دادند۔ "آن باشکوہ این جا آمدہ بود ولی بی دستوری رفت، رفت"۔ باشنیدن این جواب عالمگیر خشمگین گردید و ایشان رامعزول کرد۔ ایشان بقیہ زندگانی را درویشانہ گذراند۔ در کتاب^(۲) شمس العارفین مرتبین آن رسالہ موسی شاہ جیلانی را مرشد گفته است کہ از گھوتکی سندھ بودند^(۳)۔ البتہ ملاقات این ہر دو بزرگوار امکان دارد۔ نواب موسی پاک دین در ۱۰۷۴ھ در گذشت کہ بعد از ان بہ جستجوی مرشد حضرت سلطان باہورج تابہ دہلی نزد سید عبدالرحمن گیلانی رسیدند^(۴)۔ نور احمد فریدی در تاریخ ملتان تاریخ وفات نواب شیخ موسی گیلانی را این طور بیان کردہ است^(۵)۔

چون آن شیخ زمان کاواز قدسی بود زین دنیا بملک قدس رحلت یافت گردون کرد تقدیمش
من از پیر خرد تاریخ سال رحلتش جستم خرد ز الہام قدسی گفت
"شیخ قدس تاریخش"
۱۰۷۴ھ
بہر طور بیعت حضرت سلطان باہورج با نواب شیخ موسی گیلانی بہ اثبات نمی رسد۔

۳۔ سید عبدالقادر ثالث

ایشان فرزند سید نواب موسی شاہ گیلانی بودند۔ در ملتان بر مسند پیران پیر^(۶) فائز بودند۔

- ۱۔ تاریخ ملتان، ملتان ۱۹۷۱م، ۲: ۱۳۳
- ۲۔ ارض ملتان، لاہور ۱۹۷۲م، ص ۲۲۲
- ۳۔ شمس العارفین، ص ۹۵ (اردو چنن دین لاہور)۔ تفصیل ہمین تحقیق ملاحظہ شود، باب دوم، فصل یازدہم، شمارہ ۳ دربارہ موسی شاہ جیلانی رح، و در باب ششم شمارہ کتاب ۱۲، شمس العارفین ہم ملاحظہ شود۔
- ۴۔ رک: باب دوم در "تلاش مرشد کامل"
- ۵۔ تاریخ ملتان، ۲: ۱۳۳# باب دوم، فصل یازدہم شمارہ ۳ و باب ششم در آثار کتاب ۱۲ (شمس العارفین) ہم ملاحظہ شود۔
- ۶۔ مسند پیر پیران در مولتان اصلاً درگاہ حضرت مخدوم سید جمال الدین موسی پاک شہید است کہ از دوازدهم پشت بہ سید

در ۱۶۱۶/۱۰۲۶م به دنیا آمدند و در ۱۶۷۱/۱۰۸۲م این جهان را به درود گفتند. طبق صاحب تاریخ ملتان ولی مادرزاد بودند و مالک کشف و کرامات بودند. تمام فرزندان در زندگانی خودش فوت گردید آن وقت نوه اش شیخ محمد غوث ثانی جانشین او گردید^(۱). بنا بر بیان گذشته چنانکه با پدر ایشان نواب موسی پاک دین تعلق حضرت سلطان باهو ظاهر می گردد ازین جهت بر یک مسند و یک مقام بوده ملاقاتش نیز با حضرت سلطان باهورح امر یقینی می باشد.

۴ - حضرت سید محمد امیر حجروی

ایشان فرزند حضرت سیف الرحمن جیلانی ابن سید محمد مقیم محکم الدین حجروی^(۲) و سجاده نشین بودند که سلسله نسبش با حضرت بهاول شیر حجروی^(۳) (م: ۹۷۳هـ) بود. سید محمد امیر جیلانی در حجره شاه مقیم به دنیا آمد تاریخ ولادتش معلوم نیست. در ۱۱۰۲هـ در گذشت. بدست پدر بزرگوارش بیعت کرد. تحمل، صبر، شکر و توکل شعار خاص او بود در عبادات، مجاهدات و کرامات و ولایت مقام ارفعی را داشت^(۴) از صاحب حدیقه الاسرار مزید نقل گردیده است بموقعه شهر دهلی شبی که علی الصبوح یوم پیشی بدفتر شاهی بود: شخصی بقامت دراز بخدمت حضرت آمده عرض کرد که بادشاه برگشته مزاج است شاید حضور را بمقدمه ضرری رساند اگر ارشاد باشد امشب فیصله وی کنم یعنی قتل کنم فرمودند طریقه ما صبر است امید که بادشاه عدالت کند ورنه از خدا درخواست کنم که بادشاه دیگر خواهد بود. آن شخص جن بود و قدمبوس شده رخصت گردید^(۵). ایشان نزد حضرت سلطان باهورح مرشد عرفانی بودند و حضرت سلطان العارفین در رساله گنج الاسرار باین الفاظ توصیف فرموده اند: "این رساله را بجهت نظر ناظر مرشد عرفانی عارف ربانی شاه میران جیلانی بر پیروی تابع متابعت محمد

۱. تاریخ ملتان، ۲: ۱۵۱.

عبدالقادر جیلانی غوث اعظم می رسد.

۲. سید محمد مقیم محکم الدین (۱۰۱۳ - ۱۰۵۵هـ) ابن سید ابوالمعالی رح ابن سید محمد نور ابن سید بهاء الدین بهاول شیرگیلابی. حدیقه الاسرار فی اخبار الابرار، ص ۵۰.

۳. سید بهاول شیر بن سید محمود بن سید علاء الدین بن سید مسیح الدین بن سید صدر الدین بن سید ظهیر الدین بن سید شمس الدین بن سید مومن بن سید مشتاق بن سید علی بن سید صالح بن سید عبدالرزاق بن سید عبدالقادر جیلانی غوث اعظم. حدیقه الاولیاء، مفتی غلام سرور، ص ۳۴.

۴. حدیقه الاسرار فی اخبار الابرار در حالات حضرات قادریه، ص ۵۲.

۵. حدیقه الاسرار فی اخبار الابرار در حالات حضرات قادریه، ص ۵۳.

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم درین زمانہ محی الدین ثانی قدم بر قدم مقیم صفت کریم فارغ از بخل
رجیم. ابیات در توصیف حضرت پیر صاحب رح:

شاه میران هست ثانی شه امیر	شہسوار معرفت روشن ضمیر
چون نباشد سید قادر قوی	چون نباشد سید اولاد علی
چون نباشد سید پاک نسل	چون نباشد سید واصل وصل
هرکہ را پدرش بود عارف مقیم	چون نباشد سید رہ مستقیم
شرف زان لعل بہاول باوصال	نظر بر قبرش مکن شوریدہ حال
تارک و فارغ ز نفس و از ہوا	دائماً سرمست وحدت با خدا
اصل جیلانی ز باطن مصطفی	این مراتب قادری قدرت الہ
شد مرید از جان باہو بالیقین	خاک پای شاہ میران راس دین (۱).

ازین اشعار واضح میشود کہ حضرت سلطان باہو رح باسید محمد امیر حجروی تا چہ
اندازہ عقیدہ و قرب داشت. این تعلق و قرب نتیجہ چند ملاقات است. بہ خیال مولوی نظام
دین (۲) مولتانی حضرت سلطان باہو رح این وصف را در توصیف حضرت محمد مقیم محکم
الدین حجروی رح بیان نمودہ است کہ او را شاہ میران نیز می گفتند (۳). از اعتبار تاریخی این خیال
جناب مولوی موصوف کاملاً اشتباہ است. طبق گفته صاحب حدیقۃ الاسرار محمد مقیم محکم
الدین حجروی در سال ۱۰۵۵ھ در گذشت. در کتاب حدیقۃ الاولیاء محقق حاشیہ نویس تصنیف
مفتی غلام سرور لاهوری محمد اقبال مجددی می نویسد کہ وصال سید محمد مقیم محکم الدین
حجروی در سال ۱۰۵۰ھ معلوم میشود. اگر در آخرین سال وصالش ہم حضرت سلطان باہو رح با
ایشان ملاقات کردہ باشند باز ہم سن حضرت سلطان باہو رح از دوازده یا سیزده سال بیشتر
نمیتوان بود در حالیکہ در این سن شریف قطعاً برای تلاش مرشد کامل و امکان تصنیف رسالہ
گنج الاسرار بہ نظر نمی آید. ازین حیث ملاقات ایشان با حضرت امیر حجروی گردیدہ است. در
اشعار مندرج بالا ہم ایشان موسوم را بہ اسم "شہ امیر" نوشتہ شدہ واضح نمودہ اند.

در شعر چہارم ع هرکرا پدرش بود عارف مقیم - ہم واضح میشود کہ مقصود ایشان از حضرت
سید مقیم نیست بلکہ از فرزند او می باشد لقب یا اسم فامیل «خانوادگی» شاہ میران کہ محی

۱. گنج الاسرار، (خطی)، مکتوبہ محمد رضا، ۱۳۰۶ھ، ۲: الف، مملوکہ سلطان غلام دستگیر القادری

۲. مولوی نظام دین مابعد حضرت سلطان باہو رح خلیفہ و مرید آستانہ باہو بودہ و حالش در آئندہ اوراق می آید.

۳. جامع الاسرار، (شرح گنج الاسرار نظام دین حاشیہ)، ص ۴

الدین سید عبدالقادر جیلانی غوث اعظم است و به نسبت ایشان بزرگان خانواده او را احتراماً و عقیدتاً شاه میران می گویند. اگر اولین شعر در توصیف پیر صاحب را دقت کنیم ظاهر میشود که حضرت سلطان العارفین حضرت امیر حجروی را به لقب شاه میران یاد کرده اند. بهرطور تعلق و قرب و ارادت حضرت سلطان باهورج با سید محمد امیر حجروی که بعد از ملاقات های حتمی و یقینی به نظر می آید در زمان تلاش مرشد کامل متعلق میگردد که قبلاً در آن باره ذکر گردیده است.

۵- شاه حبیب الله قادری

در دهی بنام بغداد در کنار رودخانه راوی مسکن داشتند ولی الله و عارف کامل شاه حبیب الله قادری آن شخصیتی بود که حضرت سلطان باهورج در تلاش مرشد کامل چندین مدت به خدمت او بود و چند مرحله سلوک را بر حکم ایشان طی نمود. اگرچه ایشان به لحاظ مقام منزلشان اولی بود که شاه حبیب قادری بعداً آن را دانست ولی در زمان اقامت شان به منزل جناب شاه سلسله سیرو سلوک شان نوع دل پذیری دارد^(۱). شاه حبیب قادری در سلوک بطور امتحان به ایشان چیزی گفت که در صوفیه به ترک ماسوا الله نکاتی قابل ذکر دارد. اول به ایشان گفته شد که در خانه اسباب دنیوی نباید باشد آنوقت ایشان به خانه رفته و هیچ چیز از مال و زر در خانه نه گذاشت و بیرون در کوچه انداختند. حتی که از دست فرزندش سلطان نور محمد انگشتر طلا را بیرون کرده دور انداختند، که در آن وقت طفل شیرخوار بود. بعداً بایشان گفته شد که برای اینکه کاملاً ترک دنیا کند زوجه های مطهر خود را نیز طلاق دهند. ایشان به همین اراده داخل خانه شدند که والده ماجده شان که ولیه کامله بود از اراده شان با خبر گردید و فرمود که زوج های مطهر شان تصمیم گرفته اند که به حق ایشان بنشینند یعنی طلاق نگیرند و همه حقوق شان را بخشیده اند^(۲). به همین حدت میتوان زد که ملاقات شان با شاه حبیب قادری تا چه اندازه بر ایشان اثرات مرتب کرده بود.

۶- پیر عبدالرحمن دهلوی گیلانی

بطوریکه اول ذکر گردیده است در ۱۰۷۸ هـ با ایشان ملاقات نمودند. ایشان مرشد شاه حبیب قادری بودند که با هدایت و راهنمایی او حضرت سلطان باهورج وارد دهلی شدند و از پیر عبدالرحمن گیلانی رح فیض الستی حاصل نمودند.

۱. رک: باب دوم در تلاش مرشد و باب دوم در خوارق. ۲. مناقب سلطانی، لاهور ۱۹۶۱ م، ص ۳۸

طبق محمد زکریا (۱) صاحب سی حرفی معروف حضرت سید عبدالقادر جیلانی رح با تصرف روحانی حضرت سلطان باهورح را از پیر عبدالرحمن دهلوی رح بیعت و تلقین گرفتن حکم صادر فرمودند.

پیر عبدالرحمن (۲) دهلوی رح در سلطنت دہلی صاحب منصب بودند (۳). بلکه به روایتی گفته صاحب مناقب سلطانی امانت و کلید داری خزانہ خاص شاہی بر نزد ایشان بود. کہ به سبب آن ساختمان محفوظ و معقول به او سپردہ شدہ بود کہ بر آن چندین محافظین اسلحہ داران مقرر بودند (۴).

طبق گفته مناقب سلطانی ایشان در معرفت مقام بلند بزرگواری را حامل بودند. وقتیکہ برای ملاقات با مریدانش می آمد بر چہرہ خود نقاب می انداخت برای اینکہ آن جلال و جمال الہی کہ بر چہرہ داشتند مردم تاب دیدن را نداشتند (۵). گوئی ایشان بر ہر دو منصب دنیوی و لدنی فائز بودند. البتہ شہرہ دنیوی را شاید نداشتند برای اینکہ مؤرخین درین بارہ تذکر ندادہ اند. مگر طبق گفته مناقب سلطانی حضرت سلطان باہورح از ایشان فیض یاب گردیدند و مرشد ظاہری او شدند (۶). خود حضرت سلطان باہورح درین مورد ذکر نمودہ اند.

۷- سید جلال بخاری

این بزرگوار کہ غیر از جلال الدین بخاری رح معروف (وفات ۷۸۵ھ) میباشند، همعصر ایشان بودند و صاحب جذب و سنی العقیدہ بودند. در مورد ایشان اطلاعاتی میسر نہ گردیدہ است. جز اینکہ از اولادہای ایشان سید گل شاہ بزرگ نام آوری گذشتہ است ایشان در مرتبہ اول در موقع منتقلی مزار حضرت سلطان باہورح صندوق جسد مبارک را بہ حکم الہی از مزار قلعہ قہرگان کشیدہ کہ باعث شرف بزرگی می باشد (۷).

(ب) آن دراویش و صوفیای معاصر کہ با حضرت ممدوح امکان ملاقات ندارند ذیلاً تذکار میشود.

۲. سی حرفی در شان حضرت سلطان باہورح، ۱۳۰۲ھ

۴. مناقب سلطانی، مکتوبہ گل شیر ۱۳۱۹ھ، ۴۴:

۶. مناقب سلطانی، لاہور ۱۹۶۱م، ص ۴۲

۱. محمد زکریا، از خلفای متاخرین، ساکن چپر شریف

۳. مناقب سلطانی، لاہور ۱۹۶۱م، ص ۴۲

۵. مناقب سلطانی، لاہور ۱۹۶۱م، ص ۴۲

۷. همان، ص ۶۷ تا ۷۰

حضرت شاه ابوالمعالی (رح)

ولادت: ۹۶۰ھ

وفات: ۱۰۷۴ھ^(۱)

اسم گرامی المعالی است و مشہور بہ شاه ابوالمعالی شدند. لقب خیرالدین بود. بابیست و نہ واسطہ بہ حضرت امام محمد تقی شجرہ نسبی شاه میرسند. علوم متداولہ از پدر بزرگ خود فراگرفتند. با حضرت غوث الاعظم رح تعلق روحی را میداشتند. با حضرت شیخ داؤد در شیرگرہ بیعت نمودند. بعد از وفات مرشد در ۱۱۱۰ھ لاهور سکنہ گزیدند.

تصانیف:

تحفة القادریہ، باغ ارم، زعفران زار، رسالہ مونس جان^(۲).

حضرت سلطان باہورج بارہا در وصف سید عبدالقادر جیلانی رح نوشتہ اند و شیخ ابوالمعالی رح ہم در محبت مرشد خودش داؤد کرمانی رح بسیار نوشتہ اند. مثلاً میگویند:

بتخت فقر بنشینم چو حاصل گشت مقصودم سلیمانی کنم کز جان غلام شاه داؤدم^(۳)

حضرت مجدد الف ثانی (رح)

ولادت: ۹۷۱ھ

وفات: ۱۰۳۵ھ^(۴)

اسم گرامی احمد و جای ولادت سرہند است. دربارہ سرہند یکی ولی اللہ فیروز شاه تغلق را بشارت داد کہ در آن جا فردی با کمال و وحیدالامت قریب یکہزار ہجری پیدا میشود. از یافتن این اشارہ فیروز شاه تغلق بدست حضرت شاه بو علی قلندر بنیان شہر سرہند را گذشت^(۵). ایشان بیشتر علوم از پدر خود تحصیل نمودند. در آگرہ ابوالفضل و فیضی را ہم دیدند و آنها معتقد آن حضرت بودند. ایشان خلافت از حضرت شاه سکندر کیتھلی رح یافتند کہ یکی از بزرگان جلیلہ خانوادہ قادریہ بودند. ایشان دست ارادت بدست حضرت خواجہ باقی باللہ بانی سلسلہ نقشبندیہ در ہند را ہم دارند^(۶).

ایشان در زمان جہانگیر در تبلیغ حق و احیاء سنت خیلی زیادکار کردند. بر موضوعات

۱. حدیقة الاولیاء، مفتی غلام سرور، لاهور ۱۳۹۶ھ، ص ۴۶

۲. نزہة الخواطر، عبدالحی لکھنوی، حیدرآباد دکن، ۱۳۷۵ھ، ص ۳۲:۳۴

۳. همان

۴. سال وفات طبق حدائق الحنفیہ، از مولوی فقیر محمد جہلمی، لاهور ۱۳۲۴ھ، ص ۴۲۷

۵. انوار اولیاء، از رئیس جعفری، لاهور ۱۹۶۸م، ص ۴۶۸

۶. انوار اولیاء، لاهور ۱۹۶۸م، ص ۴۶۹ تا ۴۷۶

توحید، رسالت، ولایت، صفائی باطن و شرک بسیار مکتوبات نوشتند و تبلیغ کردند. عمر شان ۶۳ سال بود^(۱).

تصانیف:

اثبات النبوة، رساله ردروافض، شرح رباعیات باقی باللہ، تعلیقات عوارف، رساله علم حدیث، رساله خواجگان نقشبند، رساله تہلیلہ، رساله مکاشفات غیبیہ، رساله آداب المریدین، مبدو معاد، معارف لدنیہ، مکتوبات (۶۲۴ بتعداد)^(۲).

شاه سلیمان بھلوالی (رح):

ولادت: ۹۱۴ھ^(۳)

وفات: ۱۰۶۵ھ^(۴)

مرید شیخ معروف چشتی رح گردیدند: در بھلوال سکونت فرمود و ہمین جا مدفن است. بطریقہ چشتی قادری منسلک بودند. مفتی غلام سرور میگوید: "در جذب و عشق و محبت و سکر و حالت و کرامت شان عالی و رتبہ والا داشت"^(۵).
محمد نوشاہ گنج بخش رح (۹۵۹ھ-۱۰۶۴ھ)^(۶) خلیفہ شان بودند. تصنیفات^(۷) شان معلوم نشد. این صاحب حال صوفی در زمانیکہ حضرت سلطان العارفین رح ۲۷ سالہ بودند وفات کرد ولی ملاقات میان شان بتحقیق نیامدہ ست.

۱. همان، ص ۴۷۷ تا ۴۸۶

۲. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، یونیورسٹی پنجاب، لاہور ۱۹۷۱م، ص ۴۱۶

۳. شریف التواریخ، سید شریف احمد شرافت نوشاہی، گجرات ۱۴۰۲ھ، ۲: ۲، ۱۳۰۸

۴. خزینۃ الاصفیاء، مفتی غلام سرور، نولکشور کانپور ۱۲۸۱ھ، ص ۱۷۱

۵. خزینۃ الاصفیاء، مفتی غلام سرور، نولکشور کانپور ۱۲۸۱ھ، ص ۱۶۹

۶. محبت الاسرار، مکتوبہ محمد رضا، ۱۳۰۶ھ، ص ۳۳، مملوکہ سلطان غلام دستگیر

۷. خزینۃ الاصفیاء، مفتی غلام سرور، نولکشور کانپور ۱۲۸۱ھ، ص ۱۷۰

محمد داراشکوه قادری رح:

ولادت: ۱۰۲۴ھ

وفات: ۱۰۶۸ھ

ایشان فرزند بزرگ پادشاه مغول هند، شاهجهان بودند. صوفی منش و عالم و فاضل بودند. بقول محمد علی لطفی در مقدمه سفینه الاولیاء مرید ملا شاه قادری^(۱) اهل دل و اهل نظر بودند^(۲). داراشکوه در طریقت قادری بودند. در مجله حق نما نوشته است که "بهترین سلسله های اولیاء خدا سلسله عالیہ و طریقه سنّیہ قادریہ است"^(۳). داراشکوه در تلاش حقیقت مراتب اعلیٰ تصوف راطی کردند. ذایقه معرفت و مئی حقیقت از اشعار شان مترشح میشود:

مستی من بود ز روز الست مست و بیخود ز جام باده نیم^(۴)

داراشکوه کتب اعلیٰ درباره تصوف و صوفیاء تصنیف نموده اند که بین آنها وسعت مطالعه، عقیدت باصوفیہ، محبت با سلسله طریقت قادریہ ایقان بر رویت و دیدار الہی و ترجمانی فلسفہ و جودی در تصوف واقف فلسفہ و جودی به نظر میرسد. این همه امور ہم مسلکی راطاھر می نماید و نیز در یک منطقہ به طور تاریخی در یک زمان زندگی کردن دلالت کند کہ ملاقات این دو شخصیت شدہ باشد. بلال زبیری در تاریخ جہنگ می نویسد کہ وقتیکہ اورنگزیب برای جنگ بطرف قندھار رفت، نظام امور مولتان بدست داراشکوه سپردہ شد. درین دوران دارا در منطقہ جہنگ چندی مقیم گردیدند و عید قربان را در جہنگ گذرانیدند. این شواہد انسان رامجبور میکند کہ ممکن است ملاقات شدہ باشد، مگر اینطور نشدہ بود. ازینجہت کہ داراشکوه فقط چہل و چار سال عمر کردند چہارده سال بعد از ولادت دارا حضرت سلطان باہورج بہ دنیا آمدند. وقتیکہ حضرت سلطان العارفین رح بہ سن بلوغت رسیدند. حضرت میان میررح فوت کردہ بودند. بلکہ داراشکوه باملاً شاہ بیعت کردہ بودند و حتی کتاب دوم خود سکینۃ الاولیاء را ہم نوشتہ بودند گوئیکہ در فلسفہ تصوف یک دو منزل بالا رفتہ بودند. در ہمین زمان بود کہ داراشکوه نائب مولتان بودند، همانطوریکہ اول ذکر گردیدہ است و در ۱۰۵۷ھ بین فرزندان شاہجہان جنگ شروع شد.

در ہمین زمان داراشکوه شاید بہ جنگ آمدہ باشند بطوریکہ صاحب تاریخ جہنگ می نویسد. مگر در آن سالها حضرت سلطان باہورج حد اکثر بہ سن نوزدہ رسیدہ باشند. ہر چند کہ برای یک ولی مادرزاد این ہم بہ حد کافی سن پختگی میتواند بشود لکن دارا چطور باایشان

۱. ملا شاہ مرید و خلیفہ میان میر بودند.

۲. سفینۃ الاولیاء، کراچی ۱۹۵۹م، (مقدمہ)

۳. حق نما از داراشکوه، لاہور ۱۹۵۰م، ص ۶

۴. دیوان داراشکوه مرتبہ احمد نبی خان، لاہور ۱۹۶۹م، ص ۹۳

ملاقات می توانست در حالیکه به سبب نوع عمری یا کم عمری گم نام بوده باشند و حضرت سلطان العارفین رح در این سالها برای چه با داراشکوه ملاقات میکردند در حالیکه او در مملکت به عنوان یک فرد باغی و طاغی بود و به حفاظت جان و جنگ هایش مبتلا بودند. البته در سالیکه حضرت سلطان العارفین رح به دهلی رفتند و از صحبت پیر عبدالرحمن گیلانی باریاب گردیدند. آن وقت عمر مبارکش به چهل رسیده بود و داراشکوه چهل و چهار سالگی ده سال پیشین در سال ۱۰۶۸ هـ فوت کرده بود زیرا که در همین سال به قتل رسیده بودند ازینجهت ملاقات شان در هیچ صورت امکان پذیر نبود.

سوالی پیش می آید که هر دو شخص مسلک قادری داشتند و داراشکوه بر تصوف و صوفیه کتب و مجله های قابل قدر هم نوشته است. پس ممکن است حضرت سلطان العارفین رح ازین نشریات متأثر نه شده باشند؟ در این باره گمان می رود که حضرت سلطان العارفین رح اگر تصانیف داراشکوه را دیده هم باشند. اثری از آنها نگرفته باشند ازینجهت که تصنیف اول داراسفینة الاولیاء می باشد که در سال ۱۰۴۹ هـ نوشته شده تذکره اولیای کرام است^(۱). فریدالدین عطار رح درین موضوع کار اول را در تذکره الاولیاء انجام داده است. همانطور نیز تذکره حیثیت تاریخی دارد مگر اثرات نظریاتی یا تخیلاتی در آن کم است.

دومین تصنیف داراشکوه سکینه الاولیاء است که در ۱۰۵۲ هـ نوشته شده در آن درباره حضرت میان میرج تذکر داده شده. در مسلک قادریه انداز دوویشی و سلوک او نزدیک به سلوک حضرت سلطان العارفین رح میباشد مثلاً نزد میان میرج خرقه تسبیح، نفل و نوافل زیادی، ورد و وظایف و وضع داری هارا زیاد حیثیت دادن قایل نیست مگر محفل سماع، نغمه و راگ «راگ یک نوع سرور مخصوص میباشد که در هند رواج دارد» در جای او برگزار می شد که در نزد سلطان العارفین رح که فقیر فنا فی الله بودند این مسئله به کلی خارج از بحث بوده. بر هر حال این کتاب از استغنا و تصوف خوارق میان میرج و واقعات عرفانی ملأ شاه بدخشانی مملوست لکن مقام حضرت باهورح، مقام فنا فی الله و منزل، مقام و بیان شان ازین قادری خیلی جلو است.

حتماً سومین کتاب داراشکوه بنام "حق نما" که در سال ۱۰۵۶ هـ تالیف شده کار قبول و مربوط به نظر می رسد. در آن از تصورات عوالم ناسوت، ملکوت، جبروت و لاهوت معرفی مختصری برای خودشناسی به نظر می خورد. از لحاظ سبک و مفهوم مجله منفردی می باشد که مقصودش اثبات کلی فلسفه وحدت الوجود است. البته در آن که از تجربه حبس نفس، در عالم

۱. سفینة الاولیاء، داراشکوه، نولکشورکانپور، ۱۸۸۴م، ص ۲۱۶

ملکوت تذکر داده شده در نزد سلطان العارفين رح پسندیده نیست.

چهارمین تصنیف داراشکوه طریقه الحقیقت است که در آن فلسفه وجودی بیان شده مگر فکر پخته نیست و در سلوک عنصر بی حسی غالب آمده است. سلطان الفقر حضرت سلطان باهورج به سیر مقام لاهوتی میبرد. در وجود و شهود هم نوعی با یگانگی نشان میدهد و در سلوک ایشان جوش و تحرک موجود است.

تصنیف پنجم داراشکوه حسنات العارفين است در ۱۰۶۴ هـ تصنیف گردیده. این نسخه بی بها در مورد شخصیت های «شطحیات» اولیای کرام است. مشابهاتی که در بیان احوال توحید از اولیای کرام شنیده شده در این مجموعه علاقه مندی و انهماک داراشکوه در وحدت الوجود مشاهده میشود. از بیان این شطحیات اینطور می نماید مثل اینکه کسی مقام وحدت الوجود را دیده بیان کند. مقام حضرت سلطان العارفين رح وسیر و بیان ایشان به کلی حالت فنا فی الله و بقا بالله را ظاهر می نماید.

تصنیف ششم دارا شکوه که خیلی معروف است مجمع البحرین است که در ۱۰۶۵ هـ تصنیف شده در این کتاب در بین یوگ و تصوف اسلام مماثلت را نشان داده شده است در حالیکه تعلیمات حضرت سلطان العارفين رح این نمونه فلسفه ها قبول نمی تواند. ایشان می فرمایند: "در هر دو جهان خراب چنانچه جوگی است کافر

نه علم و نه دانش نه حقیقت نه یقین چون کافر درویش نه دنیا و نه دین" (۱)

هر چند در مذهب هندو یوگ را تصوف عصر هندو میتوان گفت چرا که در آن بهر صورت تلاش حقیقت و تعلیم رابطه با ذات وحدت به نظر می آید مگر در آن جائیکه تصوف روحی خالص اسلام به چشم می خورد در آنجا آن یعنی یوگ حقیقتی نخواهد داشت. حضرت سلطان العارفين رح در هیچ صورت تصوف فلسفیانه مجمع البحرین دارا را در نزد عوام الناس نمی پسندند برای اینکه همه تصانیف ایشان با تعلیم منتهای فقر الی الله در پاس شریعت از احکامات و تجارب مملوست. در نتیجه این همه مباحث میتوانیم اخذ کنیم که اولاً امکان ملاقات بین حضرت سلطان العارفين رح و داراشکوه خیلی کم به نظر میرسد و اگر ملاقات هم شده باشد باز هم ممکن نیست که حضرت سلطان العارفين رح بارتقاء تصوف داراشکوه متفق باشند و راجع این است که ملاقات اینها نشده است.

۱. محبت الاسرار، مکتوبه محمد رضا، ۱۳۰۶ هـ ص ۳۳، مملوک سلطان غلام دستگیر

حضرت میان میر (رح):

ولادت: ۹۳۸ھ

وفات: ۱۰۴۵ھ

اسم گرامی میر محمد است. به القاب، میان میر، شاه میر، میان جیو، بالاپیر وغیره خوانده میشوند. سلسله نسب به بیست و هشت رشتہ به حضرت عمررض میرسد. اسم پدر بزرگ شان قاضی سائین دتا بود. میان تته و بهکر به نواحی موسوم به سیوستان تولد شدند. بعد از پرورش و تربیت از مادر خود به تلاش حق بیرون آمدند. در سیوستان بحلقه یکی مجذوب و محجوب ولی اللہ موسوم به حضرت خضر رح درآمد و بیعت شدند. چون مرشد شان وفات کردند به لاهور آمدند. بادشاه جهانگیر و شاهجهان هر دو با ایشان زیاد عقیده میداشتند. خیلی متوکل و برفقرو فاقه خرسند بودند. اقوال و تعلیمات ایشان خیلی عالی است (۱).

همچو حضرت سلطان العارفین رح ببینید چگونه حضرت میان میر رح هم در ترک دنیا و ترک هر دو عالم فرموده اند:

شرط اول در طریق معرفت دانی که چیست ترک کردن هر دو عالم را و پشت پازدن (۲).

ولادت: ۱۶۵۰ء/۱۰۶۰ھ

وفات: ۱۷۲۹ء/۱۱۴۲ھ

حضرت شاه کلیم اللہ جهان آبادی: (۳)

در عصر حضرت سلطان باهورج احیاء کننده سلسله چشتیه شاه کلیم اللہ جهان آبادی رح بودند. مردمان دهلی و گردو نواح آن ناحیه از فیض صحبت آن بزرگ شرفیاب شده بودند. وی همین کار را سرانجام داد که در پیشین خواجه بزرگ آن سلسله حضرت معین الدین چشتی رح اجراء کرده بودند. بیشتر کلامشان در درس و اخلاق است. خانقاهشان در دهلی یک سرچشمه علم و معرفت، رموز و حکمت و احسان و سلوک بوده.

تصانیف: (۴)

قرآن القرآن، عشره کامله، سواء السبیل، کشکول، مرقع، تسنیم، الهامات کلیمی، رساله تشریح الافلاک عاملی محشی بالفارسیه، شرح القانون.

۱. نزهة الخواطر، عبدالحی لکهنوی، حیدرآباد دکن، ۱۳۷۵، ص ۳۹۲-۳۹۳ سکینه الاولیاء، داراشکره، لاهور ۱۹۷۱م، ص ۵۲

۲. نزهة الخواطر، عبدالحی لکهنوی، حیدرآباد دکن، ۱۳۷۵ھ ص ۳۹۳

۳. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، یونیورسٹی پنجاب، لاهور ۱۹۷۱م، ص ۱۹۹

۴. تاریخ مشائخ چشت، خلیق احمد نظامی، دهلی ۱۳۷۲ھ ص ۳۹۰

حضرت خواجہ بہاری رح:

وفات: ۱۰۶۰ھ

ایشان در علوم فقہ و حدیث ماهر و در اسرار حقانی کامل بودند. از شهر حاجی پور آمدند و بہ کودہ پور سکنہ گذریدند. شیخ جمال الدین ایشان را درس میدادند و از ملا محمد فاضل لاهوری تکمیل علوم کردند. حضرت میان میر لاهوری رح ایشان را بیعت و تلقین فرمودند جای مدفن در لاهور است^(۱).

خواجہ ملا بہاری رح در رموز معرفت همچو حضرت سلطان العارفین رح منازل لاهوت و جبروت را در صحبت می آرند. در توضیحات وحدانیت و عشق خیلی خوب مباحث می آورند.

حضرت شیخ رحمکار (کا کا صاحب رح):

ولادت: ۸۹۳ھ

وفات: ۱۰۶۳ھ

نام ایشان کستیر گل و پسر شیخ بہادر بابا المعروف ایک صاحب بودند. در نسب بہ بیست و سومین واسطہ با حضرت امام حسین میرسند^(۲). از اولیای شہر استان سرحد بشمار می آیند. بیعت شان بہ دست پدر خود با ثبات می رسد. و در یک روایت آمده است کہ بامست بابا سہروردی رح بیعت شدہ بودند. بیشتر وقت در خاموشی گذرانند. اہل علم را با وعظ و تلقین خود استفادہ دادند. بادشاہ اکبر در نوشہرہ با ایشان ملاقات کرد. در ہشتاد سالگی فوت کردند و در نواح نوشہرہ بر شش فرسنگ مزار ایشان موسوم بہ کا کا صاحب رح مرجع خلایق است^(۳).

سرمہ کاشانی رح:

وفات: ۱۰۷۱ھ

طبق ابوالکلام آزاد در کتاب سرمہ شہید، سرمہ یہودی النسل بودند و نام اسلامی سعید بود^(۴). لوئی ماسینیون در کتاب خود می افزاید کہ در عہد اورنگزیب عالمگیر مثل حلاج در ۱۰۷۱ھ بہ دار آویختہ شدند^(۵). مطالعہ دقیق در حکمت و فلسفہ میداشتند. از احباب و دوستان داراشکوہ بودند. در فارسی غزل ہم می سرودند اما در رباعی مقام بلندی حاصل نمودند کہ

۱. حدائق الحنفیہ، از مولوی فقیر محمد جہلمی، لاهور ۱۳۲۴ھ ص ۴۳۲ سکینۃ الاولیاء، داراشکوہ، لاهور ۱۹۷۱م، ص ۲۸۲

۲. انوار اصفیاء، ادارہ تصنیف و تالیف، لاهور ۱۹۷۸م، ص ۴۸۵

۳. انوار اولیاء، از رئیس احمد جعفری، لاهور ۱۹۶۸م، ص ۴۸۵ تا ۴۸۷

۴. سرمہ شہید، لاهور ۱۹۷۳م، ص ۱۰-۱۱

۵. فوس زندگی حسین بن منصور حلاج، لاهور ۱۹۶۰، ص ۸۳

ازوست :

خوش بالای کرده چنین پست مرا
او در بغل من است و من در طلبش

چشمی بدو جام برده از دست مرا
دزدی عجیبی برهنه کرده است مرا^(۱)

ازین توضیح ظاهر میشود که حضرت سلطان باهورج در سن سی و سه ساله بودند که سرمد بقتل رسید. قبلاً ذکر شده که حضرت سلطان العارفین رح در ۱۰۷۸ هـ دہلی رفتند و قبل ازین دلیلی درباره دہلی رفتن شان در دست نیست. ازین جهت هفت سال قبل از ورود ایشان به دہلی سرمد بشہادت رسیدہ بود. در کلام سرمد رح بہ حد کافی سوز پیدا است.

سرمد غم عشق بوالہوس را ندهند
سوز دل پروانہ مگس راندهند
عمری باید کہ یار آید بکنار
این دولت سرمد ہمہ کس را ندهند^(۲)

ملا شاه قادری بدخشی رح: وفات: ۱۰۷۲/۱۶۶۱ء^(۳)

شیخ شاه محمد المشہور ملا شاه قادری خلیفہ حضرت میان میر مرشد داراشکوه و جهان آرا بیگم بودند. مولدشان ارکسان از اقلیم بدخشان بود. بعد از میان میر رح بر مسند خانقاہ قادریہ مباحث و محافل عرفان را ادامہ دادند^(۴). صاحب کتاب بادشاہ نامہ می افزاید کہ غواص لجة توحید ملا شاه بدخشی همچو حضرت سلطان العارفین رح با جذبہ بیباکانہ اشعار موحدانہ و عارفانہ مہین خلیفہ مصباح سبل ہدایت مفتاح ابواب ولایت میان میر قادری ست نوشتہ اند، ملاحظہ بشود: ^(۵)

روئی او در مقابل مرآت
در رہ عشق آنکہ مارا کشت
روئی ما بود در مقابل ما
غیر ما کسی نبود قاتل ما

البتہ در بیباکی ملا شاه رح از حد مناسبت تجاوز می کنند و حضرت سلطان العارفین رح در کلام خود ہرگز درین معانی چیزی نگفتند و حد ادب را برقرار داشتند. جای ملا شاه رح می گویند:
پنجه در پنجه خدا دارم . من چه پروائی مصطفی دارم^(۶)

۱. رود کوثر، شیخ محمد اکرام، لاہور ۱۹۵۸ م، ص ۳۹۰. ۲. سرمد شہید، از ابوالکلام آزاد، لاہور ۱۹۷۳ م، ص ۹۱

۳. تاریخ کشمیر اعظمی، محمد اعظم دبدہ مری، کشمیر ۱۳۵۵ھ، ص ۱۶۱-۱۶۲

۴. خزینة الاصفیاء، غلام سرور، نولکشور کانپور، ۱۲۸۱ھ، ج ۱، ص ۱۷۲-۱۷۳

۵. بادشاہ نامہ، ملا عبدالحمید لاہوری، کلکتہ ۱۸۶۸ م، ۲: ۲۰۷

۶. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، لاہور ۱۹۷۱، ج ۲، ص ۲۰۷

تصانیف:

جلد اول: تفسیر سورة فاتحه، سورة بقره، سورة ال عمران، سورة يوسف،
جلد دوم: رساله بسم الله، رساله حمد و نعت و منقبت، يوسف و زلیخا، رساله دیوانه، رساله
مرشد، رساله ولوله، رساله هوش، رساله تعریفات خانها و باغات و مناظر کشمیر، رساله نسبت،
جلد سوم: رساله شاهیه دیوان اول، دیوان دوم، شرح رباعیات، رقعات، قصائد عربی^(۱).

شیخ محمد معصوم:

وفات: ۱۰۷۹ھ

پسر شیخ احمد مجددالف ثانی رح بن عبدالاحد سرھندی بودند. تحصیل علوم از پدر
خود بتکمیل رساندند. در علوم باطنی هم زیاد پیشرفت نمودند. شاهجهان عقیدت مند بود و
گویند که اورنگزیب عالمگیر مرید شان بود^(۲). ولی مرید بودن شاه عالمگیر باثبات نمی رسد.
شطحات و کرامات ازو مشهور اند.
تصنیف: مجموعه مکتوبات^(۳).

شیخ محمد اسماعیل معروف به میان ودا:

ولادت: ۹۹۵ھ

وفات: ۱۰۸۵ھ

میان ودا «ودا در زبان پنجابی بزرگ و کهن سال را می گویند یعنی پیر بزرگ» مدفنش در
لاهور است. در آنجا ایشان مرکز بزرگ تدریس دینی قائم نمود. فعلاً در تصرف اداره اوقاف است.
پدرشان میان فتح الله از قوم کهوکهو بود. میان ودا از درس چنیوت، جهنگ علم حاصل کرد
آنجائیکه درس شیخ عبدالکریم سهروردی می شد^(۴). عبادات خوارق از او سرزد ست آنوقت
شیخ سهروردی به او دستور داد که کنار رودخانه چناب سکنه گزیند که از آنجا او دوباره در کوچه
گنج پور لاهور منتقل شد^(۵). بادشاه شاهجهان باوی عقیدت ورزید و اورنگزیب جاگیرها

۱. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، دانشگاه پنجاب، لاهور ۱۹۷۱م، ص ۲۰۸

۲. حدائق الحنفیه، از مولوی فقیر محمد جہلمی، لاهور ۱۳۲۴ھ ص ۴۳۹ انوار اصفیاء، لاهور ۱۹۷۸م، ص ۴۸۲

۳. حدائق الحنفیه، لاهور ۱۳۲۴ھ ص ۴۳۹ ۴. اولیای لاهور، محمد لطیف، ۱۹۶۲م، ص ۳۷

۵. اولیای لاهور، محمد لطیف، ۱۹۶۲م، ص ۴۰

«اراضی - ده» برایش تصویب نمود^(۱). طبق مفتی غلام سرور لاهوری شیخ اسماعیل تادوازده سالگی عمرش در لنگر مخدوم بخدمت استاد خود بوده و پس ازان به لاهور منتقل شد^(۲). بدیہی ست کہ آن سال ۱۰۰۸ھ میشود و حضرت سلطان العارفین رح تولد ہم نشدند. البتہ حضرت سلطان العارفین رح قبل از ۱۰۷۷ھ به لنگر مخدوم رفتند^(۳).

شاه محبوب عالم ابن سید عبدالوہاب:

ولادت: ۱۰۱۱ھ

وفات: ۱۰۹۱ھ

مدفن شان در شورکوت شهر است^(۴). سلسلہ نسب شان بہ سید عبدالقادر جیلانی میخورد. ایشان از حیدرآباد دکن مقام اردلی در مکتبہ قادریہ حصول درس ابتدائی نمودند و تا ۵۰ سال در ارتش خدمت کردند در اثر صحبت با سنیاسیان «دارو فروشان و اگر دان کہ داروہای کوی و صحرائی دارند» و جوگیان «تارک دنیا» سیاحت نیز کرد. گرت «کتاب مذہبی ہندوان» نیز مطالعہ کردند. میگویند کہ در عہد عالمگیر بہ شورکوت آمد در آنجا در قلعہ کھنہ شروع بہ تدریس کردند و بعداً بہ شهر منتقل گردیدند. مسلمان و ہندو ہر دویہ او عقیدت داشتند. در تلمبہ، مولتان و مظفرگر بہ نام ایشان آستانہ ہا قائم است. در عالم جذب و مستی بودہ. ایشان فرزند نداشتند.

بابا داؤد مشکوتی:

وفات: ۱۰۹۷ھ

ایشان از کشمیر بودند. در فقہ و حدیث و تفسیر و معانی و حکمت ید طولی داشتند. مشکوۃ المصابیح متنأ و اسناداً یاد گرفته بودند و بدین علت ایشان بہ داؤد مشکوتی معروف گشتند. از خواجہ خاوند محمود نقشبندی رح^(۵) اکتساب فیض کردند^(۶).

۱. همان، ص ۴۱ (نوت) محمد فاضل لانگا ابن محمد افضل از قبیلہ کورکر (۱۰۲۵ھ - ۱۱۰۳ھ) مدفن لانگی چنیوت یکی از مریدان

فیض یافتہ ای شیخ محمد اسماعیل بودہ (اولیای جہنگ، ص ۳۰۹) مطابق تحقیقات چستی، ص ۴۶۰

۲. خزینۃ الاصفیاء، ۲: ۱۰۵-۱۰۶

۳. رک، در احوال

۴. من زیارت این مزار کردہ ام، در شہر شورکوت زیر گنبد خیلی عالی و ہر شکوہ دیدہ میشود، فن ساختمان ہمچو مغلیہ است.

۵. خواجہ خاوند محمود المشہور بحضرت ایشان نقشبندی رح (م: ۱۰۵۲ھ) طبق حدیقۃ الاولیاء، ص ۱۲۰-۱۲۲

۶. حدائق الحنفیہ، از مولوی فقیر محمد جہلمی، لاهور ۱۳۲۴ھ ص ۴۴۳

تصانیف:

کتاب اسرار الابرار «در سادات کشمیر»، اسرار الاشجار، در جواب منطق الطیر عطار^(۱)

عبدالرحمن المعروف بابارح:

ولادت: ۱۰۴۲ھ

وفات: ۱۱۱۸ھ

ایشان به قبیله مهمند غوری خیل فامیل بود. تولد شان در کوهات اتفاق افتاد^(۲). دیوان ایشان به زبان پشتو بی نهایت معروف و مقبول است. تمامی اشعار شان عارفانه می باشد. بلحاظ معنی و مفهوم اشعارشان با اشعار حضرت سلطان العارفين رح مماثلت دارد. البته این امر را بخیال آورده شود که حضرت سلطان العارفين رح مقام معرفت و عرفان را میداشتند و در نظرشان فنا فی الله شدن منزل مقصود است. رحمن بابارح درویش منش و نکوکار و بااخلاق سالک بودند. بدینجهت کلام رحمن بابارح در چارچوب اخلاق و درس ادب محدود است. منزل و مقام عارفان را احترام می نمایند. رحمن در پشتو می گویند:

که نظر که چوک په کارد درویشانو خد د به او وینی وقارد درویشانو
په دغه لاره به ورشی خدائی رسول ته که چوک یون کاندی په لارد درویشانو^(۳).

یعنی، اگر کسی بر کارهای درویشان نظر کند از خود به عظمت و وقار درویشان معترف بشود. اگر کسی بر راه درویشان گامزن بشود، حتماً از آن راه تابه خدا و رسول خواهد رسید. رحمن بابا در محبت و صداقت و وفاجوئی ایمان میدارد و ببینید:

په هرزره چه دیار مینه شی غالبه بله مینه ی هیچ نه وی مناسبه^(۴)
یعنی هر کسی را که درد عشق مسلط شود آنرا محبت به چیزی دگر مناسب نیست.

شیخ جان محمد لاهوری رح:

وفات: ۱۰۸۲ھ^(۵)

در شریعت و فقه و حدیث عالم کامل و در طریقت و معرفت مقتدای زمانه بودند. در صغر سنی از شیخ عبدالحمید خلیفه و شیخ اسماعیل المعروف به میان کلان لاهوری و سپس از شیخ

۱. همان، ص ۴۴۳

۲. تذکره صوفیای سرحد، از اعجاز الحق قدوسی، لاهور ۱۹۵۸م (در عبدالرحمن بابارح)

۳. رحمن بابا (منظوم ترجمه اردو)، فارغ بخاری و رضا همدانی، اسلام آباد، ۱۹۷۷م. ص ۴۸ شاعر انبیت رحمان

بابا، میر عبدالصمد خان، پشاور، ۱۹۶۳، ص ۲۰۳ ۴. رحمن بابا اسلام آباد، ۱۹۷۷، ص ۱۳۶

۵. خزینة الاصفیاء، ۲: ۱۰۵

تیمور لاهوری اکتساب علم و فضل نمودند. در محله پرویز آباد لاهور مدفون اند. در سلسله (۱) سهروردیه جامع کمال بود (۲).

صوفی شاه عنایت اللہ رح:

ولادت: ۱۰۶۵ھ

وفات: ۱۱۳۰ھ

اسم گرامی عنایت اللہ ابن مخدوم فضل اللہ بود. اجداد شان از بغداد شریف بودند و سپس در اچ سکنه گزیدند. جد اعلی شان مخدوم صدھو لانگاہ از اکابر اولیاء اللہ بشمار آیند. در برهانپور «دکن» از شیخ عبدالمالک اکتساب فیض گرفته بودند. از تہ بہ جھوک میران پور سکنه گزیدند. ایشان بر شد و هدایت محبت خدا و رسول را در مردمان عموم پیدا کردند. میان مردمان حسن برابری و رواداری را خواندند. بعزت حسد و مخاصمت سادات بلری و چندی اشتباهات با ناظم تہ شاه عنایت اللہ را قتل رسانیدند. بعد از شہادت مزار شاه در جھوک ساخته شد کہ بر آن قبہ ایست زیبا و جای مرجع خلایق است (۳).

محمد عنایت اللہ قادری:

ولادت: ۱۰۵۶ھ

وفات: ۱۱۴۱ھ

محمد عنایت اللہ قادری قصوری ثم اللاهوری الشطاری کنیت ابوالمعارف جامع علوم ظاہر و باطن بودند. ایشان فقیہ و فاضل و صوفی کامل بودند.

تصانیف (۴):

حواشی شرح و قایہ المسمی بہ غایۃ الحواشی، شرح کنز الدقائق المسمی بہ ملتقط الدقائق.

مرید شاه رضا قادری شطاری رح بودند (۵). و ایشان مرشد بلہی شاه قصوری رح (م ۱۱۷۱ھ)

۱. حدائق الحنفیہ، لاهور ۱۳۲۴ھ ص ۲۵۲ اولیای لاهور، محمد لطیف ملک، ۱۹۶۲م، ص ۴۶-۲۷

۲. خزینۃ الاصفیاء، ۲: ۱۰۴

۳. تذکرہ صوفیای سند، از عبدالحق قدوسی، کراچی ۱۹۵۹م، ص ۱۳۴-۱۴۸

۴. حدائق الحنفیہ، از مولوی فقیر محمد جہلمی، لاهور ۱۳۲۴ھ ص ۴۵۷

۵. خزینۃ الاصفیاء، مفتی غلام سرور، کانپور، ۱۲۸۱ھ، ۱: ۱۹۸

شیخ احمد معروف باباشیخ لاهوری رح:

ولادت: ۱۰۴۴ھ

وفات: ۱۱۸۵ھ

مدفن محله شیخ لاهوری، جهنگ صدر. آن از خانواده حضرت قطب الدین مودود چشتی بن خواجہ ابو یوسف چشتی بود. پدرایشان حضرت نصر محمد در لاهور سکونت داشت و از خدام حضرت میان میر بود. شیخ احمد حافظ قرآن بود و در صحبت فقراماند. از حضرت پیر محمد بقا^(۱) منازل سلوک را طی نمود. حضرت محمد بقا ایشان را بامرشد خویش سید عبدالقادر جیلانی رح^(۲) از سند به جهنگ فرستاد که در آنجا و در کلیه ای زندگی میکرد. تعداد زیادی از هندوان کرامات او را دیده مذهب اسلام را قبول نمودند.

شاه نعمت اللہ قادری فیروز پوری رح:

وفات: ۱۰۷۵ھ

ایشان پسر عطاء اللہ نارنولی بودند. میان صوفیہ سلسلہ قادریہ در بنگال فوق العادہ معروف بودند. جای تولد شان نارنول است. بعد از ازدواج به فیروزپور «گور» منتقل شدند. خرقہ خلافت از شیخ شمس الدین ابوالفتح گرفتند. شاه شجاع از ارادتمندان شان بود^(۳).
تصانیف تفسیر قرآن کریم بطرز جلالین.

حضرت میان عبدالحکیم ناناصاحب رح:

ولادت: ۱۰۹۰ھ

وفات: ۱۱۵۳ھ

دکتر انعام الحق کوثر در کتاب تذکرہ می آورند کہ میان عبدالحکیم ناناصاحب در قریہ خانوزئی در بخش کویتہ. پشین میتولد شدند پدرشان سکندر شاه از قبیلہ سنتیاکاکر بودند. میان صاحب در پشاور و قندهار و لاهور تکمیل علوم ظاهر را نمودند. بیست و پنج سال در قندهار ماندند و بالآخر در زمان شاه حسین هوتک حجرت کرده به چوتیالی تل در قبیلہ ترین مسکون

۱. پیر محمد بقا مرشد خانوادہ معروف بہ پگارودرسندان

۲. سید عبدالقادر جیلانی (۱۱۱۰ھ - ۱۱۹۰ھ) پیرکوت سدهانہ در جهنگ

۳. تذکرہ صوفیای بنگال، از اعجاز الحق قدوسی، لاهور ۱۹۶۵م، ص ۴۱۹

شدند^(۱). در نواح دکی مزارشان که دارای قبه زیباست زیارتگاه مردم عام و خاص است. در سلوک طریق قادریه و نقشبندیه را بعمل آوردند و مرید سید لعل جیونکر هاری رح شدند^(۲).

تصانیف:

مقامات تصوف، حصن الایمان، مجموعه رسائل^(۳).
بابا خرواری رح (م: ۱۱۵۳) مرید باصفاء نانا صاحب رح بود^(۴).

فصل دوم:

خلفای معاصر:

چنانکه در باب گذشته توضیحات داده شده است که حضرت سلطان العارفین در بلادهای بسیار گردیدند و هزارها جویندگان راه خدا را به نعمت تلقین و هدایت سرفراز کردند. ازان پیروان شان بسیار خلفای نامور هم بودند که سلسله قادریه شان را در هند و پاکستان کشمیر و افغانستان و سائر نقاط اسلامی فروغ دادند. حالا در ضمن آن خلفای معاصر تذکار داده میشود.

۱ - سید احمد شاه و سید محمود شاه:

هر دو سید برادران در لشکر عالمگیر بودند و فیضیافته و مرید حضرت سلطان باهو رح بودند. و وقتی که بین عالمگیر و دارا شکوه در خوشاب جنگ وقوع یافته بود آنوقت از طولانی شدن جنگ و نتایج آن عالمگیر سخت به تشویش افتاد. درین موقع با هر دو برادران سید در خیمه ایشان عالمگیر ملاقات نمود و به حق خود از ایشان دعا طلب کرد. هر دو سادات دعا کردند و دران جنگ عالمگیر فاتح گردید مگر بعد ازین واقعه آن دو جناب سادات نتوانستند در لشکر عالمگیر خدمت را ادامه دهند و در خوشاب آمده آباد گردیدند و در همانجا فوت کردند و هر دو در یک روضه دفن گردیدند^(۵). امروز هم خانقاه ایشان مرجع خلائق و زیارت گاه عوام است. روضه عالیشان و مسجد خوبی بر مزار تعمیر گردیده است. این درگاه در خوشاب "در بار بادشاهان"

۱. تذکره صوفیای بلوچستان، لاهور ۱۹۷۶م، ص ۱۶۶ من زیارت نانا صاحب در دکی کرده ام و مسرور شدم

۲. تذکره صوفیای بلوچستان، لاهور ۱۹۷۶م، ص ۱۶۷ ۳. همان، ص ۱۷۰-۱۷۱

۴. همان، ص ۴۴-۴۵ (من خود زیارت این مزار کرده ام خیلی جای متبرک است)

۵. بشکره سلطان عمر دراز قادری، مکتوب مورخه ۸- سپتامبر ۱۹۷۶م

می‌گویند. باعث تاسف است که معلومات زیادی دربارهٔ ایشان فراهم نیست تاریخ ولادت یا وفات ایشان هم معلوم نیست.

۲- شیخ جنید قریشی:

ایشان در کنار رودخانهٔ راوی سمت مشرق در ده سردار پور که در نواحی مولتان است اقامت پذیر بود. صاحب حال و بزرگ باکرامات و شهامت بود. صاحب مناقب سلطانی مینویسد تا ملاقاتش با حضرت سلطان باهورج که در واقعه بیان شده به نظر می‌آید وقتیکه موخرالذکر به سردار پور یک مرتبه از کنار رود راوی رسیدند آنوقت باشیخ جنید ملاقات نمودند. شیخ جنید به افتخار ایشان ضیافتی داد و میوه درخت جند^(۱) که آنرا به اصطلاح عام سنگری می‌گویند، این میوه دراز و باریک است^(۲) خواست و به درویشان حکم پختن آنرا داد. وقتی آن میوه را پختند و از دیگ بیرون کردند آن وقت از تصرف ایشان بحکم الهی تبدیل به رشته‌ها «سویان یک نوع خوراکی است که باریک و سخت می‌باشد و آنرا در شیرهم انداخته می‌پزند و بعداً بر روی آن شکر می‌اندازند، نرم می‌گردد باآرد درست می‌شود و در مهمانی‌ها و صبحانه استعمال می‌شود که خیلی خوشنمزه است». وقتی که آن رشته رانزد حضرت سلطان باهورج آوردند ایشان خاک پاک و آب پاک طلب نمودند و بر آن رشته‌ها پاشیدند. باتصرف باطنی ایشان و حکم الهی خاک مبدل به شکر گردید و آب مبدل به روغن که همه گرد هم آمده آنرا خوردند^(۳).

۳- سلطان حمید بکری:

در مورد ایشان احوال مفصلی در دسترس نیست از حضرت سلطان العارفین کسب فیض نمود و خرقهٔ خلافت^(۴) هم یافت. بعضی اوقات در دوران سیاحت و تفکر همسفر مرشد خود بود. مزار ایشان در شمال بکر، دامن چول در قبرستان میان عثمان ذکر گردیده است. یک^(۵) مرتبه در دوران سفر مجذوبی یک سیلی بر روی سلطان حمید زدو میخواست که سیلی دوم را بزند حضرت سلطان باهورج دست مجذوب را گرفت و فرمود ای حمید اگر این مجذوب سیلی دوم را

۱. مناقب سلطانی، لاهور ۱۹۶۱م، ص ۶۷ تا ۷۰

۲. از خلافت مفهوم این است که مرشد اگر مریدی را بعد از بیعت دستار بخشد و بگوید که برای تلقین و ارشاد شما را هم احاره بیعت کردن است در طریقه مخصوص آن مرید باصفا خلیفه شد.

۳. مناقب سلطانی، لاهور ۱۹۶۱م، ص ۳۳

میزد از هوش میرفتی و من هم چیزی نمی توانستم (۱).

۴- خلیفه نورنگ کیتراں (م: ۱۰۸۰ھ):

به دست حضرت سلطان العارفین رح بیعت و خلافت حاصل نمود. این خلیفه باعث وسعت سلسله قادریه گردید (۲). آن معروف به سلطان نورنگ شد. مزار یکی از فرزندانش سلطان اللہ داد خان در غرب گر جیب کورائی نزد دیره اسماعیل خان می باشد (۳). از اولاد سلطان نورنگ هیچ یکی نماند البته از بین آنها اولاد زنها در و هوا در بخش دیره غازی خان تا هنوز موجود می باشند که با سادات ازدواج کرده اند و در همانجا "وهوا" مزارهای شان می باشد. فرزند ناموری از سلطان نورنگ بنام "ستهو" گذشته است. او را ستهو ازین حیث نامیده اند که شصت نفر را بایک نظر به طرف خداوند تعالی مایل ساخت، یعنی خدا رسیده کرد «ستهو در زبان پنجابی و دامانی دارنده شصت رامی گویند» (۴). مطابق سلطان حامد در مناقب سلطانی باری سلطان ستهو به سیهون شریف رفت و بر مزار لعل شهباز سوار گردید و از فیض محروم گردید مگر وقتیکه مرشد کامل حضرت سلطان باهورج رایاد کرد، حضرت لعل شهباز او را دوباره فیضیاب گردانید. مزار سلطان (۵) ستهو نزدیک قلعه دیره اسماعیل خان است و زیارت گاه معروف می باشد. از خلیفه سلطان نورنگ کیتراں خلفای معروف هم گذشته اند مثلاً اول سید شاه مراد که بزرگواری بود صاحب کرامت و در دیره اسماعیل خان مزار ایشان در ده بنام لوندا است که مرجع خلائق می باشد. اشخاصی که از سید مراد شاه فیض حاصل نموده اند بجزر زبیر می باشند. حضرت شیخ علی محمد قریشی اهل نوین دیره، حضرت مرتضی شاه کهزبانواله، حضرت پیر خیر شاه لسکانی معروف اند. مزار موخرالذکر در جنب مزار حضرت مخدوم حامد المعروف پیر محمد راجن حسینی البخاری می باشد (۶). حافظ موسی یکی از خلفای مراد شاه هم در لوندا دفن است. اولادش در غلام محمد کوت موسی در ناحیه کلاچی موجود است. خلیفه دوم سلطان نورنگ سلطان نور محمد موی «کفش دوز» بزرگی صاحب حال بود. مزار ایشان در دیره اسماعیل خان در شمال گورستان سلطان احمد ستهو می باشد. ایشان فاضل اجل و صاحب عیال بودند. اهل

۲. همان، ص ۵۳

۱. مناقب سلطانی، لاهور ۱۹۶۱م، ص ۴۲

۴. مناقب سلطانی، لاهور ۱۹۶۱م، ص ۵۷

۳. همان، ص ۵۳

۶. مناقب سلطانی، لاهور ۱۹۶۱م، ص ۵۲

۵. همان، ص ۵۷

خاندا نش تا هنوز پشت در پشت وجود دارند. در وقت موجی رح^(۱)، حاکم دیره جات هوت بلوچ بود که شخصی بدمستی بود. او در آن روزها بر پسری عاشق شده بود و با او مایل به نکاح شد. از علماء فتوی خواست آن وقت تمام علماء برای فتوی به او مشورت دادند که از سلطان نورمحمد موجی رح فتوی بگیرد که استاد همگان بود. وقتی هوت بلوچ به ایشان استفسار کرد ایشان فرمودند از آدم گرفته تا امروز اینطور جائز نبوده است و نه در شرح محمدی اجازه داده شده. حاکم هوت بلوچ ایشان را زندانی کرد و برای اعدامشان وقت تعیین کرد. ولی قبل از روز معین از طرف بادشاه کابل بر آنجا «دیره» حمله گردید. هوت بلوچ باز داشت شد و حضرت نورمحمد موجی رها گردیدند^(۲).

خلیفه سوم به حضرت سلطان پهریا موسوم است که مزارش در جنوب مشرق خانقاه نورمحمد موجی رح می باشد^(۳). فیضیافته سلطان پهریا معروف به میان حسین روونه «روونه یعنی گریه کننده» می باشد که بزرگی صاحب کرامات بود مزار ایشان در سمت جنوب بلوت شریف در مشرق دریای سیحون «سند» بر سر کوه کری خیسوران است^(۴).

۵- خلیفه ملّا معالی:

ایشان به غرض ملاقات با حضرت سلطان العارفین رح از دادر «دهادر» که در آن روزها به قندهار ملحق بود آمد. بیعت و تلقین حاصل نمود و صاحب خلافت گردید. ایشان در همه وقت سلطان العارفین در منطقه استان بلوچستان کنونی تبلیغ سلسله قادریه را شروع کرده بود. گوئی ایشان در بلوچستان اولین خلیفه فیض یافته سلطان العارفین به شمار میرفت. مزار ایشان در شهر "کورک" نزدیک سبئی است و حالاً هم مرجع خلائق می باشد^(۵). نژاد ایشان را که تا هنوز موجود هستند اخوند می نامند. مزار ایشان به اسم جناب اخوند معالی یکی از زیارات معروف در سبئی است^(۶). حضرت سلطان باهورج فرمود: "ملّا معالی در بین درویشان مثل کل است"^(۷).

۱. در زبان پنجابی و دامانی کفش دوز را موجی گویند.

۲. مناقب سلطانی، لاهور ۱۹۶۱م، ص ۵۱، ۵۹.

۳. همان، ص ۶۰

۴. همان، ص ۶۲

۵. مناقب سلطانی، لاهور ۱۹۶۱م، ص ۶۲

۶. بلوچستان تهرود دی ایجز، سلیکشن فرام گورنمنت ریکارد، ۲: ۲۳۲ نیز ملاحظه فرمائید تذکره صوفیای بلوچستان،

۷. مناقب سلطانی، (ترجمه اردو)، ص ۶۳

دکتر انعام الحق کوثر، ص ۱۲۶

۶۔ ملّا مصری:

ایشان ہمراہ ملّا معالیٰ بہ ملاقات حضرت سلطان باہورج رفتند و فیض حاصل نمود دربارہ ایشان اطلاعی بیشتر نداریم۔ البتہ مزار ایشان در شہر دادر (بلوچستان) زیارت گاہ خاص و عام می باشد^(۱)۔

۷۔ عالم شاہ:

ایشان نیز با ملّا معالیٰ رفتند و در حیات سلطان العارفین قدس اللہ سرہ از ایشان کسب فیض نمودند۔ ہمین قدر معلوم شد کہ مزار ایشان در نواحی قندھار است^(۲)۔

۸۔ سیّد موسن شاہ گیلانی:

ایشان در گوتکی «گھوتکی» در منطقہ سند سکونت پذیر بودند۔ در جائیکہ حالاً نزد روہری شریف بخشی بہ نام لو موسن شاہ آباد است۔ ایشان کمسن بودند کہ بایک مرد کلال «کوزہ گر» بہ غرض ملاقات حضرت سلطان العارفین رح بہ پنجاب رفتند۔ آن وقت پدرش فوت کردہ بود و در فقر و یتیمی بسر میبرد۔ حضرت سلطان العارفین رح ایشان را تلقین بہ حصول علم نمود و بہ مادر محترمہ اش احوال فرستادہ کہ اول علم ظاہری اش را تکمیل نمائید و بعد نزد من بفرستید و برای ایشان نزد من نعمت موجود است حسب الحکم سیّد موسن شاہ^(۳) بہ وطن برگشت و در آنجا علم حاصل نمود و بار دوم برای ملاقات با حضرت سلطانی باہورج ہمراہ ہمین درویش آمد، حضرت سلطان العارفین رح فوت کردہ بودند مگر حضرت سلطان باہورج روز قبل از وصالشان با انگشت مبارکشان "اسم اللہ" رانوشتہ بہ فرزندان دادہ فرمودہ بودند کہ موسن شاہ نامی از جنوب می آید این را بہ او بدہند۔ موسن شاہ از دیدن ہمین "اسم اللہ" کامل و اکمل گردید۔ بعد ازان آن نوشتہ را بہ آب تر کرد و خورد۔ سیّد موسن شاہ رح در سیند اشاعت سلسلہ قادریہ نمود و صد ہزار

۱۔ رک: تذکرہ صوفیای بلوچستان، دکتر انعام الحق کوثر، ص ۱۲۶

۲۔ مناقب سلطانی، لاہور ۱۹۶۱م، ص ۶۲ نیز مطابق تذکرہ صوفیای بلوچستان، دکتر انعام الحق کوثر، ص ۱۲۶

۳۔ سیّد ابوصالح موسیٰ ابن سیّد محمد عابد ابن سیّد عبدالجلیل ابن سیّد کمال الدین ابن سیّد مبارک عادل پوری ابن سیّد حسین دہلوی ابن سیّد محمد مکی العربیٰ ابن سیّد یونس ابن سیّد احمد ابن سیّد جعفر ابن سیّد عبدالقادر ابن سیّد حسین ابن ابونعمان ابن سیّد حمید الدین ابن سیّد عبدالجلیل ابن سیّد عبدالجبار ابن محی الدین سیّد عبدالقادر جیلانی رح (مناقب سلطانی،

ترجمہ اردو، ص ۷۲

مردان خدا را تلقین و ارشاد فرمود بگفته سلطان حامد قادری در مناقب سلطانی به برکت علم و عرفان و جلال ایشان در سند بدعات و رسومات غلط خاتمه یافت. بعد از وفات مرشد کامل حضرت سلطان باهورج سید موسن شاه بهمراه مریدین سه مرتبه از سند برای زیارت رفت^(۱). بعد از وفات حضرت سلطان العارفین قدس اللہ سرہ بافرزند اولی شان (سجادہ نشین اول) سلطان نورمحمد بیعت ظاہری کرد^(۲).

هرچند ایشان سلسلہ قادریہ رادر سند اشاعت زیادہ دادہ مگر یک خلیفہ و مرید ایشان سلطان عبدالرحیم انبی در سکیسر منطقہ پنجاب بزرگواری صاحب فیض خلی معروف گذشتہ است کہ اول احمد داؤد پوترہ و بعد در دائرہ سید صلاح الدین شاہ دین پناہ بود. طبق صاحب مناقب سلطانی در کوه سکیسر بہ مقام انب مزارش مرجع خلائق است. خلی عارف باکرامت بود. در عصر ایشان استاندار مولتان غازی مظفر خان سدوزئی بود^(۳).

۹- شیخ کالو:

ایشان فرزند شیخ جنید بودند کہ در سردار پور نزد ملتان سکونت داشتند. بہ غرض ملاقات با حضرت سلطان العارفین رح در شورکوت بہ حجرہ ایشان آمد. از درون حجرہ صدای "هو" شنید و باشوق فراوانی داخل حجرہ رفت ولی در آنجا کسی را ندید و بعد از بیرون حجرہ صدای "هو" شنید دویدہ بیرون آمد باز ہم کسی نبود. دوبارہ از درون حجرہ صدای "هو" شنید دویدہ بہ درون حجرہ رفت مگر همان کشمکش جاری بود. این حالت چندین مرتبہ تکرار شد و بالآخر حضرت سلطان العارفین رح چون اشتیاق او را زیاد دید و شرف ملاقات بہ او بخشید^(۴). در آن موقع شیخ کالو بیقرار گشتہ شعری بہ زبان ہندی سرود:

اندر هو باہر ہو باہو کتہ لبہیندا ہوداداغ محبت والادم دمنال سریندا

یعنی ہو درون است، ہو بیرون است «ولی» باہو را کجا یافتہ شود، داغ عشق الہی ہر لمحہ می سوزاند. در جواب او حضرت سلطان باہورج فرمودند:

۲. همان، ص ۷۳

۱. مناقب سلطانی، لاہور ۱۹۶۱م، ص ۶۷-۷۰

۳. مناقب سلطانی، (خطی)، مکتوبہ ۱۳۱۹ھ، ص ۱۵۱-۱۵۲ غازی مظفر سدوزئی باشیخ رانجہا مرید شیخ ابراہیم انبی رح عقیدت ورزید واو مرید موسن شاہ رح بودہ. (بحوالہ مناقب سطنانی)

۴. مناقب سلطانی، لاہور ۱۹۶۱م، ص ۷۴

جتهی هوکری رشنائی چهوړ اندهیرا ویندا هو

مین قربان تنهان تون باهو جهرا هو نون صحی کریندا هو^(۱)

یعنی به جائیکه هو نور افروزد ظلمت می رود، من باهو قربان ازان شوم که هو رامی شناسد.

شیخ کالو شاه مرید با صفای حضرت سلطان العارفین رح گردید و در همان ده سردار پور نزد پدر خود شیخ جنید دفن گردید. سبحان الله^(۲).

۱۰- فاطمه مستوئن:

از مقام دیره غازی خان کنونی بنام چبری «نزد پیر عادل غیاث الدین بران قدس سره» حضرت سلطان العارفین رح را باری بر چند درویش گذر افتاد و در همانجا توقف فرموده. خودش بندوبست غذا کردند. زنی دران ده که همیشه خدمت درویشان میکرد میخواست کمک کند و با حضرت سلطان العارفین رح مخاطب گردیده گفت ای درویش گهواره این دخترک را بجنبان تابچه آرام کند. حضرت سلطان العارفین رح گهواره را جنبیدن گرفت و با آن اسم الله ذات الله تکرار کردن آغاز فرمود. در خیمه آن زن از توجه مرشد کامل بر قلب آن دخترک اسم الله جاری گردید و ولیه خدا شد. حضرت سلطان العارفین رح فرمود ای خاتون من گهواره این دختر را اینطور جنبش دادم که تا قیامت رو به ترقی خواهد بود. مزار فاطمه مستوئن در منطقه دیره غازی خان بنام "وهوا" که در ده فتح خان مقام "کاتکر" زیارت گاه معروف است^(۳). طبق دکتر کوثر در تذکره صوفیای بلوچستان نام قدیمی کاتکر "کرانک" است. مستوئن طریقه و فیض مرشد خود حضرت سلطان العارفین رح را به حد کافی وسعت داد و هزاران خلق خدا را فیضیاب کرد. از همان صاحب حال فاطمه مستوئن مخدوم مهیسر از بخش سگر فیضیاب گردید که اصلاً باقوم سیهر علاقه داشت و سپس مخدوم نامیده شد. در سند و بلوچستان از سبب فیض همین جناب مخدوم مهیسر چندین نشست سلسله سجاده نشینان برقرار است که در صفحات آینده ذکر خواهد گردید^(۴).

۱. همان، ص ۷۴ نیز ابیات باهمعه ترجمه و شرح، مرتبه سلطان الطاف علی، لاهور ۱۹۷۵م، ص ۸۷ حاشیه

۲. مناقب سلطانی، (تلخیص) از حمید اختر، ص ۹۷-۹۸

۳. مناقب سلطانی، لاهور ۱۹۶۱م، ص ۷۴

۴. تذکره صوفیای بلوچستان، ص ۱۲۱

۱۱- پسر فیروز پسر سیلاچی:

فیروز که از ناحیه بلوچستان بهمراهی میر چاکر خان رند بلوچ وارد پنجاب گشت و در املاک ست گرہ در پنجاب سکنہ گزید پسرش کہ نامش معلوم نشد از حضرت سلطان العارفین اکتساب فیض کرد و در ست گرہ وفات یافت و ہمین جا مدفون است. شجرہ اولاد سیلاچی را اینطور یاد می کنند.

«مدفن رارہ - لورالائی»

سیلاچی

«مدفن رارہ شم - لورالائی»

شاه کتی

(مدفن ست گرہ - پنجاب)

فیروز - دہم قرن ہجری

«مدفن لہری - کچھی - بلوچستان»

شہروند

اولاد ہر سہ پسران سیلاچی در زمان سجادہ نشین اول شیخ سلطان ولی محمد و سجادہ نشین دوم شیخ محمد حسین منسلک بہ طریقہ حضرت سلطان باہو گشتند و اکتساب فیض نمودند.

فصل سوم

ادبای معاصر:

نزد صوفیہ ادب یا فن ادب مقصود نیست بلکہ زندگی، تربیت زندگی و عرفان ذات مطلوب است. بہمین سبب صوفیہ تعلیمات و پیغام خود را انتشار می دهند و در فن عروض و انشاء زیاد دقت نمی نمایند. با این ہمہ مامیبینیم کہ شعر و نثر و اصطلاحات و تمائیل مخصوصہ شان خیلی جاذب و ادیبانہ میباشد. آثار حضرت سلطان العارفین قدس اللہ سرہ نہ فقط حکیمانہ بلکہ ادیبانہ ہم است. درین بارہ در باب سنجش آثار این رسالہ مباحث آورده شدہ است. این جا نظری بر ادبای عرفانی معاصر شان می شود.

ولادت: ۹۵۸ھ

حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی رح:

وفات: ۱۰۵۲ھ

شیخ عبدالحق بن سیف الدین بن سعد اللہ ترک الدہلوی بخاری راکنیت ابوالمجد بود. اباو اجداد شان اصلاً از بخارا بودند. چون وارد ہند شدند در دہلی سکنہ گزیدند. ایشان یکی فقیہ و محقق و مدقق و مورخ وقت خود بودند. در حدیث خیلی زیاد کار کردند. در طریقت از سید موسی

اولاد حضرت غوث الاعظم رح بیعت شدند^(۱) و سپس بردست حضرت خواجہ باقی باللہ مرید شدند^(۲).

تصانیف:

لمعات، شرح مشکوٰۃ (عربی)، شرح سفر السعادت، شرح اسماء الرجال بخاری، شرح فتوح الغیب، اخبار الاخیار، مدارج النبوة، جذب القلوب الی دیار المحبوب، جامع البرکات، مرج البحرين، زبدة الآثار، فتح المنان فی مناقب النعمان، جامع البرکات، زاد المتقین، تاریخ، رساله ماثبت بالسنه، حلیه جلیله سید المرسلین، چهل رساله، قصیده در نعت رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم. ازو معروف اند و منجمله در تفسیر، تجوید، حدیث، فقہ، عقاید، تصوف، اوراد، سیاست، نحو، منطق و در ادبیات ۱۱۶ کتاب نوشت^(۳).

جای تاسف است کہ حضرت محدث رح در اوائل ایام جوانی حضرت سلطان العارفین رح فوت کردند ورنه بحیث صاحب اخبار الاخیار حتماً با ایشان بازدید کرده باشند. در ضمن اشاعت دین خدمات محدث رح خیلی زیاد است. در اصلاح بادشاه جهانگیر رساله "نورانیہ سلطانیہ" نوشت. در مقام و منصب رسالت صلی اللہ و آلہ وسلم کتاب خیلی مقبول و گرانمایہ موسوم با مدارج النبوه تصنیف کرد. همینطور "اخبار الاخیار" در تذکرہ صوفیاء زیاد مشہور و مورد استفادہ گردیدہ است.

وفات: ۱۰۵۶ھ

قدسی مشہدی:

محمد جان قدسی^(۴) وابستہ با دربار شاہجہان بودند. شاعر قادر الکلام و سرشار محبت رسول صلی اللہ علیہ وسلم بودند. این نعت بہ او منسوب است.

مرحباسید مکی مدنی العربی دل و جان باد فدایت چه عجب خوش لقبی^(۵)

دور شاہجہانی بلحاظ سخنوران مسلمانان ہم عہد درخشان است. در آن ایام قدسی

۱. حدائق الحنفیہ، از مولوی فقیر محمد جہلمی، لاہور ۱۳۲۴ھ ص ۴۳۰

۲. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، یونیورسٹی پنجاب، لاہور ۱۹۷۱م، دوم: ۱۵۲

۳. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، یونیورسٹی پنجاب، لاہور ۱۹۷۱م، ص ۱۵۲-۱۵۴

4 . History of Persia, Browne Cambridge 1930, IV:251.

۵. شعر ناب مرتبہ غلام نظام الدین مرولوی، لاہور ۱۹۶۸م، ص ۱۷۰

مشهدی با سعید ای گیلانی، ملا شیدا، منیر لاهوری، محمد قلی سلیم و ابوطالب کلیم در میدان سخنسرائی مشغول کار بودند.

ملا عبدالنبی قزوینی^(۱) در وصف قدسی مشهدی مینویسد:

«این بلبل گلستان خیال از مشهد مقدس است در وطن خود بسین رشد و تمیز رسیده. درین جزو زمان کسی از شعرای آن بلده طیبه بفصاحت بیان و طاقت لسان او نیست. شعر را بغایت پخته و بی نهایت بزمه می گوید».

این همعصر حضرت سلطان العارفین رح در غزل درد و سوز و پاکیزگی خیال و اخلاق را دارد که همین ماده ذوق و شوق و عشق را در کلام حضرت سلطان العارفین رح هویدا است. بطور نمونه غزل قدسی دو شعر از دو غزلیاتش را ببینید:

من لذت درد تو بدرمان نه فروشم	کفر سر زلف تو به ایمان نه فروشم
در دل زخیال گل روی تو خلیده	خاری که بصد گلشن رضوان نه فروشم
در مجلسی که احباب شرب مدام کردند	نوبت بما چو افتاد آتش بجام کردند
این جا غم محبت، آنجا سزای عصیان	آسایش دوگیتی برما حرام کردند

ولادت: ۱۰۱۰ هـ

وفات: ۱۰۸۰ هـ

صائب تبریزی اصفهانی رح:

مرزا محمد علی صائب پسر مرزا عبدالرحیم بودند. در عهد شاهجهان وارد شبه قاره هند و پاکستان شدند و کمی در کشمیر هم ماندند. دیوان ضخیم ازیشان مانده است در ۱۰۵۲ هـ در عهد شاه عباس صفوی ثانی به ایران گشتند^(۲). امکان بازدید حضرت سلطان العارفین رح قدس سره با ایشان به نظر نمیرسد. تمثیل نگاری یکی از اسلوب خاصه صائب است. یعنی در یک مصرعه هر چه میگوید بدیگر باثبات آن می نویسد. میلان طبعش به مذهب زیادی میداشت^(۳). بدینجهت در شاعری پیر و طریق اسلاف بود.

طبق تذکره سرخوش مرزا محمد علی صائب تبریزی در ملک اصفهان کوس رستمی می نواخت. در تمام عالم آوازه اشعار جواهر عیار خویش انداخته از زمانی که زبان سخن آشنا شده چنین معنی یاب خوش خیال بلند فکر بر روی عرصه نیامده. در حین حیات دیوانش مشهور و

۱. تذکره میخانه، عبدالنبی ملا قزوینی، تهران ۱۳۴۰، ص ۸۲۱

۲. دیوان صائب، مرتبه ممتاز حسن، لاهور ۱۹۷۱م، ص ۳-۱

۳. ادب نامه ایران، مقبول بیگ بدخشانی، لاهور، ص ۶۶۵-۶۶۷

اشعارش عالمگیر بود. در عهد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه بهند آمد^(۱).
 بادشاه شاهجهان وی را لقب «مستعد خان»^(۲) اعطا کرد، مدتی بعد به ایران برگشت و شاه
 عباس دوم (۱۶۴۲ء تا ۱۶۶۶ء/ ۱۰۵۲ تا ۱۰۷۷ھ) وی را ملک الشعراء نامزد کرد^(۳).
 اصلاً حضرت سلطان العارفین رح در شعر خود با درد و جوش، وصف حقیقت شناسی هم
 میدارند و این خوبی و معنی را در کلام صائب می بینم. ملاحظه کنید چند شعر صائب رح را^(۴):
 زینت خود ساخت دولت هرچه را رد کرد فقر مشعل شاه از کهن دلگدایان روشن است
 نیست هر آئینه را تاب رخ گل رنگ او هم مگر آئینه سازند از دل چوسنگ او
 بچشم کم منگر جسم خاکساران را که این غبار بدامان یار نزدیکست
 پاک طینت را کمالی نیست دانشور شدن هیچ حاجت نیست خاک کربلا را زر شدن

ولادت: ۹۹۶ھ

مولانا عبدالحکیم سیالکوٹی رح:

وفات: ۱۰۶۸ھ یا ۱۰۹۷ھ

مردی عالم و فاضل و فقیه و محدث بودند. در علم معقولات یگانه روزگار و شیخ
 مجددالف ثانی رح ایشان را لقب "آفتاب پنجاب" اعطا نمودند^(۵).
 ملّا در کمی مدت همچو بدر کامل درخشید و یکجهان از فیضان کسب علم وی بهره ور
 گشت. در عهد جهانگیر بروزینه مختصری زندگی میکرد ولی در زمان شاهجهان بدر بارشاهی
 مغلیه باریاب شد و صله بیش بها همی یافت. دوبار با پولهای رائج الوقت وزن کرده شد و آن را
 بطور انعام داده شد^(۶).

وی پسر شمس الدین از علمای بلند پایه عهد مغول هند بودند. در شرح و توضیحات کتاب
 درسی متداوله مدارس اسلامی بسیار کاوش نمودند. بختاور خان^(۷) در تاریخ ولادت نوشته است

۱. کلمات الشعراء، محمد افضل سرخوش، لاهور ۱۹۴۲م، ص ۶۲-۶۳

۲. هستری آف شاهجهان. بنارسی پرشاد سکسینه، اله آباد، ۱۹۳۲ء، ص ۲۵۲

۳. ای لتریری هستری آف پرشیا، براؤن، ای، جی، ۱۹۵۳ء، ص ۴:۲۶۷

۴. کلمات الشعراء، محمد افضل سرخوش، لاهور ۱۹۴۲م، ص ۶۴

۵. حدائق الحنفیه، از مولوی فقیر محمد جهلمی، لاهور ۱۳۲۴ھ ص ۲۳۵

۶. بزم تیموریه، سید مصباح الدین عبدالرحمن، علی گر، ۱۳۶۷ھ، ص ۲۱۴

7. A Handlist of Persian Manuscripts_ 1685_1966, G.M.Meredith Owen British Museum, 1968.

کہ از لفظ "حفظ" اخذ میشود، یعنی ۹۹۸ھ ولی خود می نویسد کہ ۷۱ سال زندگانی یافت. بدین حساب سال ولادت ۱۰۶۷ھ میشود. مردی عالم و فاضل و فقیہ و محدث بودند. در علم معقولات یگانہ روزگار و شیخ مجدد الف ثانی ایشان را لقب "آفتاب پنجاب" اعطا نمودند^(۱). در عہد شاہجہان مولانا عبدالحکیم را بسیار انعام و اکرام شاہانہ دادہ شد^(۲).

تصانیف:

چند رسائل از وست کہ زیلا تذکار میشود:

در ثمینہ در اثبات علم واجب، دلائل التجدید «در تائید دعویٰ حضرت مجدد الف ثانی رح»، سیلکوتی التصورات «علم منطق»، القول المحيط راد اللیب فی سفر حبیب.

مزید بر آن ۱۸ شروع و حواشی نوشتہ اند کہ ذیلاً می آید:

حاشیہ مطول، حاشیہ شریفیہ، حاشیہ تفسیر بیضاوی، حاشیہ کتاب مشہور، حاشیہ مقدمات تلویح، حاشیہ شرح عقاید تفتازانی، حاشیہ عقائد دوانیہ، حاشیہ شرح شمسیہ، حاشیہ شرح مطالع، حاشیہ درۃ الثمینہ فی اثبات واجب تعالیٰ، ترجمہ فارسی غینۃ الطالبین، حاشیہ عبدالغفور، حاشیہ شرح ہدایۃ الحکمۃ، حاشیہ خیالی، تکملہ عبدالغفور، حاشیہ قطبی، حواشی ہوامش شرح حکمۃ العین، حاشیہ مراح الارواح^(۳).

در دیباچہ غنیۃ الطالبین خود مولانا مینویسد کہ این ترجمہ رابطریق استخارہ بہ اجازہ نوشتند. غنیۃ الطالبین کہ تصنیف شیخ عبدالقادر جیلانی ست بر مسائل فقہ و عبادات و اخلاق مشتمل است و در آخر باب فقر و تصوف و لوازم آن نوشتہ شدہ است.

بہرطور این عالم باعمل در زمان حضرت سلطان العارفین رح بسیار کار دینی و درسی را از کاوش بسیار بتکمیل رساند.

سید مرتضیٰ شاہ:

وفات: ۱۰۷۳ھ

طبق گفتہ دکتر ظہورالدین احمد در تالیفش "پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ" ولادت در بخش بالی گات «مرشد آباد» اتفاق افتاد. صاحب حال و سماع بود. شاعر صوفی منش بود. دو

۱. حدائق الحنفیہ، از مولوی فقیر محمد جہلمی، لاہور ۱۳۲۴ھ ص ۴۳۵

۲. بادشاہ نامہ، عبدالحمید لاہوری، ج ۱، ص ۳۴۰، ۳۴۱

۳. حدائق الحنفیہ، مولوی فقیر محمد جہلمی، لاہور ۱۹۶۸م، ص ۴۸۵ تا ۴۸۷

کتاب ایشان بنام "یوک قلندر" و "پداولی" معروف است^(۱). سروده‌های آن خیلی زود مقبول گردید و حضرت سلطان باهورج نیز در بعضی از تصانیف خود از اشعارش نقل نموده‌اند. مثلاً نظم ذیل را حضرت باهورج در متعدد تصانیفش نوشته که از سید مرتضی شاه می باشد:

فارغ از سود و بی غم از ضررم
از فریب جهان خبر دارم
دو جهان رابه نیم جو نخرم
تانه گوئی که مرد بیخبرم^(۲).

وفات: ۱۱۱۴ هـ

شاه مراد:

انور بیگ اعوان در کتاب تالیف خود می نویسد که وی فرزند قاضی جان محمد قریشی النسب بود. در مقام خان پور بخش چکوال ولادت یافت. در مقام تکیه شاه مراد مدفون اند^(۳). ایشان منسلک به طریقت قادری بودند مجموعه کلام عارفانه شان مشتمل به فارسی و پنجابی است. "گلزار شاه مراد" به چاپ رسیده است^(۴).

ولادت: ۱۰۲۲ هـ

خوشحال خان ختک:

وفات: ۱۱۰۰ هـ

ایشان در اکوره ختک موفون اند^(۵). شخص خیلی با نفوذ بود. خوشحال بیشتر کلام در پشتو میدارد ولی دیوانش بیش از چهار صد شعر در فارسی دارد که همه در صنف غزل سرانیده است. در شعر حضرت سلطان العارفین رح محویت و یاد محبوب حقیقی پیدا است و در شعر فارسی خوشحال^(۶) می بینیم محویت و یاد دوست هم است:

شـمع سـان سـوختن آـموخته‌ام چـهره خـویش بر افـروخته‌ام
میزیم خوشحال خرم هر زمان بر یاد دوست گرچه از ما برده نقد وصل را هجران دوست
حضرت سلطان العارفین رح در پرواز پر شهباز را و براوج بلندی شهباز را یاد میکنند و این ذوق استعاره را در خوشحال هم بیشتر می بینیم:

۱. پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ، لاهور، ص ۶۰۳ رودکوثر، شیخ محمد اکرم، لاهور ۱۹۵۸ء، ص ۴۷۵-۴۷۶

۲. گنج الاسرار، (خطی)، مکتوبه محمد رضا، ۱۳۰۶هـ، ۱۳هـ الف ۳. دهنی ادب و ثقافت، راولپندی، ۱۹۶۸م، ص ۱۲۷

۴. همان ۵. تذکره صوفیای سرحد، اعجاز الحق قدوسی، لاهور ۱۹۵۸م

۶. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، یونیورسٹی پنجاب، لاهور ۱۹۷۱م، ج دوم، ص ۴۵۱

سر فراز نہ فلک پرواز ما است باش تا شہباز ما پروا کند^(۱).

عالی، حکیم میرزا محمد نعمت خان شیرازی:

ولادت: ۱۶۴۰ء

وفات: ۱۷۰۹ء

وی عالم و حکیم و شاعر و نثرنگار بود، از قبیلہ ترک بود و در شیراز در فن طبابت شہرہ یافت. در اوائل عمرش بہند وارد شد^(۲). سرخوش در علم و فضل آن حکیم مینویسد: "در فضائل و کمالات از مستعدان زمانہ است، در انواع فنون شعر و انشاء پردازی محسود اقران"^(۳). عالی در غزل تمثیل نگاری صائب رامیدارد و در افکار تصوف ہم شعر خوب نوشته است میگوید:

گر طالب معبودی، بر خیز و بگو اللہ چون بندہ مقصودی، بر خیز و بگو اللہ
در خلق خدا می باش، چون گل بصفا می باش در یاد خدا می باش، بر خیز بگو اللہ^(۴)

تصانیف^(۵):

نعمت عظمی «تفسیر قرآن در فارسی»، وقائع نعمت خان عالی، دیوان عالی، حسن و عشق، جنگ نامہ، مثنوی سخن عالی، شاہنامہ بہادر شاہی «نایاب»، رقعات و مضحکات و خوان نعمت.

میرزا عبدالقادر بیدل:

تولد: ۱۰۵۴ھ

وفات: ۱۱۳۳ھ

ایشان ترک چغتائی النسل بودند. در عظیم آباد و پتنہ^(۶) متولد شدند. شاعر بیدار دل و خود شناس و خود نگر و عارف بودند. کلیات ضخیم و تالیفات نثری ازو باقی ماندہ است. از صحبت فقراء همچو شاہ فاضل، شاہ یکہ آزاد و شاہ ملوک درونش از کمالات باطنی

۱. همان

۲. تذکرہ شعرای پنجاب، عبدالرشید، کراچی ۱۹۶۷ء، ص ۲۳۲

۳. کلمات الشعراء، محمد افضل سرخوش، لاہور ۱۹۴۲م، ص ۷۹

۴. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، یونیورسٹی پنجاب، لاہور ۱۹۷۱م، دوم، ص ۴۱۹

۵. همان

۶. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، یونیورسٹی پنجاب، لاہور ۱۹۷۱م، ص ۳۹۴

معمور گشت^(۱). بیدل شاعر پرگو بوده. مثنوی "طور معرفت" ازوم معروف است یک کلیات و دیوان هم از نولکشور طبع شده است. در چهار جلد ضخیم همه آثارش را در کابل بطبع رسانده شده است. زیاد از کلام بیدل در غزلیات است. معنی آفرینی خاصه کلام ویست. وجد و جوش را در غزل بیدل دیده میشود. این وجد و جوش آفرینی در دیوان باهورح هم دیده میشود. البته کلام بیدل در شعر خیلی زیاد است. دو شعر از غزلیاتش ملاحظه شود:

همه عمر با تو قدح زدیم و نرفت رنج خمار ما

چه قیامتی که نمی رسی ز کنار ما به کنار ما

وله

متو کریم مطلق و من گداچه کنی جز این که نخوانیم

در دیگری بنما که من بکجا روم چو برانیم

۱. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، یونیورسٹی پنجاب، لاهور ۱۹۷۱م، ص ۳۹۴

۱. همان، ص ۳۹۹

باب چهارم

خدمات حضرت سلطان باهورح

زیست فقیر کامل اعجاز رب تعالی می باشد که ازان همه محیط استفاده میبرد. جائیکه آن فقیر زندگی میکند بوی خلق محمدی صلی الله علیه و آله وسلم را میپاشد. آن جامع صفات الهی هر جای که برود صداقت و حقیقت را فروغ میدهد.

خانقاه فقیر کامل مرکز درس حیات می باشد که جامعه ازان علم و عرفان و تزکیه نفس و تصفیه قلب را بدست آورد. انسان از دنیا و فریب دنیا در صدها حجاب غرق می شود و از قرب و شناخت حق تعالی دورتر میشود. در حلقه و خانقاه فقیر کامل تاثیر دنیا و حب دنیا از دلهاشسته میشود و قرب خداوندی بدست می آید. علم و عرفان قرآن روشن میشود. غذای روحی طالب، قرب فقیر کامل است که انقلاب درونی را سبب می باشد. گویا این خدمات فقیر یا عارف زندگی را اساس است. بدون معرفت و ذوق حقیقی دنیا و محض حب دنیا برای انسان حکم خودکشی را دارد و بمقام اسفل السافلین می رساند.

خدمات حضرت سلطان باهو قدس الله سره برای جامعه و دین اسلام هنگفت است. ایشان در زندگی خود هر کجا که مسکن و رزیدند آنجا را منبع رشد و هدایت می ساختند. مردمان را در علوم ظاهر و باطن کمک می کردند. بدرس حق و صداقت محیط را روشن می کردند و به تلقین صبر و توکل و عشق مردمان را گرمی و ذوق زندگانی اعطا می نمودند. بقول مولوی جلال الدین رومی:

کار پاکان روشنی و گرمی است

همینطور بدوران مسافرت و سیرو سیاحت هر کجا که می رفتند بطور مبلغ اسلام و عارف دین مصطفی اعلام دین حق همی کردند. ایشان علاوه به اندرون شبه قاره هند و پاکستان بر ایران و شام و مصر و عرب هم مسافرت نمودند^(۱). و هر جائیکه رفتند بطور مبلغ عرفانی خدمت نمودند. سعی شان در تلاش حق قوه فکری را بیدار می کند چو گویند:

"سی سال در طلب مرشد گشتم و سالها باشد که در طلب طالبم، طالب الله بدست نمی آید"^(۲).
وباز در کتاب نورالهدی میگویند:

۱. رک: باب دوم

۲. عین الفقر (خطی) مکتوبه ۱۲۸۰ هـ ۲۲۳: الف مملوکه نگارنده رساله

"مدتها سالها سال شد که در طلب طالبان، طالب لایق توجه (هستم) (۱)" این کردار و عمل در اوصاف استقامت و تحقیق و عشق را رهنما و نمونه کامل است. کفار ازدیدن چهره شان و از شنیدن گفتارشان کلمه طیب لا اله الا الله محمد رسول الله همی خواندند (۲). و اینگونه تاثیرشان از مهد تا لحد متوالیاً بینیم. فیوضات عرفانی شان بعد از وصال بحق شدن شان هم جاری ست که خاتقاه حضرت سلطان العارفين مرکز تجلیات و محیط انوار الهی ست خود میگویند:

هر که طالب حق بود من حاضرم
طالب بیا طالب بیا طالب بیا
زابتدا تا انتها یکدم برم
تا رسانم روز اول با خدا (۳)

بهرطور خدمات شان در زمینه های مختلف متعددی ست. مرقوم زیر فقط خدمات علمی و دینی شان را آورده میشود.

فصل اول

خدمات علمی:

علم چیست؟ دانستن است. دانستن برای چه مقصد؟ دانستن برای پیشرفت دنیوی خود یا دانستن برای معرفت حق باشد. علم برای دنیا و حرص از خیلی مذموم قرار داده شده است که محض کار نفسانی میباشد و علم لوجه الله کار رحمانی میباشد. حضرت سلطان باهو مینویسند: "علم نیز دو قسم است، علم عارفیت و علم عاریت. علم عارفیت علم ربوبیت است طالب دیدار، علم عاریت طالب دنیا (غبی) مردار (است). علمی که از بهر خدا و اعمال خواند بمرتبه محمد صلی الله تعالی علیه و آله وسلم رساند و علمی که بهر دنیا روزگار خواند همنشین ابوجهل نشاند (۴)".

همینطور نزد صوفیه علم در دو حصه منقسم می شود یکی علم ظاهر و دیگری علم باطن. علم ظاهر قرآن شریف، حدیث، فقه، منطق، ریاضی، شیمی، حیاتیات و علم طبیعیات و غیرهم است. و علم باطن بوسیله ذوق شوق و عشق به لوح و قلم و کرسی و لقاء معرفت حق تعالی است. آن علم برای زیست کردن و این علم برای زیست و مقصود زیست یعنی عرفان حق تعالی است.

۱. نورالهدی (خطی) مکتوبه ۱۳۱۲هـ، ۹۷: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. رساله روحی (خطی)، مکتوبه ۱۳۵۴هـ: ب

۳. رک: باب دوم

۴. عین الفقر (خطی) مکتوبه ۱۲۹۴هـ، ۶۱: الف مملوکه نگارنده رساله

حضرت سلطان العارفين ميگویند:

"علم ظاهر بمنزله ابتدا است و علم باطن بمنزله انتها است بجز هر دو علم رسیدن به مراتب عین ممکن نیست. علم غمخوار جان است غیر از علم زاهد بمنزله شیطان است"^(۱).
بقول مولوی:

علم چون بر دل زند یاری شود علم چون بر تن زند باری شود^(۲)

حضرت سلطان العارفين در مورد علم ظاهر و علم باطن بجای دگر ميگویند:

"علم ظاهر قال (و) بیان علم باطن معرفت وصال عیان است. جائیکه علم عیان است چه حاجت قال و بیان است. هر که خبر از علم تصوف عیان دارد و نه از علم فرض، واجب، سنت، مستحب، ظاهر فقه مسائل بیان، آنرا فقیر نتوان گفت (بلکه) حیوان درقید نفس (و) شیطان^(۳) حضرت سلطان العارفين علم باطن را زیاد در مباحث خود می آورند که بدون علم معرفت و رویت حق تعالی انسان همچو حیوان می ماند. درین باره ایشان همه تصانیف خود در باب علم معرفت نوشته اند^(۴). درباره کنه علم خود میفرمایند:

"علمی که ره بدوست برد در کتاب نیست اینها که من بخواندم همه در حساب نیست^(۵)"

توجه مرشد کامل، تصور اسم الله تعالی و دعوت موجب عرفان است^(۶). در ضمن این هر سه منبع معرفت و علم باطن اقتباسات از تعلیمات حضرت سلطان باهو را نظر کنیم. در مرشد کامل ميگویند که اول معلم و رهنمای راه معرفت میباشد:

"مرشد کامل مکمل آنرا گویند که بیک نظرش طالب الله را همچنان شناسد چنانچه محک ذهب را، چنانچه صراف زر را^(۷)".

در تصور اسم الله می فرمایند:

"قرآن، توریت، انجیل، زبور و هر کتاب فقه مسائل تفسیر از الله است از کتابها نیست. و هر چهار کتاب شرح اسم الله ذات، از کنه خواندن آن را ظاهر و باطن علم علوم واضح می گردد و احتیاج

۱. کلید التوحید (خطی)، مکتوبه ۲. مثنوی رومی، نولکشور لکهنو ۱۲۹۳ هـ، ص ۲۱۱

۳. نورالهدی (خطی) مکتوبه ۱۳۱۲ هـ، ۲۸۰: ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. رک: باب ششم در آثار ۵. عین الفقر (خطی) مکتوبه ۱۲۸۰ هـ، ۳۱: الف

۶. رک: باب هفتم در سنجش آثار

۷. عین الفقر، شرح نظام الدین، ملتان ۱۳۴۸ هـ، ص ۱۹: ۲، ایضاً (خطی)، ۱۲۹۴ هـ، ۱۲۸: ب، مملوکه نگارنده رساله

خواندن علم نماند. بهتر آنست مطالعه استغراق از مطالعه اوراق (۱) در ضمن دعوت می گویند:

"هر وقت که طالب میخواهد غرق بوحدانیت فی الفور و هر وقت که طالب خواهد ملازم مشرف دیدار پرانوار جان فدای تصدق هزاربار مجلس محمدی صلی الله علیه و آله وسلم حضور، این راه نور و حضور میکشاید از قبر اولیاء الله و یا از قبر شهدا که با هر یک روحانی ملاقات کند (۲)".

حضرت سلطان العارفین در مباحث علم (علم ظاهر و علم باطن) بالاتر مقام وجدان رامیدهند که وجدان قوة و اهمه کامله است و این اصلاً علم لطیف است. این علم نتیجه علم مشاهده و علم تحقیق میباشد. حضرت سلطان العارفین معتقد اند که باین قوة و اهمه کامله انسان کامل بهر صورتی که خواهد خود رامی آرد. و ایشان در زندگانی خود در زمان تلاش مرشد کامل همینطور کردند گویا این علم را عملاً در کردار و مشاهده آوردند (۳). مراحل مشاهده و کردار علمی شان باین جا قرار نمی گیرد بلکه در علم شان انسان میتواند خود رابه صورت خاک یا آب یا باد یا آتش بیارد (۴). ظاهر میشود که این گوشه علم علمای مکینکی و شیمی و طبیعی رادعوت فکر میدهد.

در تخلیق کائنات و خلقت آدم هم نظر به بعضی احادیث انکشافات علمی شان در مورد علوم حفاری و علوم آثار قدیمه خیلی به اطلاعات ما می افزایند (۵). چنانکه میگویند:

"بسیار آدمها پیش آدم ما گذشته اند و تاریخ آدم به صدها میلیونها سال گسترده می شود (۶). اگرچه همه علوم که مزبور بالانشان داده شده اسبت به پیش همت عالی شان چیزی نیست زیرا که منتهای علم حضرت ممدوح قدس سره به معرفت ذات حق تعالی میرسد.

۱. امیر الکونین (خطی)، مکتوبه ۱۱۹، ۱۳۴۸ هـ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. کلید التوحید (خطی)، مکتوبه ۴، ۱۳۰۶ هـ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. رک: باب دوم

۴. رک: باب هفتم در ارزش علمی (scientific)

شیخ ابوالمنتهی در شرح فقه اکبر همین نکته را توضیح می دهد:

"عند اکثر المتکلمین اجسام لطیفه قادره علی التشکل بالاشکال المختلفه" یعنی اکثر متکلمین متفق اند که اجسام لطیفه را

به مختلف صورتها شکل کردن قدرت هست.

۵. رک: باب هفتم در ارزش علمی (scientific) (ابوالمنتهی مع حواشی جدیده، دهلی ۱۳۳۲ هـ، ص ۵)

۶. عین الفقر (خطی) مکتوبه ۲۹۲، ۲۱۸ هـ، الف

همین فیوضات و تعلیمات علمی شان که از زمان خودشان تا امروز متعددی از خانقاه‌های سلسله شان بوجود آمد که درس رشد و عرفان را وجود دارد. درسطور زیر چند تا از آن خانقاه‌ها را نشان میدهیم که امروز هم تعلیمات و فیوضات عرفانی حضرت ممدوح قدس‌الله‌سره درانجا جاری است:

۱- خانقاه حافظ محمدبازیدرح و بی بی راستی رح هر دو مزار پدر و مادر حضرت سلطان العارفین درشهر شورکوت از زندگانی حضرت ممدوح استقرار یافته است و در آن زمان آن خانقاه یکی مرکز درس و عرفان بود. فعلاً یک سرای و لنگر خانه برای رفاه عامه موجود است. درین ایام متولی این خانقاه معروف صاحبزاده سلطان عبدالمجید ابن حضرت سلطان نور حسن^(۱) می آید.

۲- خانقاه حضرت سلطان العارفین سلطان باهورج^(۲) که بدوران حیات خودشان منبع رشد و هدایت بوده است و پس از وصال حضرت ممدوح از ۱۱۰۲هـ تا دور حاضر سجاده نشینان درگاه سلسله رشد و هدایت را ادامه داده‌اند. فعلاً سلطان غلام جیلانی ابن حضرت امیر سلطان سجاده نشین است.

۳- ملا معالی^(۳) در کرک سبئی بلوچستان، از زندگانی حضرت سلطان العارفین (۱۰۳۹-۱۱۰۲هـ) و بعد مرید شدن سلسله قادریه رادر بلوچستان فروغ دادن آغاز کرد تا عصر حاضر خانواده‌اش موسوم به اخوند زادگان در خدمت طریقت کار می کنند.

۴- خانقاه مائی فاطمه مستوئن قریباً از سال ۱۱۰۰هـ بمقام وهوا دیره غازی خان مرجع خلائق است. این زن عارفه در مهد، از حضرت سلطان باهو فیض یافته شده بود چون حضرت ممدوح قدس سره در ایام زندگی خود بخانه‌اش تشریف آوردند. فیضان طریقت بتوسط این زن عارفه در سند و بلوچستان نفوذ کرد.

۱. رک: شجره ج (iii)

۲. رک: باب دوم در احوال

۳. رک: باب سوم در معاصرین

۵- خانقاه سید موسی شاه (سید موسی*) قریباً از سال ۱۱۱۱ هـ مرکز رشد و هدایت شده است در لو موسی نزد روری در استان سند. حضرت سلطان باهو بروز وصال خود اسم الله را بر لوحی نوشت و فرمودند که این را به موسی شاه بدهید که از سند می آیند و از همین لوح اسم الله موسی شاه را فیضان و عرفان حاصل شد.

۶- دربار سید احمد و سید محمود^(۱) موسوم به دربار بادشاهان در خوشاب (سرگودا) درین سلسله خانقاه معروف است و زیارتگاه خاص و عام است ایشان مستقیماً از حضرت سلطان العارفین رح خلافت یافته بودند در عهد عالمگیر.

۷- مزار خلیفه نورنگ کهیتران در وهوا دیره غازی خان مرجع خلایق است در زندگی حضرت سلطان العارفین اکتساب فیض کرده بود^(۲)

۸- دربار شاه مراد در لندا شریف (نزد دیره اسمعیل خان) از ۱۱۲۳ هـ زیارتگاه عام است. شاه مراد مرید خلیفه نورنگ کهیتران بود اولاد شاه مراد در رشد و هدایت طریقت خدمت می نمایند.

۹- خانقاه سید شاه حسین شیرازی این خانقاه بفاصله سه کیلومتر در جنوب لندا شریف از سال ۱۱۵۰ هـ در فروغ سلسله قادریه قائم است. شاه حسین هم خلیفه شاه مراد (لندا شریف) بوده اند.

۱۰- خانقاه سلطان مرتضی از سال ۱۱۵۱ هـ باین سلسله متعلق است. مرتضی شاه مرید و خلیفه شاه مراد (لندا شریف) بوده و لقب سلطان از مرشد خود یافته بود در شهر میرن چهل و پنج کیلومتر در جنوب دیره اسمعیل خان مرجع خلایق است.

۱۱- خانقاه شیخ یوسف هم از سال ۱۱۵۱ هـ مرکز رشد و هدایت شده است. شیخ یوسف هم خلیفه و مرید شاه مراد (لندا شریف) بوده است. چهار کیلومتر در شمال غرب دیره اسمعیل خان واقع است.

۱۲ - خانقاه محرم سلطان از سال ۱۱۵۲ھ، دوازده کیلومتری از دیره اسمعیل خان، نزد قیوم نگر موجود است. زیارتگاه معروفی است. صاحب خانقاه از شاه مراد (لنڈا شریف) اکتساب فیض کرده بود.

۱۳ - خانقاه خلیفه محمد صدیق مرید مائی فاطمه مستوئن (وهوا، دیره غازی خان) فیض یافته حضرت سلطان العارفین از قوم سیهر متوطن لیہ کمال خان از ناحیه دیره اسمعیل خان (اکنون لیہ د ریخش مظفر گر است) بعد از حصول تربیت و فیض در محمد پور نزد سکھر سکنه گزیدند. اینجا خانقاهش از ۱۱۸۰ھ مرجع خلائق است و خانواده اش به مخدومان مہیسر موسوم شده اند. سلسله سجادگی جاری ست فعلاً مخدوم نثار احمد سجادہ نشین است. درین روزها لیہ ناحیه ایست از قسمت دیره غازی خان. این خانواده "مہیسر" در محمد پور است بر خط سکھراست.

۱۴ - خانقاه میان جی مراد بہتی: مراد بہتی مرید مخدوم مہیسر (خلیفہ محمد صدیق) بوده و مزارش از ۱۲۰۰ھ در مقام وداء نزد ایستگاه راه آہن برگری در بلوچستان زیارتگاه خاص و عام است و فوق العادہ با برکت است.

۱۵ - خانقاه میان محمد صدیق در شہدادکوت (سند) مرجع خلائق است صاحب مزار از مخدوم مہیسر (خلیفہ محمد صدیق) اکتساب فیض کرده بود. سلسله سجادگی تاکنون جاری است.

۱۶ - خانقاه سلطان عظمت (پسر سلطان محمد حسین سجادہ نشین دوم) در احمد پور شرقیہ مرجع خلائق است. بنای این خانقاه قریباً در سال ۱۲۰۵ھ گذاشته شدہ بود. سلسله سجادگی در اولاد تا این دم جاری است.

۱۷ - خانقاه میان علاء الدین (پسر میان فتح دین) قریباً از سال ۱۲۴۰ھ در چپر (خوشاب، سرگودا) مشہور است. ہر فرد خانوادہ حافظ قرآن شریف می آید. فعلاً بیشتر افراد این خانوادہ در چوکندی (کامل پور) زندگی میکنند.

شجره نسبی حضرات چوکندی ملاحظه شود:

حضرات چوکندی که نزد چکوال زیست می کنند از فیض یافتگان سلسله عالیہ حضرت سلطان العارفین قدس سرہ اند. ایشان ادعا می کنند کہ از اولاد خلیل شاه ابن زبیر ابن حضرت علی کرم اللہ وجہہ اند. شجره نسبی شان بہ اختصار اینطور یاد می شود:

شیر محمد، مورث اعلیٰ خانوادہ بہ سی پشت بہ حضرت امیرالمومنین علی کرم اللہ وجہہ می رسد.

بنا بر مخطوطہ ۱۳۱۲ھ مکتوبہ غلام محمد انگوی و مخطوطہ ۱۳۵۴ھ مکتوبہ شاه ولایت تاریخ ولادت شخصیات ناموران این خانوادہ نقل میشود:

پیر محمد شاه: ۲۷ رمضان ۱۲۹۳ھ

پیر احمد شاه: رجب ۱۲۹۴ھ

غلام مرشد: شعبان ۱۲۹۸ھ

غلام حضرت شاه: ذوالحجہ ۱۳۰۲ھ

غلام زکریا: ۱۷ جمادی اول ۱۳۱۰ھ

تاریخ وفات از افراد ناموران اینطور یاد شدہ است:

مزل شاه: محرم الحرام ۱۳۱۸ھ

مائی بہاگ بہری: ۱۳۰۷ھ (زوجہ محمد زکریا بودہ)

فقیر برخوردار باواجی چوکندی: ۲۴ رمضان ۱۳۹۸ھ

۱۸ - خانقاہ گل محمد سندی از سال ۱۲۴۰ھ در دہ پنجوانہ در گورستان شاه نظام زیارتگاہ خاص و عام است اصلاً مردی از چاچران جنوبی بودہ و صاحب مزار از سلطان حافظ محمد سجادہ نشین کسب فیض کردہ بود.

۱۹ - خانقاہ میان محمد کامل در لہری بخش کچھی بلوچستان جای معروف بہ کتبار شریف از سال ۱۲۳۹ھ/۱۸۲۳م مرکز فیوضات است. صاحب مزار از مخدوم مہیسر (خلیفہ محمد صدیق) اکتساب فیض کردہ بود سلسلہ سجادگی تا این روزها ادامہ میدارد.

۲۰ - خانقاه فقیر محمود بمقام لاندی نزد ایستگاه راه آهن نوتال در بلوچستان از سال ۱۲۵۰ھ ادامه میدارد. صاحب مزار از مخدوم محمد صدیق مہیسر کسب فیض کرده بود. سلسله سجادگی در خانوادہ شان جاری است.

۲۱ - خانقاه پیر خیر شاہ لسکانی والا پسر سید عبدالرزاق از اولاد پیر غیاث الدین تیغ بران (دیرہ غازی خان) از سال ۱۲۶۴ھ نزد پیر سید حامد محمود پیر محمد راجن در بخش لیہ کنونی مرجع خلائق است. در زمان سلطان غلام باہو سجادہ نشین بہ دربار حضرت سلطان باہو آمد و مستقیماً از مزار حضرت سلطان العارفین اکتساب فیض نمود. سپس بہ روحانیت پیر سید شاہ مراد مرید نورنگ کیتران فرستادہ شد و مدتی بر خانقاه شاہ مراد در لندا شریف (دیرہ اسماعیل خان) معتکف ماند.

۲۲ - خانقاه سید عبداللہ شاہ در احمد پور شرقیہ از سال ۱۲۶۳ھ مرجع خلائق است صاحب مزار از مدینہ منورہ بہ دربار حضرت سلطان باہو آمد و مستقیماً از مزار حضرت سلطان العارفین اکتساب فیض کرد. پیر عبدالغفور از مد مپال (جہنگ) در حلقہ ارادت وی آمد و مرید شد.

۲۳ - خانقاه مولوی تاج محمود از سال ۱۲۹۰ھ در نواح شکارپور مرجع خلائق است. صاحب مزار از قوم مہر بودہ و مرید سید موسن شاہ گشت کہ فیض یافتہ حضرت سلطان باہو رح بود.

۲۴ - خانقاه بابامیان اللہ جوایا از سال ۱۲۹۸ھ در نواح عاقل شاہ، شاہپور در بخش سرگودھ مرجع خلائق است. وی مرید حضرت باہو بخش بودہ. مردی صاحب کرامت و از قبیلہ راعی بودہ است. * صاحبزادہ سلیم المعروف محبوب سلطان فعلاً بہ سجادہ است.

۲۵ - خانقاه سلطان فتح محمد (پسر شیخ سلطان یار محمد) در جمعہ گہرہ در ناحیہ دیرہ اسماعیل خان از ۱۲۹۹ھ مرجع خلائق است. فرزند نرینہ نداشت. فعلاً سلطان غلام باہو^(۱) پسر

۱. رک: شجرہ ج (ii)

سلطان محمد نواز سجاده نشین است.

۲۶ - خانقاه سلطان سردار بخش شهید رح (پسر سلطان شه نواز رح) قریباً از سال ۱۳۰۰ھ در بهکر (که حالا بخش مستقلی است) مرجع خلائق است. بدست حسودان در استان سرحد از زهر خورانی بشهادت رسیدند. فرزند نرینه نداشت. سلسله سجادگی در حضرات سمندری که خانواده سلطان غلام رسول^(۱) پسر سلطان غلام میران میباشند، میرسد.

* عبدالحنان ناصر در ۶۵ سالگی بتاریخ فوریه ماه سال ۱۹۹۷م بر استفسار بنده اطلاع داد که او ساکن شیخ اوتار (تانک - استان سرحد) است. پدر بزرگش بنام گل امام ناصر در شیخ اوتار جسد مبارک سلطان سردار بخش شهید را غسل داده و آن مقام غسل تهنوز زیارتگاه است. سلطان خیر محمد (ابن سلطان نور محمد) و ضیاء سلطان (پسر سلطان عمر دراز) درین روزها برین خانقاه ماموریت برای دو زوج (بیوگان) حضرت محمد مشتاق سجاده نشین دارند.

۲۷ - خانقاه سید محسن شاه نقوی قریباً از ۱۳۱۰ھ نزد سرای عالمگیر (گجرات) زیارتگاه خاص و عام است. کسب فیض از سلطان نور احمد سجاده نشین کرده بود.

۲۸ - خانقاه میان رحمت در اچروال بخش شاه پور از سال ۱۳۱۹ھ مرجع خلائق است. صاحب مزار از سلطان صالح محمد سجاده نشین اکتساب فیض کرده بود.

۲۹ - خانقاه صدو فقیر در کوت نواز گومل از ۱۳۲۷ھ زیارتگاه خاص و عام است. اکتساب فیض از سلطان غلام نبی پسر سلطان غلام میران کرده بود. خلیفه شریف میانی متولی این خانقاه بوده. حالا خلیفه عجب خان میانی مهتم درگاه است.

۳۰ - خانقاه لعل شاه همدانی (پسر شریف همدانی از دندان شاه بلاول) در عقب دربار حضرت سلطان باهورح از ۱۳۲۸ھ مرجع خلائق است. مستقیماً از دربار حضرت سلطان العارفین اکتساب فیض کرد و همین جا در حالت اعتکاف در گذشت. سلسله سجادگی در اولاد برادرانش، موسوم

۱. رک: شجره ج (ii)

به سید محمد حسین می آید که خود مرید این خانواده و مرد عاشقی بود.

۳۱ - خانقاه فقیر محمد دین برهانی از سال ۱۳۲۲ هـ در شهر برهان بخش کامل پور زیارتگاه معروف است. فقیر مذکور مستقیماً از حضرت سلطان العارفین قدس سره اکتساب فیض کرد. فرزندش فقیر حضرت جی هم مستقیماً از دربار حضرت سلطان باهورج کسب معرفت کرد. مزارش بامزار پدر وی از سال ۱۳۵۲ هـ زیر همان ساختمان است. سائین محمد مشتاق فعلاً سجاده نشین است و از اولادش می آید. سائین محمد مشتاق هم به سال ۱۹۹۰ م فوت کرده است. پسرانش محمد اشتیاق و محمد اشفاق موجود اند و موخرالذکر به سجادگی ماموریت دارد.

۳۲ - خانقاه فقیر محمد دین گجراتی از سال ۱۳۳۳ هـ در گجرات مرجع خلائق است وی از اولاد حضرت جعفر طیار ابن ابوطالب بوده. حاجی الحرمین شریفین بوده. زیارت غوث الاعظم سید عبدالقادر جیلانی رح در بغداد رفته بود و در سال ۱۳۰۰ هـ حاکم بصره را کتاب عین الفقر (تالیف حضرت سلطان باهورج) اعطانمود. یکی از عاشقان صادق حضرت ممدوح بوده است.

۳۳ - خانقاه خلیفه عبدالعزیز یوسف زئی در گورستان کیچی بیگ کویته از سال ۱۳۳۴ هـ زیارتگاه متبرک است. اولادش در خدمت طریقت مشغول اند. وی مرید سلطان صالح محمد سجاده نشین بوده. پسر و متولی اش خلیفه مولوی عبدالغفور در ۱۹۸۸ م فوت کرد و خلیفه عبدالوهاب خان برادر مولوی در ژوئن ۱۹۹۶ م به جهان باقی انتقال نمود. جسد هر دو در گورستان کیچی بیگ نزد صاحب خانقاه بخاک سپرده اند.

۳۴ - خانقاه پیر زمان شاه در گورستان عقبی حضرت سلطان العارفین قدس از سال ۱۳۳۵ هـ مرجع خلائق است وی استاد و معاصر سلطان محمد نواز عارف^(۱) پسر سلطان نور محمد بوده است.

۳۵ - خانقاه جمعه شاه در گورستان عقبی حضرت سلطان العارفین از سال ۱۳۴۲ هـ زیارتگاه

۱. رک: شجره ج (ii)

خاص و عام است. خیلی مرد قلندر بوده و اکتساب فیض مستقیماً از حضرت سلطان العارفین نمود.

۳۶ - خانقاه سلطان نورمحمد ابن سلطان غلام رسول از سال ۱۳۴۳ھ در سمندری نزد دربار قدیمی حضرت سلطان باهورج مرجع خلائق است. پسرش سلطان محمد نواز عارف در ۱۳۵۷ھ/۱۹۳۸م فوت کردند و در ساختمان همین خانقاه به خاک سپرده شدند.

۳۷ - خانقاه سید تیمور شاه بخاری از سال ۱۳۵۰ھ در شهر گنداوه بلوچستان مرجع خلائق است. وی مرید حضرت امیر سلطان سجاده نشین بوده سجادگی در خانواده اش می آید.

۳۸ - خانقاه پیر بهادر شاه مشهدی از سال ۱۳۵۳ھ در محمود پور کاتیه، شورکوت مرجع خلائق است. وی مرید پیر عبدالغفور شاه بوده است که بتوسط سید عبدالله شاه از حضرت سلطان العارفین اکتساب فیض کرده بود. سلطان محمد عزیز^(۱) پسر سلطان فتح محمد ساختمان خانقاه و مسجد را ساخته است. وی بعد از وصال مرشدش سلطان محمد نواز (ابن سلطان نورمحمد رح) که عموزاده اش هم بود تجدید بیعت از پیر بهادر شاه مشهدی کرد. تزئین و آرائش قشنگ و عالی برین خانقاه بدست استاد لاله موجان والا گذاشته شده است که در ۱۹۸۳م بتکمیل رسانده است.

۳۹ - خانقاه کالودهی شریف نزد گوجره آستانه طریقت است که موسس آن سید فقیر شاه مرید حضرت محمد امیر سلطان بوده.

۴۰ - خانقاه سلطان دوست محمد از سال ۱۳۶۸ھ در موضع حضرت سلطان باهو زیارتگاه معروفی است. پسرش سلطان خضر حیات متولی خانقاه بوده است و نائب سجاده نشین درگاه حضرت سلطان باهو هم بوده که در سال ۱۹۹۵م ازین جهان فانی درود کرد و در محوطه خانقاه مدفون دارد.

۱. رک: شجره ج (ii)

۴۱ - خانقاه فقیر نور محمد کلاچوی از سال ۱۳۸۰ھ در شهر کلاچی مرجع خلائق است. وی از سلطان صالح محمد و سلطان نور احمد سجاده نشینان حضرت سلطان العارفین یکی بعد از دیگر بیعت شد. صاحب تصنیف بوده. مقدمه بر کتاب نورالهدی تصنیف حضرت سلطان العارفین نوشته است. کتاب "عرفان" از معروف است. *فقیر عبدالحمید فعلاً سجاده نشین است.

۴۲ - خانقاه حضرت فیض سلطان^(۱) (پسر حضرت سلطان نور محمد) از سال ۱۳۹۳ھ در شهر اوسته محمد در بلوچستان مشهور است. پسرش سلطان ولی محمد در سن بلوغت در ۱۳۶۶ھ فوت کرده بود و اولاً در همین خانقاه سپرده خاک شده بود. سلطان غلام میران متولی خانقاه است.

۴۳ - خانقاه درویش بشیر احمد از سال ۱۳۹۷ھ در مهاجر کامپ شهر کراچی مرجع خلائق است. وی به دست سلطان غلام دستگیر^(۲) پسر سلطان محمد نواز بیعت کرده بود. در اواخر بیست سال زندگی نان نمی خورد فقط چائی و شیر می نوشید.

۴۴ - خانقاه سلطان محمد عزیز پسر حضرت فتح محمد از سال ۱۴۰۱ھ در موضع حضرت سلطان باهو استقرار یافته است. مردی صاحب استقامت بوده. از حضرت سلطان محمد نواز بیعت نمود و تجدید بیعت با پیر بهادر شاه مشهدی کرد. پسرش سلطان صفدر علی متولی خانقاه بوده که بتاريخ ۲۸ اکتوبر ۱۹۸۶م انتقال نمود و در خانقاه پدرش مدفون است. *حالا سلطان اصغر علی به سجاده است.

فصل دوم

خدمات دینی:

در ضمن علم ظاهری و دینی همچو صوفیای کبار خدمات حضرت سلطان العارفین بسیار است. هر آنچه مدرسین و واعظین در صدها کتاب میخوانند و نمی توان در سالها سال حق تدریس

۲. رک: همان

۱. رک: شجره ج (ii)

ادا کنند آنهمه را حضرت سلطان العارفین بوسیله قول و فعل خود به جامعه رساند.
 در اواخر سالهای فرمانفرمائی شاهجهان پادشاه (م: ۱۰۷۴ هـ) جنگ و جدال میان شاهزادگان
 (پسران شاهجهان) در هندوپاکستان پادشاهی اسلام را زیاد خسارت و نقصان داد. جانب دیگر
 هندوان و مرهته‌ها سرکشی زیاد کردند و بارها با اورنگزیب عالمگیر (م: ۱۱۱۸ هـ) مقاومت
 نمودند. شاهزاده داراشکوه (م: ۱۰۷۸ هـ) به آزاد منشی خود واز مسلک یگانگت با مذهب
 هندوان تصوف و عقاید اسلام را پراکنده کرده بود^(۱). در حین آن محیط ورود حضرت سلطان
 العارفین سلطان باهو با افکار و عقاید عالی در احیای کتاب و سنت و ترویج عرفان خیلی مهم
 است.

حضرت قدس‌الله‌سره در بیشتر تصانیف خود نام پادشاه اورنگزیب عالمگیر را بتمامی احترام و
 عزت بنوشت که باعث تقویت و مداومت پادشاهی اورنگزیب عالمگیر شد^(۲). این اقدام از
 شخصی همچو حضرت سلطان العارفین در مردم عموم طمانیت و استقلال اعطا کرد و مردمان
 هندوپاکستان به جان و دل در حمایت عالمگیر آمدند. بدینطور پادشاهی اسلام عالمگیر را که مبنی
 بر خداترسی کتاب و سنت بود کمک اخلاقی و روحانی رسید. رسایل صوفیانه حضرت سلطان
 العارفین در سراسر هندوپاکستان بتوسط درویشان و خلفاء در زبان فارسی انتشار یافت و تصوف و
 عرفان اسلام در مردمان خاص و عام معرفی شد. تاثیر تصوف "یوگائی" داراشکوه از بین رفت.
 شعر هندی (سرائیکی) و شعر دیوان فارسی حضرت سلطان العارفین بر زبان مردمان هندو
 پاکستان مروج گشت. چنانکه در باب هفتم و هشتم این رساله می آید که این محیط دینی و
 اسلامی را از عقاید فتنه‌انگیز بعد از کاوشهای جلیله حضرت سلطان العارفین سلطان باهو در
 اواخر عهد مغلیه هندوپاکستان حضرت شاه ولی الله دهلوی (۱۱۱۴-۱۱۷۶ هـ) پاک ساخت.
 گوئی در اصلاح معاشرت و دین حضرت سلطان العارفین در دوره عالمگیری محرک اول بودند
 و این کار را حضرت شاه ولی الله ادامه داده بود.

آیه قرآنی و احادیث

در شرح و توضیح مطالب عرفانی حضرت قدس‌الله‌سره متعدد آیه قرآنی را در بیان آورده‌اند

۱. رک: باب سوم، در معاصرین حضرت سلطان باهورج
 ۲. رک: باب ششم در آثار

و تفسیر آن را بکمال علم و عرفان نوشته اند^(۱). صدها حدیث قدسی و حدیث نبوی (ص) را هم در تصانیف خود بکار آورده اند که بعد از قرآن دومین منبع علوم دین اسلامی بقرار می آید^(۲). حضرت سلطان العارفین چهل حدیث در صفت فقر محمدی صلی الله علیه و آله وسلم را بقول شیخ ابو سعید احمد بن حسن الطوسی رح در کتاب معروف کلید التوحید کبیر نقل کرده اند^(۳) که در باب فقر و فقیر اطلاعات بیش بها را دار است.

رمز دین:

نزد ایشان ذکر و یاد الهی را تسلسل و دوام باید داد و این ذکر را صلوات دائمی میگویند. کسانی که صلوات وقتی را ادامه ندهد صلوات دائمی او قبول نیست. بزبان گوهر فشان خود میگویند:

"قال علیه السلام من لم فرض الدائم لم يقبل الله له فرض الوقت کسیکه ادا نکند فرض دائمی را خدایتعالی جلشانه قبول نکند فرض وقتی ادا (کردن) بغیر نماز ذکر اگرچه با پارسائی مثل موی شود و بغیر از ذکر نماز قبول نیست اگرچه با نماز پشت او کوزه شود^(۴)."

گوئی بهر قول و فعل انسان دین مترشح باشد و منافقت را در آن هیچ جای نیست.

در زمان حضرت سلطان العارفین اولین مرکز رشد و هدایت دین و منبع درس و تدریس کتاب الهی خانقاه پدر و مادر حضرت ممدوح قدس الله سره در شورکوت بود اگرچه حضرت سلطان العارفین خودشان بیک جای قرار نگرفتند ولی خلفاء و اخلاف شان این کار دینی و علمی را بتمام عقیدت و ارادت استقرار نمودند.

خدمات دینی جانشینان و خلفاء حضرت سلطان باهورح:

۱- درس قرآن خانقاه حضرت سلطان باهورح:

درس قرآن ناظره و حفظ از اوائل وفات حضرت سلطان العارفین تا هنوز بر خانقاه عالی جاری ست. اسمای استادان و معلمین این درس عالی را در زیر نوشته میشود:

۲. رک: همان

۱. رک: باب هفتم در سنجش آثار

۳. کلید التوحید کبیر، مکتوبه ۱۳۳۳ هـ، ص ۲۸۶ تا ۳۰۰، مملوکه سلطان غلام باهو

۴. حجت الاسرار مکتوبه ۱۳۷۴ هـ، ب: ۲، ج: ۳، مملوکه تبه پیران

حافظ جام (م: ۱۲۷۰ھ)

میان محمد حیات (م: ۱۳۱۸ھ)

میان سلطان اعظم (م: ۱۳۵۹ھ)

میان محمد زکریا (م: ۱۳۶۵ھ)

حافظ محمد موسی (م: ۱۳۷۰ھ)

استاد فقیر صاحب (نامش کسی معلوم نکرد) در زمان (۱۳۶۶ھ تا ۱۳۷۲ھ) بعد از مسکن ورزیدن هفت ساله رفت و خبرش مفقود است.

حافظ عطا محمد نابینا (م: ۱۳۸۵ھ)

حافظ غلام حسین دامانی (م: ۱۳۹۵ھ)

* حافظ محمد رمضان خطیب و امام مسجد خانقاه حضرت سلطان باهورح درس قرآن را ادامه داد که در سال ۱۴۱۴ھ/۱۹۹۳م فوت کرد. پس ازان برادرش محمد ظفر خطیب و امام مسجد درگاه گشت. اما سلسله درس قرآن انقراض شده بنظر می آید. پدرشان حافظ غلام محمد المعروف به حافظ نسواری رح تا سال ۱۳۸۰ھ مسئولیت خطابت و امامت به مسجد درگاه عالی ادامه داد و آن مرد باعمل درس قرآن شریف هم به دربار عالی اجرا داد. مدتی کوتاه فقیر نورمحمد کلاچوی و حافظ محمد امیر نابینا بلوچ درس قرآن شریف همی دادند. حافظ فیض محمد و حافظ سوهارا هم خدمات داده اند.

۲- درس سید موسن شاه جیلانی رح (م تقریباً ۱۱۵۰ھ):

از حضرت سلطان العارفین مستقیماً فیض یافته بود. مردی متشرع و عالم جید و فاضل بود. بعد از اکتساب فیض مدتی در وجدان و سرمستی گذراند و بالآخر در لو موسن نزد روری (سند) تدریس قرآن و حدیث و تفسیر را آغاز نمود. در ناحیه وی کسی را اجازه نبود که کار غیر شرعی را نماید. اگر کسی در گردو نواح وی (سکهر، روری و خیرپور) کار غیر شرع را مرتکب میشد آن مرد مومن جریمه می کرد. آن جریمه در زبان سندی به "چتی" و به "چتی موسن شاه" تاهنوز نامیده می شود. صدحیف الان بمصداق "آن قدح بشکست و آن ساقی نماند" کار درس تدریس جاری ست ولی آن عشق و شوق و زندگی در عمل نیست.

۳- درس مولوی محمد روشن (م: ۱۲۷۰ھ)

این درس پر فیض و باکمال دین بر خانقاه سلطان عظمت^(۱) در احمد پور شرقیہ معروف بود. صاحب کتاب مناقب سلطانی از آن استاد درس خلاصہ کیدانی را فرا گرفته بود^(۲). ناگفته نماند کہ خانقاه سلطان عظمت سالها در ناحیہ بہاولپور مرکز درس و تدریس مانده است. فعلاً بقول کسی "صراحی چون شود خالی جدا پیمانہ میگردد" نہ آنجا کسی صاحب فیض بنظر می آید و نہ شغف درس و تدریس و غوغای علم و تعلم دیدہ میشود.

۴- درس فقیران لاندی در نوتال بلوچستان:

موسس این خانوادہ فقیر محمود (۱۱۵۱ھ- ۱۲۵۰ھ) بتوسط مخدوم محمد صدیق مہیسر (م: ۱۱۸۰ھ) از فیض یافتگان حضرت سلطان العارفین بشمار می آید. سلسلہ سجادگی درین خانوادہ جاری است. درس و تدریس قرآن و فقہ و حدیث از فقیر عبدالحی (م: ۱۳۸۹ھ) آغاز کرد است و تا ہنوز جاری است^(۳).

۵- درس میان محمد صدیق شہدادکوت:

این خانوادہ ہم بوسیلہ مخدوم مہیسر (م: ۱۱۸۰ھ) از منبع علوم و معارف یزدانی حضرت سلطان العارفین سلطان الفقرا حضرت سلطان باہو قدس اللہ سرہ کتساب فیض کرد. اولاد این خانوادہ درس و تدریس کتب دینی را ادامہ دادہ است. میان عبدالحلیم (م: ۱۴۰۲ھ) در این زمان یکی فاضل و استاد معروف گذشتہ است.

۶- درس پیر نصیب اللہ شاہ (م: ۱۳۰۱ھ):

در چہالہ شریف نزد کریانوالہ (پنجاب) بر خانقاہ پیر نصیب اللہ شاہ کہ فیض یافتہ حضرت ممدوح قدس اللہ سرہ بودہ، درس قرآن شریف ادامہ می دارد.

۲. رک: شجرہ ج

۱. مناقب سلطانی، لاہور ۱۳۴۵ھ، ص ۴۴۶-۴۴۷

۳. رک: شجرہ صفحہ ۱۸۸ (الف)

۷- درس فقیر محمد دین برہانی (م: ۱۳۲۲ھ):

نزد حسن ابدال و تاکسلا فقیر محمد دین فیض یافتہ دربار حضرت سلطان باہورج درس قرآن و تصوف را میدہد. بعد وی پسرش فقیر حضرت جی (م: ۱۳۵۲ھ) این وظیفہ دین و تبلیغ حق را برقرار نمود. اکنون ہم آنجا بر خانقاہ شان درس قرآن ادامہ میدارد. سجادہ نشین سائین محمد مشتاق مرد دردمندی* بوده است و سرپرست مدرسہ و خانقاہ.

۸- مدارس اسلامیہ خانوادہ چپر شریف:

مورث اعلیٰ این خانوادہ میان فتح دین (م: ۱۲۳۰ھ) بود. پسرش میان علاءالدین از خانوادہ حضرت سلطان العارفین اکتساب فیض کرد. این خانوادہ از نسل "اعوان" است. حالا میان محمد انور از ہمین خانوادہ زندگی میکند. ہمہ خانوادہ (۱) فیض یافتہ و مریدان دربار حضرت سلطان باہو اند. چپر در خوشاب بخش سرگودا واقع است. فرد فرد این خانوادہ از زن و مرد حافظ قرآن شریف است. و از پشت ہا پشت تا محمد انور پسر سلطان اعظم و غلام مرشد پسر محمد زکریا درس قرآن و درس علوم اسلامیہ رامی دهند و صدہا نفوس و طالبان از مدارس شان حافظ قرآن حکیم شدہ اند.

میان علاءالدین از سلطان فتح محمد (۲) پسر یار محمد بیعت و تلقین یافت میان رکن الدین پسر میان علاءالدین اول کسی بود کہ درین خانوادہ درس و تدریس را آغاز کرد. پس ازان میان سلطان اعظم پسر میان غلام نبی کہ جید عالم فاضل و نیکو دانا بود درس و تدریس را ادامہ داد. سلطان اعظم از سلطان نور احمد (۳) سجادہ نشین اکتساب فیض کرد. سلطان اعظم در سال ۱۳۹۹ھ فوت کرد و مزارش در موسی والی نزد پیلان در بخش میانوالی زیارتگاہ است و ہمین جا ہم درس قرآن حکیم جاری شد کہ تحت سرپرستی و حمایت پسرش میان محمد انور فروغ می یابد. حضرت نور سلطان (۴) و حضرت امیر سلطان (۵) سجادہ نشین از شاگردان سلطان اعظم میباشند. میان محمد حیات پسر میان مقبول آبخانہ و حجرہ ہای دربار حضرت سلطان باہو را بنا

۱. رک: شجرہ صفحہ ۱۹۰ (الف)

۲. رک: شجرہ ب (ii)

۳. رک: شجرہ ج (iii)

۴. رک: شجرہ ج (iii)

۵. رک: شجرہ ج (iii)

کرد و بتکمیل رساند. در کلر کھار بر مقام آھو باھو^(۱) مسجدی و حجرہ ای از میان محمد حیات موصوف بنا ساخته شدہ است. مزید بر آن روضہ سلطان فتح محمد پسر یار محمد را در جمعہ گرہ نزد دیرہ اسمعیل خان پدرش میان مقبول بنا کردہ بود. میان محمد حیات بر مزار بانوی معروف فیض یافتہ حضرت سلطان العارفین در گروت نزد خوشاب ساختمان بنا کرد. بسیاری از خدمات این خانوادہ جمع آوری نسخہ ہای خطی حضرت سلطان العارفین ہم است. محمد زکریا مرد عالم و عاشق بود و از سلطان نور احمد سجادہ نشین اکتساب فیض نمود. پسرش غلام مرشد بدست محمد حبیب سلطان^(۲) سجادہ نشین بیعت شد و خانوادہ ش در چوکنندی (بخش کامل پور) زندگی میکند.

۹۔ درس عثمان گنج لاھور:

حافظ میان خدا بخش اکنون در شصت و شش سالگی درس قرآن شریف را میدہد و ہمہ خانوادہ اش از دربار حضرت سلطان باھو فیض یاب است. سلطان نور الہی و سلطان محمد ودود^(۳) پسران سلطان غلام باھو سجادہ نشین گرہ جمعہ شریف از ہمین استاد فاضل و حافظ کامل حفظ قرآن شریف کردہ اند.

۱۰۔ درس خیر شاہ نزد راجن شاہ:

این درس در بخش مظفر گر است در ضمن سید شاہ مراد مرید نورنگ کھیتراں خلیفہ حضرت سلطان باھو رح در باب سوم تذکار خیر شاہ ہم شدہ است. موسسین درس اسلامیہ عربیہ پیر نور زمان شاہ بود کہ در سال ۱۳۹۷ھ فوت کرد. حالا برادرش محمد زاہد و پسرش محمد فیض درس و تدریس را ادامہ می دہند. این خانوادہ ہمگی از دربار حضرت سلطان باھو رشد و ہدایت یافت.

۱۱۔ درس قرآن مرید والا نزد سمندری:

در بخش فیصل آباد اجرا کنندہ مدرسہ سید فقیر شاہ مرید حضرت محمد امیر سلطان است. تدریس حفظ و قرأت قرآن خیلی خوب است.

۲. رک: شجرہ ج (iii)

۱. رک: باب دوم، فصل سیزدہم در خوارق

۳. رک: شجرہ ج (ii)

۱۲ - درس اسلامی کالرا (سرگودا):

این درس مخصوصاً برای حفظ قرآن شریف معروف است. فعلاً حافظ خان محمد از کسته در هفتاد و یک سالگی درس قرآن می دهد. پدرش خلیفه دربار حضرت سلطان العارفین بود. صدها از طلباء دین شرف خدمت این استاد عالی کردند و حافظ قرآن شریف گشته اند. سلطان سیف الدین اکمل (۱) پسر سلطان عمر دراز از همین استاد کامل درس قرآن گرفت و حافظ شده است.

۱۳ - درس اسلامی حافظ عطا محمد بندیال:

این درس در بندیال (سرگودا) هم مرکز علم و فضل تلقی میشود. استاد زمان و فاضل عصر مولوی حافظ عطا محمد حالا در هشتاد و یک سالگی بخوبی صحت کامله در درس منطق و فقه و حدیث و تفسیر مشغول کار است. وی با حضرت سلطان العارفین عقیده و ارادت فراوان میدارد. استادش مولانا یار محمد بندیالی که فوت کرده است می گفته که در دنیا دو سلطان گذشته اند یکی حضرت جامی که سلطان العاشقین بودند و دیگر حضرت باهو که سلطان العارفین گشته اند.

۱۴ - مدارس انوار باهورح پنجاب، سند، بلوچستان:

سلطان محمد مشتاق (م: ۱۳۸۷هـ) پسر سلطان محمد حیات (۲) بسال ۱۳۶۱هـ در شهر بهاگ استان بلوچستان بنای مدرسه اسلامی عربیه را نهاد. وی در سال ۱۳۶۳هـ در شهر دهادهر، استان بلوچستان دومین مدرسه اسلامی عربیه را بنا نهاد. هر دو مدارس اسلامی از مساعی شبانه روزی وی در مدت کوتاهی خود کفیل گشت. سلطان محمد مشتاق موصوف در سال ۱۹۶۶ در شهر بهکر در جوار خانقاه سلطان سردار بخش شهید رح (۳) بنای جامع اسلامی را نهاد و صاحبزاده نور سلطان (۴) پسر سلطان غلام باهو را مهمتم و رئیس جامعه تعیین کرد. این کارهای دینی بزودی پیشرفت کرد ولی بنیان گزار عالی مرتبت زودتر ازین جهان را به درود گفت. سپس الحاج سلطان

۲. رک: شجره ج (ii)

۴. رک: همان

۱. رک: همان

۳. رک: همان

غلام دستگیر قادری و الحاج سلطان نور حسین پسران حضرت سلطان محمد نواز عارف^(۱) از سال ۱۳۹۱ھ تا ۱۳۹۳ھ بنای مدارس اسلامیہ عربیہ را در شهرهای استان بلوچستان همچو کویتہ، تمپل دیرو (دیرہ مراد جمالی کنونی)، سونگر مستونگ و قلات نهادند. حاجی سلطان نور حسین در سال ۱۳۹۶ھ در ناحیہ چولستان بہار (مظفرگر، پنجاب) و در سال ۱۳۹۸ھ شہر جیکب آباد استان سندھ بنای مدرسہ عربیہ اسلامیہ را نهاد ولی سالی بعد این شیفتہ دین و آداب اسلامی این جہان فانی را وداع کرد. اکنون سلطان غلام دستگیر قادری سرپرست ہمہ مدارس مذکورہ است و پسرش سلطان حامد نواز مہتمم مدارس شدہ است. مولوی دائم دین مرید این خانوادہ ہم در سال ۱۳۹۸ھ بنای مدرسہ اسلامیہ را در شہر سبی (بلوچستان) نهاد خود مہتمم مدرسہ گشت نامہای مدارس اسلامیہ مذکورہ بالا در زیر سطور میشود:

۱- جامعہ انوار باہو، بہکر، پنجاب

۲- دارالعلوم غوثیہ انوار باہو، تہل بہار، پنجاب

۳- جامعہ انوار باہو، بہاگ، بلوچستان

۴- جامعہ انوار باہو، دہادہر، بلوچستان

۵- دارالعلوم جامعہ غوثیہ رضویہ انوار باہو کلی دین محمد رئیسانی، وحدت کالونی، کویتہ، بلوچستان

۶- مدرسہ غوثیہ انوار باہو، تمپل دیرو (دیرہ مراد جمالی)، بلوچستان

۷- مدرسہ غوثیہ نورالعلوم انوار باہو، سونگر، مستونگ، بلوچستان

۸- دارالعلوم غوثیہ انوار باہو، قلات، بلوچستان

۹- دارالعلوم تعلیم القرآن قادریہ انوار باہو، سبی، بلوچستان

۱۰- دارالعلوم غوثیہ انوار باہو، مسجد فورس، جیکب آباد، سند

علمای عامل و فضیلائی کامل و حفاظ و فقیہان ذیمرتبت ازین مدارس انوار باہو روح موفق می آیند و دستار فضیلت را می یابند. اگرچہ عدہ موفق شدگان کم است ولی در سائلہای آیندہ ز پیشرفت و فروغ این مدارس حتما تعداد موفقین ہم زیاد خواهد شد.

بوسیلہ این مدارس و علمای طریقہ قادریہ مسلک اہلسنت والجماعت فروغ می یابد. محافل سیرت النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و تقریبات میلاد النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ویاد بود ایام

عرائس اولیای کرام و اکابرین دین برپا کرده میشود. مجالس ذکر و صلوة و سلام و تسبیح منعقد میشود. کار و عظم و تبلیغ دین اسلامی را در سراسر کشور پاکستان انجام داده میشود.

✽ مولوی وزیر القادری در ۱۴۰۱/۱۹۸۰م در شهر رند علی دھادھر بلوچستان مدرسه عربیہ سلطانیہ را بنا گذاشت و درس و تدریس جاری است. مولانا مہتمم درسگاہ است. وی از حضرت سلطان محمد مشتاق (ف: ۱۳۸۷ھ) بیعت یافته است.

✽ در سال ۱۴۱۶/۱۹۹۵م صوفی محمد عارف شاہ مرید سید گل محمد شاہ ابن سید محمد حسین شاہ ہمدانی (خانوادہ سید لعل شاہ ہمدانی رح) در کویتہ بر خیابان بروری در یحیی کالونی نرد وحدت کالونی یکی درسگاہ غوثیہ سلطانیہ و مسجد و باھو ہال (تالار بنام باھو رح) را بنا کردہ است. این ساختمان در سہ طبقہ حاوی بر چہار دہ صد مربع میتر است. طبقہ زیرین کہ درسگاہ دارد و طبقہ دوم مسجد قشنگ تکمیل رسیدہ است و نماز پنجگانہ و درس قرآن شریف آغاز نمودہ شدہ است. باھو ہال بر طبقہ سوم ساختہ شدہ است. ملک محمد اکبر اعوان اولین خطیب و امام جامع مسجد قرار یافتہ است. سید محمد ضیاء الدین (پسر پیر صاحب سیدنا طاہر علاء الدین گیلانی رح) در ماہ اوت سال ۱۹۹۶م از جانب خود و خانوادہ حضرت سلطان باھو رح صوفی محمد عارف شاہ را دستار خلافت اعطا نمود.

مصنفین کتب تاریخی، دینی و عرفانی:

حضرت سلطان العارفین قدس اللہ سرہ مصنف یک صد و چہل رسالہ در فارسی و عربی بودند. یک دیوان شعر فارسی و یک دیوان شعر سرائیکی موسوم بہ ابیات باھو ازیشان بدست ماست. تذکار سی کتاب ازیشان کہ بدست ماست در باب ششم این رسالہ می آید. ارزش این آثار را در باب ہفتم می آوریم.

بعد از ایشان از اخلاف و خلفای شان بسیاری از مصنفین و شعراء مبلغین دین گذشتہ اند کہ صاحب طرز خاصی بودہ اند. چند نفر سرشناس را در ذیل معرفی می نمائیم:

۱ - خلیفہ نورنگ کھتران (م: ۱۱۰۸ھ)

دیوان شعرش مفقود است. چند شعر فارسی ازو در مناقب سلطانی دیدہ میشود.

۲ - پیر مبارک شاہ (م: ۱۲۷۰ھ):

فرزند پیر عبدالقادر از اہالیان سدھانہ بین رودھای چناب و جہلم بودہ است. وی بہ مزار حضرت سلطان العارفین آمد و اکتساب فیض کرد. آن سید تفسیر حسینی و قرآن مجید را بہ فارسی ترجمہ کرد. آن تفسیر بہ "تفسیر مبارک" موسوم گشت و در خانوادہ اش موجود است^(۱).

۳ - مولوی نظام الدین (م: ۱۳۵۱ھ):

وی بتوسط پیر بہادر شاہ مشہدی (۱۲۳۸ھ - ۱۳۵۳ھ) از سلسلہ قادریہ حضرت سلطان باہو اکتساب فیض کرد. وی اولین بار کتاب عین الفقر و رسالہ روحی را بہ متن فارسی چاپ کرد و بزبان اردو ترجمہ ہم نمود. آن مصنف کتب زیر است:

قہر کبریائی

گلولہ بامب

حقیقت مذہب شیعہ وغیرہ

وی درس فقہ و تفسیر می داد. اہل وزیر آباد بودہ و در مولتان زندگی میکرد. این درس اکنون وجود نہ دارد.

نظام الدین ملتانی حنفی خادم شریعت بودہ و از خلفای خانوادہ حضرت سلطان باہو قدس سرہ بودہ. وی شرح قصیدہ غوثیہ مکمل المعروف بہ انوار عشق تصنیف کرد. درین کتاب قصیدہ شریف رادر اردو بہ توضیح سادہ ہمترجمہ شامل کردہ است. و بزبان پنجابی شرح ہم نمودہ است. در آخر کتاب وی یکی منظوم ہدایت نامہ برای طالبان علم تصوف در پنجابی موسوم بہ "اصلاح الطالبین" نوشتہ است.

این تصنیف را ملک چنن الدین خلف ملک فضل دین ککی زئی تاجر کتب کشمیری بازار لاہور بہ انتشار آورده. سال تالیف و طباعت ندارد. بہای این رسالہ در چاپ اول ۳^(۲) مندرج است.

۴ - سلطان حامد پسر سلطان غلام باہو سجادہ نشین:

در زندگانی خود دو کتاب تاریخی را در فارسی تصنیف کردہ است.

۲. مثنوی - دفتر سوم - نولکشور - ۱۲۹۳ھ - ص ۱۲۳

۱. مناقب سلطانی، لاہور ۱۳۴۵ھ ص ۴۲۲-۴۲۳

۱- مناقب سلطانی در احوال و سیر حضرت سلطان باهو و خلفای شان
 ۲- تواریخ حضرت سلطان باهو رساله مختصری در احوال حضرت سلطان باهورج. این رساله
 ایست که مکتوبه بدست سلطان حامد بصورت مخطوطه موجود است. این مخطوطه را در
 ۱۳۳۹/۱۹۲۰ء حکیم سلطان بخش قادری در تفویض کتابخانه عموم پنجاب داده است. دکتر
 راما کرشنا لاجونتی اشتبهاً این رساله مذکوره را بنام حکیم سلطان بخش منسوب کرده
 است. اصلاً مصنف رساله سلطان حامد صاحب مناقب سلطانی است.

۵- سلطان محمد نواز پسر سلطان نور محمد:

رساله درالمعارف و رساله عندلیب لاهوت و دیوان محمد نواز در تصوف و عرفان نظم کرده بود.
 در سال ۱۳۸۱/۱۹۶۱ء پسرش سلطان غلام دستگیر القادری از لاهور بنام "مجموعه کلام سلطان
 محمد نواز" بچاپ رسانده است.

۶- محمد امیر سلطان (م: ۱۳۵۰هـ):

دیوان امیر در فارسی و سرائیکی ازو بدست ماست.

۷- سلطان دوست محمد (م: ۱۳۶۸هـ):

مصنف نظم عارفانه "تحفه دوست" است.

۸- فقیر نور محمد کلاچوی (م: ۱۳۸۰هـ):

مرید سلطان صالح محمد و سلطان نور احمد بوده. چندتا تصنیف ازو معروف است.

۱- مقدمه کتاب نورالهدی ۲- عرفان جلد اول و جلد دوم

* ۳- مخزن الاسرار ۴- ترجمه عقل بیدار

۹- محمد زکریا (م: ۱۳۷۰هـ):

وی از خانواده چپر شریف (سرگودا) بود. یک سی حرفی بزبان پنجابی در احوال حضرت سلطان
 العارفین ازو بدست ماست.

۱۰۔ سلطان غلام دستگیر پسر سلطان محمد نواز عارف:

شاعر پرگو در زبان فارسی واردو است. شعرش مملو باعشق و عرفان است. ازوست:
 پیر مغان (دیوان فارسی) مطبوعه کویتہ ۱۴۰۰ھ
 کلیات شعر اردو مخطوطہ
 سفر بغداد مخطوطہ
 احوال اولاد سیدنا غوث الاعظم مخطوطہ

۱۱۔ صاحبزادہ رفعت سلطان

کہ نامش سلطان احمد بودہ شاعر معروف پاکستان است و از ہمین خانوادہ حضرت سلطان العارفین است پدرش حضرت احمد بخش در ۱۹۹۴م فوت کردہ است. ازوست:
 ایمن (غزلیات اردو) مطبوعہ
 آواز مطبوعہ
 اظہار مطبوعہ
 انداز مطبوعہ
 الفاظ لاہور ۱۹۹۶

۱۲۔ نگارندہ رسالہ بندہ کمترین درگاہ حضرت سلطان العارفین سلطان الطاف علی کہ از ہمین خانوادہ ہستم چندتا کتاب از کاوش زیادہ بطبع رسیدہ است.
 بیست و پنج قرن روابط فرہنگی پاکستان و ایران کویتہ ۱۳۹۱ھ
 ابیات باہو معہ ترجمہ و شرح لاہور ۱۳۹۵ھ
 ابیات باہو معہ ترجمہ درفارسی (مخطوطہ) زیر طبع
 رسالہ روحی معہ ترجمہ در اردو لاہور۔ کویتہ ۱۹۹۳م
 مختصرترین تاریخ حضرت سلطان باہو لاہور ۱۹۹۲م
 پیر آف وانا لاہور ۱۹۹۳م
 پیر پوتہوار لاہور ۱۹۸۸م
 تصوف کیا ہی (تصوف چیست) لاہور ۱۹۹۰م
 آشوب زاہد و واعظ لاہور ۱۹۸۸م

تاریخ نامہ ہرات سیف ہروی (ترجمہ اردو) کویتہ ۱۹۸۵ م
دیوان باہو فارسی معہ ترجمہ اردو لاہور ۱۹۹۱ م
حسین بن منصور حلاج لاہور ۱۹۹۵ م

۱۳ - سید احمد سعید ہمدانی کہ از بخش سرگودا جوانی صلاحیت دار است. زیادی عقیدت و ارادت با حضرت سلطان باہورح می ورزد. کتاب خوب در تفہیم کلام باہو ازوست وی بکمک حضرت غلام دستگیر اکادمی رسالہ روحی تصنیف حضرت سلطان باہو قدس سرہ در انگلیسی بچاپ رسانده است. این کار را در ابلاغ تصوف اسلامی بر سطح عالمی سودمند بتصور می آریم. رسالہ روحی خرد ہم کہ تازہ دریافت شدہ است پ وفسوز ہمدانی با ترجمہ حواشی بہ اہتمام حضرت غلام دستگیر اکادمی در ۱۹۹۱ م بچاپ رسانده است. کتابی موسوم بہ "احوال و مقامات حضرت سلطان باہورح" لاہور ۱۴۰۲ھ (چاپ شدہ است)

۱۴ - صاحبزادہ نور سلطان پسر سلطان غلام باہو ساکن گرہ جمعہ شریف (دیرہ اسمعیل خان) پایان نامہ بعنوان "امام اعظم ابو حنیفہ نعمان بن ثابت" بطور تخصص در جامعہ بہاولپور بسال ۱۹۶۵ م نوشت کہ تا ہنوز چاپ شدہ است.

۱۵ - کبیر انور جعفری مرحوم از احمدپور سیال در توصیف حضرت سلطان العارفین رح رسالہ منظوم در فارسی موسوم بہ "دربار باہو" نوشتہ است. در آخر این باب افزودہ میشود کہ در سراسر پاکستان و در سائر نقاط دنیا مریدان و عقیدتمندان حضرت سلطان العارفین را بفضل خدای تعالی جل شانہ پابند صوم و صلواۃ و راسخ دین و پرهیزگار دیدہ میشود. درین بارہ مس زاہدہ ملک در پایان نامہ خود معترف است کہ حضرت سلطان باہو پیغام خدا و رسول خدا تعالی را بہ مردمان بخوبی رساندہ است و تلقین عمل ہم نمودہ است (۱).

۱. "انہان نی اپنا مقصد کسی مور تی وی ہتھون نہین چھدیا تی لوکان تفکر اللہ تی اوہدی رسول دا پیغام پہنچایا ای تی لوکان نون اوہدی اتی عمل کرن دی تلقین کیتی ای". سلطان العارفین حضرت سلطان باہو دی حیاتی تی پیغام، مس زاہدہ ملک، دانشگاه پنجاب لاہور، ۱۹۷۲، ص ۱۲۲

نزد من همین ماده فکر و افتاد طبع در پیروان حضرت قدس الله سره چیزی اصل است. بقول رومی

رح:

جان جمله علمهای این است این که بدانی من کیم در یوم دین^(۱)

Marfat.com

حافظ سلطان محمد سجاده نشین رح خوانین کهرانی و معروفانی یعنی محمد جام خان ولد ملا علی خان کهرانی، ودیره نور محمد خان معروفانی در خیر پور تانوین که حالا به خیر پور کهرانی معروف است بردند^(۱)."

بموقعه تدفین در خانقاه اولی سال ۱۱۰۲ھ دو پسر حضرت سلطان العارفین رح موجود بودند، یکی سلطان نور محمد رح و دگر سلطان ولی محمد^(۲). البته بعد از وفات حضرت سلطان العارفین رح فرزند کبیر شان سلطان نور محمد رح اقامت به کنار غربی رود سند بعلاقه گرانگ^(۳) فتح خان اختیار فرمودند^(۴).

فصل اول:

انتقال مزار سلطان باهورح بار اول

با رونما شدن حالات مذکور به رود خانه چناب نیز طغیانی به نظر رسید و سیلاب زمین ساحل را پاره کرده تا قلعه قهرگان رسیده قلعه را منهدم ساخته به گورستان رسید. فقیران و خلیفه‌ها همه جسدها (قبرها) را کشیده در صندوق‌ها انداختند. از قبر حضرت سلطان العارفین رح جسد مبارکشان را که مدفون به صندوق بودند سعی کردند تا بیرون بیاورند اما پیروز نه شدند. بالآخر از حکمت غیبی و اسرار الهی شخصی برقعہ پوش ظاهر گردید که از همین جای مدفون صندوق جسد مبارک حضرت سلطان العارفین رح را بیرون آورد و داد^(۵). هزاران نفر جمع گردید و صندوق را باز کرده زیارت کردند. حضرت سلطان العارفین رح به همان طور در صندوق خوابیده بودند و از ریش مبارکشان قطرات آب غسل ظاهر بود. از باز کردن صندوق آن نواح از خوشبو معطر گردید و بر زائرین وجد طاری شد^(۶). برای تدفین دوباره^(۷) احاطه چاه پپیل را

۲. همان، ص ۱۹۳، ب، ۱۹۶: ۱.

۱. مناقب سلطانی (خ) ۱۳۱۹ھ، ص ۲۰۰: ۱.

۳. گرانگ فتح خان در دیره غازی خان نزد "وهوا" واقع است.

۵. مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵ھ، ص ۱۳۰.

۴. مناقب سلطانی (خ) ۱۳۱۹ھ، ص ۱۹۳: ب.

۶. مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵ھ، ص ۱۳۰.

باین بیان عقیده دکتر لاجونتی راماکرشنا صاحب کتاب پنجابی صوفی شعراء در انگلیسی لغو میشود که بخیال او جسد مبارک حضرت ممدوح قدس سره بدست نیامده،

رک: سلطان باهورح از راماکرشنا مرتبه‌ای - آر - لوتهر، لاهور ۱۹۸۲ء، ص ۱۰.

پسندیدند که در آنجا سالهای سال به امر الهی نه انسان میتوانست بگذرد و نه حیوانی از قبیل گوسفند و گاو و غیره اگر کسی با داخل آن احاطه میرفت مریض می شد یا ضرر میدید. ازین جهت مردم به دور این مقام سیم بندی (سیم های خاردار) کردند تا کسی داخل نشود. اینطور آن احاطه پاک و محفوظ ماند^(۱). در همین حدود ایشان را دفن کردند (O). اینجا ساختمان مقبره در ۱۱۸۰ هـ (۲) بنا شد که از آنجا به صدها هزار مردم خواص و عوام آمده فیضیاب گردیدند. در مقبره اولی جسد مبارک حضرت سلطان العارفین رح هفتاد و هفت سال ماند^(۳).

مولف تذکره غوثیه مولانا شاه گل حسن قلندر قادری در همین درگاه آمده تلقین و راهنمایی مستقیماً از حضرت سلطان باهو یافت^(۴). طبق صاحب تاریخ جهنگ در ۱۲۴۵/۱۸۲۹ء در زمان اقتدار رنجیت سنگھ دیوان سانول مل ناظم بود. در این عهد نیز سکها خانقاه حضرت سلطان باهورح را ویران کردند و بعضی از فرزندان حضرت سلطان باهورح را دستگیر کردند و بعضی ها را شروع به اذیت دادن کردند. حتی که اولاد حضرت سلطان باهورح دوباره سند و بلوچستان مهاجرت نمودند. در ۱۲۶۴/۱۸۴۸ء وقتیکه جهنگ بدست مقتدران انگلیس آمد آنوقت صاحبزادگان مذکور به خانها مراجعت نمودند^(۵). ولی تا وقتیکه بار دوم در ۱۳۳۶/۱۹۱۸ء واقعه منتقلی مزار پیش آمد. و بعد ازان این مقام تا ۱۳۷۶/۱۹۵۶ء زیارت گاه عمومی مانده است^(۶).

۷. باین موقعه سلطان محمد حسین سجاده نشین دوم زندگی میکردند.

۱. مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵ هـ ص ۱۳۱ (O) رک - ورق آینده

۲. طبق رپورت انگلیسی (Census report, Jhang, p.11) تدفین بار دوم ۱۱۸۰ هـ درست است.

(O) حدود احاطه مذکور قریب سه فرسنگ (هشت کیلومتر) در غرب قلعه قهرگان بوده و همین جا معروف با پرانا دربار، یعنی دربار کهنه سلطان باهورح شده است. یک خانواده باهورح نزد آن احاطه به چاه سمندری سکونت پذیر است.

۳. مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵ هـ ص ۱۳۱: مناقب سلطانی (خ) ۱۳۱۹ هـ ص ۱۳۶ الف، - ۱۴۲ الف

۴. تذکره غوثیه، ۱۸۸۴ م، ص ۴۶۳-۴۶۴

۵. تاریخ جهنگ، ۱۹۷۶ م، ص ۳۱۸، ۳۱۹

۶. در سال یکهزار و نه صد پنجاه و شش میلادی رود چناب طغیانی کرد و کنارها را برد حتی یادگار مزار (که صندوق مزار اسلا در ۱۹۱۸- انتقال داده شده بود) و مسجد و غیره هم و جمله قبرستان در جوار خانقاه از بین برده شد.

فصل دوم

منتقلی مزار بار دوم و سوم:

به سبب طغیانی و بریده شدن کنارها در رود چناب خانقاه حضرت سلطان باهورج در معرض خطر قرار گرفت چنانچه در ۱۳۳۶ھ/۱۹۱۸م بار دوم مزار حضرت سلطان العارفین رح را انتقال دادند. این منتقلی به سه کیلومتری در شمال غرب انجام شد که در آنجا فعلاً دربار نو معروف است. این کار زمان حضرت امیر سلطان سجاده نشین هشتم (۱۳۳۶ھ - ۱۳۵۰ھ) اتفاق افتاد بود^(۱). دربار نو مشتمل بر خانقاه عالیشان و مسجد میباشد که آن ساختمان یکی نمونه نایاب کاشی کاری به رنگ سبز و زرد است. بر مسجد دربار عالی استاد بنائی غلام حسن و در محل دربار عالی (خانقاه) اسم استاد بنائی عبدالرزاق سندی و محمد حسن پنجابی باخشت های کاشی تحریر شده است. در مردمان عموم مشهور است و روایتاً سینه به سینه هم می آید که بگفته حضرت سلطان باهورج مزار ایشان بعلت خطر طغیانی رودخانه سه بار منتقل خواهد شد. درین باره تحقیق نموده ام که اصلاً انتقال مزار سه بار بعمل آورده شده است چنانچه درین باب آورده شده است انتقال مزار قدیمی اولاً به سال ۱۹۲ھ شد. بار دوم انتقال مزار از دربار کهنه به دربار نو به سال ۱۳۳۶ھ چون بعمل آمد تا شش ماه صندوق جسد مبارکشان در اطاق غربی دربار موجوده حضرت سلطان باهورج بطور امانت دفن کردند. بعد از شش ماه بار سوم در سال مذکور ۱۳۳۶ھ به مقام مزار موجوده تدفین شد. در آن اطاق که تا شش ماه جسد مبارک حضرت ممدوح قدس الله سره امانت نهاده شد فعلاً مزارهای دیگر افراد خانواده در حالت گمنامی وجود می دارد.

۱. ببینید: District Census Report Jhang, p.11

باب ششم

آثار فارسی حضرت سلطان باهو رحمة الله تعالى عليه

حضرت سلطان باهو قدس الله سره طبق کتاب مناقب سلطانی^(۱) و سائر روایات سینه بسینه یکصد و چهل اثر گرانبهارا برای ما بیادگار گذاشته اند ولی اکنون سی و یک اثر شان بدست ماست. ازین سی و یک تالیف یکی زبان در سرائیکی (زبان محلی شان) بوده است که موسوم به "ابیات باهو"^(۲) است. دگر سی کتاب در فارسی است. یکی ازان دیوان باهو، دارای غزلیات فارسی است و بیست و نه تالیف در نثر فارسی است. سه اثر گرانبھانی حضرت سلطان العارفین بدوران تالیف این رساله کشف شده. آثار حضرت سلطان العارفین در زمینه های ادب و علم و معرفت و ثقافت اسلامی ارزش زیادی دارد. هر یک از تصانیف بمنزله مرشد کامل است که منبع آن آیات قرآن و احادیث نبوی است. یعنی این آثار دارای علم لدنی و سراسر الهامیست. اطلاعات در منتهای فقر و تعلیمات عرفانی و تزکیه نفس و درس حکمت و نشانه های علمی را توضیح داده شده است. در سطور ذیل بشرح و معرفی هر یک از آثار مذکور مبادرت میورزد.

۱- اسرار قادری:

این کتاب که کاشف حجاب است در نثر ساده، روان و مرغوب نگاشته شده و متن فارسی آن تاکنون هیچ جا بچاپ نرسیده است. البته ترجمه اردونی آن بدست میاید. یک نسخه خطی آن بدست ماست که چگونگی اش درج ذیل است.

این نسخه خطی مکتوبه محمد بخش پسر الله دته سیال ساکن تبه شریف نزد کوت شاکر بسال ۱۳۷۰ هـ بر کاغذی که اندازه آن (۲۱×۱۵) میباشد در حدود ۱۵۵ صفحه تسوید شده است.

۱. مناقب سلطانی خطی ۱۳۱۹ هـ

۲. نگارنده این رساله در تصحیح و تحقیق و شرح "ابیات باهو" کار مفصلی را تکمیل داده است و آن کتاب در لاهور بسال ۱۹۷۵ء بعنوان "ابیات باهو مع ترجمه و شرح" طبع گردید ۶۳۶ صفحه دارد. اداره مصنفین پاکستان این کتاب را مورد انعام قرار داده است.

محتویات کتاب:

درباره وجود آدمی، پنج گنج، مقامات شصت و هفت، هفت نوع کشف، دعوت قبور، فقیرکامل، چهارکس لایق ارشاد فقیر، علم الحروف، مذمت بدعت و سرود، حسن پرستی و هوای مستی، موسی و خضر، حق الیقین، سه قسم توجه، طریق قادری مثل آفتاب، خلق عظیم و چهار صفت و حضرات تصور، تصوف، تحقیقات و غیره بحث‌های دقیق و عمیق نموده شده است. تحت همه این عناوین بحث‌هایی است بقرار زیر:

علم، امتیاز در نیک و بد کردن است. در علم باطن از لطائف باطنی میکشاید. مرتبه فقیر از اسم الله حاصل آید. توجه و تصرف مرشد کامل طالب الله بمجلس محمدی صلی الله علیه و آله وسلم میرساند. اسباق سلوک هفت ذکر دارد، الله، لله، له، هو، سرهو، هو الحق و لا اله الا الله محمدرسول الله. فقیرقادری بردین و دنیا تصوف دارد. کشف حضوری کشف حقیقی است و دگر جمله انواع کشف خام است. علم دعوت وسیله تسخیر امورات مهمی دینی و دنیوی است. جمله علوم درسی حروف است و به کنه هر حرف باید رسید که دارای تصور، حضرات، کلید و تصرف است. غوث الاعظم در غوثیت و قطبیت بمراتب فقر بودند. علم و عمل با تزکیه نفس هدایت است. راه سلوک بامرشد و به تزکیه نفس است. حیات قلب با تصور اسم الله ذات است. لوازم دنیا زیاد از ضروریات بنیادی پسندیده نیست. کبر را آموزش نیست. حاکم اولی الامر آنست که خاک و زر در نظرش برابر ماند. حیات جاودانی بکشتن چهار طائر شهوت و هوا و حرص و زینت است. نظر فقیر مقلب القلوب است.

نظر نگارنده:

حجابات میان بنده و خدا را بکمال خوبی توضیح داده شده است، قفل حجابات از کلمه طیبه و میشود و انسان بمراتب کامله بتصور اسم الله میرسد. فضائل کلمه طیب و برکات اسم الله را هر کسی بیان می کند مگر این نکات عارفانه را کسی بجز حضرت سلطان العارفین قدس الله سره باینطور بیان ننموده است. تسخیر مهمات دینی و دنیوی بعمل دعوت قبور الی الله طریق است که فقط به سلوک حضرت سلطان العارفین قدس الله سره تعلق دارد. جمله مقربین و صوفیه دیدار ذات الهی را در قلب خود می بینند و مصنف ما که یکی از کاملان است، درین اثر خود توضیحاتی داده‌اند.

۲ - امیرالکونین:

کتاب معلی اللقاب خزینه ایست بی بها، و مضامین تصوف، معارف و علم دیدار و لقا و غیره دارد. متن اصلیش تاکنون بچاپ نرسیده است ولی ترجمه اردوی آن متد اول است. دو نسخه خطی آن اینک بدست ماست.

(الف) نسخه خطی مکتوبه فقیر حضرت جی پسر فقیر محمد دین برهانی بسال ۱۳۳۲ هـ با تقطیع (۱۸.۵×۱۰.۵) به خط نستعلیق مرغوب و جالب در ۲۸۶ صفحه نوشته شد. هر صفحه ۱۳ سطر دارد. روی کاغذ نسبتاً جلی نوشته شده است.

(ب) نسخه خطی مکتوبه ولی محمد پسر میان غوث محمد پتان بسال ۱۳۴۸ هـ به خط نستعلیق ریز نوشته شد. تعداد صفحات ۱۴۰ است و هر یک دارای ۱۹ سطر است.

محتویات کتاب:

شرح فقیر و چهار ملک فقر، شرح اثبات قدم، شرح در معرفت، شرح در علم و عالم، فرق میان عالم و اهل الله، شرح در سلطان الوهم (روح دلیل آگاه)، شرح در دیدار، شرح در حاجی، در جواب خاقانی و شرح در فنا و بقا. تحت این عناوین مطالب بقرار زیر است: فقیر یا شیخ کامل اولی الامر است. پنج گنج همه حاضرات است که بتوجه مرشد کامل رسد. دیدار الهی در خواب و در مراقبه حق است. دیدار باین دنیا هم در لامکان است. اساس فقر تصور اسم الله است. تمام عالم در قید شرع شریف است که علم ظاهر است. علم باطن علم ذکر، فکر، مذکور، الهام، مشاهده، فرق و علم معرفت مشاهده دیدار است. آن ارواح که از شنیدن "الست بریکم" در حال مستی آمدند تا قیامت بهمین حال مست خواهند ماند. مادرزاد ولی الله اینان اند. کساینکه اسم الله را عزت ندارند در بدر میشوند. کیمیای هنر آخر سرد میشود ولی کیمیای اسم الله جاودان است. حاجی حرم مشاهده سنگها و دیوار حرمین رامیکند و حاجی کرم مشاهده نور انوار الهی و نور مصطفوی رامیکند. تصور اسم الله و دعوت به انتهای فقر می رساند.

نظر نگارنده

کسی باینطور توضیحات نداده است که اولی الامر کیست حضرت سلطان العارفین شیخ کامل رابع از اطاعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بمراتب اولی الامر می دانند. بسیاری از صوفیه فرق میان عالم و عارف را بیان کرده اند ولی این توضیحات که حضرت سلطان العارفین بقلم سپرده است بدل میخورد. حضرت سلطان العارفین بکمال آگهی در صفت حاجی تشریح میکنند که عین حق است. معرفی در اولیای مادرزاد و در مقامات شان را حضرت سلطان العارفین اولین کسی اند که بتوضیحات رساندند.

۳- اورنگ شاهی:

این رساله لطیف که اینک دو نسخه خطی آن بدست ماست و به نثر ساده و سلیس نوشته شده است. دارای مطالب گرانبهای عرفانی است که حکم یک هادی بر حق را دارد و گمگشتگان راه عشق حقیقی را بسوی منزل مقصود هدایت میکند. متن اصلی این رساله تاکنون بچاپ نرسیده البته ترجمه اردوی آن که مترجم باهتمام جناب الدین در سال ۱۳۸۷ هـ/ ۱۹۶۷ م بمقام لاهور چاپ و منتشر شده است.

(الف) نسخه خطی مکتوبه گل محمد سندی پهارپوری بسال ۱۳۳۶ هـ به قلم اوسط نستعلیق، در حدود ۱۵ سطر بر صفحه مسطور است. با تقطیع (۱۷×۱۲) تعداد صفحه ۲۳ است.

(ب) نسخه خطی مکتوبه فقیر نور محمد کلاچوی بسال ۱۳۳۵ هـ در ۳۰ صفحه نستعلیق ریز نوشته است. هر صفحه ۱۵ سطر دارد. تقطیع (۱۲×۶.۵).

محتویات رساله: تصور اسم الله ذات، شرح دعوت، شرح نقش وجودیه، در حفظ شریعت نفس را بکش. مرشد باید با حضوری. ابلیس در انکار سجده و نفس در کبر مردود گشت. اسم الله امانت الهی است. هفت نقش تصور وحدت مقام کمال است.

نظرنگارنده

در حفظ و پاس شریعت تلقین زیادی می کنند و اینطور هدایت در بعض از آثار صوفیای کرام همچو جنید بغدادی و امام ابو حامد غزالی رح دیده میشود. در تفسیر آیه "انا عرضنا الامانة... (۱)" اسم الله ذات را امانت قرار می دهند که منبع عشق الهی است. عامل گردانیدن هفت نقش الله، لله، له، هو، محمد، فقر و فنا فی الشیخ از خاصه تعلیمات شان است.

۴ - توفیق الهدایت:

این کتابست با توفیق و در معرفت رفیق در نثر ساده و روان باندا از مدلل و با تحقیق و تاهنوز متن فارسی بچاپ نرسیده. ترجمه در زبان اردو پیدا است. یک نسخه خطی از متن اصیل مزبور بدست ما است که شرحش بقرار زیر است.

نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۳۴ هـ به دست فقیر حضرت جی پسر فقیر محمد دین برهانی باقلم جلی "نستعلیق، خط جالب و تقطیع (۱۸×۱۱) در حدود ۲۱۳ صفحه نگاشته شده است.

محتویات کتاب:

بیان در ده علم، پنج تلقین، حیات و ممات چگونه یکنی گردد، وجود آدمی، شرح در نفس درونی، قوت توفیق، چهار طائر باطنی، ذکر و فکر، فضیلت آدم و بنی آدم، طالب الله و ده وصف شان. در این عناوین بحث هائی نسبت بقرار زیر: خودبینی و جهل زاباده علم شرع و تصوف دورکن تا معرفت یابی. فقیر کامل قادری دو عمل جلالی و جمالی را دارد. اسم الله چو در قلب مومن جاگیرد همچو آفتاب طلوع کند و علم لدنی بروی روشن گردد. ذاکر ذکر اسم الله نفس را از طمع و هوا باز دارد و یکبارگی بمعرفت خدا می رساند. نفس در وجود آدمی همچو مار است و مرشد کامل از دم اسم الله مار نفس را بسوزاند.

نظرنگارنده

دو قوت فقیر کامل قادری از عمل جلالی و جمالی که شرح نموده اند فوق العاده است در آثار

۱. القرآن (الاحزاب ۳۳- آیه ۷۲)

سید عبدالقادر جیلانی هم اینگونه مراتب قادری دیده میشود. شرح در نفس درونی بکمال خوبی توضیح داده شده است.

۵ - تیغ برهنه:

این رساله ایست در نثر پر تاثیر که در آن حقائق و سرّ درونی توام به عرفانی و بادیده بینا بیان نموده است. متن اصیل فارسی تاکنون به چاپ نرسیده است و فقط ترجمه اردوی آن انتشار داده شده. دو نسخه اصل از آن در اختیار ماست.

(الف) نسخه خطی مکتوبه ۱۳۰۶ هـ بدست ماست. نام کاتب مفقود است و دارای ۳۱ صفحه است. در همین جلد دیگر نسخه‌های خطی هم به دست همین کاتب نوشته شده است و نام محمد رضا کلانچی والا آورده شده است. تقطیع (۱۹.۵×۱۱.۵) و هر صفحه ۱۴ سطر دارد.

(ب) نسخه خطی بتاریخ ۱۳۵۶ هـ به دست صاحبزاده نورحسین برکاغذ خاکستری در حدود ۴۰ صفحه نوشته است. تقطیع (۱۵.۵×۱۱.۵) و هر صفحه ۱۱ سطر دارد.

محتویات رساله:

مرشد کامل و مرشد ناقص، طریقه قادری، علم ظاهر و باطن شرح در مریدی و طالبی، شرح ذکر، مرتبه فضل الفقرا تحت عناوین مزبوره گفته شده است که ولی الله آنست که از چهار ظلمت بیرون آید و به چهار نور داخل شود. اهل تصدیق را کلمه طیبه به خدا می رساند و بحضوری مجلس محمد مصطفی می برد. مرشد کامل طالب را تصور اسم الله عطا می کند و ازان تصور چهل و یک جوهر می کشاید.

نظر نگارنده

اصلاً تصور اسم الله مخصوصاً از مهمترین درس و عمل حضرت سلطان العارفين است. جواهر خزائن که از آن تصور اسم الله ذات طالب و سالک را که بدست آید هیچ صوفی اهل الله باین طور تذکار نداده است.

۶ - جامع الاسرار:

کتاب خوب و جامع در اسرار و معارف که متن اصلیش بچاپ نرسیده است و ترجمه اردوی آن مروج است. حالایک نسخه ازان متن اشرف و مکمل بدست ماست که چگونگی آن در ذیل بیان می شود.

نسخه خطی بسال قریباً ۱۳۷۰ هـ به دست محمد بخش پسر الله دته سیال ساکن تبه شریف پیران والا در خط متوسط در حدود ۱۳۸ صفحه آورده شده و هر صفحه دارای ۱۱ سطر است. ولی این نسخه هم در آخر چند تا ورق ندارد.

محتویات کتاب:

ذکر قلوب، ذکر نفس روح و شیطان، ذکر تجلی مقامات، تعبیر خواب، نقش اسم الله و اسم اعظم، ذکر تعظیم وجود انسانی. درین عناوین فرموده اند که سروری قادری بافضل الله تعالی بحضوری رسالت مآب می آید و قادری زاهدی بزهد و عبادت سالها سال باینمراتب می رسد. مرشد کامل طالب را بیک شبانروز بکنه نو دونه نام باریتعالی و بکنه سی حرف الف تا ی می رساند. علم لدنی از تاثیر اسم اعظم حاصل می آید. عارف مدام به اشتغال الله است. حق تعالی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را بموقعه معراج مقام سلطان الفقر عطا فرمود. پیر پاک کیننده و یاری کیننده مرید است یعنی غوث و قطب. علماء را تعلق به ناسوت و فقرا را تعلق به لاهوت است، یکی اهل روایت و دیگری اهل هدایت است. قلب سه نوع است. ذاکر سلطانی آنست که نفس و قلب و روح و سرّ باویکی گردد. سید عبد القادر جیلانی غوث الجن و الانس اند. مراقبه بامشاهده رحمانی است. عشق لطیفه ایست که به معشوق راهی می نماید و کراماً کاتبین ازان راه بیخبر اند. تجلی چهارده نوع است. بر دل عارف مدام تجلی می افتند که صاحب وصل است. اسم اعظم را فقیر صاحب دعوت می یابد.

نظرنگارنده:

برخی از مسائل مهم تصوف به حجت و دلیل قوی بیان کرده اند. درباره فقر و ترک دنیا بسیار امثله می یابیم. کاملاً بیان میشود که منتهای فقر فقط مقام حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بود. اکثر صوفیاء و اهل الله بر موضوعات ولایت، انسان و مرشد کامل

نوشته‌اند. ولی مقامات غوث و قطب، انسان و انسان کامل را که حضرت سلطان العارفين اظهار نموده توضیحات داده‌اند در گفتار و معانی خیلی ممیز است.

۷- حجت الاسرار:

رساله ایست در نثر مطبوع و دارای افکار مرفوع در راه حقیقت بیدار کننده و مقصود دهنده چون مرشد کامل. متن اصل فارسی بچاپ نرسیده است و ترجمه اردوی با مساعی ملک چمن الدین لاهوری متداول است. نسخه خطی این رساله در متن فارسی بدست ماست که ذیلاً می‌گردد.

نسخه خطی بسال ۱۳۷۴ هـ در قلم خیلی خوش نوشته و جلی در حدود ۴۰ صفحه نگاشته شده. هر صفحه ۱۳ سطر دارد. کاتب ناشناس است. اما این نسخه مملو که تبه پیران نزد کوت شاکر است. تقطیع (۲۰×۱۳) میشود.

محتویات کتاب:

انسان کامل، بنده و خدای علم راه و مرشد راهبر، اهل علم و اهل فقر، کامل و ناقص، فکر در آیه الله، وسیله و فضیلت، فراست مومن، ذکر، اثبات شریعت، علم لدنی، علم ظاهر و اسم اعظم، در حکایت فقیر مادرزاد، در خلاف نفس اماره و در اقسام فقرا. تحت این عناوین میگویند که: سرور کائنات پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم انسان کامل اند و علم از پروردگار آموختند. اهل شریعت را، حضوری در خواب، اهل طریقت را حضوری در مراقبه، اهل حقیقت را حضوری در مکاشفه و اهل معرفت را حضوری در مقام روح الله که حق الیقین است. فقیر از مهد تا لحد در ذکر مییاشد.

نظر نگارنده:

حضرت سلطان العارفين قدس الله سره حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را انسان کامل قرار می‌دهند. مولوی جلال الدین رومی رح هم برگزیدگان حق تعالی را که انبیاء و اولیاء عظام می‌باشند روحی و جانی زاید بر افراد عادی بشر معتقد است:

باز غیر عقل و جان آدمی هست جانی در نبی و در ولی (مثنوی)
 امام ابوبکر بن ابواسحاق کلابازی در کتاب تصوف سه نوع ذکر را می‌نویسد. یکی ذکر قلب دوم

ذکر در اوصاف مذکور و سوم ذکر بامشاهده مذکور. حضرت سلطان العارفين قدس الله سره به نوع سوم ذکر را تلقین می کنند.

۸- دیدار بخش:

این رساله اسم با مسمی در علم دیدار و وصول معرفت مسطور است. در تصانیف دست آمده حضرت سلطان العارفين قدس الله سره آخرین رساله است که کشف شده و تا هنوز در هیچ کتابخانه و دیگر شخصی یا دولتی نسخه ای از آن دیده نشد بدینجهت ترجمه اردو هم وجود ندارد. پس نسخه منحصر بفرد آن بدست ماست و چگونگی اش درج ذیل است.

کاتب نسخه ناشناس است البته بر دیگر نسخه خطی بنام "عين الفقر" مشموله همین جلد کاتب نام خود را عبدالله لاهوری مینویسد. بر کاغذ فراخ و خاکستری به خط متوسط در حدود ۲۶ صفحه تسوید است هر صفحه دارای ۱۸ سطر و تقطیع (۲۲.۵ × ۱۴) است.

محتویات رساله:

صفت نبی کریم صلی الله علیه و آله وسلم، علم تصوف و علم تصور، فقر مهجور و فقر وصال، اقرار و تصدیق، تفسیر آیه علم الادم الاسماء کلها^(۱)، هشت علم رهبر دیدار خدا تعالی، کرامت نبی آدم برای معرفت حق، اهل بندگی و اهل شرمندگی، فرض اکبر، اقسام هوا، چهار نشان علماء، چهار نشان فقرا، صاحب توحید و مقام لی مع الله و غیره. زیرا این عناوین توضیحات آمده است که: تصرف دعوت قبور و تصور اسم الله هر دو بنای عرفان است. جسم فقیر از هشت علم یکسر نور می گردد و همین علوم رهبر دیدار خدا تعالی است. مراتب انسان سیصد و سی ست ولی عظمت انسان در مرتبه معرفت است. خدا تعالی را حاضر و ناظر دانستن فرض اکبر است، اگر این فرض ادا کنی هیچ گناه صادر نمی شود. پیغمبر اسلام بمقام لی مع الله از همه دنیا بیخود می ماندند.

۱. القرآن (البقرة ۲- آیه ۳۱)

نظرنگارنده:

حضرت سلطان العارفين قدس الله سره در شرح "لی مع الله" (۱) عقیده دارند که به لحظات این گونه آنحضرت از خود هم بیخود میشوند گویند که روزی که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باین مقام رسیدند، حضرت بی بی عائشه رض پیش رسول خدا آمد، آنحضرت پرسیدند تو کیستی گفت یا رسول الله من عائشه فرمود عائشه کیست گفت بنت ابابکر صدیق فرمود ابابکر کیست گفت اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس فرمودند محمد خود را خود نمیشناسد درین مقام لی مع الله فنا فی الله است بالله بجز بالله دیگر نیست. شیخ عبدالحق محدث دهلوی در رساله مشاهده الابرار بین التجلی والاستتار در شرح حدیث "لی مع الله" میگوید که برای اولیای کرام این وقت، وقتی، میباشد ولی برای آنحضور صلی الله علیه آله وسلم این وقت را استمرار است. طبق فرموده حضرت سلطان العارفين می بینیم که برای آنحضور صلی الله علیه وآله وسلم آیین وقت استمرار هم دارد و محویت وقتی را هم داراست.

۹ - دیوان باهورح:

این اثر دلپذیر شعر کامل مصنف رحمة الله تعالی علیه است که مشتمل بر غزلهای مستانه و وجدانی و عرفانی است. این اثر هرگز مرقع کلیات شعر باهو نیست بلکه دارای غزلیات باهو است. دیوان موسومه رابارها متعدد اشخاص بچاپ رسانده اند ولی کسی بنظر تحقیق و تجسس این کار را بتکمیل و بچاپ نرسانده است. بهمین علت است که هر نسخه چاپی از دیگری مختلف دیده میشود. نسخه چاپی مزبور، و چند نسخه مهم دیگر، اکنون، پیش ماست.

(i) نسخه چاپ شده موسوم به (دیوان حضرت سلطان باهو و فارسی)، چاپ مطبع نور. لاهور سال ۱۸۷۰ هـ

(ii) نسخه خطی موسوم به (دیوان شریف)، مکتوبه ناشناس، سال ۱۸۵۰ء (قریباً)

(iii) نسخه خطی موسوم به (دیوان شریف کامل)، مکتوبه ناشناس، سال ۱۸۶۰ء (قریباً)

(iv) نسخه خطی موسوم به (دیوان باهو)، مکتوبه ناشناس، سال ۱۲۹۰ هـ

۱. حدیث رسول: "لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل" ترجمه: مرا باخدای خود وقتی است که بامن نتواند کنجیدنه فرشته مقربی و نه پیمبر مرسلی.

(v) نسخه خطی موسوم به (دیوان باهو)، مکتوبه ناشناس، سال ۱۲۹۸ هـ
 (vi) نسخه خطی موسوم به (دیوان شریف معه شرح پنجابی) مکتوبه ناشناس، سال
 ۱۳۰۰ هـ (قریباً)

(vii) نسخه خطی موسوم به (دیوان باهو)، مکتوبه محمد رضاخوند، سال ۱۳۰۶ هـ

(viii) نسخه خطی موسوم به (دیوان شریف)، مکتوبه اهمون (حضرت نور احمد)، سال ۱۳۳۴ هـ
 بخط جلی نستعلیق، ۹۷ صفحه دارد. هر صفحه ۶ سطر دارد.

(ix) نسخه خطی موسوم به (دیوان باهو)، مکتوبه قریباً سال ۱۳۵۹ هـ بدست غلام دستگیر القادری
 و فقیر عبدالکریم کاپاری، بخط جلی متوسط. در حدود ۳۰ صفحه و هر صفحه ۱۴ سطر دارد.

محتویات دیوان:

سراسر دارای مطالب عرفانی، صوفیانه و عاشقانه است. بیشتر شعر مستانه و ار در عالم وجد و سرور سروده شده است.

نظر نگارنده:

درین دیوان باهورح شعر عارفانه توحید و وحدانیت را به خیلی موثر طریق و به انداز جداگانه که مخصوص به حضرت سلطان العارفین ست بیان نموده شده است - یقین دانم درین عالم که لا معبود الا هو. بیشتر صوفیه در فلسفه وحدت الوجود عقیده دارند همچو شیخ اکبر محی الدین ابن عربی (م: ۶۳۷ هـ)، سید بلهی شاه قصوری (م: ۱۱۷۱ هـ) و شاه عبداللطیف بتائی (م: ۱۱۶۵ هـ) و سچل سرمست متخلص آشکار (م: ۱۲۴۲ هـ) و غیرهم. یکی گروه صوفیه در وحدت الشهود عقیده دارند همچو مجدد الف ثانی احمد سرهندی رح (م: ۱۰۳۵ هـ) حضرت سلطان العارفین سلطان باهو (۱۰۳۹ هـ - ۱۱۰۲ هـ) مابین هر دو فلسفه وجود و شهود یگانگت پیدا کردند و همین خیال را بعد ازان حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی (۱۱۱۴ هـ - ۱۱۷۶ هـ) بهمین موضوع باینطور اظهار خیال کرد که "نزاع مابین هر دو فرقه لفظی است و ازان بیش نیست." (۱) درین حضرت سلطان باهورح گفتند:-

۱. خواجه غلام فرید مرتبه مسعود حسن شهابی، لاهور ۱۹۶۰ء، ص ۵۵

هو الاول هو الآخر ظهور آمد تجلی او

بذات خود هویدا حق که لافی الکنون آا هو (۱).
صوفیه مضمون جان نثاری و محبت محبوب رادر شعر خیلی زیاد آورده‌اند ولی همین عنوان را
بچه خوبی تمام می نویسند:-

بزلف یار دل بستم به بستن دل چنان مستم

دو عالم رفت از دستم کنون خود را فدا سازم (۲)
شرب عارفانه و صفای باطن و امتیاز میان عقل و عشق و جدوجهد در سلوک و مذمت ریا را
خواجه حافظ و سعدی شیرازی هم بخوبی نوشته‌اند ولی حضرت سلطان العارفین این مضامین
را بکمال دلیل و آگهی باثبات می رسانند در شناخت خویشان بیشتر صوفیه در نثر و نظم
نوشته‌اند. فریدالدین عطار در منطق الطیر و امام غزالی در احیاء العلوم این مضمون را خیلی
باصراحت نوشته‌اند و درین ضمن حضرت سلطان العارفین بکمال سادگی و حق گوئی اینگونه
می گویند:-

طور سینا چیست؟ دانی بیخبر طور سینا سینه خود را نگر

همچو موسی مست شو برطور خویش رب ارنی گو تجلی حق نگر (۳)

*بنده نگارنده رساله (سلطان الطاف علی) بتحقیق و اهتمام سعی نموده و اردو ترجمه فصیح و
بلیغ کرده از حضرت سلطان باهو اکادمی لاهور به سال ۱۹۹۱م انتشار یافته است، بیادگار سه صد
سالمین وصال حضرت سلطان العارفین قدس سره.

۱۰- رساله روحی:

این رساله کوچک ولی در نثر ارزنده‌ترین تصنیف حضرت سلطان العارفین سلطان باهورح
است. داری گنجینه گرانبهای عرفانی ست که در طی صدها سال کسی از عرفا باینطور بیان
نموده. متن اصیل را نظام الدین ملتانی در ۱۳۴۹هـ با ترجمه اردوی بچاپ رساند که الان از بین
رفته است. اکنون فقط ترجمه اردوی پیدا است که مطلقاً بآن مفاهیم حقیقی و تاثیر کلام را اظهار

۱. دیوان شریف کامل (خطی) مکتوبه ناشناس ۱۸۶۰ء، ۲: الف، مملوکه نگارنده رساله

۲. دیوان شریف (خ)، مکتوبه ناشناس ۱۸۵۰ م، ۵: الف، مملوکه نگارنده رساله

۳. همان ۵۲: ب، مملوکه نگارنده رساله

مطابقت ندارد. چند تا نسخه خطی فارسی بدست ماست.

(الف) نسخه خطی مکتوبه فقیر سلطان حامد (صاحب مناقب سلطانی) بسال ۱۲۹۴هـ شامل جلد ضخیم، در آخر این نسخه خطی برشش صفحه کشاده نوشته شده است. هر صفحه ۱۱ سطر دارد و تقطیع (۲۰×۱۱) است.

(ب) نسخه خطی سال ۱۳۰۶هـ به دست کاتب که نامش مفقود است بر ۶ صفحه نوشته شده و برای ملا جواهر خان نگاشته شده است. اغلب مکتوبه به دست محمد رضا کلانچی والا (کلاچی والا) نوشته شده است زیرا که در همین جلد دیگر نسخه‌های خطی به دست همین کاتب است. هر صفحه دارای ۱۴ سطر و تقطیع (۱۹.۵×۱۱.۵) است.

(ج) نسخه خطی سال ۱۳۵۴هـ به دست فضل کریم پسر احمد دین ساکن چکریان از شهر ستان گجرات باخط جلی بر صفحه کشاده درهای فن خطاطی را سفته و در ۱۱ صفحه گنجانیده است. هر صفحه دارای ۱۱ سطر پرگوهر است و تقطیع (۲۳×۱۴) است.

(د) نسخه خطی سال ۱۳۶۵هـ از ید فقیر عبدالکریم کاپاری در قلم متوسط نستعلیق بر کاغذ کشاده محدود به صفحات پنج نگاشته شده که باقطعی متناسب و مرغوب آمده شده و تقطیع (۱۹×۱۴.۵) دارد.

محتویات رساله:

اطلاعات سرّی و عرفانی و هفت روح سلطان الفقر را بکمال عنایات الهی افشان کرده شده است. اسرار آفرینش و پیمان روز الست را بمصداق دریا در کوزه آورده شده است. هشت مطالب را نشان داده شده است. اول علت تخلیق، دوم تخلیق و فلسفه شهود و وجود، سوم نور احمدی، چهارم ذکر هفت روح سلطان الفقر، پنجم معرفی خود مصنف، ششم توصیف رساله، هفتم امر تلقین خلق و هشتم معشوق الهی شدن.

نظرنگارنده:

از خواندن این رساله ظاهر میشود که وثیقه ایست الهامی. خیلی اختصار دارد و بسیار نکات اسرار الهی را در چار چوب چند تا اوراق گنجانیده شده است. خداتعالی میخواست که شناخته بشود و کاینات را تخلیق فرمود. درین معنی حضرت سلطان العارفین حدیث قدسی کنت کنزاً مخفياً فاجیت ان اعرف فخلقت الخلق رادر آغاز رساله نوشته‌اند. شیخ محقق حضرت الشاه محمد عبدالحق محدث دهلوی رحمة الله علیه هم در تصنیف خود این حدیث قدسی را نوشته است^(۱). در کتاب موضوعات کبیر ملا علی قاری هم در تائید این حدیث قدسی توضیحات می آید^(۲). در تخلیق نور احمدی صلی الله علیه و آله وسلم که از نور احدی جلوه‌گر شد و ذکر هفت روح سلطان الفقر را در کتاب محک الفقرا کبیر تصنیف حضرت سلطان العارفین قدس الله سره زیاده توضیحات داده شده است.

پروفسور سید احمد سعید همدانی شرح این رساله نوشته که مکتبه رسالت لاهور در سال ۱۹۸۴ انتشار داد. حضرت غلام دستگیر اکادمی در سال ۱۹۹۰ از لاهور طبع دوم را اهتمام نمود. بنده سلطان الطاف علی برین رساله روحی مقدمه نوشت که شامل کتاب شده است. سپس متن فارسی رساله روحی را بنده بتحقیق با ترجمه ساده و روان در اردو بتکمیل رساند و حضرت غلام دستگیر اکادمی در ۱۹۹۳م از لاهور طبع کرد.

رساله روحی خرد هم از تصنیف حضرت سلطان باهو دریافت شد، * پروفسور سید احمد سعید همدانی متن فارسی را با ترجمه و حواشی در اردو با اهتمام حضرت غلام دستگیر اکادمی در لاهور ۱۹۹۱م بطباعت رساند.

۱۱ - سلطان الوهم:

کتابیست نایاب در فن تصوف و درس معرفت این رساله در سال ۱۹۷۷ء در شهرستان جیکب آباد (استان سند) از کتابخانه آقای سلطان شاه دریافت شد. این نسخه خطی است و نام کاتب مفقود است، در سن ۱۲۰۹هـ نوشته شده است. در حدود ۵۳ صفحه کشاده گسترده شده است. قلم ریز و خط نسح در استعمال آمده است. تقطیع (۱۴×۸/۱/۲۲) است. تاکنون متن فارسی

۲. موضوعات کبیر، دهلوی، ۱۳۴۲هـ، ص ۵۴

۱. مدارج النبوة، ۲: ۷۸۲

کشف نشده بود و بدینجهت ترجمه هم در زبان دیگری نشد. این کتاب اصلاً یکی کشف مهمی ست در تصانیف حضرت سلطان باهو قدس الله سره لعزیز. عجب است که صاحب مناقب سلطانی هم نام این کتاب را نبرده است.

محتویات کتاب

راه دل، پیرکامل، هرذمی و عید محقق، وهم، دیدار و عاشق، گوهرانفاس، عشق، تجلی، دوگواه عشق، وجود موجودات، شجرچهار عالم در انسان کامل، کرب، اوهام، علم، فلسفه تنزل و تخلیق کاینات.

نظر نگارنده

جمله صوفیای کرام دل را مرکز تجلیات الهی قرارده داده اند. و حضرت سلطان العارفین هم دل را موصل ترین راه حقیقت می گویند. مولوی جلال الدین رومی از مقام دل زیاد سخن های دلپذیر نوشته است. ع دل گزرگاه جلیل اکبراست، از وست. اصلاً علم باطن و طریق تصوف همه نگهداری دل است. بطور لفظی فلسفه سلطان الوهم مخصوصاً به حضرت سلطان العارفین تعلق دارد. بلحاظ معنی صوفیای نقشبند و شاهزاده داراشکوه قادری در رساله حق نما براین عنوان زیاد نوشته اند. حضرت سلطان العارفین در کتاب امیرالکونین و در کتاب عین الفقر هم این فلسفه را اشاره نموده اند. روح دلیل آگاه وهم یا اوهام حقیقی ست که بمغزله نورست. چهارعالم ناسوت، ملکوت، جبروت و لاهوت را داراشکوه هم خیلی خوب در رساله حق نما توضیح داده است. ابوالفیض قلندر سهروردی در کتاب "الفقر فخری" شرح آورده است. فلسفه تنزل و تخلیق کاینات را با ترتیب مدارج دکتر میر ولی الدین در کتاب "قرآن و تصوف" توضیحات داده است.

البته درین نسخه عبارات و جملات الحاقی هم یافته میشود که درباره اذکار خفی زیاد اصرار ورزیده شده است و ذکر جهر را فراموش کرده یا نهی نموده شده است. اینگونه افکار در طریق حضرات نقشبندیه یافته میشود و در طریق قادریه ذکر خفی و جهر هر دو را مسلک سالک شمرده شده است.

۱۲ - شمس العارفین:

این نسخه در موضوع "عرفان و تصوف" بر اساس عقیده مسلک قادریه است. اصل نسخه از

حضرت سلطان باهورج است و لیکن گرد آورنده یا جامع نسخه از روی نسخه‌های "کلید التوحید، قرب دیدار، مجموع الفضل، عقل بیدار، جامع الاسرار، نورالهدی، عین النماء، فضل اللقاء، که از تالیفات حضرت سلطان باهورج است. این گردآوری یا انتخاب در زمان اوائل سلطان ولی محمد سجاده نشین اول بعمل آمده است. ازین لحاظ مفاهیم و معانی و حتی همه جملات و تراکیب در کتاب مال مصنف است. ترجمه اردوی ازان بچاپ رسیده است ولی متن اصلی فارسی آن تا به حال بچاپ نرسیده است. دو نسخه خطی این کتاب بدست ماست، بشرح زیر:

(الف) نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۲۹۱ هـ ق به دست محمد حسن پسر خیر محمد ساکن هجکه علاقه بهره در شهرستان شاهپور به خط نستعلیق. تعداد صفحات ۳۷ است و صفحه دارای ۲۳ سطر است، تقطیع (۲۷×۱۵.۵).

(ب) نسخه خطی مکتوبه ۱۳۵۴ هـ ق به دست فضل کریم پسر احمد دین قوم جت (جت در پنجابی) ران به خط نستعلیق خوانا و خوب نوشته شده. تعداد صفحات ۱۰۴ و هر صفحه دارای ۱۲ سطر است. تقطیع (۲۳×۱۴).

محتویات کتاب:

تقسیمات آن بر اساس باب است و جمعاً "هفت باب" دارد اما در متن نسخه ترتیب ابواب به هم خورده است. باب اول در فضیلت خواندن این کتاب، باب دوم در بیان ذکر و فکر، تصور مشق و جودیه و علاج دل سیاه، باب سوم، در بیان مراقبه و مکاشفه، باب چهارم، در بیان فنا فی الشیخ، باب پنجم، ملازم در مجلس محمدی صلی الله علیه و آله وسلم، باب ششم، در ترتیب خواندن دعوت بر اهل قبور و در باب هفتم، متفرقات تعلیمات عرفانی است.

نظرنگارنده:

این انتخاب بالترتیب (سیتامیتک) نیست که از مقامات و سلک عملی یا تجربی مصنف کاملاً با تفکر و فلاسفه عرفانی وی بتوضیح نمی رسد، ولی این کار خیلی سودمند هم می افتد. این نسخه مشحون است از کلمات عارفان و حرکات و سکانات آنان و اعمال و گفتارشان درباره توحید و عرفان و تصوف و شیخ و مرید و مراد و سالک و طریق حقیقت و معرفت، اشکال

گوناگون دعای و تسخیرات. همه کتاب بر اساس عقاید طریقه قادریه بنا نهاده شده است.
 * تدوین رساله شمس العارفین در زمان سلطان ولی محمد سجاده نشین اول سر انجام آمد
 چون خلیفه صاحب‌دنه لنجار و مولوی عبدالشکور شیخ از کتبار شریف و گهوتکی (سندھ) در
 خانقاه سید موسی شاه جیلانی چندتا تصانیف حضرت سلطان العارفین قدس سره را مربوط کرده
 اقتباسات یکجا کرده کتاب جداگانه موسوم به شمس العارفین بر آوردند و به صاحب خانقاه (سید
 موسی شاه جیلانی) تقدیم کردند. درین ضمن متن صفحه پنجم از کتاب عمدة الآثار فی تذکار
 اخبار الکتبار ملاحظه شود:- "خلیفه مذکور و مولوی عبدالشکور قوم شیخ که این هر دو کتاب
 شمس العارفین را از رسائل مؤلفه برهان العاشقین قطب الکاملین سلطان العارفین سلطان باهو
 قدس الله سره لعزیز انتخاب نموده به پیر موسی شاه جیلانی ساخته‌اند رعایت از باعث بودنش
 برادرزاده استاد بسیار از بسیار می نمودند."

خلیفه مذکور (صاحب‌دنه قوم لنجار) و مولوی عبدالشکور قوم شیخ کتاب شمس العارفین را از
 رسائل مصنفه حضرت سلطان العارفین سلطان باهو قدس الله سره ترتیب داده تهیه کردند. در تکمیل
 این کار سعی بسیار از برادرزاده استاد (محمد شریف معلم مدرسه مخدوم میان محمد صدیق)
 هم شامل بوده.

۱۳ - عقل بیدار:

کتاب معلی اللقب وثیقه ایست نایاب در باب رشد و هدایات و حقیقت و آگهی از عارف
 اکمل و سلطان الفقرا سلطان باهو رحمة الله تعالی علیه. متن اصیل فارسی بچاپ نرسیده است.
 دو نسخه خطی از متن فارسی بشرح ذیل است:-

- (الف) نسخه خطی سال ۱۲۹۸ هـ ق مکتوبه بدست محمدالدین پسر میان جیلانی بخش
 ساکن گجرات بر کاغذ کشاده در خط شکسته در حدود ۲۲۸ صفحه نگاشته شده. هر صفحه ۱۵
 سطر دارد. تقطیع (۲۱.۵×۱۱). کاتب مذکوره این کار را در بغداد (عراق) نوشتن آغاز کرد و در
 لاهور بهمین سال باختتام آورد. متاسفا از این نسخه در آغاز ۱۸ صفحه تلف شده است.
- (ب) نسخه خطی سال ۱۳۴۰ هـ ق مکتوبه از دست بهادر شاه قادری سلطانی بر کاغذ بلند و
 خاکستری در قلم میانه و زیبا در حدود ۱۸۴ صفحه نوشته شده و هر صفحه دارای ۱۳ سطر
 است. تقطیع (۲۰×۱۱) است.

محتویات کتاب:

علم و یقین، علم برای نفس و علم برای قلب و روح، طالب العلم علماء و طالب المولیٰ فقرا، سگ اصحاب کھف و شیطان، استماع سرود، تداوی مرض قلوب، مشق وجودیه، تصور اسم اللہ، شرح مراقبه، دعوت، فضیلت و معرفت، ذکر شاه محی الدین عبدالقادر رح، نفس وجودیه معظم، نود و نہ نام باری تعالیٰ، کشف مقام منجم و شرح دم، فقر و قرب حضور، و در شرح دعوات متفرقه. درین عناوین گفته شده است کہ یقین نور ازلی ست و تلقین اسم اللہ بنور می رساند جسد سالک ہفت اندام نور می گردد و در لامکان می رسد. سید عبدالقادر جیلانی با طالبان ہمیشہ موجود می شود. اگر کسی یاد بکند پیران پیر را آن پیر ظاہراً یا در باطن حاضر می گردند. معرفت از علم ظاہر و علم باطن حاصل آید. سرود دو نوع است یکی رحمانی کہ آواز الست است و فقرا اهل اللہ ازان آواز خرسند شوند و دیگر آواز شیطانی کہ اهل دنیا ازان خوشوقت شوند. هر کہ اسم اللہ دارد قلب پاک دارد و هر کہ دنیا نجس دارد کلب پلید دارد. نقش حضرات اسم اللہ و اسم محمد بمراتب قطب و غوث میرساند. مراتب دنیا و عقبی ہمہ حجاب است. مراد از مرتبه انتقال معرفت وصال است کہ بجز دیدار پروردگار هیچ دیگر نیست. انسان آنست کہ بصارت و علم و عرفان دارد.

نظر نگارنده:

کسیّت از یقین است و این نکته را همچو صوفیای کبار حضرت سلطان العارفین بخوبی اظہار فرمودہ اند. در آثار گذشتہ گفته شدہ کہ وہم حقیقی نور است. درینجا یقین راہم از نور الستی گشتہ شدہ است کہ دارندہ را بمقام لاهوت می رساند. همچو سالک سلوک قادری حضرت سلطان العارفین در مراتب سید عبدالقادر جیلانی درین کتاب زیاد مطالب را آورده اند. دربارہ سرود حضرت سلطان العارفین در کتاب عین الفقر ہم توضیحات عالی را پیش برده اند^(۱). شیخ علی ہجویری رح در کتاب کشف المحجوب در این ضمن از قول خواجہ ابو احمد مظفر رح نقل میکند کہ "قوت سماع تا آنگاہ بود کہ مشاہدہ نہ باشد چون مشاہدہ حاصل آید ولایت سماع ناچیز

۱. عین الفقر خطی مکتوبہ ۱۲۰۹ھ، ۹۰: الف، مملوکہ سید سلطان شاہ جیکب آباد

شود، نگر تا این را عادت نه کنی تا طبیعت نه شود^(۱)." اصلاً این تلقین برای علم دیدار معرفت است که حضرت سلطان العارفین قدس الله سره لعزیز در همه تصانیف خود بشرح آورده‌اند. در معرفی "انسان" یکی از بهترین توضیحات دیده میشود که از تعلیمات قران و احادیث مملوست.

۱۴ - عین العارفین:

این کتاب معجز بیان در تصوف و عرفان هم تا کنون کشف نشده بود و در سال ۱۳۹۸/هـ ۱۹۷۷ء از کتابخانه آقای سید سلطان شاه بدست آمد سال تصنیف ۱۱۰۰هـ نوشته شده است. تعداد صفحات ۳۱ است. خط نسخ و شکسته بکار آورده شده است. هر صفحه ۲۱ سطر دارد. نام کاتب مفقود است سال کتابت ۱۲۰۹هـ در آخر اخذ میشود. اوراق بوسیده است و بعضی جاها حروف محذوف است.

محتویات کتاب:

نفس، علم، فقر، دم، مرشد، دنیا و استدراج. تحت این عناوین بحث‌های ست بقرار زیر: نفس را باید کشت. مرشد نفس کش است. فقر مرتبه محمد صلی الله علیه و آله وسلم است. مرشد آنست که پیرو آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم است.

نظر نگارنده:

برای اصلاح وجود انسان و قطع نفس و هوا کردار مرشد کامل را هر کسی از صوفیاء و علماء کاملین بسیار نوشته‌اند ولی بانداز مدلل و قوی و دلپذیری که حضرت سلطان العارفین رح می آورند هم خیلی با تاثیر است.

۱۵ - عین الفقر:

کتابی ست در نثر مسجع که اولین بار در ۱۳۴۷هـ مولوی نظام الدین ملتانی به اردو ترجمه کرده و بامتن اصلی فارسی بچاپ رسانید. وی این ترجمه را در دو جلد منقسم ساخت. جلد اول دارای ۱۱۶ صفحه و جلد دوم مشتمل بر ۱۵۲ صفحه است. سپس ملک فضل الدین و ملک چمن الدین

۱. کشف المحجوب، لاهور ۱۳۸۷هـ، ص ۱۷۵

لاهوری ترجمہ دیگر اردو بیچاپ رسانیدند کہ تاکنون در کتابفروش‌ها دستیاب است، ولی آن مفہم حقیقی و تراکیب برجستہ مصنف رح درین تراجم اردو دیدہ نمیشود. چندتا از نسخہ‌های خطی این اثر گرانمایہ بدست ماست، کہ چگونگی آن درج ذیل است.

(الف) نسخہ‌ای مکتوبہ سال ۱۲۹۱ھ بہ دست کاتب محمد حسن خلف خیر محمد مقام ہجکہ در نواح بہرہ شہرستان شاہ پور کتابت شدہ. این نسخہ در قلم متوسط و خط نستعلیق نوشتہ شدہ است. صفحات بزرگ خاکستری و کشادہ است عدہ صفحات ۷۸ و ہر صفحہ دارای ۲۳ سطر است، تقطیع (۱۵×۲۷) است. در اوائل نسخہ مناجات غوث الاعظم مندرج است.

(ب) نسخہ‌ای مکتوبہ سال ۱۳۳۶ھ بہ دست گل محمد سندی پھارپوری کہ در قلم متوسط و خط نستعلیق کتابت شدہ است تعداد صفحات ۱۵۴ و ہر صفحہ ۱۵ سطر دارد. تقطیع (۱۲×۱۷) است.

(ج) نسخہ‌ای مکتوبہ سال ۱۲۹۴ھ بہ دست (صاحبزادہ) سلطان حامد قادری (صاحب مناقب سلطانی) بر ۲۲۷ صفحہ بزرگ محدود است. ہر صفحہ ۱۴ سطر دارد. قلم متوسط و خط نستعلیق است. تقطیع (۱۱×۲۰) می دارد.

(د) نسخہ‌ای کہ شاہکار فن خوشنویس است متاسفانہ نام کاتب و سال کتابت را ندارد. البتہ رنگ و ہیات اوراق چنین است کہ اغلبا در حدود سال ۱۳۳۰ھ نوشتہ باشد. تعداد صفحہ ۳۱۸ است ہر صفحہ ۱۱ سطر دارد. تقطیع (۱۰.۵×۲۰) است. بتحقیق تازہ این نسخہ یکی از مکتوبہ‌های پدر قاضی عبدالحکیم ساکن اسلام آباد نزد اوستہ محمد، بلوچستان است.

(ح) نسخہ خطی مکتوبہ بسال ۱۳۴۵ھ بہ دست فقیر نور محمد کلاچوی در قلم جلی نستعلیق زیبا در حدود ۸۹ صفحہ آوردہ شدہ و ہر صفحہ ۲۳ سطر دارد. تقطیع (۲۰.۵×۳۴) است.

محتویات کتاب:

در دہ باب منقسم است. حقیقت قلب، مرشدکامل، افکار سری و جہری، مقامات فقر، اسم

ذات و توحید فنا فی الله، شرح تجلیات، شرح استغراق، تربیت نفس، شرح در عالم و فقیر اهل الله، شرح مراقبه از مضامین خاص اند. تحت عناوین مزبوره آمد است که کتب سماوی و کاینات شرح اسم الله است. هر جزو اسم الله خود اوست درین هیچ استدراج نیست. نور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم ز نور ذات الهی ست و همه مخلوقات از نور محمد صلی الله علیه و سلم پیدا شد. راه ریاضت بسی سالها می خواهد. طالب مولی از دنیا و عقبی اولی است. قیامت آنروز برپا خواهد شد که بر روی زمین هیچ کس نام الله تعالی را نبرد. تجلی چهارده نوع است. مشاهده پانزده نوع است. ترک یازده نوع است. مرشد مثل غسل و پاک کننده است. نفس را آتش عشق می سوزد. ابلیس و نفس و دنیا هر سه علامات نفس اماره، نفس ملهمه، نفس لواحه است. فقرا سوز عشق می دارند و علماء ازان بیخبر اند مزد فقیر بجز دیدار حق تعالی چیزی دیگر نیست. اهل مراقبه فقیر است. قادری سرمدی مستقیماً شرف حضور نبوی صلی الله علیه و سلم میشود و بعد از وساطت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خدمت و سلوک سید عبدالقادر جیلانی رح می آید. قادری زاهدی تا دوازده یا سی سال ریاضت نماید پس ازان بتوسط سید عبدالقادر جیلانی بمجلس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشرف میشود. "ذکر" پاک کننده وجود آدمی ست. بدینجهت ذکر وقتی و نماز وقتی و ذکر دائمی و نماز دائمی اختیار کردن بر فقیر لازم است. پاس انفاس خاصه سلوک است. قلب سه نوع است. دنیا، عقبی، ملکوت و جبروت همه مقام است کسی که ساکن به یکی ازان مقامها شد بفقیر نرسید. فقر از خود فنا و با خدا بقا را می گویند. شرب و شراب بدمستی است، فنا فی الله شدن هستی است. شریعت و طریقت هر دو بنای معرفت است. دنیا راهیچ مرد نمی پسندد و دنیا در پس تلاش مرد است. آن درویش نیست که برای فردا جمع بکند. در میان حضرت آدم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پنجهزار و نه صد و هفتاد و نه سال مدت گذشته است. سیصد مردان خدا تا قیامت می مانند و از برکت ایشان بلاها از امت باز می ماند. پانزده هزار و یک آدم پیش از آدم علیه السلام که پدر ماست خلق شده بودند و زمان شان صدها میلیونها سال پیش از آدم ما بوده.

نظر نگارنده:

این اثر خیلی جالب و فکرانگیز است که اطلاعات عرفانی و فلسفیانه را می دارد. سلوک قادریه را درین نسخه کاملاً توضیحات داده شده است. در طریق صوفیه مباحث سودمند آورده شده است. درباره نشان قرب قیامت پیشگوئی بمطابق حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم است. در

ضمن زمان آدم توضیحات علمی (سائنسی) را بکار برده‌اند. چو ایشان می‌گویند که هزارها آدم قبل از آدم ما خلق گشتند مبنی بر شواهد علمی و عقلی میباشد. نطشی (۱۸۴۴ء - ۱۹۰۰ء) گفته است که کاینات حوادث خود را تکرار می‌نماید هر آنچه هنوز میشود قبل ازین بعمل آمده بود. در همین راز قدیم در کتاب هدایت اسرار منقول است که روزی حضرت علی علیه السلام (م: ۴۰/۶۶۱ء) در جواب اهل نصاریٰ فرمودند که قبل از آدم صفی الله آدم بود و قبل از وهم آدم بود و قبل از وهم آدم بود صاحب تاریخ خواجگی می‌نویسد که کسی از حضرت امام جعفر صادق (۸۰هـ - ۱۴۸هـ) در پیدایش آدم پرسید و حضرت جواب دادند که کدام آدم آیا مراد از آدم صفی الله است. بر استعجاب آنکس فرمودند که قبل از آدم ما صد آدم گذشته است که اولاد و احفاد شان تا مدت‌ها در دنیا مانده است^(۱). بهرطور این کتاب به نثر آمیخته به نظم و احادیث و آیه قرآنی خیلی دلپذیر است.

* در تراجم اردو درین عصر پیشرفت شده است. سید امیرخان نیازی بر اشارت صاحبزاده سلطان محمد اصغر علی (ابن حضرت سلطان محمد عزیز) ترجمه عین الفقر در اردو نمود و بامتن فارسی در ۱۹۹۴ از فیصل آباد چاپ نمود.

پروفیسور دکتر کی. بی. نسیم متن این کتاب را بتحقیق آورد و ترجمه اردو هم نموده بتوسط حضرت سلطان باهو اکادمی لاهور بچاپ رسید در سال ۱۹۹۵م. بنده (سلطان الطاف علی) نظر ثانی به این ترجمه نمود این کار را پسندیده و جاذب توجه بخیال می‌آید.

پروفیسور دکتر کی. بی. نسیم درین روزها از دانشگاه پیشاور شعبه فارسی باز نشسته است و در لاهور قیام ورزیده است. وی با توجه و محنت بسیار در تحقیق و ترجمه درکار و آثار فارسی حضرت سلطان باهو قدس سره سعی بلیغ نموده است. ما این پیشرفت درکار تصانیف حضرت سلطان باهورح را معجز آفرین و حیرت‌انگیز و خوش آیند بخیال می‌آوریم.

۱۶- فضل اللقاء:

رساله ایست در نثر ساده، روان و فصیح و در علم بقا و معرفت بی بها. متن اصلی تا هنوز بطباعت نرسیده است. ترجمه اردو پیدا است. نسخه‌های خطی این رساله که بدست ماست در ذیل تذکار میشود.

۱. مطلع العلوم معہ مجمع الفنون، دهلی ۱۲۶۴ھ، ص ۱

(الف) نسخه خطی سال ۱۹۱۷ء، نام کاتب مفقود است. تعداد صفحه ۱۳۸ متوسط چاپ شده است و هر صفحه ۹ سطر دارد. این نوشته در خط جلی ست. تقطیع (۱۷×۱۳.۵) است.

(ب) نسخه خطی سال ۱۹۷۱ء به دست ظهوراحمد ساغر هاشمی المعروف عینی در خط شکسته بر کاغذ کشاده در حدود ۶۶ صفحه آورده شده و هر صفحه دارای ۱۶ سطر است.

محتویات کتاب:

عشق و جودیه، توصیف شاه عبدالقادر، عرفان، طالب و مرشد، شوق، طریقه قادری، موتو قبل انتموتوا، تحصیل علم فضیلت، پنج کلید عطا بر اولیاء اللہ، تقلید، توحید و غیره. تحت عناوین بالا گفته اند که صاحب توفیق آنست که در زندگانی مدارج مہمات رایابد و لقای الہی بیابد. دم و آواز هر دو از ازل اند. مرید قادری اولین روز تلقین بمراتب تصور و تفکر و ذکر و الہام می رسد. شوق قلب زندگانی جاودانی است. پیروان آنند که بیدار آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می رسند و حاسدان همچوگاؤ خرمی مانند. اہل توحید از تصور اسم اللہ و دعوت اہل قبور و نظر اولیاء اللہ و تلقین قرب الہی و از توجه قلب با بہرہ ہستند و اہل تقلید ہیچ یک ازین اوصاف راندارند.

نظر نگارنده:

این کتاب در سلوک قادریہ و رموز معرفت زیاد معرفی می دارد. اصطلاحات سودمند صوفیانہ را بکار برده اند. حقائق عرفان و آئینہ حقیقت را در جملات آسان واضح کرده اند.

۱۷ - قرب دیدار:

این کتابیست در علم لقای دیدار الہی چون از نامش ہویداست. متن فارسی چاپ نشدہ است ترجمہ اردو پیدا است. نسخہ خطی کہ بدست ماست اینجا تذکار میشود. نسخہ خطی مکتوبہ بسال ۱۳۷۱ھ بدست محمد بخش پسر اللہ دتہ سیال ساکن تہہ پیران نزد کوت شاکر بہ تقطیع (۲۰×۱۳) در ۱۴۶ صفحہ نوشتہ شدہ و ہر صفحہ ۱۰ سطر می دارد.

محتویات کتاب:

طالب و مرشد، شرح دعوت، تصور، عامل و کامل، سه قسم عالم. تحت این عناوین آمده است که دیدار الهی در خواب و در مراقبه و از چشم معرفت ممکن است بشرط مومات در زندگانی. ولی الله اهل دل است. نور معرفت حصول تلقین و تزکیه نفس است. چهار حرف طالب و چهار حرف مرشد اسرار و معانی دقیق می دارد. فقیر را با هر دم نور دیدار میسر می آید. علم حق فرض عین است که ترسیدن از خدا تعالی و بیرون آمدن از حرص و هوا. یکی عالم محجوب است و دوم عالم مجذوب است و سوم عالم محبوب است. دعوت قبور با شرائط لازمی خواندن استفاده می دهد. صاحب دعوت عمل استخاره رامی داند.

نظر نگارنده:

امام ابوبکر بن ابو اسحاق کلابازی در کتاب تعرف می گوید که صوفیه دیدار الهی را روا قرار داده اند و شرعاً و روایتاً دیدار الهی را واجب قرار داده شده است. عقلاً اینطور درست است که الله تعالی موجود است و هر موجود را دیدن روا است مگر وقتی که الله تعالی مرا قوت دیدار عطا کند. اگر دیدار الهی روا نبوده گفتن موسی علیه السلام ارنی انظر الیک (الاعراف ۷: آیه ۱۴۳) جهل و کفر میبوده^(۱). حضرت سلطان العارفین درین جهان دیدار خالق حقیقی را در خواب و مراقبه و در چشم معرفت ممکن میدانند. طبق حضرت سلطان العارفین ولی الله اهل دل است و مولوی رومی رح هم می گویند:-

گرتو سنگ خاره و مرمر شوی چون به صاحب دل رسی گوهر شوی^(۲)

۱۸ - کشف الاسرار:

رساله ایست در نثر و مملو از علم توحید و عرفان که اولین بار متن اصل فارسی آن در سال ۱۳۵۱ هـ به کوشش فقیر نظام الدین ملتانی با شرح در اردو بنچاپ آمده، ولی آن سلسله چاپ از بین رفته است. والان فقط ترجمه در اردو متداول است. نسخه خطی بشرح ذیل بدست ماست. نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۲۳ هـ از دست گل محمد سندی علماء پهارپوری در خط متوسط

۱. تعرف، لاهور ۱۳۹۱ هـ ص ۶۲

۲. مثنوی معنوی (شرح عرشی)، لاهور ۱۹۵۹ء، ص ۲۸۲

نستعلیق در حدود ۱۸ صفحه و هر صفحه دارای ۱۷ سطر با تقطیع (۱۸×۸.۵) است.

محتویات کتاب:

انسان کامل، دعوت سوره مزمل، تاثیر تصور اسم ذات، تصور شیخ و تاثیر آن، مرشد کامل و مرشد ناقص، علم ناسوت، ملکوت، جبروت و لاهوت، تحت عناوین مذکوره آمده است که انسان کامل هشت وصف دارد. مرشد کامل طالب حق را تصور اسم الله و عمل دعوت عطا می کند. فقیر را تصور اسم الله، لله، له، هو، محمد، فقرو فنا فی الشیخ بمراتب لایحتاج می رساند. اتباع شریعت و علم تفسیر و حدیث پیر طریقت را سزاوار است. گذشتن از کشف و کرامات، محافظت از رجعت خوردن است. طالب مولی از همه مقامات سیر کرده به حقیقت رحمانی قرار می گیرد.

نظر نگارنده:

بسیار مفکرین شرق و غرب بر اوصاف انسان کامل نوشته اند ولی هشت نشان مرد کامل که حضرت سلطان العارفین بشمار آورده اند خیلی جالب و ممکن بنظر می آید وصف اول لقمه حلال و صدق مقال، وصف دوم ترک شهوات نفسانی، وصف سوم جمیعت خاطر، وصف چهارم حضوری مجلس آنحضرت (ص)، وصف پنجم استغراق در اسم ذات، وصف ششم عالم علوم کاینات، وصف هفتم صاحب مرتبه لی مع الله و وصف هشتم تابع اهل سنت در طریق قادری سروری.

۱۹- کلید التوحید (صغیر):

این کتاب معنوی در نثر فصیح نه فقط یکی کار ادبی و علمی است تمام بلکه باحقایق عرفانی و تاثیر درونی دارنده فن و ارشاد روحی ست و بمنزله مرشد کامل برای هر خاص و عام است. فقیر محمد نظام الدین ملتانی در سال ۱۳۴۷ هـ این کتاب را با متن اصلی با ترجمه اردو چاپ رساند. ولی ترجمه اردو درست بنظر نمی آید حتی مفاهیم ناشایسته وارد کرده شده است. سپس متن چاپی فارسی از بین رفت و ترجمه اردو از ناشری بنام ملک چنن دین لاهوری متداول است. چندتا نسخه خطی فارسی بدست ماست.

(الف) نسخه خطی مکتوبه قریباً سال ۱۲۸۰ هـ ورق آخر پاره شده و نام کاتب نباشناس، در حدود ۶۳ صفحه نوشته شده و هر صفحه ۱۱ سطر دارد. در آخر شجره طریقت است و بر پشت صفحه خان میر سلمان، نوشته شده است که اغلباً کاتب باشد. تقطیع (۸ × ۱۵) است.

(ب) نسخه خطی مکتوبه به سال ۱۳۷۵ هـ به دست محمد بخش پسر الله دته از قبیله سیال ساکن تبه پیران نزد کوت شاکر بر قرطاس کشاده بحدود ۶۱ صفحه در خط اوسط و جلی، هر صفحه ۱۰ سطر می دارد.

(ج) نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۰۶ هـ در حدود ۳۹ صفحه، هر صفحه ۱۴ سطر دارد، خط نستعلیق قلم متوسط و نام کاتب محمد رضا و تقطیع (۱۱.۵ × ۱۹.۵) است.

محتویات کتاب:

ارزش تصنیف، موسی «ع» و خضر «ع»، خودشناسی و خداشناسی، ذکر و ذاکر، تخلیق کاینات با شرح در ارواح، صاحب جمیعت مرد مولی، شناخت در مرد درویش، لاهوت و تجرید و تفرید. تحت عناوین مذکوره آمده است که کامل آنست که هرچه گوید بر آن عمل کند و بنظرش سیم و زر برابر است. اولین راحله خودشناسی تسخیر نفس است، پاکیزگی و طهارت در هر دو ظاهر و باطن لازم است. ارواح طالب دنیا و شیطان ارواح طالب عقبی و ارواح طالب مولی از روز ازل تعیین گشته اند. مقام تجرید خلاصی یافتن از نفس و شیطان است. مقام تفرید آنست که در انبوه مردمان باطن با خدا باشد.

نظر نگارنده:

در قرآن حکیم وارد شده لم تقولون مالا تفعلون^(۱). شما آن (سخن) چرا می گوئید که بر آن عمل نمی کنید. حضرت سلطان العارفین بر این امر زیاد توضیحات داده اند. اصلاً تعلیمات صوفیه راجع به اصلاح باطن انسانی و صفای قلب است و این امر عین محافظت قلب است. دنیا

۱. القرآن (الصف ۶۱: آیه ۲)

ولذات دنیا نزد فقیر هیچ است بدینجهت همچو صوفیای عظام حضرت سلطان العارفین هر بهتر و مهتر از اشیای دنیا بناگاهشان یکیست. الست بریکم (۱) آیا من خدای تو نیستم؟ خطاب به ارواح در قرآن حکیم آمده است و حضرت سلطان العارفین در شرح آن ارواح به انواع ارواح توضیحات داده‌اند. امام ابوبکر بن ابواسحاق کلابازی (ف: ۳۹۵هـ) می‌گویند، صوفی از ترک دنیا معاوضه در هر دو جهان طلب نکند زیرا که بروی فرائض (حق) الله تعالی واجب است. وی بر هیچ مقام هم نگاه نکند (۲). در همین کتاب (ص ۱۷۵) آمده است که عمرو بن عثمان مکی گفت: تفرد بالله الفرید فرید فظل وحیداً والمشوق وحید، یعنی انسان منفرد باخدای یگانه تنها ماند، پس آن تنها ماند و عشاق هم (۳). حضرت سلطان العارفین هم مقام تجرید را خلاصی یافتن از هر دو جهان و یکتا شدن بآن خالق حقیقی خیال می‌کنند و مقام تفرید را در غوغای جهان دل به خالق حقیقی پیوستن می‌گویند.

۲۰ - کلید التوحید (کبیر):

کتاب درخشنده چو ماهتاب، در رشد و تلقین عرفانی عالمتاب و در فن نثر اثریست نایاب از عارف ربانی بی همتا تلمیذ رب الارباب حضرت سلطان باهو سلطان الفقر. متن اصلی فارسی این اثر تا هنوز بچاپ نرسیده است و ترجمه اردو هم باآسانی دستیاب نیست. نسخه خطی ازان تصنیف لطیف که بدست ماست تذکار می‌شود.

نسخه خطی سال ۱۳۳۳هـ مکتوبه به دست فقیر حضرت جی پسر حضرت محمد دین ساکن قریه برهان در خط نستعلیق، قلم متوسط به تقطیع (۱۲×۲۲)، تعداد صفحه ۳۲۲ و هر صفحه ۱۶ سطر دارد.

محتویات کتاب:

توصیف علم، ام المومنین حضرت عائشه رض دربارہ معرفت تفسیر آیه الله نور السموه (۴)، عالم بیخودی و محویت، عرفان و عارف، ولادت آنحضرت و در شرح خواص وجود مبارک (صلی الله علیه وسلم)، شش مرتبه خاص الخاص، سه قسم غوث و قطب، فلسفه میعاد قیام

۲. تعرف، لاهور ۱۳۹۱هـ، ص ۱۷۴

۴. القرآن (النور: ۲۴: آیه ۳۵)

۱. القرآن (الاعراف ۷: آیه ۱۷۲)

۳. همان، ص ۱۷۵.

قیامت، فقراء کامل و علماء عامل، اسلام در صبر، وجود انسان مثل طلسمات، ارزش تصنیف بدرجه مرشد کامل، مقام آواز، چهار چیز در ظاهر و چهار چیز در باطن انسان، ارواح عالم و ارواح فقراء اهل الله، حکایت درویشی و دو طالبان، رزق عوام و رزق خاص، سه قسم یقین، تصور اسم الله، احادیث فقر محمدی، حکایت عیسی «ع» و امتش، دعوت و تصرف. تحت این عناوین آمده است که علم رساننده بحق است. آیه کریمه الله نور السموات در باب اولیاء است. مرده دل به حیات النبی صلی الله علیه وآله وسلم اعتبار ندارد. وجود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نفس اماره ندارد و خوشبوی بدنشان از شجرة النور است. هر کسی که مجلس آنحضرت را یافت مستغنی گشت. سید عبدالقادر جیلانی غوث اعظم و معشوق ربانی ست. قیامت را پنجاه هزار سال باقیست و این همه شب دنیاست و حسابگاه قیامت هم پنجاه هزار سال است. و این هم یک روز است. گوئی از قیامت در ظاهر (دنیا) و باطن (قیامت) لک سال می شود. اسم الله، لله، له، هو، چهار اسم ذات است. نود نه نام باری تعالی نود نه تصور دارد. سی حرف از الف تا ی چهار تصور و چهار تصرف دارد. من عرف ربه فقد طال لسانه (۱) شریعت ظاهر است و من عرف ربه فقد کل لسانه (۲) شریعت باطن است. وجود انسان گنجینه و خزائن بی بها دارد و بر آن وجود دل همچو طلسم است که از کلید کلمه طیب میکشاید یا از تصور اسم الله میکشاید. آواز یک سرّیست و بآن مقام تعلق دارد که از عرش تا تحت الثری گسترده شده است و ارواح را در آن قبض می کنند. مرشد کامل طالب را هشت چیز در ظاهر و باطن عطا می کند و بمراتب غرق فی التوحید می رساند. سکوت از مقام لاهوت است. اگر سکوت از لاهوت نیست مکرو فریب نفس میباشد. ریاضت نه کردن و جمع مال کردن حيله شیطانی ست. رزق عوام از کسب اعمال و رزق خواص از نصیب ازلی ست. از دعوت قبور عامل را هفت گنج بدست آید. اول گنج نظر کیمیا، دوم گنج جمیعت خاطر، سوم گنج روح مفرح گردد، چهارم گنج تزکیه نفس، پنجم گنج علم غیبی، ششم گنج نفی غفلت و هفتم گنج توفیق الهی.

نظر نگارنده:

هیچ عارف، مفکر و فلسفی در تعیین مدت قیامت سخن نورزیده است. این انکشاف عارفانه از حضرت سلطان العارفين میشود که سلطان الفقراء اند و راز ازلی از خالق حقیقی یافته اند و

۲. کسی که رب تعالی را شناخت زبانش گنگ شد.

۱. کسی که رب تعالی را شناخت زبانش دراز شد.

مشرف مجلس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اند. کرشمہ‌های توجه، تصور و تصرف در اسمای ذات، اسمای حسنه و آن کرشمہ‌ها در سی حرف الف تالی تعلیمات است که به حضرت سلطان العارفين خصوص دارد، محی الدین ابن عربی گفته است که اللہ تعالیٰ آدم را بر صورت خود پیدا کرد بلکه عبد بلحاظ مقصود عین رب، هویت حق و حقیقت مطلق است. بدینجهت معرفت و حقیقت نفس را علماء و حکماء نیافت مگر حق پرستان، علمای الهین، پیغمبران و اکابر صوفیه حقیقت نفس را دریافت کردند^(۱). حضرت سلطان العارفين در شناخت نفس توضیحات داده می گویند که همه خزائن و عجائبات در وجود انسان است. دکتر میر ولی الدین درین ضمن می افزاید که از اقرار و تصدیق رسالت شرک از قلب خروج میکند و ایمان جلوه افروز میشود^(۲). همینطور حضرت سلطان باهو هم میگویند که کلید طلسم وجود انسان کلمه طیب است. ابوالفیض قلندر سهروردی در کتاب الفقر

فخری^(۳) و داراشکوه در کتاب حق نما درباره آواز گفته‌اند که آواز حقیقی از ازلیست و آنها که با سلطان الاذکار با بهره شده‌اند همیشه در آواز حق محو می مانند^(۴). حضرت سلطان العارفين این مسئله را شرح نموده‌اند.

۲۱- کلید جنت:

این کتاب مستطاب در نثر ازان رسائل و کتب معروف مصنف (روح) است که ترجمه در زبان اردو متداول است و تا هنوز متن اصلی فارسی بچاپ نرسیده است. متأسفانه یک نسخه خطی در نستعلیق ازان کتاب بدست من آمده است و معرفی درباره کتاب مذکوره را بکمک نسخه اردو چاپی هم یاد آور می شود و نسخه خطی مزبور ذیل یاد آور میشود.

نسخه خطی بسال ۱۴۰۵ هـ به دست دکتر محمد صادق از مانسهره، هزاره در حدود ۱۰۶ صفحه نوشته شد هر صفحه ۱۲ سطر دارد. تقطیع آن نسخه (۲۲ × ۱۵) است.

محتویات کتاب:

اصلاً کتاب در هشت باب منقسم است. اول ارزش کتاب، دوم طریق ذکر، سوم تصور، چهارم

۱. فصوص الحکم، حیدرآباد دکن ۱۳۶۰ هـ، ص ۲۱۲

۲. قرآن و تصوف، دهلی ۱۳۷۵ هـ، ص ۵۳

۳. الفقر فخری، حیدرآباد دکن (؟) ۱۳۷۰ هـ، ص ۶، ۲

۴. حق نما، لاهور (؟) ۱۳۸۰ هـ، ص ۳ تا ۱۱

مراقبه، پنجم فنا فی محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم، ششم مجلس محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم، ہفتم دعوت و ہشتم تجلیات متفرق. تحت عناوین مذکورہ آمدہ است کہ کتاب بمنزلہ مرشد کامل است. ذکر با تفکر و تصور اسم اللہ ذات در عمل آورده می شود. ذکر سالک را بفنا فی اللہ و بقا باللہ می رساند. اسم اللہ اسم اعظم است. دل، روح و سرّ را تجلی از اسم اللہ می آید. مراقبه از نگهبانی دل و آن با مجلس ارواح است. ذکر چهار نوع است ذکر حامل، ذکر سلطانی، ذکر قربانی و ذکر خفی. مراقبه بہ ذکر خفی علاقہ دارد. فنا فی محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ست زیرا کہ نور محمدی از نور الہی است جلّ شانہ. مجلس محمدی بہ ہفت مقام ازل، ابد، دنیا، توحید مطلق، آسمان، عرش اکبر و لامکان است. دعوت قبور یکی طریق مستجاب الدعوات است و یکبار در زندگی عمل نمودن کافی ست. نور الہی از تجلی قلب است.

نظر نگارنده:

بلحاظ افکار و تعلیمات مزبورہ ہیچ فرقہ صوفیان اہل تصوف اختلاف نمی دارد. در شرح اذکار ابوالفیض قلندر سہروردی در کتاب الفقر فخری ہم باینطور توضیحات دادہ است. سیدنا غوث الاعظم تعلیمات اسماء و تعلیمات اذکار طریقت را در رسائل خود بکمال خوبی و فصاحت بیان نمودہ اند کہ اصلاً بطریق قادریہ می باشد. سید عبدالقادر جیلانی رح درین رسائل طریقت تلقین می نمایند کہ ہفت اسماء بمراتب اصولی گفتہ می شود کہ شرح آن باختصار می آوریم. برای اصلاح و تربیت نفس امارہ اسم اوّل لا الہ الا اللہ است. اسم دوم اللہ برای اصلاح و تربیت نفس لوامہ است. اسم سوم ہو بتربیت و اصلاح نفس ملہمہ بکار آورده میشود. اسم چہارم حی بتربیت و پیشرفت نفس مطمئنه بعمل می آید. اسم پنجم واحد بتربیت نفس راضیہ بکار می آید. اسم ششم عزیز برای نفس مرضیہ و اسم ہفتم ودود برای تربیت و ورد نفس کاملہ بعمل آورده میشود. پنج فروع برای اصول اسم اوّل گفتہ شدہ است.

یکی لا معبود الا اللہ

دوم لا محبوب الا اللہ

سوم لا مقصود الا اللہ

چہارم لا مطلوب الا اللہ

پنجم لا مراد الا اللہ

اصول اسم اللہ چندتا فروع دارد: یا نور، یا باسط، یا ہادی یا اللہ.

اصول اسم هو هم فروعات دارد: یا هو انت هو، یا هو یا الله. در ضمن هر یک اصول و فرع تعداد ورد هم نوشته شده است^(۱).

در رساله مذکوره کلید جنت حضرت سلطان العارفین در توضیحات اذکار و لطائف طریق قادریه همچو سید عبدالقادر جیلانی رح (۴۷۱ هـ - ۵۶۱ هـ) اظهار نموده‌اند.

۲۲ - گنج الاسرار:

رساله ایست در نثر سراسر گوهر فشان و مملو به معرفت و حکمت فیضرسان. اولین بار در ۱۳۴۸ هـ متن فارسی با ترجمه و شرح در زبان اردو به کوشش فقیر محمد نظام‌الدین ملتانی بچاپ رسید و فعلاً آنچاپ از بین رفته است. چند نسخه خطی بدست ماست که مزبور ذیل یاد آورد می‌شود.

(الف) نسخه خطی بسال ۱۳۲۳ هـ به دست گل محمد سندی علماء بهارپوری در خط نستعلیق متوسط در حدود ۲۰ صفحه نگاشته شد هر صفحه ۱۷ سطر دارد. تقطیع (۸.۵ × ۱۸) است.

(ب) نسخه خطی بسال ۱۳۳۶ هـ به دست بهادر شاه ساکن فرید محمود کاتیه بر قرطاس کتابی در خط نستعلیق متوسط خوش و زیبا در حدود ۳۹ صفحه و هر صفحه دارای ۱۰ سطر. تقطیع (۸.۵ × ۱۶.۵) است.

(ج) نسخه خطی بسال ۱۳۷۰ هـ بدست محمد بخش پسر الله دته از قوم سیال ساکن تبه پیران نزد کوت شاکر بر کاغذ کشاده در خط متوسط و جلی در حدود ۳۷ صفحه و هر صفحه دارای ۱۰ سطر است.

(د) نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۰۶ هـ به دست محمد رضا تعداد صفحات ۴۰ و هر صفحه ۱۴ سطر دارد. تقطیع (۱۱.۵ × ۱۹.۵).

۱. رساله اول (در باب اسماء الطریقت) و رساله ثانی (در باب دایرة النفوس) مکتوبه ۱۳۵۳ هـ مملوکه سلطان غلام دستگیر.

محتویات رساله:

طریق قادری، دنیا، شاه محی الدین رح، عارف اولی الامر، پیغمبر و اعرابی، ذکر دوام و ذکر خفیه. تحت عناوین مزبوره آمده است که قادری بر هر طریق قوی است. قادری را از سرود، دنیا و اهل دنیا اجتناب باید کرد. قادری را ذکر جهر، ذکر خفی و استغراق بمجلس محمدی صلی الله علیه و آله وسلم لازم است. کسانی که زیاد از احتیاج مال اندوزد گرانبار است.

نظر نگارنده:

در سلوک و ضوابط طریقه قادریه هدایات و تلقین مهمی ست. مال و اجناس اندوختن در شریعت هم روا نیست حضرت سلطان العارفین در طریقت مال اندوزی را به حب دنیا شمرده اند که فساد نفس است.

۲۳ - مجالسة النبی:

رساله ایست بینظیر در نثر پرتاثیر که متن اصلی فارسی تا هنوز به چاپ نرسیده است و ترجمه اردو را ملک چمن الدین لاهوری انتشار داده است. متن اصلی در دو نسخه خطی بدست ماست.

(الف) نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۵۴/هـ ۱۹۳۵ء ازید فضل کریم پسر احمد دین از قبیلہ جت، "ران" ساکن چکریان از شهرستان گجرات در خط نستعلیق و جلی زیبا نوشته و در ۲۸ صفحه کشاده برآورده است. هر صفحه ۱۲ سطر دارد. تقطیع (۱۳.۵ × ۲۳) است.

(ب) نسخه خطی بسال ۱۳۰۶هـ مکتوبه محمد رضا به قلم متوسط در ۴۵ صفحه نوشته شده و هر صفحه ۱۴ سطر دارد. تقطیع (۱۱.۵ × ۱۹.۵) است.

محتویات رساله:

عارف، ارزش علم، شرح نفس، قلب و روح، فنا فی الشیخ و فنا فی الرسول، تاثیر اسم الله ذات، اربعه عناصر در وجود انسانی، شرح پیر و مرشد. تحت این عناوین گفته شده است که عارف آنست که نفس را بکشد. از فنا فی الشیخ مراد تصور وجود شیخ نیست بلکه طریق تحقیق

شیخ است. تصور اسم محمد به مجلس محمدی میبرد و مقام فنا فی الرسول از خوی بوی خلق محمدی صلی الله علیه و آله وسلم است. تصور اسم الله طالب را به فنا فی الله می‌رساند. وجود آدمی نفس و قلب و روح و سر را دارد. صاحب سر صاحب مشاهده معرفت الهی است. علم از قرآن است و بدون علم معرفت نیست. چون حضرت آدم نام محمد (صلی الله علیه وسلم) را برابر نام الله جل شانہ در کلمه طیب نوشته بر عرش الهی دید از غیرت درو نفس پیدا شد و از همین نفس فتنه خوردن دانه گندم و بنای حسد قابیل و هابیل موجود آمد. مرشد همچو حجام است که از طالب الله موی معایب را ببرد.

نظر نگارنده:

حضرت سلطان العارفین برای تلقین سالک و اصلاح نفس طالب الله و سیله مرشد را لازم میگردانند همچو تعلیمات مولوی جلال الدین رومی رح که بگفته او:-

هیچ نکشد نفس را جز ظل پیر دامن آن نفس کش را زود گیر

بسبب اهمیت پیوند ولایت است که مولوی پیر را "عین راه" میخوانند "پیر را بگزین و عین راه دان" برای اینکه پیوستگی او را عین طریق وصول بمقصد کمال میدانند، یعنی هدایت پیر روشن بعبارت دیگر پیوند کامل، عین کمال است و سر منزل نهائی سالک وصول بهمین مقام اتصال است ضمیر و توجه ولی عصر، هم ارائه طریق است و هم ایصال بمطلوب، چرا که ولایت و اتصال بولی و اصل کامل، عین اتصال بحق است فنا و استهلاك در او، فنا در حق است، و پیوند او کیمیای است که مس تیره وجود را به زر خالص تبدیل میکند یا آبی است که آتشیهای درونی را فرو مینشانند.

شرح در پیدایش نفس انکشاف حضرت سلطان العارفین است و هیچ عارف باینطور نشان نداده است.

۲۴- محبت الاسرار:

رساله ایست رحمت آثار مملو با حقائق و رافع افکار. متن اصلی بچاپ نرسیده است. ترجمه اردو متداول است. چند نسخه خطی بدست ماست که چگونگی آن از قرار ذیل است:

(الف) نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۳۲ هـ به دست کریم حیدر برهانی در خط شکسته. ۲۰ صفحه با ۱۲ سطر در هر صفحه نگاشته شده. تقطیع (۱۸ × ۸.۵).

(ب) نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۲۳ هـ دست گل محمد سندی علماء پهارپوری بخط نستعلیق در حدود ۳۱ صفحه نگاشته شده و هر صفحه ۱۷ سطر دارد. تقطیع (۱۸ × ۸.۵).

(ج) نسخه خطی مکتوبه بسال قریباً ۱۳۳۴ هـ در ۹۶ صفحه نوشته شده و هر صفحه ۸ سطر دارد. اغلباً این نسخه خطی مکتوبه بدست فقیر حضرت جی برهانی ست. اولین و آخرین اوراق باهمدیگر قلب داده شده است. تقطیع (۱۷.۵ × ۱۰.۵) است.

(د) نسخه خطی بسال ۱۳۷۰ هـ بدست محمد بخش پسر الله دته سیال ساکن تبه پیران نزد کوت شاکر بر کاغذ کشاده در خط جلی بحدود ۵۶ صفحه نگاشته شده و هر صفحه ۱۰ سطر دارد.

مضامین رساله:

انسان کامل، معرفت الهی، قرب حق، حدیث فقر، فقیر. تحت عناوین مذکوره آمده است که وجود انسان از کرم ایزدی است و شرف انسانیت از معرفت است. عشق اسرار ربانی است. وسیلت از فضیلت بهتر است. صاحب قلب مستغنی است و ذکر دوام دارد. بنای فسق و فجور دنیا است. ابوجهل و یزید دنیا است.

نظر نگارنده:

فلوطين (PLOTINUS) عشق را وسیله وصال با خدا می شمرد زیرا که خدا تعالی محبوب حقیقی است و در حسن و جمال کامل است. آن ذات باری تعالی سراسر عشق یا مجسم عشق است بدینجهت وصال آن محبوب حقیقی از طریق عشق ممکن است. بقول رومی:-

تو قیامت شو قیامت را ببین
دانش هر چیز را شرط است این

پروفسور یوسف سلیم چشتی در کتاب خود تحقیق می نماید که در همه ادب صوفیانه دنیا خدا تعالی را محبوب قرار داده شده است. فلوطين، فرفریوسن، شنکر، رام نوج، ولبه اچاریه، منصور

حلاج، شیخ اکبر، مرشد رومی، خواجه عطار، حکیم عراقی، عارف جامی، حکیم سنائی، بیدل، شاه عبداللطیف بتائی، سچل سرمست، حضرت سلطان باهو، بلهی شاه، رام کرشن و علامه اقبال همه مفکرین و محققین خدا را محبوب حقیقی قرار داده‌اند و نغمه عشق را سروده‌اند^(۱). حضرت سلطان العارفین عشق را وسیله معرفت و وصال بحق تعالی گفته‌اند.

همین طور همه مفکرین و اکابر مذاهب دنیا حرص و حسد و شهوت و هوا را پائین تر از مقام انسان و انسانیت شمرده‌اند و حضرت سلطان العارفین این عوارض نفس و شیطان را بنام دنیا یاد کرده‌اند. پس دنیا و اهل دنیا نزد شان حجاب است و خلاف معرفت که مقصود است.

۲۵ - محکم الفقرا:

کتابیست در نثر مرصع و ارشاد است در علم اکسیر لافانی و منزه. متن اصلی مطلقاً بچاپ نرسیده است و فقط ترجمه در اردو انتشار یافته است. یک نسخه خطی از اصل متن بدست ماست که ذیلاً ذکر می‌گردد.

نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۲۶ هـ بدست علی محمد پسر محبت شاه بر ۸۱ صفحه نوشته شده. هر صفحه ۱۱ سطر دارد. در خط شکسته و قلم متوسط با تقطیع (۹.۵ × ۱۶) دیده میشود.

محتویات کتاب:

جلال و جمال، راه مستقیم، خاقانی و فنا، ترک دنیا حکایت در وحی موسی (ع)، عشاق روز حشر، شرح اسم الله، مرد دانا، طالب مولی، پیروی، اقسام فقیر یا مرشد، فقیر لایحتاج. تحت این عناوین آمده است که جلال و جمال هر دو خاصه فقیر است. صراط مستقیم از پیروی پیغمبر اسلام است. هر شی برای آدمی ست و آدمی برای شناختن حق است. پذیرفتن اخلاق محمدی و یافتن اوصاف ربانی معرفت توحید است.

نظر نگارنده:

واضح میگردد که فقیر مجسم اوصاف خداوندی است و نمونه اخلاق محمدی. همین جهت کاینات برای انسان تخلیق شد و انسان برای معرفت حق تعالی بوجود آمد. شیخ محمد لاهیجی

۱. تاریخ تصوف، لاهور ۱۳۹۶ هـ ص ۸۶

یکی حدیث قدسی را بیان می آرد که "یا ابن آدم خلقت الاشیاء کلها لاجلک و خلقتک لاجلی" یعنی ای فرزند آدم همه را برای تو آفریدم و تو را برای خودم^(۱).

۲۶ - محک الفقر (صغیر):

کتابیست در نثر مسجع و دارای مطالب عرفانی و حقیقی و متن اصلی آن بچاپ نرسیده است. ترجمه در زبان اردو پیدا است. نسخه خطی از متن اصلی بدست ماست که ذیلاً بیان میشود. نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۲۸ هـ بدست عبداللّه غلام قادری بخط شکسته یک صفحه متن فارسی و دیگر صفحه در مقابل آن ترجمه بزبان اردو می دارد. ترجمه اردو از محمد دین پسر میان جیلانی بخش قریشی هاشمی ساکن گجرات پنجاب است. این ترجمه در سال ۱۳۲۲ هـ نوشته شد. حجم نسخه ۲۹۸ صفحه و هر صفحه ۱۱ سطر میدارد. تقطیع (۲۱×۱۱) است.

محتویات کتاب:

این نسخه در پنج باب منقسم است. اول در عاشق، دوم در قلب، سوم در دعوت، چهارم در اسم اللّه، و پنجم در چهل حدیث. مضامین زیر در بحث آمده است. طریق قادری، عاشق یا عارف، نور محمدی، شرح دل، چهار طائر ابراهیم، طایفه ریاکار، نه قسم آتش در وجود، سه قسم چراغ در وجود آدمی، اقسام عشق، اعضای انسانی، علم بی عمل، در جواب خاقانی، سه قسم دل، سگ و گداگر، عالم و فقیر اعمال بالنیات، استمداد از اهل قبور، حیات اولیاء اللّه، تجلیات و ذکر اسم اللّه، وجود انسانی، چهل حدیث در فقرا و اسمای حسنه، در عناوین بالا آمده است که قادری دو قسم است یکی قادری زاهدی و دیگر قادری سروری. زاهدی باریاضت و سروری با عنایت نظر و توجه مرشد است. صاحب هدایت ولی اللّه تا ابد الابد قائم است. عارف نان این جهان میخورد و کار آن جهان میکند. هر که بفقر رسید بنور محمدی صلی اللّه علیه و آله وسلم بهره یافت. درویش هر ظاهر و باطن را می بیند و فقیر بجز حق تعالی بچیزی دیگر نظر نیارد. عالم بمثل چراغ دین و عارف بمثل آفتاب دین است. مردک در مجاهده و ریاضت باشد و مرد بیکبارگی نفس را بکشد. ذکر با حبس دم رسم کفار است. مال اندوختن و گفتن که برای مساکین و یتیمان و نافع المسلمین است. همه حيله و کار شیطانی است. حرص و هوا و شهوت همچو آتش است که از ذکر

۱. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تهران ۱۳۳۷ ش، ص ۱۹۸

اللہ می نشیند. نفس و قلب و روح و سرّ جو یکجا و یکجود شوند جمیعت بدست می آید. عشق محمود حب اللہ ربانی است و عشق یهود حب نفسانی است. هر عضو وجود انسانی در حصول معرفت ممد میشود. عمل دعوت قبورکشاینده امور روحانی و عرفانی است. ملک سلیمانی فانی است و اسم اللہ را جاودانی است. در معرفی و عظمت فقراء چهل حدیث از نبی اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مروی شده است.

نظر نگارنده:

سید عبدالقادر جیلانی رح در کتاب سرّ الاسرار فیما یحتاج الیه الابرار گفته اند که اللہ تعالیٰ در آفرینش اول روح و نور محمدی و لوح و قلم را پیدا کرد و ازین همه مرادیکشی است که حقیقت محمدی است پس هر کسی که بحقیقت رسید بنور محمدی رسید^(۱). همین مقصود حضرت سلطان العارفین است. چهل حدیث در معرفی و شان فقرا را حضرت سلطان العارفین در کتاب کلید التوحید کبیر هم بیان کرده اند. بقول حضرت سلطان العارفین این احادیث را شیخ ابو سعید احمد بن حسین طوسی رح مرتب کرده بود.

۲۷ - محک الفقرا (کبیر):

این تصنیف لطیف اثریست حقیقت الآراء در علم و فن عرفان و تصوف و در نثر مسجع و روان. اصل متن فارسی بچاپ نرسیده. نسخه خطی ازین اثر که بدست ماست ذیلاً معرفی میشود. نسخه خطی بسال ۱۳۴۳ هـ مکتوبه بدست بهادر شاه ساکن فرید محمود کاتھیه بر کاغذ کشاده و قلم متوسط در خط جلی در حدود ۴۲۸ صفحه نوشته شده. هر صفحه ۱۴ سطر می دارد. تقطیع (۲۴×۱۱.۵) است.

محتویات کتاب:

مسئله روح، نفس، عقل و علم، ترتیب سلوک، حکایت مردی که نماز استخاره ادا کرد، حقیقت تصوف، علماء و فقراء، دنیا و اهل دنیا، اقسام دوستی، فقراء اهل اللہ، خیر و شر، حکایت وزیر که ترک وزارت کرد، کلمه طیب، نور محمدی، عشاق، ذکر، همه اوست، فرض ظاهر و

۱. سرّ الاسرار فیما یحتاج الیه الابرار، لاهور ۱۹۶۵، ص ۱۳

باطن، صفت قرآن، تفکر، حکایت زنی موحودده باغ در دل مومن، علم لدنی و عقل کل، قلب مومن عرش اعظم، شرح حرف الف، دعوت قرآن، الفقر لایحتاج، دعوت فتح از کفار، ذکر الله و علم الحروف، شرح در علم اکسیر، اسم اعظم، عرفان نفس، صفت عشق، توصیف غوث اعظم، سماع، اهل دل، اوهام، تجرد و تفکر، سکوت، روح محمدی، حیوان و انسان، شرح معراج، حکمت الهی، تجلیات ذات و صفات، درین عناوین گفته شده است که کسانی که بمدارج شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت رسیده طی نموده بمقام فقر فنا فی الله گامزن است. کلمه طیبه را باید با اخلاص خوانده شود. هر رکن اسلام ظاهر و باطن می دارد حتی اگر کسی قبول اسلام می کند ظاهراً به اقرار باللسان و باطناً به تصدیق القلب عمل خواهد کرد. مرشد کامل طالب الله را تصور اسم الله عظامی کند. در وجود آدمی نفس، روح، عقل و علم است. پس اصل هر یک ازین را باید شناخت. حصول معرفت از سه طریق است. اول از فضل ربانی دوم از عطای مرشد و سوم از صفای دل و در دانستن توحید مطلق است. علماء مراتب علم و فقرا مراتب قرب دارند. اهل دنیا بدریای دنیا غوطه زن اند و از زهر آب دنیا تشنه لب و فقرا برکنار دنیا نشسته اهل دنیا را منع می کنند. دوستی سه قسم است اول جسمی چون دوستی آنحضرت با علماء قیل و قال، دوم قلبی، چون دوستی آنحضرت با اصحاب صفا و فقرا، سوم روحی چون دوستی آنحضرت با خدا تعالی. فقرا را سه نشان است، متشرع، باحیا و مملو بامحبت الهی. خیر، پیدایش آنحضرت است و بآنحضرت اسلام، ذکر و فکر و فقر و فیض و رحمت همه در زمره خیر می آید. شر، پیدایش شیطان است که ازان نفس اماره و دنیا تعلق می دارد. آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ز ابتدا تا انتها علم کنه کلمه طیب را خواندند و لباس فقر ازوست و ذکر و فقر ازوست. جوش در دل داشتن و لب بستن عقل کلی است. رب تعالی اول روح پر فتوح آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را از نور خود پیدا کرد و آن نور حضور را مخاطب کرده فرمود "کن" و ازان هژده هزار عالم در وجود آمد. پس تمام ارواح جن و انس و ملائک را پیدا کرد و فرمود الست بریکم^(۱)، اینجا ارواح اهل دنیا، اهل عقبی و اهل الله تعیین گشتند. عاشق بیدار در شریعت باشد. وی از بیم دوزخ و از امید جنت بالاتر است و دیار رب تعالی مقصود می دارد. ذاکر حقیقی سراپا نور میشود. چون هوا و هوس از وجود طالب جدا شود آن بمقام همه اوست می رسد. علم لدنی علم کل است. قلب مومن عرش اعظم است. علم الحروف را فقط مرد کامل میداند. عشق ماسوا را از دل می سوزاند.

۱. القرآن (الاعراف ۷، آیه ۱۷۲)

سید غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی غوث الثقلین غوث الجن و الانس والملئکه است. سماع عارف آواز الست است. ابوالوقت آنست که حسب خواهش تجلی را بیابد. اوہام از تجلی غیبی نور احدیت وارد میشود. اسم اللہ را اولین بار نور محمد ظاهر فرمود. دنیا به یمن برکت اولیای کرام قائم است.

نظر نگارنده:

عظمت کلمہ طیب را همچو صوفیای عظام علامہ محمد اقبال در شعر توضیحات داد و حضرت سلطان العارفین در شعر و نثر علو کلمہ طیبہ را بکمال فصاحت بیان کرده اند بحثی در ارکان اسلام و ظاهر و باطن آن خیلی دلپذیر است. مسئلہ خیر و شر بتوضیحات عمدہ و بامعنی حل نموده اند. سید عبدالقادر جیلانی در کتاب سرّ الاسرار فیما یحتاج الیہ الابرار شرح در حقیقت محمدی و در آن ضمن دربارہ نور محمدی مطالب عرفانی را نوشته اند. حضرت سلطان العارفین درین ضمن از راز تخلیق کاینات تا خطاب ایزد تعالی الست بریکم، ہمہ توضیحات عالی داده اند. فلسفہ تصور و تصرف سی حرف را حضرت سلطان العارفین اولین بار منکشف فرمودہ گفته اند کہ ہمہ علوم ظاہر و باطن در طی سی حرف است. بیشتر صوفیای کرام و اکابرین اسلام در عظمت سید عبدالقادر جیلانی قصیدہ خوانی کردہ اند همچو خواجہ معین الدین چشتی اجمیری رح (م: ۶۳۲ھ) خواجہ قطب الدین بختیار کاکای رح (م: ۶۳۳ھ) شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی (م: ۶۶۱ھ)، سید محمد گیسو دراز (م: ۸۲۵ھ)، شاہ ابوالمعالی (م: ۱۰۲۵ھ) و شیخ عبدالحق محدث دہلوی (م: ۱۰۵۲ھ) وغیرہم. ہمینطور حضرت سلطان العارفین ہم در نثر و نظم ثنا خوانی غوث الاعظم کردہ اند. داراشکوہ در کتاب سفینۃ الاولیاء در تعداد ابدال و غوث و قطب شرح نموده است (۱) و حضرت سلطان العارفین ہم کل تعداد عشاق را در دنیا ۱۹ ہزار قرار دادہ اند و توضیحات در اولیاء، ابدال و غوث و قطب نموده اند.

۲۸ - مفتاح العارفین:

این کتاب مستطاب در نثر مرصع راجع بہ شرب حقیقی و معرفت محض سخنان دلپذیر نوشته شدہ است. اما تا ہنوز متن اصلی این اثر بطبع نرسیدہ است ولی ترجمہ اردوی آن را ملک چنن

۱. سفینۃ الاولیاء، کراچی ۱۹۵۹م، ص ۲۴

الدین لاهوری بچاپ رسانیده است. خوشبختانه دو نسخه خطی آن که مختصاتشان درج زیر است، بدست ماست.

(الف) نسخه خطی مکتوبه محمد حسن بسال ۱۲۹۲ هـ به خط نستعلیق نوشته شده. تعداد صفحات ۲۰ است و هر صفحه ۲۳ سطر می دارد. تقطیع (۱۵.۵ × ۲۷) است.

(ب) نسخه خطی مکتوبه گل محمد سندی بسال ۱۳۲۲ هـ بخط نستعلیق نوشته شده. تعداد صفحات ۵۴ و هر صفحه دارای ۱۷ سطر است. تقطیع (۸.۵ × ۱۸) است.

محتویات کتاب:

عالم و فقیر، مجلس سرور کاینات خلاصه موجودات، سلوک تجربی در تعلیمات روحی مصنف درباره دعوت قبور. تحت این عناوین آمده است که علم الیقین، حق الیقین و عین الیقین سه نوع معرفت است. مرشد هم سه نوع است یکی محجوب دوم مجذوب و سوم محبوب. جسم زنده دل را هیچ کرم نمی خورد و تا قیامت سلامت می ماند. شمائل نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آنند که شیطان را در صورت ایشان ظاهر شدن قدرت نیست.

نظر نگارنده:

تعلیمات و انکشافات عرفانی حضرت سلطان العارفين اند که در سلوک قادریه بسی مهم است و عموماً در تصوف و اصول تصوف راهنمای خصوصی ست.

۲۹- نورالهدی (صغیر):

رساله ایست ارزنده در نثر شیرین و بامغز معانی و گنج های نهانی که اصل متن آن بچاپ نرسیده است. ترجمه زبان اردو متداول است. دو نسخه خطی از متن صحیح بدست ماست.

(الف) نسخه خطی مکتوبه محمد حسن پسر خیر محمد از قوم ملیار ساکن هجکه در نواح بهره از شهرستان شاه پور بسال ۱۲۹۱ هـ در حدود ۱۷ صفحه نوشته شده. هر صفحه ۲۳ سطر دارد. تقطیع (۱۵.۵ × ۲۷) است.

(ب) نسخه خطی بسال ۱۳۵۶ هـ بدست صاحبزاده نورحسین (پسر حضرت سلطان محمد نواز). تعداد صفحات ۶۳ است. هر صفحه ۱۱ سطر دارد. تقطیع (۱۱.۵ × ۱۵.۵) است.

محتویات کتاب:

این رساله در پنج باب منقسم است. اول در فقر، دوم در ذکر، سوم در مراقبه، چهارم در تجلی و پنجم در دعوت. تحت این عناوین آمده است که فقیر دو نوع است یکی فقیر صاحب ریاضت و دوم فقیر صاحب اجازت. طالب الله را باید تحصیل علم قرآن و علم اخلاق بکند. مرشد کامل بیک توجه و نظر علم را در دل در آرد. از تصور اسم الله اسرار الهی ظاهر می شود و فقیر را لازم است تا امر "کن" حاصل نکند و مقام و مرتبه "نحن اقرب الیه من جبل الوریث" (۱) نیابد قرار نگیرد. مراقبه هم عظیم اسرار است و اصل مراقبه آنست که صاحب مراقبه بمجلس آنحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم برسد. تجلی چهارده نوع است و از هزاران هزار یکی باشد که کامران ماند ورنه خراب و رجعت خورده می مانند. موسی از یک تجلی صفاتی بیخود گشته بود. دعوت هم عظیم سر اسرار است و کار کاملان است زیرا که ارواح انبیاء، اولیاء و صالحین گرد صاحب دعوت بمقصود رسد بعون الله تعالی.

نظر نگارنده:

مراتب و انواع فقیر را بتمام خوبی بیان کرده شده است. حضرت علی هجویری صاحب کتاب کشف المحجوب درین ضمن بسیار نوشته است (۲). نظری تحقیقی و معنوی درین باب که حضرت سلطان العارفین نموده اند خیلی آگهی را می افزاید. در ضمن مراقبه ابوالفیض قلندر سهروردی در کتاب الفقر فخری خوب نوشته است ولی آن همه کار اجمالی است (۳). حضرت سلطان العارفین مراقبه را هم موجب مقام فنا گردانیده اند. شرح در تجلی خیلی با تاثیر است کسی تا هنوز اینطور ننوشته است. میگویند که چون موسی «ع» از تجلی صفاتی بیخود شدند هر حجاب پیش روی شان سوخته می شد بالآخر بامر الهی دلق فقیری را برویش مالید و بحال در آمدند. دعوت از تعلیمات خصوصی حضرت سلطان العارفین است و کسی از اولیای کرام برین نوع عمل

۲. کشف المحجوب، لاهور ۱۹۶۸ء، ص ۱۱۰-۱۱۶

۱. القرآن (ق ۵۰: آیه ۱۶)

۳. الفقر فخری، دکن (؟) ۱۳۷۰ (؟)، ص ۲۹۰-۲۹۶

و ریاضت توضیحات ننموده است.

۳۰- نور الهدایت عین نما المعروف به نورالهدی (کبیر):

این تصنیف شریف در نثر لطیف کتابیست که زیاد انتشار یافته و مورد توجه درویشان و محققان علوم معارف گشته. فقیر نورمحمد کلاچوی (۱۳۰۳ هـ - ۱۳۸۰ هـ) متن اصلی را بچاپ رسانید ولی تسلسل نسخه‌های آن چاپ اکنون از بین رفته است. سپس آقای کلاچوی موصوف در اردو ترجمه و شرح کرد و بطباعت رسانید. شرح آقای کلاچوی خوب است. دو نسخه خطی این اثر بدست ماست که ذیلاً ذکر می‌گردد.

(الف) نسخه خطی مکتوبه صاحب‌داد پسر ملا محمد عرف ابره و میهه ساکن شهر خیرپور فقیر مهو والا بسال ۱۳۱۲ هـ بخط نستعلیق و خیلی مرغوب و جاذب در حدود ۲۹۸ صفحه نگاشته شده هر صفحه دارای ۱۴ سطر است. تقطیع (۹ × ۱۵) است.

(ب) نسخه خطی بسال ۱۳۶۱ هـ بدست صاحبزاده غلام دستگیر القادری بخط نستعلیق و زیبا در حدود ۱۳۱ صفحه و هر صفحه دارای ۲۰ صفحه است استنساخ شده این نسخه بتکمیل نرسیده است.

محتویات کتاب:

اسم الله، اتصال دم، شرح مستی، فقر محمدی، رجعت، مشق وجودیه، شرح حضوری، علم الحروف، شرح نور، عشق و شرح در انسان. تحت عناوین مذکوره آمده است که کلمه طیب اینست که باقرب حی قیوم خوانده شود تا نفع دهد و نفس را فنا کرده به بقا برساند. تحصیل علم برای دنیا نیست مقصود علم معرفت است. لقای الهی در خواب، مراقبه و درین جهان بمراتب لاهوت لامکان ممکن است. سلطان الفقر قرب خداوندی صورت نور است که پیش عاشق هوشیار پیدا میشود. آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شب معراج به مقام قاب قوسین صورت فقرا بحضور خدا دیدند که صورت فقر محی الدین شاه عبدالقادر جیلانی معشوق الله بود. پیش مرشد کامل جاهل و طالب علم برابر است، اهل نصیب و بی نصیب هم برابر است. صاحب دعوت قبور را حکم خدا و اجازه آنحضرت لازم است ورنه محروم میماند. تصور دایره اول سی حرفی از الف تا ی و دوم دایره اسماء نودنه نام باریتعالی است هر یک ازان دایره‌ها تصور، تصرف،

کلید و حاضرات می دارد یعنی ازان تصور مجلس حقیقی آنحضرت بدست می آید. جنونیت و نفس و شیطان دفع می گردد. دیگر دایره‌های تصور الله، لله، له، هو، محمد، فقر و لا اله الا الله محمد رسول الله است. ازین تصرف و تصور جسم عاقل و طالب هفت اندام نور می شود. خدمت و تعظیم آل نبی و سادات بر شیخ و طالب لازم است. شناخت سید وال نبی اینست که متشرع و پیر و محمد باشد خلق محمدی بدارد و اوصاف اصحابه یاران رسول را بدارد. باطن را باید موافق ظاهر باشد. البته حضوری باطن چیزی دگر است و حصول حق چیزی دیگر، بدینجهت از تجلیات گوناگون سالک را نباید بیخود گردیده رجعت بخورد.

نظر نگارنده:

توصیف در کلمه طیبه خیلی عالی و پرمعنی ست. درباره علم همچو صوفیای کبار حضرت سلطان العارفين اصرار می نمایند که ازین نباید دنیا حاصل کرد. علم برای معرفت و شناخت است. رومی در مثنوی همینطور گفته‌اند:-

علم را برتن زنی ماری بود علم را بر جان زنی یاری بود

نور از قرب خداوند ایست این نکته را حضرت سلطان العارفين بکمال فصاحت انکشاف می فرمایند. فضیلت طریقه قادریه را بر همه سلسله‌های تصوف فائق می گردانند و در علو عظمت سید عبدالقادر جیلانی واقع معراج و صورت فقر پیران پیر پیش حضرت ایزد تعالی را بیان می کنند. حضرت مجدد الف ثانی رح هم می گویند که بجز وسیله سیدنا غوث الاعظم کسی را مقام ولایت نمی رسد^(۱). داراشکوه در کتاب سکینه الاولیاء می نویسد که همه سلسله‌های روحانیان فیض یافتگان سلسله قادریه اند^(۲). حضرت سلطان العارفين معتقداند که هر حرف کنه معرفت میدارد. و بدین سبب از الف تا ی هر حرفی دایره علم ظاهر و علم باطن را داراست. همینطور اسمای باری تعالی که نودنه است هر یکی دایره تصرف و تفکر را می دارد اسم اعظم هم ازوست و اسمای ذاتی خداتعالی سالک را زود بمراتب فنا فی الله و بقا بالله می رساند. چنانکه در گذشته هم گفته شده است که کسی از اولیای کرام بجز حضرت سلطان العارفين سلطان باهورح اینقدر اصرار بر علم الحروف و علم الاسماء نورزیده است. درین ضمن ارباب معرفت و اصحاب تحقیق را خیلی زیاد امکانات علم و عمل باقیست. وما توفیقی الا بالله.

۲. سکینه الاولیاء، لاهور ۱۹۷۱ء، ص ۱۴-۱۶

۱. مکتوبات حضرت احمد سرهندي رح

باب هفتم

سنجش کلام باهورح

آثار گرنبهای فارسی حضرت سلطان العارفین سلطان باهو قدس الله سره العزیز در زمینه عرفان و ادب و علم و تاریخ و دین و فرهنگ اسلامی عالیترین افکار عرفانی و انسانی را در بر دارد. پاسداری شریعت نکته مهم شان است. در طریقت حضوری مجلس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر مرشد کامل و طالب حقیقی لازم میگردانند. در طریقه شان راه فیضان در تصور اسم الله و در علم دعوت روحانیون مضمراست. فقر بمقام فنا فی الله رسیدن را میگویند. نزد شان وجود انسان حکمت عظیم است که خزینه آن از اسم الله وا میشود. "هو" اسم اعظم است و همه کلام حضرت سلطان العارفین از انوار آن اسم منور است. اصطلاحات و ملفوظات عرفانی شان سراسر حکمت و سر حقیقت را ظاهر میکند.

کلام منظوم و منثور شان بلحاظ معنی متمیز است و بلحاظ ادبی خیلی دلپذیر است قصیده در مدح سیدنا غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی (۴۷۱ هـ - ۵۶۱ هـ) ارفع ترین احساس عاشقانه را دارد و در ادب فارسی شاهکار عارفانه است. شعر شان سبک مخصوص میدارد و در نثر مقالیه آثار شان با کلام حضرت عبدالله انصاری رح (م: ۴۸۴ هـ) و با شیخ مشرف الدین سعدی رح (م: ۶۹۱ هـ) ممکن است.

حضرت سلطان العارفین نکات علمی (SCIENTIFIC) را در آثار صوفیانه خود اکتشاف نموده اند. ایشان تحت الشعور را نیروی بالاتر از قوت شعور قرار داده است. نزد شان تخلیق انسان ملیونها سال پیش بوده است. ایشان "وهم" را عظیم ترین نیروی باثبات میروسانند. از معاصرین خود نام اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸ هـ - ۱۱۱۸ هـ) را در کلیه آثار منثور خود برده اند. در معرفی شهر شورکوت خود اظهار نموده اند. بسیار اسامی رجال تاریخی و ادبی را و نامهای تصانیف عالی را بتذکار آورده اند.

حضرت سلطان العارفین آثار خود را الهامی قرار داده اند، واقعاً عیان را چه بیان، یک کرشمه خداوندی ست. چند تا آیت قرآنی را هم در آثار خود تفسیر نموده اند که جنبه عارفانه و حکیمانه دارد. ارشاد و تلقین عارفانه خود را به صدها حدیث قدسی و حدیث نبوی کمک داده باثبات رسانده اند. ایشان معتقد اند که خالق خیر و شر خود ذات الهی است. آنحضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم مجسم خیر بودند و بدینجهت منبع و سرچشمه خیر اند. ابلیس علیه اللعنت

مجسم شر بوده و بدینجهت بیخ و نبیان شر در عالم است. حضرت سلطان العارفین قدس الله سره در آثار خود در عارف و عالم بحث خیلی سودمند آورده اند. نزد شان عالم علم فقه و کتاب در اسباب ظاهر گم است و عارف ربانی در حقیقت باطن محو است.

فصل اول

ارزش معنوی:

آثار حضرت سلطان العارفین در تصوف اسلامی از لحاظ سبک و تعلیمات عالی حیثیت جداگانه ای را دارد. در تصوف و سلوک ایشان پیر و مکتب جنید بغدادی (م: ۲۹۷هـ) و بایزید بسطامی (م: ۲۳۴هـ) بشمار میروند. عادت شریفشان این بوده است که در آثار خود درباره خود سکوت می فرمایند و درباره مسئله از مسائل فقه زیاد بحث نمی کنند و معمولاً درباره عالم علوی سخن می فرمایند. موضوعات ایشان در تصوف و عرفان بقرار زیر است.

۱ - پاس شریعت و صحو جنیدی:

می بینیم که تصوف شان همه تلقین و تعلیم در فقر فنا فی الله و بقا بالله است ولی در هیچ جای نوشتجات شان طریقت و معرفت بدون شریعت دیده نمی شود. در کتاب اورنگ شاهی می گویند:

هر مراتب از شریعت یافتم . . . پیشوای خود شریعت ساختم (۱)

در کتاب امیرالکونین می گویند:

جز شریعت نیست راه معرفت . . . اهل بدعت چیست باشد خر صفت (۲)

در کتاب عین الفقر می گویند:

"شریعت بمثل دم و طریقت بمثل قدم و قدم آنزمان بر خیزد که نیت سیر و سفر باشد. طریق راه را گویند و در راه تمام آب و آذوقه ورنه جان از لب برآید. شریعت بمثل کشتی ست و طریقت بمثل دریا همچون طوفان نوح (۳)".

۱. اورنگ شاهی (خطی) ۱۳۰۶هـ ش ۴:۵ الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. امیرالکونین (خطی) ۱۳۳۲هـ ۱۴۸ ب، مملوکه سلطان غلام باهو

۳. عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹هـ ۹۴ الف - ۹۵ ب، مملوکه سلطان شاه

حضرت سلطان العارفين قدس الله سره كعزیز در سلوك خود گوشه نشینی و غلو در عبادات و چله كشی محض را دوست ندارند و این كارها را به مرشدان ناقص و طالبان خام نسبت می دهند. مسلک شان مقام فقر شبیری است كه حق گوئی و بیباکی را در بردارد و منظور شان مقام فنا فی الله و بقا بالله را بدست آوردن و جان بمحبوب حقیقی سپردن است. در كتاب محبت الاسرار میگویند:

"راه فقر در ورد و ظایف و تسبیح نیست در خواندن مسائل صحیح نیست، با شریعت پیوست باش. مست الست باش چنانچه شتر خار بخورد و بار بكشد^(۱)".

حضرت سلطان العارفين برای وجدان هم اهمیت زیادی قائل هستند و چنانكه در باب احوال نیز مذکور شده در زندگانی شان دو بار کیفیت و حالت سكر هم بایشان عارض شده بنا برین میتوانیم فقر و سلوك شان را با فقر و سلوك بایزید بسطامی مماثلت دهیم یا ایشان را پیر و مكتب شان بدانیم ورنه حقیقت اینست كه سلوك و تصوف مكتب بایزید بسطامی هم تا اندازه ای مورد انتقاد ایشان قرار گرفته است. در كتاب عین الفقر میگویند:

"روزی بایزید بسطامی رح با حق همراز بود، از حضرت رب العزت ندا در رسید كه ای بایزید چندین محنت، مشقت مجاهده ریاضت میكنی مگر عرش میخواهی؟ بایزید جواب داد: خداوندا! عرش جای روحانیان است من روحانی نیستم باز ندا آمد كه ای بایزید مگر كرسی میخواهی؟ بایزید جواب داد: خداوندا! كرسی جای كروبیان است من كروبی نیستم. باز ندا آمد كه ای بایزید آسمان میخواهی؟ بایزید جواب داد: خداوندا! آسمان جای فرشتگان است من فرشته نیستم. باز ندا آمد كه ای بایزید مگر دوزخ میخواهی؟ بایزید جواب داد: خداوندا! دوزخ جای منكران است من منكر نیستم. باز بلطف كرم ندا آمد كه بایزید مگر ما را میخواهی؟ اگر مرا نیابی چه میكنی؟ چون این سخن بایزید بشنید آه كشید، سر بسجده نهاده جان بحق سپرد^(۲)".

بعد از بیان كردن این واقعه حضرت سلطان العارفين قدس الله سره العزیز در شعر می فرمایند كه این فقر هم خام بوده زیرا كه فقر حقیقی آنست كه برضای دوست راضی باشیم و ازو هیچ نه طلبیم:

"خام بودند خام آهی رفته جان
عاشقی آن به بود سوزش چنان
گر بسوزد جان من در آن سقر
جز خدا دیگر نه ای از من خیر

۱. محبت الاسرار (خطی) ۱۲۰۹ هـ، ۹: الف، مملوكه سلطان شاه

۲. عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹ هـ، ۱۴۵: ب - ۱۴۶: الف، مملوكه سلطان شاه

بأهوا بهره چه خواهی از خدا

بهر مزدوری بود طالب رضا (۱)۔

در مورد فقر مقام حضرت سلطان العارفين قدس الله سره ز حکایت زیر هم ظاهر میشود که دران می گویند عارف بالله را هر ساعت ندای "لبیک عبدی" می آید:

"روزی شیخ جنید بغدادی و شیخ شبلی هر دو بصحرا از شهر بیرون آمدند، وقت نماز رسید میخواستند که نماز ادا کنند که یک کس هیزم کش پشتاره هیزم از سر برآورده در جماعت شیخ رسید. شیخ آنرا برای امامت ایستاده کردند. آن بزرگ در رکوع و سجود بسیار فرصت کرده چون از نماز فارغ شدند. گفتند این دیر چه بود؟ جواب داد: من تسبیح گفتم. چون پیش خود لبیک عبدی نشنیدم سر را نبرداشتم، تعطل به همین بود. این فقیر باهو میگوید که اهل نماز را وقت تا وقت لبیک ندای لبیک در سجده شود و عارف بالله را هر دم هر ساعت هر وقت لبیک عبدی ست قوله تعالی فادکرونی اذکرکم (۲)۔"

بنظر شان مقام فقر خیلی بالاست و میگویند که مخدوم جهانیان (شیخ جلال م: ۷۸۵هـ) هم به آن اوج فقر نرسید چنانکه از اقتباس زیر پیداست:

"فقر چیست. فقر هم چنان است که بجهت مراتب فقیر مخدوم جهانیان باسیر طیر تماشای چهارده طبق دید لیکن بمراتب فقر نرسید (۳)۔"

همینطور درباره سلطان ابراهیم ادهم (۴) و سلطان بایزید بسطامی رح (م: ۲۳۴هـ) هم می فرمایند: "سلطان ابراهیم ادهم ترک بادشاهی کرده سرگردان گردید بکشتن فرزند بعدازان بمراتب فقر رسید. دانی سلطان بایزید تمام عمر بر ریاضت کشید و نفس هوست را از پوست برآوردید هرگز بمراتب فقر نرسید و اگرچه شیخ بهاءالدین (۵) و شاه رکن عالم (۶) از جان خود برخیزیدند هرگز بمراتب فقر نرسیدند و حضرت رابعه بصری (۷) بخواب خوش خسپید بیواسطه بمراتب رسید و

۱. همان

۲. عین الفقر (خطی) مکتوبه سید عبدالله، ۱۲۰۹هـ، صفحه ۱۴۷، مملوکه سلطان شاه.

۳. همان

۴. سال وفاتش طبق استاد محمد ابراهیم خلیل الاحمد الجامی در میان ۲۶۵ تا ۲۸۰ می باشد در شرح حال ابراهیم ادهم

عارف گردون قباب، کابل ۱۳۴۵ش، ص ۵۶-۵۷

۵. شیخ بهاءالدین (م: ۵۶۱هـ) طبق سیرالعارفین از حامد بن فضل الله، لاهور ۱۹۷۶م، ص ۱۷۸

۶. شاه رکن عالم رح (م: ۷۳۵هـ)، ایضاً، ص ۲۰۹

۷. رابعه بصری رح (م: ۱۸۵هـ)

حضرت شاه محی الدین قدس اللہ سرہ (۱) در شکم مادر بمراتب فقر رسید (۲)۔

خاقانی (۳) را هم در مقام فنا مورد تنقید قرار می دهند زیرا که خاقانی گفته:

پس از سی سال این معنی محقق شد بخاقانی که یکدم با خدا بودن به از ملک سلیمانی
در جواب این شعر حضرت سلطان العارفین می گویند:

"بسی صد سالها باید فنا فی اللہ شود فانی"

دمی نامحرم است آنجا غلط گفت است خاقانی (۴)

اصل فقر یعنی فنا فی اللہ شدن بنظر سلطان العارفین قدس اللہ سرہ چیست؟ در این مورد در عین الفقر می فرمایند:

"فقر فنا فی اللہ آنرا گویند که با حق توحید غرق که احتیاج اللہ هم ندارد. احتیاج اللہ هر آنکس دارد که از خدا جدا باشد. باید یکتا و یکوجود. در میان خدا و بنده وسیله چیست؟ مرشد. از مرشد چه چیز حاصل شود؟ محرم سراسرار. از محرم سراسرار چه چیز حاصل شود؟ مقام خوف موت. از مقام خوف موت چه چیز حاصل شود؟ مقام رجای بقا از مقام رجای بقا چه چیز حاصل شود؟ مقام موتوا قبل ان تموتوا. ازین مقام چه چیز حاصل آید مقام ان اولیاء اللہ لایموتون. فقیر که صاحب رضا، بلکه خارج از قدر قضا، خوش آمدی مرحبا" (۵).

در حقیقت منظور حضرت سلطان العارفین از فقر این است که آدم خود را در مقابل رضای الهی تسلیم کند و هیچ وقت تکیه بر زهد و ریاضت خود نکند بلکه همیشه تکیه بر ذات خداوندی بکند زیرا بعقیده ایشان ذات فقیر با ذات خداوندی یکی است و هرگز از خدا جدا نیست.

۲ - حضوری مجلس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم:

حضرت سلطان العارفین قدس اللہ سرہ در سلوک و تصوف خود طالب را بمجلس پیغمبر اسلام محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم راهنمایی میکنند برای اینکه فقر سراسر مربوط به

۱. سید عبدالقادر جیلانی رح (م: ۵۵۶۱)

۲. عین الفقر (خطی) ۱۲۸۰ هـ: ۲۳۲ الف، مملوکه نگارنده رساله

۳. خاقانی شروانی (۵۲۰ - ۵۹۵) مطابق تاریخ ادبیات، رضا زاده مشفق، دهلی، ۱۹۵۵ م، ص ۲۵۴

۴. عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹ هـ ش ۴:۳ ب، مملوکه سلطان شاه

۵. عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹ هـ ش ۵۳:۳ الف، مملوکه سلطان شاه

آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است. خودشان مسلکِ اویسی را داشتند که مستقیماً بتوسط علی علیہ السلام از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیعت نمودند که درباره آن در احوال توضیح داده شده است. و برای مرشد و طالب هر دو مقام و قرب در مجلس محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لازم میدانند. اگر کسی باین مقام نرسیده باشد گویا در عالم ناسوت است و اگر کسی این مقام را نخواهد گرفتار هوای نفسانی است. در کتاب مجالسة النبی می گویند:

"طالب صادق آنست که بجز حضوری محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و مقام معرفت توحید الا اللہ از مرشد طلب نکند. چون مرشد کامل و طالب صادق هر دو بمجلس حضوری محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برسند. مرشد کامل کسیرا گویند که ظاهر در مجلس دوام عام بمردم نفسانی سخن و باطن تمام در مجلس روحانی" (۱).
در وصف مرشد می افزایند:

"کعبه را در دل به بینم جان کنم بروی فدا

در مدینه دائمی هم صحبتیم با مصطفی

خلق باما خویش داند من به باطن بارسول

و اصلاً ترا راه این است بشنوای اهل الوصول (۲)"

۳- محبت اہلبیت و عقیدت باسیدنا غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی و طریقه قادریہ:

محبت اہلبیت باید در سرشت طالب و سالک حقیقی باشد زیرا کہ منبع و سرچشمہ فیضان شخص حضرت علی کرم اللہ وجہہ و ذات رسول اکرم محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است. میگویند:

"صدق صدیق و عدل عمر و پرحیا عثمان بود گوی فقرش از پیمبر شاه مردان یافت زود (۳)".
در سلوک، سلسلہ قادریہ بتوسط سید عبدالقادر جیلانی (م: ۵۶۱ھ) به حضرت علی کرم اللہ وجہہ می رسد. و ازیشان به سرکار دو عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میرسد. در رسالہ روحی اینطور اقرار محبت و عقیدت و اظهار حقیقت می نمایند:

۱. مجالسة النبی (خطی) ۱۲۰۹ھ ش ۹:۱ ب، مملوکه سلطان شاه

۲. مجالسة النبی (خطی) ۱۲۰۹ھ ۱۰:الف، مملوکه سلطان شاه

۳. محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۴۳ھ ۲۹۹ ب، مملوکه سلطان محمد عزیز

دست بیعت کرد ما را مصطفیٰ
خاکپایم از حسین و از حسن
حضرت سلطان العارفین در سلوک طریقه قادریہ را برہمہ طریقہ ہا ترجیح میدہند و میگویند:
"قادریرا قرب خق باشد عطا
ہر طریقہ خاکپایش شد غلام
در کتاب عقل بیدار درین باب میگویند:
"ہر طریقہ خانوادہ شد غلام
نقشبندی را چہ قدرت دم زند
اہل چستی خواجگان خاک پا
ہر کہ از بندہ خدا امت نبی ص
در عظمت و توصیف سید عبدالقادر جیلانی می افزایند:
"پای حضرت پیر ہر گردن ولی
صاحب طریقہ قادری سہ نشانی دارد:
قادری را سہ مراتب سہ نشان
سید عبدالقادر جیلانی رح چونائب رسول اند:
"چون نباشد پیر میران زندہ دین
شاہ عبدالقادر ست رہبر خدا
در کتاب نورالہدیٰ در ضمن این مطالب مینویسند:
"دشمن سید بود اہل از خبیث
خارجی و رافضی دشمن نبی ص

فرزند^(۱) خود خواندست ما را مجتبیٰ
معرفت گشته است بر من انجمن^(۲)"
شد مشرف روح باشرف لقا
یافت منصب باولایت ہر کدام^(۳)
بامریدی جان فدائش ہر دوام
و ز طریق قادری طالب شود
سہروردی از غلامان باوفا
خاک بوسی میکند باقادری^(۴)
مثل سجده آورد حکم از نبی ص^(۵)
باعیان و لامکان و جان فشان^(۶)
آن وزیر مصطفیٰ روح الامین
دمبدم آنجا بجان ست مصطفیٰ^(۷)
دوستدار سیدان اہل از حدیث
دشمن کلی بود اہل از شقی

۱. بجای "فرزند" فرد بلحاظ فن شعر درست بنظر می آید

۲. رسالہ روحی (خطی) ۱۳۰۶ھ ش ۶:۷ الف، مملوکہ سلطان غلام دستگیر

۳. تیغ برہنہ (خطی) ۳۰۶ھ ش ۷:۱ ب، ایضاً

۴. عقل بیدار، لاہور ۱۹۷۰م، ص ۶۱

۵. عقل بیدار، لاہور ۱۹۷۰م، ص ۶۱

۶. همان، ص ۶۴

۷. کلید التوحید کبیر (خطی) ۱۳۳۳ھ ۸۰:ب، مملوکہ سلطان غلام باہو

سیدانرا عزت و شرف از خدا دشمن سید بود اهل از هوا" (۱)
 جایی سیدانرا هم تلقین میکنند تا ایشان بدرویشی و استقامت زندگی بکنند، میگویند:
 "با خدا اگر سیدی سند محمدی طلب، اگر قریشی دلریشی باش، اگر علمائی طلب درویشی
 کن، درویشی باید نه درپیشی، اگر جاهلی طلب علم کن، آن علم که بحق رساند بجز حق باطل را
 نداند" (۲).

در راه سلوک تکریم آل نبی ص لازم است، میگویند:

"هر که سادات را رضامند نکند هرگز باطن او صفا نشود و بمعرفت الهی نرسد اگرچه تمام عمر
 سر بسنگ زند و ریاضت کند که خدمت سادات نصیب اهل مخدوم است و هر که منکر از آل نبی
 و اولاد حضرت فاطمة الزهرا علیه صلوات الله والیسلام محروم است:

دوستدار سیدانرا و زنبی ص نور دیده فاطمه حضرت علی
 دشمن سید بدشمن مصطفی هر که دشمن مصطفی دشمن اله (۳)

ولی سید کیست و کرا گفته میشود درین باب در کتاب نورالهدی می افزایند:

"لیکن سیدانرا از کدام احوال و از کدام افعال و از کدام اعمال و از کدام قال شناخته میشود، از
 شریعت و قدم محمدی صلی الله علیه و آله وسلم و خلق محمدی علیه التحیته والسلام و صدق از صدیق
 و عدل از عمر و حیا از عثمان و شجاعت از علی رضی الله تعالی عنهم در غزائی از حضرت
 محمد رسول الله علیه و آله وسلم و ترک دنیا از حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات
 الله علیه" (۴).

۴ - تصور اسم الله:

همه معرفت و فیضان در طریق و سلوک حضرت سلطان العارفین از تصور اسم الله ذات بقرار
 آمده است. زیرا که بدون تصور اسم الله نفس زیر پانمی آید و اگر نفس در متابعت سالک نیست او
 هرگز به معرفت نتوان رسید. در کتاب مجالسة النبی میگویند:
 "نفس را بخواندن علم و باطاعت ریاضت بسیار لذت و حلاوت آید و نفس خوشوقت گردد و

۱. نورالهدی کبیر (خطی) ۱۳۱۲ هـ، ۴۰: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. نورالهدی کبیر (خطی) ۱۳۱۲ هـ، ۱۰۰: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. نورالهدی کبیر (خطی) ۱۳۱۲ هـ، ۲۵۴: الف

۴. همان، ۲۵۳: ب

از نام و ناموس و رجوعات خلق نفس فربه شود و فرحت گیرد و نفس از تصور تاثیر اسم الله و ذکر و فکر معرفت الا الله و استغراق مراقبه متوجه شدن بحضوری مجلس محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم زهر تلخ نماید" (۱).

نیز فرمودند:

"از ذکر اسم الله تحقیق نفس و قلب و روح یکی گردد مطابق نور شود" (۲).

از اسم الله، چون نفس پاک بگردد سالک به معرفت الله قریب میشود مطابق حدیث قدسی دع نفسک و تعال یعنی نفس را بگزار و بیا. در کتاب محک الفقرا می گویند:

"اگر کسی اسم الله را با ترتیب تصور کند انشاء الله تعالی زود یکشبانروز بمقصود برسد، این را هیست محرم، هر که با اسم الله محرم نیست محروم این مقامیست" (۳).

۵- علم دعوت:

همچو اسم الله حضرت سلطان العارفین قدس الله سره در ضمن تعلیمات خود دعوت را هم برای حصول معرفت لازم شمرده اند. صاحب دعوت مستقیماً با روحانیون تماس می گیرد و بدین طریق سالک توجه فوری می باید و کسب فیضان روحی و سرّی می کند. چنانچه توضیح داده شده است، دعوت بر کنار قبر اهل الله میباشد و برای دعوت کردن اجازه مرشد کامل لازم است تا سالک متوقف یا دیوانه نشود. فایده دعوت خیلی زیاد است یعنی فقیر یا سالک از اجازه فقیر کامل اگر بخواهد برای اسلام و مسلمانان و برای فتح و نصرت اسلام بتوسط روحانی همه دنیا را زیر و رو کند. اما حصول معرفت خودشناسی و خداشناسی بزرگترین افاده دعوت است که در نتیجه تماس روحانی بدست می آید. در کتاب مجالسة النبی می گویند:

"خواننده دعوت قبر که میدهد از زیر و زبر خبر، آنرا در قبر تحقیق موکلان از هر طریق و روحانی بالهام و یا از غیب الغیب و قدرت سبحانی از دل پیغام یابد که هر که خواننده اهل قبور است بیشک آنرا دوام در مجلس محمدی حضور است. وجود او از برکت تصور اسم الله و برکت مجلس محمد رسول الله مغفور است:

۱. مجلسة النبی (خطی) ۱۳۰۶ هـ ش ۳:۶:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. مجلسة النبی (خطی) ۱۳۰۶ هـ ش ۸:۶:الف

۳. محک الفقرا (خطی) ۱۲۰۹ هـ ش ۱۹:۶:ب، مملوکه سلطان شاه

خام از رجعت شود خانه خراب کامل از دعوت شود مطلب بیاب" (۱)
 اصلاً این افکار و تعلیمات در تصوف اسلام درین روزها باندازه زیادی مورد استفاده قرار نه گرفته
 است. بیشتر سالکین در راه تصوف عزلت اختیار کرده‌اند و دنیا را ترک گفته‌اند و گویا آنها پیر و فقیر
 گوسفندی یا فقر دلگیری می‌باشند ولی حضرت سلطان العارفین در تعلیمات خود ترک دنیا را و
 دنیا را اینطور توضیح داده و فرموده‌اند که دنیا آنست که کسی را از خدا تعالی دور کند و دنیا دار
 آنست که از خدای تعالی غافل بنشیند و معرفت نداشته باشد. بهمین جهت فقر شبیری را بعمل
 می‌آورند و برای سالک در راه عشق حقیقی جان دادن اساس معرفت عرفان قرار می‌دهند.
 همینطور درین عصر عقل و دانش بوسیله علم بمردمان و مخصوصاً روشن کردن این امر برای
 مسلمانان خیلی مهم است که در طریقت راه پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را پیمودن از بس
 لازم است تا مردمان بدون شرع شریف محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در بادیه ضلالت در بدر نشوند
 و مثل ابلیس خود را بدون معرفت موحد بشمار نیاورند.

حضرت سلطان العارفین بعنوان یک سالک مسلک قادریه را مورد پسند قرار می‌دهند. درین
 مسلک جبه و دستار اهمیت ندارد و تسبیح و اوراد محض هم مهم نیست. درین طریقه اتباع سنت
 محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لازم است و همواره به ذکر و فکر مداوم تلقین کرده میشود. میگویند:
 "مرا ز پیر طریقت نصیحتی یاد است که غیر یاد خدا هر چه ست برباد است" (۲).
 سلسله طریقت ایشان بواسطه امیرالمومنین حضرت علی کرم‌الله‌وجه به حضرت محمد
 مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌رسد که سز چشمه هرگونه فقر مربوط به ذات بابرکات ایشان
 است. درین طریقه در هیچ جا بدعت، سرود و سماع وجود ندارد. البته ذکر جهر و خفی هر دو
 رواست.

برای حصول معرفت هم حضرت سلطان العارفین بسیاری از تعارفات را رد فرمودند و فقط به
 اسم الله و به دعوت روحانیون فشار آورده‌اند که زیاد قابل فهم، آسان و زود اثر است، بشرطیکه

۱. مجالسة النبی (خطی) ۱۲۰۹ هـ ش ۵۲:۱ الف، مملوکه سلطان شاه

۲. عقل بیدار (خطی) ۱۳۳۰ هـ، ۹۹: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

چنین بنظر میرسد گویا حضرت سلطان العارفین این شعر حافظ شیرازی را در مدنظر داشتند نصیحتی کنت یادگیر و در
 عمل آر که این حدیث ز پیر طریقتم یاد است.

دیوان حافظ بتصحیح قزوینی، تهران، ص ۲۷)

طالب، طالب الله باشد و بانفی نفس وارد عرصه گه حیات بشود.

۶- وجود آدمی:

حضرت سلطان العارفين قدس الله سره می فرمایند که وجود آدمی چند جسم باطنی هم می‌دارد. و هر جسم باطنی اسم جداگانه‌ای دارد و خود جسم آدمی بر آن جسمهای باطنی همچو طلسم است و این طلسم جسم را صاحب طلسم یعنی آدمی از حکمت اسم و می‌کند و ازان دولت و نعمت باطنی می‌یابد به این جسمهای بسیار جسم حیوانی و جسم نفسانی و جسم قلب جاودانی و جسم روحانی و جسم دیدار خوانی هم گفته می‌شود. هر یک از این جسمها مسئول اعمال خود و مستحق جزا و سزا است و در انسان یکی جسم نوری هم است همچو مغز در پسته با اعمال سلوک باید جسم باطنی را زنده کرده شود. این اعمال عبارتند از:

اول، تصور اسم الله

دوم، دعوت قبور

سوم، تلاوت قرآن با توجه و اخلاص

چهارم، نماز بانیا

پنجم، خواندن کلمه طیبه با کنه کن و بالذت و سرور

ششم، مرقوم کردن نود و نه نام باری تعالی با تصور و تفکر

گویا نه جسم از وجود عارف بیرون می‌آیند که عبارت انداز:

چهار جسم نفس، اول نفس اماره، دوم نفس لوامه، سوم نفس ملهمه، چهارم نفس مطمئنه.

سه جسم قلب، اول قلب سلیم، دوم قلب منیب، سوم قلب شهید.

دو جسم روح، اول روح جمادی، دوم روح نباتی.

وقتی تمام جسمها با انسان همکلام می‌شوند یک جسم بوجود می‌آید، جسم توفیق الهی.

جسم توفیق الهی حکم میکند و جسمهای نفس با جسمهای قلب می‌پیوندند و می‌میرند و

جسمهای قلب با جسمهای روح یکجان شده می‌میرند و جسمهای روح زنده می‌مانند بالآخر

جسم روح را جسم توفیق الهی بدست می‌آرد که ازان جسمهای روح می‌میرند و جسم نوری

باقی می‌ماند که دوام با حضور می‌باشد (۱).

۱. نورالهدی کبیر (خطی) ۱۳۱۲ هـ، تلخیص مطالب، ص ۷-۱۵۲، مملوکه سلطان غلام دستگیر

فقیر نور محمد کلاچوی (۱۳۰۳-۱۳۸۰ھ) در کتاب عرفان خود در توضیح همین فلسفہ عرفانی حضرت سلطان العارفین سلطان باهو «رح» ابرام می نماید که ما باید درین اعمال بکوشیم و آن جسم ها و ارواح باطنی را بدست آریم و نیز میگوید که همین لطیفه است که اروپائیان به آن راه یافته اند و آنرا تحت الشعور یا سب کانسیس (SUBCONSCIOUS) می گویند و اضافه می نماید که روحانیون اروپائی (EUROPEAN SPIRITUALISTS) باقوت مسمریزم با نیروی هیپناتزم همین قوت نفس باطنی را بیدار می کنند و توسط آن اطلاعات زیادی کسب می کنند و حضرت سلطان العارفین برای بیدار کردن نیروهای قلبی و روحی و حتی نوری را هم شرح داده اند ما باید که ازان عملیات استفاده برده در تسخیر کائنات و تسخیر شناخت اسم الله کار بکنیم (۱).

۷- هو و صدای هو:

این لفظ بتمامی احترام کامله بذات حضرت تعالی اشاره می کند. مصنف کامل ما این اسم عارفانه و لاهوتی را در آثار خود خیلی زیاد بکار آورده اند. حضرت قدس الله سره از لفظ هو باانداز محرمانه بذات ربانی جله شانہ اشاره و تخاطب میکنند و ازین تصور سراسر عالم لاهوت درمغز خوانندگان قرار میگیرد. میگویند:

- «هرکه با "هو" میروود عارف خدا - هرکه بی "هو" میروود آن سر هوا»
- برده باهو راز وحدت را تمام از هو، باهو متصل باخدا شده است:
- «باهو در هو گم شده فی الله فنا طالب الله را باید با بهو منسلک گردد:
- «هرکه طالب هو به باهو یا رشد اسم هو قاتل نفس است. میگویند:
- «اسم هو سیف است باهو بر زبان
- عازفان را ختم از هو والسلام (۲)»
- نام باهو متصل شد باخدا (۳)»
- رفت عجب و لایق دیدار شد (۴)»
- قتل کن این نفس کافر هر زمان (۵)»

۱. عرفان، لاهور ۱۹۷۸م - ج ۱، ۲ ملاحظه بشود.

۲. محک الفقرا کبیر، لاهور ۱۹۷۴م، ص ۹۴

۳. امیرالکونین (خطی) ۱۳۳۲ھ، ۱۹: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. محک الفقرا کبیر، لاهور ۱۹۷۴م، ص ۱۲۲

۵. ایضاً (خطی) ۱۳۴۳ھ، ۱۳۹: ب، مملوکه سلطان محمد عزیز

- هو ذکر سالک هم است. میفرمایند:
- "ذکر هو وحدت بود ما را وصال
تخم هو در دل کاشتن هو را پیدا میکند:
"باهو هو کاشتم من در وجود
باهو به هو و اهل دنیا به دانش مشغول است:
"باهو به هو مردم بمولی شد وصالش
اسم اعظم در هو ست:
"اسم اعظم انتها باهو بود
نیز فرمود:
"اسم اعظم باهوا از هو بجو
اسم یا هو راهبر است:
"اسم یا هو باهو راشد راهبر
هو مرده دل را زنده می کند:
"هو حیاتی می دهد هر مرده دل
بلکه می گویند:
"هو هدایت میشود از هر مقام
هو در وحدت قدیم در نور احمدی است:
"هو بدربائست آن در عظیم
ابتدا و انتها هو است:
- ذاکران را ذکر باشد لازوال (۱)"
- باو الف رفت آخر هو نمود (۲)"
- که دنیا اهل دنیا شد ز دانش (۳)"
- ورد باهو روز و شب یا هو بود (۴)"
- هو حقیقت سر سرش باکس مگو (۵)"
- پیشوائی شد محمد معتبر (۶)"
- هرکه از هو بی خبر آن رو خجل (۷)"
- هو حیات جن و انس و خاص و عام (۸)"
- در نور احمدی وحدت قدیم (۹)"

۱. جامع الاسرار، لاهور ۱۹۶۸ م، ص ۳۴
۲. جامع الاسرار، لاهور ۱۹۶۸ م، ص ۳۵
۳. جامع الاسرار، لاهور ۱۹۶۸ م، ص ۶۷
۴. کلید التوحید کبیر، ۱۳۳۳ هـ، ۱۵۹: ب، مملوکه سلطان غلام باهو
۵. محک الفقر (صغیر)، لاهور ۱۹۶۱ م، ص ۶۹
۶. مفتاح العارفین (خطی) ۱۳۲۳ هـ، ۴۶: الف، مملوکه سلطان غلام باهو
۷. محک الفقر (صغیر)، لاهور ۱۹۶۱ م، ص ۶۹
۸. محک الفقر (صغیر)، لاهور ۱۹۶۱ م، ص ۹۸
۹. همان، ص ۶۹

"ابتدا هو انتها هو هر که با" هو " میرسد عارف عرفان شود هر که با" هو " هو شود (۱)"
 درین ضمن افزوده میشود که یکی از بزرگترین اسرار الهی صدا است که از غیب بگوش سالک
 می رسد و آن صدای "هو" است که با هر دو گوش شنیده می شود. این صدا شبیه بانگ دریا یا
 صدای مگس میباشد. این صدا فنا ناپذیر است برای اینکه صدای ازلی است. چون سالک از همه
 لطیفه های نفسی، قلبی، روحی، سری، خفی و اخفی بیرون می آید سر نوری بر او روشن میشود و
 ازان صدای هو جاری میشود. این صدا را سلطان الاذکار هم می گویند. ابوالفیض قلندر سهروردی
 صاحب کتاب "الفقر فخری" درین باره توضیحات داده است و صاحب رساله حق نما می افزاید
 که این صدا حتی قبل از تکوین عالم هم موجود بوده است و تا ابد موجود خواهد ماند. آنحضرت
 در غار حرا همین صدا را می شنیدند (۲). درین باره حضرت سلطان العارفین میگویند که این صدا
 بمقام سرّ تعلق دارد که عالم ارواح است کسیکه این صدا را گوش بکند حیات دوام بدست می
 آرد. چنانکه خود شان می فرمایند:

"بدانکه مقام آواز (صدا) که در سرّ یک استخوانست که وسیع از عرش تا تحت الثرای که ارواح
 را دران قبض کنند و آن ملک اسرار الارواح است. مرشدیکه طالب را این ملک عظیم ارواح می
 رساند لایق ارشاد و طالب او از موت آزاد اگرچه مد نظر خلق بمیرد (۳)".
 پس چه قدر نعمت بزرگی است که از بیدار شدن شش لطیفه مذکوره در انسان حیات جاودانی
 بدست آید.

۸- ارشادات معنوی در اصطلاحات و ملفوظات صوفیانه حضرت قدس الله سره:

اگر نگاهی به جمله آثار فارسی حضرت سلطان العارفین قدس الله سره بیان ورزیم باصدها
 اصطلاحات و ملفوظات عرفانی شان بر می خوریم. این اصطلاحات از لحاظ معانی و حقیقت
 خیلی واضح و حکیمانه است و اینجا بعضی از صدها اصطلاحات و ملفوظات عرفانی را بر
 سبیل مثال درج می نمایم.

۱. عین الفقر (خطی)، ۱۲۰۹ هـ ش: ۱۶: ب، مملوکه سلطان شاه

۲. الفقر فخری، لاهور، ص ۲۹۶-۲۹۷

۳. کلید التوحید کبیر (خطی)، ۱۳۳۳ هـ الف: ۱۵۸، مملوکه سلطان غلام باهو

- فقیر هرچه گوید از روی حساب نه از روی حسد^(۱)
- فقیر اهل خدا و اهل مراتب اهل هوا^(۲)
- اوصاف فقیر ده تا هست،

اوّل = توحید توکل

دوم = فقر کریم و خلق عظیم محمدی

سوم = صدق صدیق رض

چهارم = عدل عمر رض

پنجم = حیای عثمان رض

ششم = علم وجود علی رض

هفتم = جلال و جذب عزرائیل عه

هشتم = پیغام و زبان جبرائیل عه

نهم = قدم رحمت میکائیل عه

دهم = نفسی سرد اسرائیل عه^(۳)

○ روایت از برای هدایت است و فضیلت از برای وسیلت است.^(۴)

○ هژده هزار عالم مسخرات کل و جز در قبض قید خود آوردن آسان کار است لیکن

حوصله وسیع در وجود نگاهداشتن خیلی دشوار است^(۵).

○ از رنج و ملامت و غیب و آزار از خلق آزرده مشو^(۶)

○ از خلق باربردار و خلق را نیازار که رستگاری در کم آزاری است^(۷)

○ اگر بیائی در باز است و گر نیائی اللّٰه بی نیاز است^(۸).

○ انسان آنست که قدم بر ازل دارد و نظر بر حسابگاه قیامت و دنیا را یکی شب داند

۱. اسرار قادری (خطی) ۱۳۷۰ هـ، ۲۱: ب، مملوکه تبه پیران

۲. همان، ۶۰: الف

۳. ایضاً، ۱۳۳: ب، ۱۳۴: الف

۴. اسرار قادری (خطی) ۱۳۷۰ هـ، ۱۴۰: ب، مملوکه تبه پیران

۵. امیرالکونین (خطی) ۱۳۳۲ هـ، ۱۸: ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۶. همان

۷. همان

۸. همان، ۲۱: الف

چنانچه راه مسافران^(۱).

○ عقل کلی چیست؟ مجموعه چهار عقل است:

یکی = عقل نفس در طلب دنیا و هوا

دوم = عقل قلب در طلب معرفت و صفا

سوم = عقل روح در طلب حیا

چهارم = عقل سرّ در طلب مشاهده^(۲)

○ انسان از عقل کلی شناخته میشود^(۳).

○ فقیر را چهار گواه است،

یکی = خاموشی

دوم = عیب پوشی

سوم = کم آزاری

چهارم = رستگاری^(۴)

○ علم ظاهر مثل چراغ است در خانه و علم باطن آفتاب است در عالم^(۵).

○ قرآنی آیات هفت قسم دارد،

یکی = آیت و عید

دوم = آیت و عد

سوم = آیت امر معروف

چهارم = آیت نهی منکر

پنجم = آیت قصص الانبیاء

ششم = آیت منسوخ

هفتم = آیت ناسخ^(۶)

○ بسیار خواندن فرض عین نیست مگر علم فرض، واجب، سنت، مستحب و از گناهان

۱. همان، ۳۷: الف

۲. امیرالکونین (خطی) ۱۳۳۲ هـ، ۴۶: ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. همان، ۴۸: ب

۳. امیرالکونین (خطی) ۱۳۳۲ هـ، ۴۶: ب

۶. ۱۵۵: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۵. ۷۴: ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

بیرون آمدن و از خدا تعالی ترسیدن و معرفت و محبت ورزیدن فرض است (۱).

○ هر که یافت بادشاهی کونین از فقیران و درویشان یافت. هر که منکر ازیشان بی جمیعت همیشه و پریشان (۲)

○ لایق ارشاد ده علم دارد:

اول: علم زبان و اکل حلال و صدق مقال و نص حدیث

دوم: علم تصوف، صفت القلوب

سوم: علم روح

چهارم: علم نفس و محاسبه نفس

پنجم: علم سرفناء از فنا

ششم: علم معرفت هر کار با حبه الله

هفتم: علم اسرار بقا بالله بقا از بقا

هشتم: علم عفو لا تحزن و ولا تخف

نهم: علم دعوت قبور ملاقات با روحانیت مغفور

دهم: علم حاضرات اسم الله تعالی (۳)

○ جبه را بسوز، دستار را بگزار و زنار نفس اماره را بگسل امید است بعد ازان حاصل ک

معرفت وصل (۴)

○ لسان سیف الله چیست؟ سیف از قدرت و لسان تاقیام بازگشت نخورد (۵)

○ اهل دل را چه نشان؟ بمثل شترست خار بخورد و بار بکشد (۶)

○ اهل قلب را چه نشان؟ نان این جهان خورد و کار آن جهان برد (۷)

○ تو نفس را شناس، نفس راه بر خداست، رساننده مقام کبریاست اگر نفس نبودی

۱. امیرالکونین (خطی) ۱۳۳۲ هـ، ۱۷۲ ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. توفیق الهدایت (خطی) ۱۳۳۴ هـ، ۲۰ ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. توفیق الهدایت (خطی) ۱۳۳۴ هـ، ۹۴ ب،

۳. توفیق الهدایت (خطی) ۱۳۳۴ هـ، ۳۸ ب،

۵. همان، ۲۰۵: الف

۶. جامع الاسرار (خطی)، ۱۳۷۰ هـ، ۶۱: الف، مملوکه تپه پیران

۷. جامع الاسرار (خطی)، ۱۳۷۰ هـ، ۶۱: الف، مملوکه تپه پیران

بخدا نرسیدی (۱).

○ مردم چهار قسم است،

اول = فقراء، نفس مطمئنہ، باطن صفا بذکر اللہ، اهل اللہ

دوم = علماء، وارث الانبياء، اهل حدیث

سوم = اهل دنیا، بیخبر از چون بیچگون، اهل خبیث

چهارم = جهان بد خصال، بدمستی و خودپرستی، اهل ابلیس (۲)

○ علم چهار قسم دارد،

اول = علم سمعی

دوم = علم بصری

سوم = علم دلیلی

چهارم = علم عقلی (۳)

○ در قلب پنج قلعه شیطانی است که باید فتح کرد،

اول = قلعه طمع هوا باموکل خناس

دوم = قلعه حرص باموکل خرطوم

سوم = قلعه حسد باموکل وسوسه

چهارم = قلعه کبر باموکل خطرات

پنجم = قلعه نفاق باموکل انانیت (۴)

○ عارف به پنج چیز تعلق دارد،

اول = صاحب ارشاد

دوم = صاحب اعتقاد

سوم = صاحب یقین با نفس جهاد

چهارم = خلق آزاد

۱. همان، ۹۸: ب

۲. جامع الاسرار (خطی)، ۱۳۷۰ هـ، ۱۱۱: ب، مملوکه تپه پیران

۳. جامع الاسرار (خطی)، ۱۳۷۰ هـ، ۱۱۳: الف، مملوکه تپه پیران

۴. جامع الاسرار (خطی) ۱۳۷۰ هـ، ۲۴: ب

پنجم = باطن آباد^(۱)

○ معرفی نفس،

نفس اماره = خوی کفار، اهل زنا با کافران اخلاص دارد

نفس لوامه = خوی منافق، با منافقان اخلاص دارد

نفس ملهمه = خوی دنیا، با اهل دنیا اخلاص دارد

نفس مطمئنه = خوی فقیر، با اهل علماء و اولیاء اخلاص دارد^(۲)

○ علماء و فقراء،

علماء را امید منزل مقام است در بهشت و بر فقرا منزل مقام حرام که ازل تا ابد بسته اند احرام.

علماء اهل کتاب اند و فقرا اهل قطب الاقطاب اند

علماء را عقل باب و فصل است و فقرا را تحصیل توحید وصل است

علماء در مطالعه سطر، حرف، ورق است و فقرا بوحدانیت عشق فنا فی الله غرقست^(۳)

○ دنیا،

ابوجهل و یزید است نه رابعه رح و بایزید رح

اگر در ملک ابوجهل دنیا نبودی تبع محمد صلی الله علیه و آله وسلم می نمودی

اگر در ملک یزید دنیا نبودی تبع امام حسن رض حسین رض مینمودی^(۴)

○ پنج ترک باید،

اول = ترک جهل

دوم = ترک دنیا

سوم = ترک اهل دنیا

چهارم = ترک نفس

پنجم = ترک ریا^(۵)

۱. جامع الاسرار (خطی) ۱۳۷۰ هـ ۱۲۵: الف

۲. حجت الاسرار (خطی) ۱۳۷۴ هـ ۲۳: الف، مملوکه تپه پیران

۳. حجت الاسرار (خطی) ۱۳۷۴ هـ ۲۴: ب، مملوکه تپه پیران

۴. حجت الاسرار (خطی) ۱۳۷۴ هـ ۲۶: ب، مملوکه تپه پیران

۵. حجت الاسرار (خطی) ۱۳۷۴ هـ ۳۸: ب، مملوکه تپه پیران

○ سه مرتبه عظیم است به عظمت،

اول = مرتبه بادشاه ظل الله

دوم = مرتبه فقیر اولیاء الله

سوم = مرتبه علماء و عالم بالله (۱)

○ هر سه چیز را سه چیز مشکل،

اول = مشکل آنکه بادشاه ترک دهد بادشاهت و اختیار کند معرفت

دوم = مشکل آنکه فقیر ترک دهد معرفت الهی و اختیار کند مسند بادشاهی

سوم = مشکل آنکه عالم ترک دهد مطالعه علم قیل و قال و اختیار کند معرفت وصال

○ یازده چیز ترک کردن بافناء الفقر است،

اول = بدعت، سر بدعتها حب دنیا است

دوم = اهل دنیا

سوم = خلق، الفت با خالق باشد

چهارم = هوا، تسلیم بحق رضا

پنجم = کبر و ریا

ششم = نفس و لذت

هفتم = جهل

هشتم = حرص و حسد

نهم = امید از کسی

دهم = حواس خمس، تادر او بیندد و هیچ حال غافل از خدا نباشد

یازدهم = بانفس خلاف و کشتن نفس (۳)

○ فقر چیست؟ تیغ است، هر که طلب فقر کند تمت تمام شد (۴)

○ دل،

۱. دیدار بخش (خطی) ۱۲۰۹ هـ ۱۳: ب مملوکه سید سلطان شاه

۲. همان

۳. دیدار بخش (خطی) ۱۲۰۹ هـ ۱: ب، مملوکه سید سلطان شاه

۴. همان ۲۵: ب

مقدمه این راه آنرا ابتدا و انتها پیر کامل است (۱)

○ راه حصول و معرفت به پنج چیز است،

راه خدا در دلست

برای دیدن راه باید رفت

وصول به این راه بواسطه پیر کامل است

پرورش این راه با اقدام همت ممکن است که سلطان اعظم است

پیوستن به حق بترک نفس است (۳)

○ نور، آن وهم که بدل آید نور است (۴)

○ عاشق، کسی که صاحب دیدن دیدار نیست عاشق نیست (۵)

○ نسیان صفت دل است نه زبان، نفاق صفت دل است نه زبان (۶)

○ قالب آدمی، درون قالب چهار چیز،

اول = دل

دوم = سر

سوم = جان

چهارم = زبان

ورای این چهار چیز، ذکر خفی است (۷)

○ ذکر خفی، در فرشتگان ممکن است (۸)

○ گواه عشق دو اند،

۱. سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹ هـ: ۲ ب، مملوکه سید سلطان شاه

۲. همان

۳. سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹ هـ: ۲ الف، مملوکه سید سلطان شاه

۴. سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹ هـ: ۷ ب، مملوکه سید سلطان شاه

۶. همان ۷ ب

۵. همان

۸. همان

۷. همان

اول = ذکر

دوم = فکر (۱)

- گوهر چیست؟ انفاس در دم گوهریست (۲)
- عشق چیست؟ یک ساعت از حق غایب نشود (۳)
- ابوالوقت، آنست که سیر او هام دارد (۴)
- موجود - غیر موجود نیست بلکه ذات مطلق بعینه است (۵)
- فکر و ذکر - فکر حالست وقتی باشد وقتی نباشد ولی ذکر در دل متمکن باید (۶)
- وجود - هر لحظه و هر ساعت هم موجودات از حق تعالی وجود می یابد (۷)
- لاهوت، جبروت، ملکوت و ناسوت مثل یک درخت در انسان کامل موجود است (۸)
- کرب چیست؟ آن واردات که بظهور نیامده است (۹)
- شهود و تجلی چیست؟ یکی بمعنی حضور دوم بمعنی رویت (۱۰)
- یادکردن حق تعالی بسه نوع، زبان و دل و سر (۱۱)
- زهد چیست؟ ترک دنیا راس کل عبادت و حب دنیا راس کل خطیئة (۱۲)
- تقوی چیست؟ التقوی هو ترک ماسوی الله تعالی (۱۳)
- فنا چیست؟ الفنا هو الخروج عن صفاته (۱۴)

۱. سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹ هـ: ۷ ب، مملوکه سید سلطان شاه

۲. سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹ هـ: ۷ ب، مملوکه سید سلطان شاه

۳. همان

۴. سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹ هـ: ۷ ب، مملوکه سید سلطان شاه

۵. همان ۶. همان

۷. همان، ۳۸ الف ۸. همان

۹. همان، ۴۴ الف ۱۰. همان، ۵۰ الف

۱۱. سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹ هـ: ۵۴ الف، مملوکه سید سلطان شاه

۱۲. همان، ۵۶ الف

۱۳. سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹ هـ: ۵۴ الف، مملوکه سید سلطان شاه

۱۴. همان

- تصوف چیست؟ خاص سخنان خدا را گویند (۱).
- هر که در بادیه ضلالت کشف کرامات افتاده کار عوام کند از مرتبه خاصگان محروم (۲)
- ذکر و فکر همه حیرت است (۳)
- علم مطالعه همه غیرت است (۴)
- تصور همه عبرت است (۵)
- تصوف همه جمعیت است (۶)
- عشق همه ملامت است (۷)
- محبت همه سوز است (۸)
- فقر همه آموز است (۹)
- اگر مرتبه بعلم بودی ابلیس گوی از میدان ربودی اگر بتقوی بودی با بلعم باعور بودی (۱۰)
- معرفت علم نور است که باز دارنده از انا کبر و غرور است (۱۱)
- سرود آواز است از الست (۱۲)
- شوق آتش است (۱۳)
- یاد درد است لا دوا (۱۴)
- دعوت چیست؟

۱. همان، ۶۹:ب

۲. عقل بیدار (خطی) ۱۳۴۰ هـ: ۸:ب، مملوکه سلطان محمد عزیز

۳. همان، ۳۰:الف

۴. همان

۵. همان

۶. همان

۷. همان

۸. عقل بیدار (خطی) ۱۳۴۰ هـ: ۳۹:الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۹. همان

۱۰. عقل بیدار (خطی) ۱۳۴۰ هـ: ۳۹:الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۱۱. همان، ۴۰:ب

۱۲. همان، ۴۶:ب

۱۳. همان، ۸۵:الف

۱۴. همان

- یک وجود شدن بارواح انبیاء اولیاء اللہ نفس بانفس دم بادم قلب باقلب روح با روح (۱)
- هرکه می بیند دیدار از جمله مقامات کشف کرامات بیزار (۲)
- یار و اغیار، اهل حیا یار است و جهل بيمعرفت اغیار است
- دین محمد یار است و کفر کاذب اغیار است
- قلب و روح یار است و نفس و هوا اغیار است (۳)
- اگر بر آب روی خسی، اگر در هوا میپری مگسی، این همه مراتبها بازیگری (۴)
- یقین علم است که عالم بالیقین است (۵)
- سرّ خدا تعالی در سینه صاحب راز است (۶)
- استقامت به از کرامت (۷)
- شریعت چیست؟ بناء اسلام، کلمه حج زکوة مال نماز روزه است (۸)
- طریقت چیست؟ کسیکه در گردن طوق بندگی دارد از هر دو جهان آزاد است (۹)
- حقیقت چیست؟ خود را بدست خود کشتن جانبازی ست (۱۰)
- معرفت چیست؟ صاحب سرّ اسرار راز است (۱۱)
- مرشد دو قسم است: مرشد صاحب نظر و مرشد صاحب زر
- مرشد فصلی سالی و مرشد وصلی لازوالی (۱۲)
- تلقین چیست؟ ترک است و طلاق دادن ماسپوی اللہ را

۱. همان
۲. عقل بیدار (خطی) ۱۳۴۰ هـ - ۱۳۹: الف، مملوکه سلطان محمد عزیز
۳. عقل بیدار (خطی) ۱۳۴۰ هـ - ۱۴۷: الف، مملوکه سلطان محمد عزیز
۴. عقل بیدار (خطی) ۱۳۴۰ هـ - ۱۵۲: ب، مملوکه سلطان محمد عزیز
۵. همان، ۱۵۴: ب
۶. عین الفقر (خطی) ۱۳۰۶ هـ - ۶: ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۷. همان، ۸: ب
۸. همان
۹. همان
۱۰. همان
۱۱. عین الفقر (خطی) ۱۳۰۶ هـ - ۸۲: ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۱۲. عین الفقر (خطی) ۱۳۰۶ هـ - ۸۲: ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

- کرامات مقام ناسوت است (۱)
 ○ ملاقات مقام لاهوت است (۲)
 نفس بمثل ما را است
 وجود آدمی بمثل غار است
 ○ ذکر نام اللہ تعالیٰ مثل افسونست (۳)
 وسیله در میان خدا و بندہ مرشد
 از مرشد چه حاصل آید؟ محبت
 از محبت چه حاصل آید؟ محرمیت
 از محرمیت چه حاصل آید؟ خوف موت
 از خوف موت چه حاصل آید؟ حیرت
 از حیرت چه حاصل آید؟ فنا
 از فنا چه حاصل آید؟ رجا و بقا
 از رجا و بقا چه حاصل آید؟ موتو قبل ان تموتوا
 از موتو قبل ان تموتوا چه حاصل آید؟ ان اولیاء اللہ لا یموتون، فقیر صاحب رضا (۴)
 ○ دریای ژرف دریای توحید است (۵)
 ○ دانی عشق در مدرسه هیچ اما می نگفت از برای آنکہ بارگرانست (۶)
 ○ روایت عشق، بیگانگی جهانست (۷)
 ○ مرگ عاشق، مطلب وصل است (۸)
 ○ درجات نردبان رسیدن (۹)
 ○ عالم آنرا گویند کہ نیک و بد را تحقیق کنند

۲. همان، ۹۰: ب

۱. همان، ۸۳: الف

۳. همان، ۹۹: الف

۴. عین الفقر (خطی) ۱۳۰۶ھ-۱۵۶: ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۶. همان، ۲۲۶: ب

۵. همان، ۱۹۷: الف

۸. همان

۷. همان،

۹. کلید التوحید کبیر (خطی) ۱۳۳۳ھ-۱۹۸: ب، مملوکه سلطان غلام باهو

- حکیم آنرا گویند که نیک را بردارد و بدرا بگزارد (۱)
- نعمت دنیا چیست؟ از خوردن دنیا و اهل آن قرار است
- نعمت ابد چیست؟ که بر آید آوردن اعتبار است
- نعمت عقبی چیست؟ بر آمدن از گناهان است استغفار است
- نعمت معرفت مولی چیست؟ از خود فانی و باحق جان سپار است (۲)
- هر که نام الله پاک را با سرود پلید بگوید مطلقاً کافر شود (۳)
- نام الله و ذکر الله جهر و خفیه دوام پاکی و فرض عین (۴)
- اسم الله مثل آفتاب است (۵)
- نفس وقت سیری فرعون است
- وقت گرسنگی سگ دیوانه است
- وقت شهوت بیعقل و بیشعور است
- وقت سخاوت قارون است (۶)
- سالک صاحب ریاضت و مجاهده (۷)
- عاشق صاحب راز و مشاهده (۸)
- درویش لوح ظاهر و باطن در مطالعه او (۹)
- فقیر جز مولی و راه مولی دیگری را اولی نداند (۱۰)۔
- عارف سه قسم است، یکی = عارف علم
- دوم = عارف طبقات

۱. همان، ۳۶:ب

۲. کلید التوحید کبیر (خطی) ۱۳۳۳ھ - ۱۴۰:ب، مملوکه سلطان غلام باهو

۳. کلید التوحید کبیر (خطی) ۱۳۳۳ھ - ۱۹۸:ب، مملوکه سلطان غلام باهو

۵. همان، ۲۰۳:الف

۴. همان

۶. مجالسة النبی (خطی) ۱۹۲۵م، ۶:ب، سلطان غلام دستگیر

۸. همان

۷. محک الفترا (خطی) ۱۳۲۶ھ - ۲:الف، همان

۱۰. محک الفترا (خطی) ۱۳۲۶ھ - ۱۲:الف، همان

۹. همان، ۱۲:الف

سوم = عارف ذات (۱)

○ ولایت ولی اللہ بہفت چیز تعلق دارد،

یکی = تصور

دوم = تفکر

سوم = مراقبہ

چهارم = توجہ

پنجم = وہم

ششم = خیال

ہفتم = عقل کلی (۲)

○ علم تصوف توحید است

علم توحید با علم فقہ است

علم فقہ با علم حیا است

علم حیا بدرد داغ دل محبت مولیٰ است (۳)

دنیا چیست؟ آنست کہ سوای مولیٰ فرحت بدل بخشد (۴)

پیر من اخص است اعتقاد من بس است (۵)

○ نفس چیست؟ دیوی بزرگ

○ روح چیست؟ امری حق گزار (۶)

○ علم چیست؟ رہ بسوی حق دریافتن است (۷)

۱. محک الفقرا (خطی) ۱۳۲۶ هـ ۱۴: الف، مملوکہ غلام دستگیر

۲. محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۴۳ هـ ۱۹: ب، مملوکہ سلطان محمد عزیز

۳. محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۴۳ هـ ۳۸: الف، مملوکہ سلطان محمد عزیز

۴. محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۴۳ هـ ۵۶: الف، مملوکہ سلطان محمد عزیز

۵. همان، ۱۳۰: الف

۶. محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۴۳ هـ ۱۶۴: الف، مملوکہ سلطان محمد عزیز

۷. همان

- عقل چیست؟ نور روشن است (۱)
- جذب چیست؟ سوی دوست بودن (۲)
- قال چیست؟ دائم ذکر دوست (۳)
- اشتغال چیست؟ دائم فکر دوست (۴)
- حال چیست؟ در حق گم شدن (۵)
- صحو چیست؟ ره پیمودن و با سالکان آسودن (۶)
- کشف چیست؟ آنجهان را دیدن و محو گشتن (۷)
- سکر چیست؟ مست و نیست شدن (۸)
- ذوق چیست؟ خود را سوختن است (۹)
- شوق چیست؟ خود را در زدن است (۱۰)
- شکر چیست؟ عجز بر عطا (۱۱)
- جود چیست؟ جان باو دادن (۱۲)
- آب عقل است یعنی متحمل و سردی (۱۳)
- باد علم است یعنی چیز را علم جنباند (۱۴)
- آتش عشق است که گرمی در آرد، میسوزد و صفا مینماید (۱۵)

۱. محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۴۳ھ-۱۶۴: الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۲. محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۴۳ھ-۱۶۴: الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۴. همان

۳. همان

۵. همان ۱۶۵: ب

۷. همان

۸. محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۴۳ھ-۱۶۴: الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۱۰. همان

۹. همان

۱۲. همان

۱۱. همان

۱۳. همان، ۴۰۹: ب

۱۴. محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۴۳ھ-۱۶۴: الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

- خاک معرفت است یعنی پاک (۱)
- مرشد با چند اوصاف پیغمبران باشد،
- خوف حضرت آدم «ع»
- قربانی حضرت ابراهیم «ع»
- صبر حضرت ایوب «ع»
- شوق حضرت جرجیس «ع»
- کلام حضرت موسی «ع»
- سرّ حضرت خضر «ع»
- سخن سیف الله حضرت عیسی «ع»
- خلق و فقر حضرت محمد رسول الله «ص» (۲)
- نفس مطمئنه وقت سیری، فیض بخش است
- وقت گرسنگی، صابر است
- وقت شهوت، باشعور است
- وقت غضب، باحضور است و متحمل
- وقت سخاوت، کریم است (۳)

فصل دوم:

ارزش ادبی

آثار حضرت سلطان العارفين قدس الله سره از لحاظ ادبی نیز خیلی گرانمایه است. در زمینه شعر صنّف های زیادی بکار برده اند. ایشان در همه نوع از انواع شعر مثلاً غزل، مثنوی، قطعه و مخمس و ترجیع بند و غیره سخن گفته اند.

بیشتر غزلیات در دیوان باهو جمع آوری شده است و چند غزل در بعضی از آثار منشور شان دیده میشود. غزلشان معنوی و عرفانی است. شدت احساس و رقت به تغزل اضافه مینماید. مثلاً

۱. همان

۲. مفتاح العارفين (خطی) ۱۳۴۳ هـ - ۲۶ ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. نورالهدی کبیر (خطی) ۱۳۱۲ هـ - ۲۹۷ ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

میگویند:

"یاران بره عشق بجز جور و جفا نیست
گر راه صفا میطلبی راه جفا جو
ایمرد خدا گر طلبی راه خدا را
دیگر،

"طور سینا چیست؟ دانی بیخبر؟
همچو موسی مست شو بر طور خویش
شعر شان صناعات ادبی هم دارد و بسیار خوش

آهنگ نیز هست، ملاحظه شود:
من من مگو تو من من هی هوی های هاها
اسرار کس نداند این های هوی هی را
نیز گفتند:

"از من هزار من شد هی هی هزار هی هی
هی هی کجا شریعت من غافل از طریقت
درد و سوز و گداز مملو با درس عرفانی در یکی از غزلیات باهو توجه خواننده را بخود جلب
میکند:

"تارها زلفش چو دیدم مارها
کارهای جمله مشکل مانده است
صورت حسنش مبین ای بیخبر
یار با خوبان تو هرگز دل مده

بیان سراپای محبوب چطور به تغزل شعر می افزاید:

"بر رخس زیبا چو دیدم نقش و خال
حرف حسنش بر دلم واضح بماند
بناز ماندم ماورایش قیل و قال
بس نگردد لب لسانم زین مقال

۱. دیوان باهو (خطی) ۱۳۰۶ هـ ش ۲۳:۸ ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. همان، ۲۲:الف

۳. همان، ۱۵:ب

۴. دیوان باهو (خطی) ۱۳۰۶ هـ ۱۵:ب، مملوکه غلام دستگیر

۵. همان، ش ۱۱:ب

لعل لب عارض چو گلگون دلریا
 محیط میخانه معرفت از غزل زیر آشکار است:
 "باجام باده ساقی فی الصبح مرحبا
 کس نیست همچو من که اسیر محبتم
 کس نیست یار ما که بنوشد شراب عشق
 دیوان باهو ۵۳ غزل دارد که مشتمل بر ۲۸۹ شعر است. علاوه برین در آثار نثری چهار غزل که
 حاوی سیزده شعر میباشد هم دارد. بیشتر اشعار حضرت سلطان العارفین بصورت مثنوی است
 که ضمن توضیح مسائل عرفانی در کتب و رسائل نثری خود نوشته اند. بطور مثال دو بند از مثنوی
 شان در زیر ثبت میشود:

نیست بر تو کتب خواندن فرض چند
 علم یک حرف است با روشن ضمیر
 واقف اسرار گردد از خدا
 معرفت حاصل نشد افسوس و غم" (۳)

"علم با عمل است بشنو هوشمند
 زان علوم عالم شوی صاحب نظیر
 نظر مولی می برد با مصطفی
 رفت عمرش در مطالعه بارقم

دیگر:

آنچه می بینم بینم از لقا
 عاشقان را بس بود الله بس
 این شرف امت محمد والسلام
 خوش بین دیدار عارف بانظر
 طالبان را می برم وحدت لقا" (۴)

"آنچه می یابم بیابم از خدا
 در میانش کس نگنجد هیچ کس
 جبرائیلش در نگنجد این مقام
 شد مطالعه معرفت توفیق تر
 هم ناظرم هم حاضرم حق رهنما

حضرت قدس الله سره در همه آثار فارسی خود چند تا قصیده مدحیه نوشته است و آن هم در
 مدح و توصیف حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم و سید عبدالقادر جیلانی رح
 است. قصیده ای در مدح سیدنا غوث الاعظم شیخ عبدالقادر جیلانی شهرت بیشتر می دارد. این
 قصیده دارای همه اوصاف هنری می باشد و از لحاظ معانی خیلی دلپذیر است. ازین قصیده

۲. همان

۱. همان، ۵: ب

۳. محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۴۳ هـ ۱۰۷: الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۴. امیرالکونین (خطی) ۱۳۳۲ هـ ۱۵۹: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

پیدا است که یک ارادتمند شیفته و دلباخته در بیان عظمت و توصیف مرشد کامل چند نوع احساسات را دارد. بنا به اهمیت معنوی و فنی این قصیده را در زیر نقل میکنم:

"شفیع امت سرور بود آن شاه جیلانی

تعال اللّٰه چها قدرت خدایش داد ارزانی

سکندر میکند دعوی که هستم چاکر آن شاه

فلاطون پیش علم تو مقر آمد بنادانی

کلاه داران این عالم گدایان گدای تو

ترا زبید ترا زبید کله داری و سلطانی

گداسازی اگر خواهی بیکدم بادشاهانرا

گدایان را دهی شاهی بیک لحظه باسانی

گدای در گهت خاقان غلام حضرتت قیصر

چه عالی شان سلطانی الا ای غوث ربانی

باین حشمت باین عظمت باین قدرت باین شوکت

نسب دست و نخواهد بود الحق مثل تو ثانی

چه ناسوت و چه ملکوت و چه جبروت و چه لاهوت

همه در زیر پای تو چه عالیشان سلطانی

حقیقت از تو روشن شد طریقت از تو گلشن شد

سپهر شرع را ماهی زهی خورشید نورانی

زیباغ اصفیا سروری ز بزم مصطفی شمعی

علی رض را قره العینی بدین محبوب سبحانی

دلا گشتی مرید او بنین لطف مزید او .

چه اوصاف حمید او گه و بیگانه میخوانی

زبان راشست و شو باید بآب جنت الکوثر

ازان پس تو محی الدین بپاکی بر زبان رانی

بزرگ و خرد و مرد و زن مریدت شد همه عالم
خطا پوشی عطاپاشی^(۱) و دین بخشی جهان بانی
تو شاه اولیاء و اولیاء محتاج درگاہت
مشائخ را سزد بر در گہت از فخر در بانی
مطیع حکم تو دیوان ملائک چون پری بنده
شہنشاہ شہنشاہان امام انس و روحانی
تو عبدالقادی قدرت چنان داری کہ یک لحظہ
بر آری آشکارا از کرم حاجات پنهانی
بدنیا در عدن بخشی بعقبی جنت الماوی
برحمت بحر الطافی بشفقت کان احسانی
ملاذا دستگیری تو معاذا دلپذیری تو
بلطف خود رهایی دہ ز گرداب پریشانی
جگر ریشم درون خستہ دل اندر لطف تو بستہ
توہم از غایت احسان دوا بخشی و درمانی
ترا چون من ہزاران بندها ہستند در عالم^(۲)
مرا جز آستانت نیست اگر رانی و گر خوانی
ندارم اندرین عالم بجز درد دل شیدا
خلاصی دہ ازین محنت کہ دردم را دوا دانی
منم سائل بجز تو نیست غمخوارم کہ گیرد دست
نظر رحمت کنی بر من توئی مختار ربانی

۱. کلید التوحید کبیر لاہور ۱۹۷۶م، ص ۱۶ ہمینطور «عطاپاشی» میدارد. نسخہ خطی مکتوبہ گل محمد سندی ۱۳۳۶ھ
«عطا بخشی» نوشتہ است. نسخہ خطی مکتوبہ چودری محمد صدیق از اتک ۱۳۵۳ھ ہم «عطا بخشی» بقلم آورده است.
۲. نسخہ مطبوعہ لاہور ۱۹۷۶م، «در عالم» است.

نسخہ خطی مکتوبہ گل محمد سندی ۱۳۳۶ھ «بردر تو» نوشتہ است.

نسخہ خطی مکتوبہ چودری محمد صدیق اتک ۱۳۵۳ھ «بردر گاہ» نوشتہ است.

سگ درگاہ جیلانم برائ من فخر میدارم
بہر حاجت کہ درمانم مدد یا شاہ جیلانی
قَفای بندہ باہو فتادہ بر سر راہت

عجب نبود اگر این ذرہ را خورشید گردانی" (۱)

حضرت سلطان العارفین قدس اللہ سرہ در آثار نثری خود بمناسبت معنوی قطعات ہم نوشته اند
کہ حاوی مطالب عرفانی است و درینجا چندتا قطعہ بعنوان مثال می آوریم:
"شوق رہبر پیشوا شد میرساند با خدا

شوق راہ پیشوا شد در حضوری مصطفیٰ

شوق راہبر پیشوا شد میکشد نفس و ہوا

شوق حاصل میشود از مرشدی باطن صفا" (۲)

دیگر

عقبی طلباچہ گوئمت مزدوری
در ہر دو جہان مظفر و مغفوری" (۳)

"دنیا طلباچہ گوئمت مغروری
مولیٰ طلبا داغ مولیٰ داری

دیگر

چون پیش وحدت آمد راہ مشکل
کہ نظرش بر کشم از جاودانی" (۴)

"غم دنیا و عقبی رفتہ از دل
فنا فی اللہ شوم در لامکانی

دیگر

۱. مناقب سلطانی (خطی) ۱۳۱۹ھ۔ ۴۲۹ مملوکہ سلطان غلام دستگیر و نسخہ خطی (مکتوبہ گل محمدسندی) ۱۳۳۶ھ۔

صفحہ اول قبل نسخہ خطی عین الفقر

و نسخہ خطی (مکتوبہ چودری محمد صدیق) ۱۳۵۳ھ۔ آخر رسالہ جات سید عبدالقادر جیلانی (رہ)، مملوکہ

سلطان غلام دستگیر

و کلید التوحید لاہور ۱۹۷۶م، ص ۱۴ - ۱۷

و کلید التوحید کبیر، مکتوبہ نامعلوم ۱۲۸۲ھ۔ ص ۱۶ تا ۱۸، مملوکہ فقیر میر محمد، اسلام آباد

۲. فضل اللقاء (خ) سال نامعلوم، مکتوبہ محمد صادق اسلام آباد، ۹۵:ب، مملوکہ نگارندہ رسالہ

۳. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ھ۔ ۳۴۸:الف، مملوکہ سلطان محمد عزیز

۴. حجت الاسرار (خ) ۱۳۷۴ھ۔ ۲۹:الف، مملوکہ تپہ پیران

جائیکه من رسیدم امکان نه هیچکس را
 لوح و قلم و کرسی کونین راه نیابد
 شاهباز لامکانم آنجانه جامگس را
 فرشته درنگنجد آنجانه جا هوس را^(۱)
 ایشان در صنف مخمس هم طبع آزمائی فرموده اند. یک بند ملاحظه بشود:
 دارا برفت حشمت و جاه از جهان نبرد
 جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد
 کاؤس هم فروشد و کام از جهان نبرد
 حال است این چنین که کسی از جهان نبرد
 زنهار دل میند بر اسباب دنیوی^(۲)

یک ترجیح بند هم خیلی خوب نوشته اند که در کتاب عین الفقر باب هفتم در ذکر محبت و عشق نقل شده است. میگویند:

"منتهی آغاز من
 مگسی کجا شاهباز من
 کس نیست محرم راز من
 در عشق او پروانه ام
 از جان خود بیگانه ام
 کونین واصل یکقدم
 خود نفس را گردن زخم
 الله بس آنرا چه غم
 در عشق او پروانه ام
 از جان خود بیگانه ام
 عرش بالا جاه من
 ای بشنوی دلخواه من
 شد و حدت اندر راه من
 در عشق او پروانه ام
 از جان خود بیگانه ام
 علم را از دل بشو
 در وحدتش شو آبجو
 باشوق اسم الله بگو
 در عشق او پروانه ام
 از جان خود بیگانه ام
 عالم ز علمش بیخبر
 جز عشق حق دیگر مبر
 جاهل بمثل گاؤخر
 در عشق او پروانه ام
 از جان خود بیگانه ام

۱. کلید التوحید صغیر (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۱۴:۴ الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. محک الفقرا کبیر، لاهور ۱۹۷۴ م، ص ۲۹

این بخت من بیدار شد

در عشق او پروانه‌ام

از جان خود بیگانه‌ام" (۱)

باهو را هو یا رشد

باهمنشین دلدار شد

بهر طور حضرت سلطان العارفین در سی کتاب و رساله خود که در دست است چهار هزار و هفتاد و دو شعر نوشته است. در حدود هفت صد شعر از شعرای دیگر همچو رومی، امام غزالی، حافظ، سعدی، خاقانی، ابوسعید ابوالخیر، سنائی و عطار و غیرهم بعنوان استشهاد آورده‌اند. مثلاً در کتاب محک الفقرا کبیر شعر رومی را آورده‌اند.

چند باشی بند سیم و بند زر

اوز حرص و جمله عیبی پاک شد (۲)

گفتم که مگر محرم اسرار شدم

چون دانستم از هر دو بیزار شدم (۳)

بند بگسل باش آزاد ای پسر

هر کرا جامه ز عشق چاک شد

جای دیگر شعر از امام محمد غزالی نوشته‌اند:

هر چند بعقل و علم در کار شدم

آن عقل عقیده بود هم علم حجاب

این شعر مال غوث بهاء الحق ملتانی رح است:

سگ درگاه میران شو چو خواهی قرب ربانی

که بر شیران شرف دارد سگ درگاه جیلانی (۴)

حضرت سلطان العارفین حتماً در تتبع همین مدحیه غوث بهاء الحق ملتانی قصیده در شان

حضرت سید عبدالقادر جیلانی نوشته باشند که در اوراق گزشته کاملاً آمده شده است.

یکی از اشعار خاقانی را در همه تصانیف حضرت سلطان العارفین دیده میشود و در محک

الفقرا کبیر هم آورده‌اند:

پس از سی سال این معنی محقق شد بخاقانی

که یکدم با خدا بودن به از ملک سلیمانی (۵)

۱. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ - ۸۰:ب - ۸۱:الف، مملوکه سید سلطان شاه

۲. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ - ۷۱:ب، مملوکه سلطان محمد عزیز

۳. همان، ۱۷۸:الف

۴. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ - ۱۹۳:ب، مملوکه سلطان محمد عزیز

۵. محک الفقرا (خ) ۱۳۴۳ هـ - ۳۶۳:ب، مملوکه سلطان محمد عزیز

شعر عطار را هم نوشته‌اند:

کفر کافر را و دین دیندار را

شعر عبدالله انصاری رح را آورده‌اند

در هواگر پری مگسی،

دل بدست آوری آنگاه کسی،

جای شعر خواجه شبلی رح را هم نوشته‌اند:

زبان از حرف آرائی بکن خاموش یکچندی

ذره درد دلی عطار را^(۱)

ور بروی آب روی هوس چو خسی

غیر زین هر چه کنی در هوسی^(۲)

چو در ظاهر شوی خاموش در باطن زبان بینی

شعر سعدی رح

ایهاالناس جهان جای تن آسانی نیست

پنجه دیو بسازوی ریاضت بشکن

حذر از پیروی نفس که در راه خدا

بهمین علت درین سی کتاب باضافه غزلیات دیوان باهو تعداد اشعار باهورح در فارسی بالغ بر

سه هزار و سه صد و هفتاد و دو میشود.

بامطالعه اشعار حضرت سلطان العارفین معلوم میشود که ایشان سبک مخصوص خود دارند و

هیچ کس از شعرا را اتباع نکرده‌اند.

آثار نثری شان بسیار شیوا، متین استوار است حتی جمله‌ای ضعیف و سست در آن دیده

نمیشود. نثر شان از استواری و فصاحت و گیرائی خاصی برخوردار است انشائی شان نشان می

دهد که نویسند بر زبان فارسی تسلط کامل دارد و کلمات و ترکیبات را با معرفت عمیق و حسن

انتخاب بکار می برد. بعلاوه استحکام و پختگی ساختمان نثر او خواننده را تحت تاثیر قرار می

دهد و خواننده حس می کند که نویسند می تواند مفاهیم و معانی باریک را ساده تر و بنحو احسن

بیان کند.

در زیر چند اقتباس از نثر شیوا و گیرای شان نقل میگردد:

۱. سلطان الوهم (خ) ۱۲۰۹ هـ ۳۴: ب، مملوکه سید سلطان شاه

۲. همان، ۲۰: ب

۳. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۳۸۴: الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

"قادری را خوردنی او مجاهده و خواب او مشاهده و این طریقه را گرسنگی و سیری برابر است. خواب و بیداری برابر، مستی و هوشیاری برابر، خاموشی و گویائی برابر. صاحب اینطریق را خلق میدانند که بما همسخن است و ایشان دائم همسخن با خدا و رسول و شاه محی الدین قدس الله تعالی سره العزیز همسخن باشند که نان این جهان میخورند و کار آنجهان میکنند و نظر ایشان و توجه ایشان و وهم ایشان و خیال ایشان از وصال بحضور است، پس حقیقت ایشان را چه داند و چه شناسد کور چشم پریشان و طریقه قادری بر هر دو جهان امیر است که اصل ایشان از تصور اسم الله فنا فی الله عارف بالله فقیر است." (۱)

"معلوم شود که بجز ذکر دائمی نماز وقتی قبول نشود اگرچه بانماز او کوزه پشت شود و بجز نماز وقتی ذکر دائمی قبول نشود اگرچه باپارسائی همچون موی شود." (۲)

"علم چیست راه است مرشد چیست همراه است، کسیکه راه باهمراه دارد شاه است" (۳)

"هرکه قطع کند از نفس هوا دریابد روح لقا و مجلس حاصل شود، بهر انبیاء و اولیاء" (۴)

در سادگی و روانی اسلوب شان در نثر بیایه عبدالله انصاری (م: ۴۸۴هـ) و شیخ سعدی رح (م: ۶۹۱هـ) می رسد. بیشتر جمله کوتاه و مسجع دیده میشود، و هر جمله پرمعنی و پراگهی است. در اینجا مقایسه سبک عبدالله انصاری رح و شیخ سعدی رح با سبک حضرت سلطان باهو در عمل می آوریم.

عبدالله انصاری رح "هر کس عزیمت عاشقی دارد گو دل از جان بر دارد" (۵)

شیخ سعدی رح "چون عاشق و معشوق در میان آمد مالک و مملوک برخاست" و "هر چه بدل فروآید در دیده نکو نماید" (۶)

حضرت سلطان باهورح "عشق بیگانگی جان است، دانی عشق طلب مرگ جان است از برای این

۱. گنج الاسرار (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۴:۲ الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. محبت الاسرار (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۳:۳ ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. محبت الاسرار (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۴:۴ الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. کلید التوحید صغیر (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۴:۹ ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۵. مناجات و مقالات، عبد الله انصاری (مخاطبه پنجم)، تهران، ص ۴۱

۶. گلستان، سعدی، بتصحیح محمدعلی فروغی، تهران ۱۳۹۸ (۹)، ص ۱۲۹ - ۱۳۰

که مراتب لامکان است (۱) .

عبدالله انصاری رح "شریعت کشتی و حقیقت دریا است از دریا گذشتن بی کشتی خطا است شریعت مر حقیقت را آشیانست. بی شریعت بحقیقت پیوستن بهتانست (۲) ."

حضرت سلطان باهورح "شریعت بمثل بکشتی است و طریقت بمثل دریا هم چون طوفان نوح زیر بالاگرد بگرد موج است درین وقت مرشد دستگیر بمثل باد موافق شرط باید که از طغیانی موج مستی آب کشد، کشتی خراب نگردهد" (۳) .

در جمله‌ها و انشاءپردازی مماثلت آثار حضرت سلطان باهورح با آثار شیخ سعدی در ذیل می آوریم اما حقیقت اینست مماثلت و تقابل حضرت سلطان باهورح با عبدالله انصاری رح در انشاءپردازی و در معانی کاملاً ممکن و مناسب است.

ملاحظه بفرمائید چطور جملات کوتاه و مسجع در گلستان سعدی و در مقابل آن در آثار حضرت سلطان باهورح نگاشته شده است.

گلستان سعدی "گفت از جاهت می اندیشیدم اکنون که در چاهت دیدم فرصت غنیمت دانستم" (۴) .

"هلاک من اولیترست از خون بیگناهی ریختن، سرو چشمش بپوسید و درکنار گرفت و نعمت بی اندازه بخشید و آزاد کرد و گویند هم در آن هفته شفا یافت" (۵) .
"همان شخص برو بگذشت و دیدش که با یاران همیگفت ندانم این آتش از کجا در سرای من افتاد گفت از دود دل درویشان" (۶) .

"هرکه در پیش سخن دیگران افتد تا مایه فضلش بدانند پایه جهلش شناسند" (۷) .

۱. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ ۸۰: ب

۲. مناجات و مقالات، عبدالله انصاری (مخاطبه پنجم)، تهران، ص ۴۸

۳. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ ۹۵: الف، عین الفقر مرتبه محمدنظام الدین ملتانی، ۵۰: ۲

۴. گلستان سعدی باهتمام محمدعلی فروغی، ۱۳۵۴ هـ تهران، ص ۴۳

۵. گلستان سعدی باهتمام محمدعلی فروغی، ۱۳۵۴ هـ تهران، ص ۴۵

۶. همان، ص ۴۹

۷. گلستان سعدی باهتمام محمدعلی فروغی، ۱۳۵۴ هـ تهران، ص ۱۹۲

- "سگ حق شناس به از آدمی ناسپاس" (۱).
- "دو چیز محال عقلست خوردن پیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم" (۲).
- "مال از بهر آسایش عمرست نه عمر از بهر گرد کردن مال" (۳).
- سلطان باهورح می فرمایند:
- "هرکه از طریقه سنت جماعت قدم بیرون زند هرگز بمنزل مقام نرسد" (۴).
- "در وجود آدمی نفس یزید و روح بایزید" (۵).
- "علم از برای عمل است و علم بیعمل چنانچه زن عقیمه بیحمل" (۶).
- "بادشاه شدن و ملک سلیمان از مشرق تا مغرب بدست آوردن آسان کاراست لیکن عدل و احسان مسلمانان را رسانیدن خیلی دشوار است" (۷).
- "دنیا ابوجهل و یزید است نه حضرت رابعه و بایزید" (۸).
- "باحضرت پیغمبر صاحب صلی الله علیه و آله وسلم بوجهل جنگ نکردی بلکه درم دنیا بوده، اگر در ملک ابوجهل دنیا نبودی متابعت حضرت پیغمبر صاحب صلی الله علیه و آله وسلم مینمودی" (۹).
- "مرشد که خود طالب دنیای مردارست گاو عصار است از طالب کجا خبردار است" (۱۰).
- الان ببینید که افکار و سبک انشای خواجه عبداللہ انصاری رح و حضرت سلطان باهورح چقدر مماثلت میدارد حضرت عبداللہ انصاری رح:
- "آنها که حق را شناخته اند بغیر از او نپرداخته اند" (۱۱).
- حضرت سلطان باهورح: "کسیرا که شوق تاثیر اسم الله شود آنرا خوش نیاید

۲. همان، ص ۱۸۸

۱. همان، ص ۱۹۳

۳. همان، ص ۱۷۲

۴. اورنگ شاهی (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۲۵:۵ ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۵. کلید التوحید صغیر (خ) ۱۳۰۴ هـ ش ۲۷:۴ ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۶. همان، ص ۳۲: الف

۷. کلید التوحید صغیر (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۲۳: ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۸. محبت الاسرار (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۲۳۲:۳ ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۱۰. همان، ۲۰: الف

۹. همان

۱۱. مناجات و مقالات، موعظه اول، تهران، ۱۳۹۸ هـ (?)، ص ۵۴

غیر ماسویٰ اللہ" (۱).

حضرت عبداللہ انصاری رح: "باحق بصدق، بانفس بقهر" (۲).

حضرت سلطان باهورج: "هرکه قطع کند از نفس هوا، دریابد مقام تسلیم بحق رضا" (۳).

حضرت عبداللہ انصاری رح: "بقای جاوید در فناست، پس وظیفه خردمندی طالب فنا بودنست و قدم در طریق نیستی نهادن و راه بقا پیمودن" (۴).

حضرت سلطان باهورج: فقر سه قسم است اول فنا است لا اله نفی، دوم بقا است الا اللہ، سوم فقر منتهی محمد رسول اللہ است (۵).

حضرت عبداللہ انصاری رح: "این راز را بی زبان و گوش باید شنودن" (۶).

حضرت سلطان باهورج: "قدیم را بزبان قدیم باید خواند و زبان قدیم دل است" (۷).

حضرت عبداللہ انصاری رح: "در اطاعت اگر صدق و صفا نیست، نماز کردن کار پیره زنان است و روزه افزون داشتن صرفه نان است و حج نمودن تماشای جهانست دل بدست آوردن کار مردانست" (۸).

حضرت سلطان باهورج: "دل بدست آوردن کار خامان است و از خود فانی گشتن و عین شدن و از بشریت بیرون آمدن کار مردانست" (۹).

۱. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ، ۸۹: الف، مملوکه سید سلطان شاه

۲. مناجات و مقالات، موعظه یازدهم، تهران، ۱۳۹۸ هـ (؟)، ص ۷۸

۳. کلید التوحید صغیر (خطی) ۱۳۰۶ هـ ش ۹: ۴، ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. مناجات و مقالات، موعظه هفتم، تهران، ۱۳۹۸ هـ (؟)، ص ۵۴۵

۵. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ، ۴۳: الف، مملوکه سید سلطان شاه

۶. مناجات و مقالات، مخاطبه دوازدهم، تهران ۱۳۹۸ هـ (؟)، ص ۵۳

۷. محک الفقرا (صغیر) (خ) ۱۲۰۹ هـ، ۳: ب، مملوکه سید سلطان شاه

۸. مناجات و مقالات، موعظه هشتم، تهران ۱۳۹۸ هـ (؟)، ص ۷۶

۹. سلطان الوهم (خ) ۱۲۰۹ هـ، ۷: الف، مملوکه سید سلطان شاه

فصل سوم:

ارزش علمی

آثار حضرت سلطان العارفين باهو قدس الله سره گنجینه گرانبهای علمی میباشد. ارزش معنوی آثارشان نسبت به آثار عرفانی دیگر بیشتر است. ایشان در توضیحات افکار و تعلیمات عرفانی که سراسر آن به جبروت و لاهوت تعلق دارد در ضمن به اکتشافات علمی نیز پرداخته اند و پرده از بعضی از اسرار طبیعت برداشته اند. بدینجهت آثارشان نه فقط برای عارفین و سالکین راه فقر ربانی ارزش هنگفتی دارد بلکه محققین و علمای فزیک، شیمی و زیست شناسی میتوانند از آنها استفاده بکنند. فلاسفه و جامعه شناسان نیز میتوانند آنها را مورد تفکر قرار بدهند.

در دنیای علم و دانش شعور مقام بلندی دارد. ولی از روزیکه فلاسفه نیروی تحت الشعور را کشف نموده اند در زمینه تفکر و تعمق انقلابی عظیم رخ داده است. در واقع صوفیای کرام از قدیم این عقیده را داشتند که عقل یا شعور نوری هست ولی برای اینکه محیط محدودی دارد بوسیله آن نمیتوان به اوج معرفت رسید. ایشان بالاتر از عقل نیروی دیگر قائل بودند که آنرا وجدان میگفتند و آنرا وسیله وصول به معرفت مینداشتند. همین وجدان را فیلسوف معروف فرانسوی برگسان (۱۸۵۹-۱۹۴۰م) با اسم سب کانسنس (تحت الشعور) موسوم ساخت و دنیا را از نیروی نهفته آن مطلع ساخت. شاعر مشرق علامه محمد اقبال (۱۸۷۶-۱۹۳۸م) بان نیروی وجدان و آگاهی فلسفه "بیخودی" را مطرح ساخت و کتابی در شعر موسوم به اسرار خودی و رموز بیخودی نوشته دنیا را بحیرت انداخت. همینطور علمای شیمی در آغاز ذره ارضی را ناچیز می شمردند و برای آن ارزشی قائل نبودند. ولی در قرآن حکیم بارها آمده است "یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض (۱)" یعنی هر چیزیکه میان زمین و آسمانها موجود است تسبیح خداوند متعال میکند. در ۱۸۰۸م پرده از این واقفیت نیز برداشته شد وقتی دالتون (۱۷۶۶-۱۸۴۴م) این حقیقت را کشف نمود که هر ذره (ITEM) نیروی لامتناهی را دارد که اگر آنرا بطریق خاصی بشکافیم میتواند در محدوده هزارها کیلومتر هلاکت ببار آورد. گویا چیزیکه بنظر ما ناچیز بود اصلاً خیلی عظیم و پر قوه بود.

حضرت سلطان العارفين قدس الله سره نیز در ضمن افکار و تعلیمات خود چیزی را که به آن هیچ

۱. القرآن (الصف، آیه ۱)، الجمعة، آیه ۱، التغابن، آیه ۱)

وقعت نمی دادیم در فلسفه عرفانی خود قوه عظیم قرار داده‌اند و آن چیز "وهم" است. حضرت سلطان العارفين ميگویند که وهم چون پخته‌تر میشود "سلطان الوهم" میشود که قوه عظیم و قوه لطیف و پراسرار را تولید می‌کند. ازین قوه واهمه فقیر کامل بهر شکل و صورت که خواهد خود را در می‌آورد و با قوه نوری هر جا که می‌خواهد میتواند برسد. در کتاب سلطان الوهم نوشته آمد:

"درین مقام (سلطان الوهم) سالک منتهی واصل گردد و همه امورات نهایت ولایت محقق شود و یک بیک در و ظاهر گردد و صورتی و هر شکلی که خواهد شود و هر کجا که خواهد بود (۱)".

در همین کتاب سلطان الوهم آمده است که:

"در شهر موصل دیوانه بود بنام قضیب البان که بیک وقت در چهار صورت پیش حاکم موصل آمد و گفت که در کدام صورت مرا باید پیش خلیفه روم حاکم به مجرد این سخن دریای قضیب البان افتاد و تائب گشت (۲)".

در کتاب عین الفقر در همین باب میگویند که در وجود فقیر یک لطیفه است که از عشق میخیزد و بجز معشوق قرار ندهد تا آنکه معشوق خود رانه بیند و این چنین فقیر در هر شکلی که خواهد می‌آید. پس میگویند:

"وجود فقرا پرنور است نه وجود مردم عام که با اربع عناصر ظهور، فقیر چون خواهد که آتش شود وجود او همه آتش شود آتش با آتش آمیخته گردد، چون فقیر خواهد باد شود وجود او همه باد شود، باد با باد آمیخته شود، فقیر چون خواهد آب شود وجود او همه آب شود آب با آب آمیخته گردد و فقیر چون خواهد خاک شود وجود او همه خاک شود خاک با خاک آمیخته گردد (۳)".

ثانیاً حضرت سلطان العارفين قدس الله سره در مورد قدمت دنیا و انسان اکتشافات خیلی عالی بعمل آورده‌اند. تحقیقات علمی هم بانوشتجات و افکار شان تطابق دارد. ایشان از یک حدیث قدسی الهام گرفته میگویند که ایزد تعالی پانزده هزار یک آدم قبل از آدم علیه السلام که پدر ما بوده آفرید. یعنی تخلیق انسان از آدم که پدر نوع بشر است نیست بلکه قدیم‌تر از آن و در حدود ملیونها سال پیش بوده است. پس می‌گویند:

۱. سلطان الوهم (خ) ۱۲۰۹ هـ ۳۸:ب، مملوکه سید سلطان شاه

۲. همان، ۳۹:الف

۳. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ ۲۴:ب، مملوکه سید سلطان شاه

"حدیث قدسی است، ای محمد آفریدم یک آدم را پیش از حضرت آدم که پدر تست، عمر آن هزار سال کردم، پس بمرد. پانزده هزار آدم دیگر آفریدم عمر هر یک را ده هزار سال ساختم پس از آن حضرت مهتر آدم را که پدرتست آفریدم (۱)".

گویا قبل از تخلیق آدم عه که پدر ما است انسان یکصد و پنجاه میلیون و یکهزار سال بیشتر نیز وجود داشته است. نیز ایشان در همین کتاب عین الفقر می گویند که از آدم عه که پدر ماست تا زمان حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم پنجهزار و نهصد و هفتاد و نه سال بود (۲). و امروز از زمان حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم در حدود چهارده صد سال سپری شده است گویا از خلقت انسان پانزده کرور و هشت هزار و سه صد و هفتاد و نه سال و شاید مدت بیشتری گذشته است. از آثار باستانی که در گوشه و کنار جهان در نتیجه حفاریات کشف شده است و پیکرهای برجسته سنگی که بصورت فسیل (FOSSILS) بدست آمده باستان شناسان باین نتیجه رسیده اند که دنیا میلیونها سال عمر دارد. اگر خلقت انسان را از آدم علیه السلام که پدر ماست بشماریم تا امروز بیش از هفت هزار و سیصد و هشتاد سال بیشتر نیست. و ماهرین طبقات الارض فسیل (FOSSILS) بقدامت صدها میلیونها سال رادریافت کرده اند. پس در قدامت خلقت انسان حضرت سلطان العارفین که اکتشاف فرموده اند مبنی بر عرفان عالی شان است.

فصل چهارم:

ارزش تاریخی

اگر نگاهی عمیق به آثار حضرت سلطان العارفین قدس الله سره بیندازیم با نامهای رجال تاریخی بر میخوریم که تعداد شان خیلی قابل ملاحظه است و همینطور نامهای کتب ادبی و عرفانی را هم در آثار خود اسم برده اند که متعلق به زمانشان بوده است. اگرچه این قبیل مواد تاریخی و ادبی و عرفانی در آثار شان و افراسست ولی درین جا ما فقط به مهم ترین شان را اشاره میکنیم.

(۱) در بیشتر رساله و مؤلفاتشان نام اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸/۱۶۵۸ م - ۱۱۱۸ هـ)

۱. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ ۱۱۱۱: الف، مملوکه سید سلطان شاه

عین الفقر (خ) ۱۲۹۴ هـ ۲۱۸: ب، مملوکه نگارنده رساله

۲. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ ۱۱۰: ب، مملوکه سید سلطان شاه

۱۷۰۷م) بعنوان پادشاه معاصر دیده میشود. ایشان نام اورنگ زیب عالمگیر را همیشه با احترام یاد میکنند که ازان نکوئی و خوش سیرتی او ظاهر میشود. مثلاً در رساله تازه کشف شده موسوم به دیدار بخش می گویند:

"در زمانه حضرت محی الدین بادشاه اللہ لایزال فیض بخش بر عاشقان مست حال هر ذره واقف احوال رب العالمین^(۱)".

در رساله عین العارفین میفرمایند:

"اورنگ زیب عادل نام او

از طریق خاص نبوی برده گو

زاهد و عابد که ترسد از خدا

محرم اسرار وحدت کبریا^(۲)"

در رساله کلید التوحید صغیر آمده:

"در زمان محی الدین غلام محمد متابعت علم الیقین شریعت راسخ الدین شاه اورنگ زیب بادشاه اسلام را جمیعت باد تا ابد الابد بحرمته النون والصاد^(۳)".

در رساله اوزنگ شاهی می فرمایند:

"محی الدین راسخ دین عادل بادشاه از هر طریقت واقف آگاه بعیان ناظر نظر آگاه فیض بخش خلق اللہ^(۴)".

در عین الفقر می گویند:

"از هجرت الف و سی بودند پنج هم بودند پنجاه

عمل اورنگ شاهی شد این نکته وحدت اله^(۵)"

(۲) همینطور در هر رساله و کتاب خود حضرت سلطان العارفین قدس اللہ سره نام جای و سکونت خود را ظاهر فرموده اند که ازان یک جنبه تاریخی شهر قدیمی بنام شورکوت ظاهر میشود مثلاً در کتاب مجالسه النبی میگویند:

۱. دیدار بخش (خ) ۱۲۰۹ هـ ش ۸:۱ الف، مملوکه سید سلطان شاه

۲. عین العارفین (خ) ۱۲۰۹ هـ ش ۱۰:۱۷ الف، مملوکه سید سلطان شاه

۳. کلید التوحید صغیر (خ) ۱۳۰۶ هـ ۱:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. اورنگ شاهی (خ) ۱۳۰۶ هـ ۲:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۵. عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹ هـ ۱۶:ب، مملوکه سید سلطان شاه

"مصنف باهو ولد بازید عرف اعوان ساکن قصبه شور^(۱)".

در کتاب فضل اللقاء نوشته‌اند:

"صاحب تصوف شریف بنده باهو فنا فی هو ولد بازید عرف اعوان سروری قادری ساکن قلعه

شور چند کلمات کلید قفل الكل کشاننده علم الست این رساله را نام فضل اللقاء نام نهاده^(۲)".

در رساله دیدار بخش مرقوم گشته است:

"میگوید صاحب تصنیف بنده باهو ولد بازید عرف اعوان ساکن قلعه شور^(۳)".

(۳) در تصنیف لطیف خود موسوم به عین الفقر در آخر کتاب سارنگ خان بلوچ را باعتبار یاد

فرموده‌اند. معلوم میشود که در آن زمان قلعه قهرگان در نزدیکی شورکوت در دست سارنگ خان

بوده که آن ده به نام او معروف بود. ازین عتاب در صفحات تاریخ نام یکی از معاریف آنزمان

بیادگار مانده است. می فرمایند:

"تمام شد تصنیف باهو ولد بازید عرف اعوان ساکن دیره سارنگ خان بلوچ مردم چشم‌کور

مادرزاد تا بگور بی معرفت^(۴)".

(۴) تعداد اسامی رجال معروفی که اقوال و احوال شان را حضرت سلطان العارفین در خلال

عبارات خود ثبت فرموده‌اند خیلی زیاد است و همینطور نویسندگانی که آثار شان مورد استفاده

حضرت سلطان العارفین قرار گرفته نیز قابل ملاحظه است ولی بمصداق مشتی از خرواری و

اندکی از بسیار نامهای چند تن از کسانی را که حضرت قدس سره در رساله‌ای بنام سلطان الوهم

ذکر کرده‌اند آشکار مینمایم. اسامی این رجال تاریخی بقرار زیر است.

علی بن ابی طالب کرم الله وجهه، جنید بغدادی، شیخ سعدی رح، شیخ عبدالله انصاری، سید

مغربی جمالی علوی رح، شیخ فرید الدین عطار رح، قضیب البان دیوانه موصلی، خواجه شبلی

رح، شیخ محی الدین ابن عربی، شیخ فخرالدین عراقی، سید جلال الدین بخاری رح، احمد بن

۱. مجالسة النبی (خ) ۱۲۰۹ هـ ۱: ب، مملوکه سید سلطان شاه

۲. فضل اللقاء (خ) ۱۲۰۹ هـ ۱: الف، مملوکه سید سلطان شاه

۳. دیدار بخش (خ) ۱۲۰۹ هـ ۱: الف، مملوکه سید سلطان شاه

۴. عین الفقر (خ) ۱۲۹۴ هـ ۲۲۷: ب، مملوکه نگارنده رساله

عاصم رح، سهیل تستری رح، محمد یحییٰ بن زکریا، سهیل بن عبداللہ رح، شیخ امین الدین کاذرونی رح، شیخ ابوطالب رح.

درین رساله اسامی آثاری که مورد استفاده حضرت سلطان العارفین بوده است ازین قرار است. مثلاً عوارف المعارف، احیاء علوم الدین، زاد الارواح، نزہة الارواح، دیوان امیر خسرو، رساله عربیه.

اگر همینطور از هر یک آثار شان عده اسامی مصنفین و آثار نامبرده حضرت سلطان العارفین قدس سره را در شمار آوریم از یکهزار اسامی تجاوز خواهند کرد.

فصل پنجم:

ارزش دینی و فرهنگ اسلامی

در پایان به مهمترین ارزشی که حضرت سلطان العارفین به آثار خود نسبت داده‌اند متذکر بشویم. ایشان آثار خود را:

(الف) مراتب مرشد کامل داده است؛ (ب) قدرت خدا تعالیٰ قرار داده است

در رساله روحی میگویند:

"اگر ولی واصل که از رجعت عالم روحانی یا عالم قدس شهود از درجه خود افتاده باشد گرتوسل باین کتاب مستطاب جوید آنرا مرشدی ست کامل و اگر او توسل نگرفت او را قسم و اگر ما او را نرسانیم ما را قسم و اگر طالب سلک سلوک معتصم و متمسک شود بمجرد اعتصام عرف زنده دل و روشن ضمیر سازم:

ز ابتدا تا انتها یکدم برم

تا رسانم روز اول با خدا^(۱)

هرکه طالب حق بود من حاضرم

طالب بیا طالب بیا طالب بیا

در کتاب کلید التوحید کبیر می فرمایند:

"هرکه این کتاب را ابتدا تا انتها می خواند آنرا چنانچه دست بیعت ظاهر مرشد رساند^(۲)

در کتاب محک الفقرا کبیر همینطور میگوید:

۱. رساله روحی (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۵:۷ ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. کلید التوحید کبیر (خ) ۱۳۳۳ هـ ۱۳۹ ب، مملوکه سلطان غلام باهر

"این کتاب محک الفقرا تذکرة الخدا است. چه قدرت پیش این کسی دم زند، تذکرة الاولیاء. این کتاب ابتدا و انتها وحدانیت راه، چه قدرت که پیش این کسی دم زند و نزهت الارواح (۱) و می افزایند:

هر کرا مرشد نباشد پیشوا این کتابی بس بود رهبر خدا (۲)۔"

هیچ صوفی و عارف در سلوک تصوف هرگز اینچنین دعوی ننموده است که کسی را احتیاج مرشد نباشد اگر آثار او را خوانده باشد. این امتیاز در آثار حضرت سلطان العارفین قدس الله سره لعزیز می بینم. یعنی ایشان آثار خود را بمنزله مرشد کامل قرار می دهند و درباره آن یقین کامل دارند.

اصلاً آثار حضرت سلطان العارفین قدس الله سره لعزیز منبع عرفانی دارد و مبنی بر علم لدنی است که میگویند:

"اگر این (رساله) را آثار قدرت ربانی دانند بجا و اگر وحی منزل خوانند روا. معاذ الله اگر این وثیقه لطیفه را زبان بنده دانی (۳)۔"

در کتاب نورالهدی کبیر آورده شد:

"صاحب تصنیف علم تصوف را می باید که اول هر علم در عمل قبض تصرف خود آورده معائنه، تجربه، آزمایش، امتحان کند که از علم پریشان نشود و رجعت نخورد بعد ازان رقم رقوم تحریر تصنیف کتاب میشود چنانچه من اول با تصور اسم الله ذات قوت توفیق از باطن تحقیق مطالعه علم از مقابله علم تکرار علم بذكر بالله و باذکر محمد رسول الله و باذکر مذکور جمیع انبیاء اولیاء الله و باذکر جمیع مجتهدان از هر یک نظر منظور حضور حکم اجازت گرفته بعد ازان در خلق این تصنیف کتاب را اشتها کردم ظهور، هر که این کتاب را با خلاص خواند احتیاج دست بیعت تلتین ظاهر مرشد نماند، دینی و دنیوی ازین کتاب بستاند (۴)۔"

در همین کتاب آمده است:

"این کتاب اسرار الوحی را اگر ناقص خواند به مرتبه کامل رسد و اگر کامل خواند اکمل گردد و

۱. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۹۹: ب، مملوکه سلطان محمد عزیز

۲. همان، ۳۰۶: الف

۳. رساله روحی (خ) ۱۳۵۴ هـ x: ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. نورالهدی کبیر (خ) ۱۳۱۲ هـ ۱۱۹: ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

اگر اکمل خواند جامع مرشد صاحب جمعیت گردد و اگر جامع خواند سلطان الوهم فقیر بر کونین امیر نورالهدی گردد که مرتبه او در وهم فهم نگنجد لاحد و لاحد این کی تواند رسید اهل بدعت مردود (۱)۔

از آثار شان واضح میگردد که ایشان سراسر با علم ذات الله جل شانہ آگهی میدهند که اصل عرفان است. میگویند:

"این تصنیف نه از علم واردات و نه از ابتدا نفی اثبات از ذات است که با ذات است حیات است که با حیات است نجات است که بانجات است از قرآن ناسخ آیات است که بآیات از آن درجات است اعلیٰ (۲)۔"

در کتاب نورالهدی کبیر درین ضمن توضیح داده شده است:

"این فقیر تصنیف را علم و تصنیف از حضور است الله حی قیوم نه از تصنیف کسی نکته سلوک دزدیده آورده ام و نه دزد را بچشم خود دیده ام، بحق رسیدم از حق پرسیدم و حق و رزیدم و از حق لذت لقا چشیدم جز لاسوی الله از همه بریدم:

باهو را این بس بود باهو مدام
این مراتب را چه داند مرد خام (۳)۔"

نیز فرمودند:

"این تصنیف از علم معجزات منور سراسر بالیقین و باعتبار میگردد اظهار و اکثر بزرگان و مصنفان را تصنیف از الهام است و این فقیر را تصنیف از قرب الله و باحضور مشرف محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تمام است (۴)۔"

ارزش کلام گرانبهای حضرت سلطان العارفین قدس الله سره در مورد دین و فرهنگ اسلامی خبئی زیاد است ولی ما در اینجا فقط به افکار و خدمت شان اشاره میکنیم.

۱ - تفسیر آیات قرآنی:

حضرت سلطان العارفین قدس الله سره تعداد زیادی از آیات قرآنی را سرچشمه افکار خود قرار

۱. نورالهدی کبیر (خ) ۱۳۱۲ هـ ۱۴۳ ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. نورالهدی کبیر (خ) ۱۳۱۲ هـ ۱۷۵ ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. همان، ۱۲۸: الف

۴. نورالهدی کبیر (خ) ۱۳۱۲ هـ ۱۷۵ ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

داده‌اند و تفاسیر آن آیه کریمه را بکمال بصیرت و بنور عرفانی نگاشته‌اند شمه‌ای از تفاسیری که ایشان از آیات قرآنی بعمل آورده‌اند از این قرار است.
 گل یوم هو فی شان^(۱) - یعنی هر روز او در عظمتی.

تفسیر = شب و روز بیست و چهار ساعت است و هر ساعت نوزده هزار آدمی زاده میشوند و در وجود می آیند و در هر سال شصت و نه کرور و هشتاد لکه و شصت هزار آدمی زاده میشوند و بروایت سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم در هر سال نوزده هزار عاشق ذات الله در وجود می آیند و دنیا از برکت ایشان قائم. و بروایت نوزده هزار نقل میکنند نقل کذا فی المنافع روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه قال علیه السلام ابدال امتی اربعون اثنان و عشرون فی الشام و ثمانیته عشر فی العراق فان مات واحد هم ابدال الله مکانه فاذا جاء الامر. معنی فارسی این است روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه از محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم باوی گفت بزرگان امت من همیشه خود چهل تن باشند که تاقیامت ازان بیست و دو در زمین شام باشند و هژده کس در زمین عراق هر که ازان چهل تن یکی بمیرد دیگران از خلائق بمقام او ایستاده کنند و مدخل هرگز از چهل تن یکی کم نگردد و چون قیامت نزدیک رسد آنگاه بیکبار از عالم بیرون روند و اسامی اولیاء الله که سیصد و پنجاه و شش تن از اولیاء روزگار دائماً هستند خالی ازین عدد نبود. سیصد از ابطال، و چهل ابدال و سیاحت هفت و پنج اوتاد است و سه قطب و دیگر یک غوث و آنمراتب اولیاء. چنانچه معلوم شد در هیچ زمان از سیصد و پنجاه شش تن کم نباشد. حقیقت ایشان در تحت تجلیات ذاتیه و اسماء صفاتی بارها مضمحل و ناچیز شده و حضرت واجب الوجود جهت تکمیل ناقصان بارها ایشانرا تنزلی داده و مراتب ایشان را نیز بتفاوت است. و در شرح همین مردان خدا را حضرت عباس و عبدالله بن مسعود هم روایت می کنند که گویند روایت از حضرت محمد صلی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که مردان خداوند حق سبحانه و تعالی پیوسته در زمین سیصد کس باشند که دلهای ایشان چون دل آدم عه بود و چهل کس باشند که دلهای ایشان چون دل موسی بود و هفت کس باشند که دلهای ایشان چون دل جبرائیل عه بود و سه کس باشند که دلهای ایشان چون دل میکائیل علیه السلام بود و یک کس باشد که دل او چون اسرافیل

۱. القرآن (الرحمن، آیه ۲۹)

عه بود (۱)۔

اللّٰهُ نور السموات والارض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاج كأنها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة طلاً شرقية و لا غربية يكاد زيتها يضي ولو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء و يضرب الله الامثال للناس والله بكل شيء عليم (۲)۔
اللّٰهُ نور است آسمانها و زمين را نور آن چون طاق كه در آن چراغ است آن چراغ در فانوسی ست آن فانوس گوئی ستاره ایست همچو در تابنده و روشن از درخت مبارکه زيتون كه نه از شرق و نه از غرب، نزدیک است كه روغن آن با فروزد اگرچه آتش بآن تماس نکند، نور بر نور است، اللّٰهُ رهنمائی كند بنور خود هر كسی را كه می خواهد و اللّٰهُ امثال بیان می كند برای مردمان و اللّٰهُ همه چیز را می داند.

در شرح این آیه کریمه حضرت سلطان العارفين می گویند:

"این نوری ست آتش سرد كه این آتش معطر سرخ رنگ از زیادتى آب است كه در قندیل دل كه شیشه ایست در آید مثل آب گل گلاب آن قندیل شیشه وسیع دل كه در و درخت زيتون ذوق محبت الهی كه از روغن معرفت نامتناهی میچكد فتیله سر در چراغ دماغ روشنی تاب زند و تمامی اسرار ربانی مكشوف شود و هر دل تاریك منور گردد (۳)۔"

انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابين ان يحملننا و اشفقن منها و حملننا الانسان انه كان ظلوماً جهولاً (۴)۔

بیشك ما امانت پیش كردیم آسمانها و زمين را و كوهها را و آنها از برداشت كردن آن انكار كردند و ازان ترسیدند و انسان آن (امانت) را برداشت بیشك آن جان خود را در مشنت اندازنده و خیلی نادان است.

حضرت سلطان العارفين در ضمن این آیه کریمه اینطور تشریح میکنند ظاهر میکنند كه ان امانت اسم اللّٰهُ بوده:

"اول اسم اللّٰهُ ذات را امانت بر زمين و آسمان و كوهها فرستاده از برکت و بزرگی عظمت و

۱. محك الفقرا كبر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۳۳۰: الف تا ۳۳۲: الف، مملوكه سلطان محمد عزيز

۲. القرآن (نور، آية ۳۵)

۳. محك الفقرا كبر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۳۳۹: ب، مملوكه سلطان محمد عزيز

۴. القرآن (الاحزاب، آية ۷۲)

کرامت بار نتوانستند برداشت همه بیزاری آوردند" (۱).

قال هذا فراق بینی و بینک سائبک بتاویل مالم تستطع علیه صبراً (۲).

گفت این جدائست (میان) من و تو. درین اخبار بعد ازان اطلاع خواهم کرد که شما صبر نتوانستید کرد.

درین ضمن حضرت سلطان العارفین میگویند:

"چنانچه کشتی را شکست، و دیوار را بنا کرد و پسر را کشت قصه در سوره کهف واقع است پس موسی علیه السلام را علم ظاهری بود و حضرت خضر علیه السلام را علم باطن. علما و طالب بمثل حضرت موسی است و مرشد فقیر بمثل حضرت خضر" (۳).
واذ قال ابراهیم ربّ ارنی کیف الموتی قال اولم تو من قال بلی و لکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعة من الطیر فصر هنّ الیک ثم اجعل علی کلّ جبل منهنّ جزء ثم ادعهنّ یاتینک سعیا واعلم ان الله عزیز حکیم (۴).

و چون ابراهیم عه عرض نمود، ای رب مرا بنما چطور مزدگان را زنده خواهی کرد فرمود آیا ترا یقین نیست عرض نمود چرا نیست مگر این میخوام که دلم قرار بگیرد فرمود خوب چهار پرندگان بخود آشنا کن پس ازان یکی یکی جزو ازشان بر کوه نه بعد ازان بطلب آنها دویده برپایجانب تو خواهند آمد و بدان که الله غالب با حکمت است.
در شرح این آیه کریمه مینویسند:

"این اربع طیور را بکشید، خروس شهوت و کبوتر هوا و زاع حرص و طاؤس زینت. چون این اربع طیور را ذبح کنید قلب و قالب تا ابد الابد زنده شود و موجب این آیه کریمه آنرا ممت و حیات یکی شود" (۵).

همینطور بسیاری از آیات کریمه را حضرت سلطان العارفین قدس الله سره تعزیز در آثار خود آورده اند و از هر یکی از آیات کریمه معانی عرفانی بیان نموده اند که در علم کلام و تفسیر ارزش بی بها دارد و درین باب اضافه بزرگ است.

۱. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۳۶۲: الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۲. القرآن (کهف، آیه ۷۸)

۳. عین الفقر (خ) ۱۲۸۰ هـ (؟)، ۹۷: الف، مملوکه نگارنده رساله

۵. اسرار قادری (خ) ۱۳۷۰ هـ ۱۱۷: الف، مملوکه تپه پیران

۴. القرآن (البقره، آیه ۲۶۰)

۲۔ احادیث قدسی و احادیث نبوی:

منبع و سرچشمه دیگر علم معرفت شان حدیث قدسی و حدیث نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است. ایشان در هر یک از تصانیف خود احادیث متعددی را نقل نموده و بوسیله آنها بیان عرفانی خود را توضیح داده‌اند. علاوه بر احادیث معروفه ایشان بسیاری از احادیث قدسی و احادیث نبوی را هم نقل کرده‌اند که معمولاً علمای ظاهر از آنها بیخبر هستند.

(الف) اوّل به احادیثی می پردازیم که درباره آنها محققین بی اطلاع هستند. بعد به ماخذ آنها اشاره بنائیم. ناگفته نماند که اینگونه احادیث را حضرت سلطان العارفین قدس اللہ سره لعزیز در کلیه تصانیف خود آورده‌اند.

إذا تحیر تم فی الامور فاستعینوا من اهل القبور^(۱).

چون در امور خود پریشان بشوی از اهل قبور استعانت خواه فقر فخری و الفقر منی^(۲). فقر فخر من است و فقر از من است.

در توضیح همین حدیث نبوی سید عبدالقادر جیلانی رح در کتاب سرّ الاسرار فیما یحتاج الیه الابرار میگویند:

”و قال علیه الصلوة والسلام الفقر فخری و انا افتخر به و لیس المراد بالفقر المعلوم و لكن المراد بالفقر الافتقار الی اللّٰه^(۳)“.

آنحضور علیه الصلوة والسلام میفرمایند که فقر فخر من است و باعث ناز من است ازین فقر آن فقر مراد نیست که در عوام مشهور است بلکه فقر حقیقی که ازان افتقار الی اللّٰه است. من عرف نفسه فقد عرف ربه^(۴)

۱. حدیث نبوی صه: نقل از فتاوی زاد اللیب و خزانه جلالی و کتاب برزخ و هدیه الحرمین و شرح مسند امام اعظم ملا علی قاری، لاهور، ص ۱۱۴

۲. حدیث نبوی: کتاب ویلمی روایت معاذ بن جبل رضه کتاب التشرّف، ص ۱۳۳

کتاب عین العلم ملا علی قاری: ص ۳۰۶ . سکینه الاولیا، داراشکوه، لاهور ۱۹۷۱

۳. سرّ الاسرار فیما یحتاج الیه الابرار، لاهور ۱۹۶۵ م (؟)، ص ۱۴۴

۴. حدیث نبوی: حدیث معنا صحیح و مطابق قرآن است، تفسیر کبیر، ص ۷۲ شرح محمدیه از علامه گلہوی، ص ۹۱

هرکه شناخت نفس خود را پس تحقیق که شناخت پروردگار خود را.
 سید عبدالقادر جیلانی رح در کتاب سرّ الاسرار فیما یحتاج الیه الابرار مینویسند:
 "قال علیه السلام من عرف نفسه و خالقه فقد عرف ربّه (۱).
 هرکه شناخت نفس خود را و خالق را بالتحقیق شناخت پروردگار خود را.
 کنت کنزا مخفیا فاجبت ان اعرف فقد خلقت الخلق (۲).
 من خزینه مخفی بودم خواستم که شناخته بشوم پس تحقیق خلق را پیدا کردم
 موتوا قبل ان تموتوا (۳)
 قبل از مرگ بمیر
 الشیخ فی قومه کالنبی فی امته (۴).
 شیخ در قوم خود همچو نبی در امت خود باشد.
 طوبی لمن ذل نفسه (۵).
 مبارکباد آنرا که نفس خود را ذلیل کرد (باتباع آورد).
 لولاک لما خلقت الافلاک (۶).
 اگر شما بنودید آسمانها را پیدا نمی کردم.
 الا ان اولیاء اللّه لا یموتون بل ینتقلون من الدار الی الدار (۷).
 بیشک اولیاء اللّه نمی میرند بلکه از یک دیار بدیوار دیگر منتقل می شوند.
 لی مع اللّه وقت لا یسعی ملک مقرب و نبی مرسل (۸).

۱. سرالاسرار فیما یحتاج الیه الابرار، لاهور ۱۹۶۵ م (۴)، ص ۳۲ کیمیای سعادت، امام غزالی، لکهنو؛ ۱۲۱۱ هـ، ص ۳
۲. حدیث قدسی: مدارج النبوت، شاه محمد عبدالحق محدث، نولکشور ۷۸۲:۲ موضوعات کبیر، ملا علی قاری، دهلی، ص ۵۴
۳. حدیث نبوی: سکینه الاولیا، لاهور ۱۹۷۱، ص ۱۱۱
۴. همان، ص ۶-۱۳ کشف المحجوب، لاهور ۱۹۷۸ م، ص ۴ همان، تهران ۱۳۳۶، ص ۶۲
۵. حدیث نبوی: جامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، علامه سیوطی رح، مصر ۵۴:۲ بحواله امام بخاری در تاریخ خود
۶. حدیث قدسی: مدارج النبوت، عبدالحق محدث، نولکشور، ۷۸۲:۲
۷. حدیث قدسی: لباب الاخبار، ص ۷۳
۸. حدیث نبوی: رساله مشاهدة الابرار بین التجلی و الاستتار، شیخ عبدالحق محدث؛ سکینه الاولیا، لاهور ۱۹۷۱، ص

باللہ تعالیٰ ساعتی این چنین میگذرد کہ در آن نہ جبرائیل و نہ پیغمبر می آید.

(ب) حضرت سلطان العارفین ضدھا احادیث قدسی و احادیث نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در آثار خود جا داده اند و این انتخاب خیلی جاذب و دارای تاثیر درونی است. اینجا بطور نمونه چند تا از آن احادیث را نقل می کنیم کہ در آثارشان عموماً مندرج اند:

قال النبی: "من عرف نفسه بالفناء فقد ربه بالبقاء" (۱)

ایضاً "تفکر الساعة خیر من عبادة الثقلین" (۲)

ایضاً "الاعمال بالنیات" (۳)

ایضاً "النهايت هو الرجوع البديت" (۴)

ایضاً "طلب الخیر طلب اللہ و ذکر الخیر ذکر اللہ" (۵)

ایضاً "کل اناء يترشح بما فيه" (۶)

ایضاً "حب الدنيا راس كل خطيه و ترك الدنيا راس كل عبادة" (۷)

حدیث نبوی صہ: خلقت السادات من صلبی و خلقت العلماء من صدری و خلقت الفقرا من نور اللہ تعالیٰ (۸)

ایضاً الصلوة معراج المومنین (۹)

ایضاً من لم ادیت فرض الدائم لم یقبل اللہ منها فرض الوقت (۱۰)

ایضاً ومن كان فی قلبه ذرة عن الكبر لا یدخل الجنة (۱۱)

۱. امیر الکونین (خ) ۱۳۳۴ هـ ۱۱: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. همان، ۲۳: الف

۳. امیر الکونین (خ) ۱۳۳۲ هـ ۲۹: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. همان، ۲۹: الف

۵. همان، ۳۰: الف

۶. همان، ۵۱: الف

۷. امیر الکونین (خ) ۱۳۳۲ هـ ۵۵: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۸. امیر الکونین (خ) ۱۳۳۲ هـ ۱۱۵: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۹. همان، ۱۵۱: الف

۱۱. امیر الکونین (خ) ۱۳۳۲ هـ ۱۷۱: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

ايضاً لا تكلم كلام الحكمة عند الجاهل (۱)

ايضاً من عرف ربه فقد كل لسانه (۲)

ايضاً اذا تم الفقر فهو الله (۳)

ايضاً الدنيا مزرعة الآخرة (۴)

ايضاً الدنيا جيفة و طالبها كلاب (۵)

حديث قدسي: كلهم يطلبون رضائي و انا اطلب رضائك يا محمد (صلى الله عليه وسلم) (۶)

ايضاً الآن كما كان (۷)

ايضاً ان اوليائي تحت قبائي لا يعرفهم غيري (۸)

ايضاً الانسان سرى و انا سره (۹)

حديث قدسي: دع نفسك و تعال (۱۰)

ايضاً ان الله لا ينظر الى صوركم و لى الى اعمالكم و لكن ينظر في قلوبكم و نياتكم (۱۱)

ايضاً لا يسعني سمائي و الارض و لكن يسعني قلب عبد المومن (۱۲)

ايضاً انا جليس من ذكرني لا اله الا الله محمد رسول الله (۱۳)

ايضاً السعيد من سعد في بطن امه و الشقى من شقى في بطن امه (۱۴)

ايضاً من طلبني و جدني و من وجدني عرفني و من عرفني اجنني و من اجنني عشقني و من

۱. همان، ۱۸۵، الف

۲. گنج الاسرار (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۴:۲، الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. همان، ش ۶:۲، الف

۴. همان، ش ۷:۲، الف

۵. همان، ش ۲۰:۲، الف

۶. محک الفقرا کبير (خ) ۱۳۴۳ هـ ۱:ب، مملوکه سلطان محمد عزيز .

۷. محک الفقرا کبير (خ) ۱۳۴۳ هـ ۳۵۱:ب، مملوکه سلطان محمد عزيز

۸. همان، ۳۵۸، الف

۹. همان، ۸۷، الف

۱۰. محک الفقرا کبير (خ) ۱۳۴۳ هـ ۱۳۲:الف، مملوکه سلطان محمد عزيز

۱۱. همان، ۱۷۹، ب

۱۲. همان، ۲۱۰، الف

۱۳. محک الفقرا کبير (خ) ۱۳۴۳ هـ ۲۹۸:الف، مملوکه سلطان محمد عزيز

۱۴. همان، ۳۰۲، الف

عشقتی قتلته و من قتلته فعلی دیتہ و انا دیتہ (۱)
ایضاً اذا ذکر تنی شکر تنی و اذا نسیتنی کفر تنی (۲)

۳- حل مسئلہ خیر و شر:

بیشتر علماء اسلام در تاویل خیرہ و شرّہ من اللّٰہ تعالیٰ (۳) میگویند کہ ہر خیر و ہر شر از جانب اللّٰہ تعالیٰ است۔ بنا برین اہل ظاہر با مشکلات زیادی روبرو میشوند۔ اصلاً ببینیم معنی لفظی این آیہ کریم است۔ خیر و شر از اللّٰہ تعالیٰ است۔ حضرت سلطان العارفین این مسئلہ را بانہایت سادگی و باآسانی حل نمودہ اند۔ میگویند کہ اصلاً منظور از خیر ذات پیغمبر اسلام حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللّٰہ علیہ وآلہ وسلم ست و شر مراد ذات ابلیس علیہ لعنت است۔ ہمینطور ہم اشیاء خیر چو نیکوکاری، اسلام، ذکر و فکر، معرفت و فیض است و ہمہ اشیاء شر همچو دنیا و نفس و خواہشات نفس است۔ در کتاب محک الفقرا کبیر حضرت سلطان العارفین قدس اللّٰہ سرہ میگویند:

"اللّٰہ تعالیٰ از خیر محمد رسول اللّٰہ پیدا کردہ سنت جماعت نمودہ۔ جماعت کرا گویند راہی کہ محمد رسول اللّٰہ و یاران و اصحابان او رفتہ اند ہر کہ بران راہ میرود آنرا سنت جماعت گویند لا الہ الا اللّٰہ محمد رسول اللّٰہ و خدا تعالیٰ از خیر اسلام را پیدا کرد" (۴)۔

پس افزایند کہ:

"از شر خدا تعالیٰ کفر پیدا کرد و از شر شیطان و نفس امارہ را پیدا کرد و از شر دنیا را پیدا کرد" (۵)۔

پس ازان میپرسند:

"تو خیر را می خواهی یا شر را" (۶)۔

یعنی تو نبی اللّٰہ پیغمبر اسلام اصحابہ کرام و طریق شان را می خواهی یا شیطان و نفس و ہوا را

۱. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ ہ ۳۸۷ ب، مملوکہ سلطان محمد عزیز

۲. همان، ۴۲۲: الف ۳. شرح فقہ اکبر، ملا علی قاری

۴. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ ہ ۲۵: الف، مملوکہ سلطان محمد عزیز

۵. محک الفقرا (خ) ۱۳۴۳ ہ ص ۵۲: الف، مملوکہ سلطان محمد عزیز

۶. همان

می خواهی. درین هیچ شک نیست که هر دو محمد رسول الله پیغمبر اسلام و ابلیس شیطان لعین را خالق یکی ست ولی اختیار بتو داده شده است که راه کدام را اختیار بکنی.

۴ - معرفی عالم و عارف:

حضرت سلطان العارفين بکمال دانش و عرفان میان عالم و عارف بیک وقت هم آهنگی و امتیاز میان شان را ظاهر میکنند. بنزدشان علم بدایت است و عرفان هدایت است. علم ابتداست و عرفان انتهاست ولی مطابق حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم النهایت الی رجوع البدایت یعنی هر انتها بابتدای خود رجوع می کند. میگویند:

"العلما وارث الانبياء که باز دارد نفس را از حرص طمع عجب و هوا پس معلوم شد هر که ابتدای اولیاء انتهای علما هر که ابتدای فقیر کامل انتهای عامل. پس علماء طالب فقیر شد در طلب تمام حلقه بگوش چنانچه غلام از برای آنکه روایت، از برای کشتن نفس سرهدایت است (۱)". فقیر را نزد شان سه مراتب است. یکی مرتبه اطیع الله فنا فی الله دوم اطیع الرسول فنا فی الرسول و سوم مرتبه اولی الامر فنا فی الشیخ (۲). یعنی شیخ اولی الامر است. در کتاب محک الفقر کبیر فرمودند:

"فقیر عارف آنست که عالم ظاهر و عالم باطن باشد که هر دو علم سالک را بال و پرست هر که دو علم ندارد از معرفت مولی کد ام راه عارف بالله شود" (۳). درین باب چطور بخوبی و فصاحت می افزایند:

"علماء روز و شب بتکرار مطالعه علم بقیل و قال مذکور و فقراء مستغرق باشتغال قرب وصال الله حضور است. علم و عالم مبتدی صاحب مذکور و فقر منتهی مع الله حضور، معلوم شد که ابتدا مذکور از برای حضور است و علماء را مراتب اعلیٰ او تو العلم درجات اینها نزدیک حق تعالیٰ و فقر را باقرب حق تعالیٰ و اذکر ربک اذانسیت غرق باسم الله ذات بدانکه درجات از برای ذات است و ذات خاص نصیب اولیاء الله خاصانرا کرده و هر که طلب معرفت مولی الهی کند هر آنکس

۱. نورالهدی کبیر (خ) ۱۳۱۲ هـ ۲۱۲: الف، سلطان غلام دستگیر همان مکتوبه محمد دین گجراتی ۱۳۱۹ هـ مطبوعه اهتمام

فقیر میر محمد چکوالی، راولپندی ۱۹۹۴ م ص ۱۳۱ ۲. همان، ۲۱۱: ب

۳. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۲۴: الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

شیخ المشائخ عالم فاضل متقی محرم سر اسرار محقق مخدوم، هر که طلب مولی نکند مرده دل حارص حاسد صاحب عجب متکبر صاحب نفاق از معرفت مولی محروم. پس مجلس مخدوم و محروم راس نیاید. فقیر مست و عالم هشیار، مجلس مست و هشیار راس نیاید^(۱).
پس ازین بحث معلوم شد که:

- ۱- علم ابتداست و عرفان انتهاست
 - ۲- عالم مبتدی ست و عارف منتهی است
 - ۳- عالم طالب است و عارف مرشد ست
 - ۴- عالم غلام است و عارف اولی الامر است
 - ۵- عالم محو درجات است و عارف محو ذات اسم الله ست.
- اسلام هر دو علم ظاهر و باطن را میدارد. علمای علوم ظاهر و علمای علوم باطن وارث الانبیاء اند. بدین جهت حضرت سلطان العارفین قدس الله سره در آثار خود درباره نوع از علما بحثی نموده اند.

۱. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۴۳:ب، ۴۴:الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

باب هشتم

افکار و تعلیمات حضرت سلطان باهورح

این امر بدیهی ست که حضرت سلطان العارفین سلطان باهورح مستغرق ذات ربانی بوده و سرچشمه افکار شان عشق و عرفان است. ایشان در عشق ذات الهی همه شیفتگی، ابتلا و سوز و درد را زیاد احساس می نمایند. شعرشان جنبه فلسفه و جودی و شهودی با اظهار عشق، سرمستی، درد و هجر را هم داراست. نثرشان مقفی، ساده و روان و مملو از حکمت الهیه است. حضرت سلطان العارفین قدس الله سره برای رسیدن بکمال عرفان نیازمند فکر و نظر هم بوده اند و روی همین اصل همواره بعلم عنایت مخصوص مبدول میداشته اند نهایت آنکه در ابتداء امر علوم صوفیه عبارت از علم بفرائض و سنن و علم باطن و مکاشفه و خواطر قلوب بوده و همین اولین تعلیم و تلقین حضرت قدس الله سره است. همان چیزی بوده که امام غزالی^(۱) در احیاء بآن اشاره کرده است و میگوید:

"علم طریق آخرت دو قسم است، یکی علم مکاشفه و دیگری علم معامله. قسم اول که علم مکاشفه است علم باطن میباشد و آن غایت علوم است و یکی از عارفین گفته است هر کسی بهره ای ازین علم نداشته باشد من از سوء خاتمت کار او میترسم و این علم نورست که در هنگام تطهیر و تزکیه قلب از صفات مذمومه در قلب ظاهر میشود و در نتیجه آن معرفت پیدا میشود. قسم دوم علم باحوال قلب است و بعضی ازین احوال پسندیده است مانند صبر، شکر، خوف، رجا، رضا، زهد، تقوی، قناعت، سخا، معرفت، احسان، حسن ظن، حسن خلق، حسن معاشرت، صدق و اخلاص و شناسائی حقایق این احوال و حدود و اسباب اکتساب و ثمره و علامات آنها علم آخرت میباشد و بعضی دیگر از احوال قلب ناپسند است مانند: ترس از فقر (ناداری)، کینه، کبر، ریا، غضب، دشمنی، طمع، بخل، خودآرائی، غافل ماندن از عیوب خود خیانت، بیحیائی و بیرحمی و امثال اینها از صفات قلب و تحصیل این علم واجب عینی است و هر کسی این علم را تحصیل کند و سپس گرد تصوف گردد رستگار میشود و کسی که پیش از فراگرفتن آن تصوف را بجوید نفس خود را بمخاطره میاندازد"^(۲).

حضرت قدس الله سره بعد از علم درین راه تلقین عشق میکنند زیرا که فقط عشق هم است که بامدد

۲. احیاء العلوم، ۱۳۵۸، مصر، ۸: ۱ - ۲۶

۱. ابو حامد، احمد بن محمد غزالی رح (م: ۵۰۵ هـ)

ان آدمی میتواند بسر منزل معرفت و بقرب مبدء عشق برسد. بدینجهت انسان در جهان بغیر از عشق بچیز دیگری نباید دل ببندد. منتهای عشق فقر است که از فنا فی الله عبارت است و اتحاد قطره با دریا و این نهایت سیر و مرتبه کاملانست. اینست فقر حقیقی و ازینجهت فرموده اند که "اذا تم الفقر فهو الله" (۱).

فصل اول:

لقا و رویت

تعلیمات و افکار حضرت قدس الله سره به دیدار الهی متمرکز میشود. بنظر شان سالک را باید زود به توجه مرشد کامل به لاهوت رسد و درین جهان از رویت حق تعالی استفاده برد:

دیده ام دیدار حق صد بارها نفس و شیطان در ننگجد خارها (۲)

ایشان یقین دارند که رویت حق درین جهان حاصل می آید:

هر که اینجا ندید محروم است در قیامت ز لذت دیدار (۳)

درین دیدار عجب کیفیات مورد نظر است:

گر بنگرم جان می رود گر جان رود چون بنگرم

حیران درین کاری شدم یا بنگرم یا جان دهم (۴)

این مراتب را دل بیدار می یابد:

دل بیدار حق دیدار جوید بهر سخنی ز حق دیدار جوید (۵)

البته دل را باید با روح زنده و مربوط باشد:

کسی بیند ز دل دیدار دایم روا باشد که دل با روح قایم (۶)

اگر سالک از خود فنا بشود، درین دنیا دیدار بدست می آید یعنی بمقام موتوا قبل ان تموتوا برسد، اینجا میگویند:

۱. زمانی که بتمام مرتبه فقر رسید پس او خداست یعنی خدا را شناخته و دیده باشد.

۲. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۴۸: الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۳. همان، ۱۲۱: ب

۴. همان، ۱۵۴: ب

۵. قرب دیدار (خ) ۱۳۷۱ هـ ۱۴۱: ب، مملوکه تپه پیران

۶. همان، ۱۴۲: الف

- لایقی باشد لقا از خود فنا
دیدار حق تعالیٰ به لطف و کرم مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حاصل میشود: (۱) کورچشمی کی بیند سر ہوا
- گفتم ای دل دیدی دیدار خدا
این دولت دیدار چنانکہ در گذشتہ بیان شدہ از تصور اسم اللہ ہم بدمت می آید: (۲) گفت دل دیدم بکرم مصطفیٰ
- ہرکہ خواہد یافتن دیدار توحیدش جمال
اگر کسی را شوق دیدار محبوب حقیقی نیست زندگی بیسود میدارد: (۳) اسم اللہ با تصور غرق گرداند وصال
- ہر کرا لذت نشد وحدت لقا
دیدار حق چطور دیدہ میشود: (۴) باد لعنت زندگی آن بی حیا
- دیدار در انوار بیند عارفان
یعنی عرفا دیدار در انوار می بینند. دیدار در دل ہم دیدہ میشود: (۵) لامکان لاهوت در صاحب عیان
- دیدار در دیدہ بود دیدہ بدل
فلسفہ لقا خیلی واضح تر میشود چو گویند: (۶) دیدار در دل خوش بین ای روخجل
- ہر کہ در دنیا نبیند حق لقا
آخرت او حور خواہد ہم قصور
دیدار بچشم خود ہم است: (۷) بی نصیبی او بود آخر کجا
بی نصیبی او ز دیدارش حضور
- تا نبینم من بچشم خود خدا
مظہر ذات حق تعالیٰ بر حق است: (۸) نیست پاور گفتم درویش را
- ہر کرا حق پوشد آن کافر پلشت
ہر کہ گوید دیدہ ام اہل از بہشت

۱. فضل اللقاء (خ) ۱۹۷۱ م، ۲: ب، مملوکہ سلطان غلام دستگیر

۲. همان، ۳: الف

۳. فضل اللقاء (خ) ۱۹۷۱ م، ۲۰: ب، مملوکہ سلطان غلام دستگیر

۴. امیر الکونین (خ) ۱۳۴۸ھ ۹: الف، مملوکہ سلطان غلام دستگیر

۵. همان، ۴۸: ب ۶. همان

۷. همان، ۸۵: ب

۸. امیر الکونین (خ) ۱۳۴۸ھ ۸۵: الف، مملوکہ سلطان غلام دستگیر

آن لایزالی بی مثال و لامکان (۱)

گر کسی گوید بده صورت نشان

عارف بالقا ست:

هر که می بیند بود عارف عیان (۲)

بیمثل را کی دهد رویت نشان

ثابت شد که رویت حق برحق است و عشاق و عرفا بادیده چشم و دل و روح می بینند ولی آن بیمثال را نشان نمی توان داد. در حق صاحب دید فرموده شد:

دید نی مخلوق را درکار نیست

هر که گوید دیده ام دیدار نیست

هر تصرف میشود از وی ظهور

هر که می بیند بود دایم حضور

مرده را زنده کند با حکم قم

آن صاحبی گنج است عادل با حکم

دل سلیم وجود و کرم و باحیا (۳)

هر که می بیند بود ز اهل لقا

فصل دوم:

فقر و فقیر

در اصطلاح عارفانه حضرت سلطان العارفین قدس الله سره فقر ارفع ترین مقام عارفین است حتی که غوث و قطب هم تحت مراتب فقر است. فقر ماسوی الله را فراموش کردن است. در دنیا باینطور ماندن که از آرایش دنیوی پاک شود. یعنی فقیر در دنیای دنی هم بجسم خود موجود است ولی در ناسوت نیست. فقیر ورد و ظایف چله ریاضت ندارد بلکه همیشه فنا فی الله بقا بالله است. اصلاً پیرهم آنست که فقیر باشد ورنه در طریقت لایق ارشاد نیست. میگویند:

فقر شاهی هر دو عالم بی نیاز و با خدا احتیاجی کس نباشد مد نظرش مصتفی (۴)

جای دگر گفته اند:

فقر فخری را چه داند پر هورا (۵)

فقر فخری انبیاء و اولیاء

فقر از نور مطلق است:

۱. همان، ۱۰۶:ب

۲. عقل بیدار (خ) ۱۳۳۰ هـ، ۵۰:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. امیر الکونین (خ) ۱۳۴۸ هـ، ۹۱:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ، ۵۳:ب، مملوکه سلطان محمد عزیز

۵. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ، ۲۹۶:الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

- فقر از نور است نور از نور شد
فقر چگونه است:
- فقر نور سرّ وحدت از خدا
فقر را سکوت بهتر است :
- فقر دانی چیست دایم در لاهوت
در وصف فقر گفته شد:
- فقر یک علم است با حکمت حکم
فقر یک ذوق است یا باشد فضل
فقر عین سرّ اسرار ربانی ست در وصف آن مزید گفته شد:
- فقر گنج از گنج گنجی بی شمار
فقر را عاجز مبین نی بین حقیر
درین ضمن فرمودند:
- سواد الفقر در چشم سیاهی
عقیده دارند که فقر از دریای توحید نور است و همه مخلوق را ظهور از نور فقر است. درین معنی میگویند:
- فقر دریا نیست از توحید نور
فقر لایحتاج است:
- فقر لایحتاج صاحب گنج زر
فقر از نور است نور و جان مغفور شد (۱)
- هر که فقرش یافت نفسش شد فنا (۲)
- فقر را بهتر بود هر دم سکوت (۳)
- مرده را زنده کند با سخن کن
واقف اسرار گردد زان ازل (۴)
- فقر با اخلاص صدق و اعتبار
نور فقرش کیمیا روشن ضمیر (۵)
- نماند پرده بین سرّ الهی (۶)
- کل و جز مخلوق شد از وی ظهور (۷)
- از گنج زر بهتر بود فقرش نظر (۸)

۱. قرب دیدار (خ) ۱۳۷۱ هـ ۸۵:ب، مملوکه تپه پیران
۲. محک الفقر صغیر (خ) ۱۳۲۸ هـ ۱۸۸:الف، مملوکه تپه پیران
۳. عین الفقر (خ) ۱۳۳۶ هـ ۱۳۹:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۴. عقل بیدار (خ) ۱۳۳۰ هـ ۳۴:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۵. اسرار قادری (خ) ۱۳۷۰ هـ ۱۲۸:الف، مملوکه تپه پیران
۶. گنج الاسرار (خ) ۱۳۲۲ هـ ۱۶:ب، مملوکه سلطان غلام باهو
۷. کلید التوحید کبیر (خ) ۱۳۳۳ هـ ۷۹:الف، مملوکه سلطان غلام باهو
۸. کلید التوحید کبیر (خ) ۱۳۳۳ هـ ۷۹:الف، مملوکه سلطان غلام باهو

فقر سه نشانی دارد:

فقر را با سه نشان باید شناس
درین ضمن می افزایند:

"فقیری بسیدی و قریشی تعلق به عرفت ندارد، بعرفانست" (۲).

فصل سوم:

اسم الله و دعوت

اسم الله و دعوت هر دو تلقین خصوصی از تعلیمات حضرت سلطان العارفین است. مصنف عارف کامل ما در سلوک تصوف اسم الله را منبع و سرچشمه عرفان می دانند و مبتدی را به تصور اسم الله تلقین می کنند. بنظر شان تانفس کشته نشود وصال حق تعالی بدست نمی آید و نفس را از تصور اسم الله بقتل آورده می شود. خود می گویند:

- | | |
|----------------------------------|------------------------------------|
| اسم الله را چه داند خود فروش (۳) | با هوا با اسم الله دل بکوش |
| بیزبان گوید سخن بس قبل و قال (۴) | اسم الله ذوق بخشد با وصال |
| | تاریکی دل از اسم الله منور می شود: |
| ظلمت از انوار او گردد خراب (۵) | اسم الله همچو در دل آفتاب |
| | بهای اسم الله خیلی گران است: |
| این حقیقت را بداند مصطفی (۶) | اسم الله بس گران است بی بها |
| | اسم الله رفیق جاودان است: |
| اسم الله باتو ماند جاودان (۷) | هر چه خوانی اسم الله را بخوان |

۱. همان، ۱۰۹: الف

۲. نور الهدی صغیر (خ) ۱۳۳۳ هـ (۴)، ۴۴: الف، مملوکه سائین مشتاق برهان

۳. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۸۰: الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۴. همان

۵. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۲۰۴: الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۶. محک الفقرا (خ) ۱۳۴۳ هـ ۳۴۷: ب، مملوکه سلطان محمد عزیز

۷. مفتاح العارفین (خ) ۱۳۲۳ هـ ۲۸: الف، مملوکه سلطان غلام باهو

از تصور اسم ذات الله را اینچنین در جسم خود پنهان کنید چنانکه الف در بسم پنهان می آید:
چنان کن جسم را در اسم پنهان
اسم الله از سیم و زر بهتر است:

روز و شب با اسم الله خوش نگر (۲)
اسم الله صفا و بقا می بخشد:

از تصور اسم الله شد بقا (۳)
جائیکه اسم الله جاگزین شود نفس و شیطان نمایند:

نفس و شیطان در نگنجد باحبیب (۴)
عارفان را اسم الله شد نصیب
کنه اسم الله را که می داند:

جان فدا بر اسم الله ساخته (۵)
کنه اسم الله محمد یافته
اسم الله به الله می رساند:

از میان نقش بین نقاش را
معرفت توحید این است حق لقا (۶)

در تعلیمات حضرت سلطان العارفين قدس الله سره دعوت فلسفه خصوصی شان است همچو
تصور اسم الله ذات. اسم الله و دعوت هر دو سالک را بوصول محبوب حقیقی میرسانند. مراد از
دعوت در آثار شان، دعوت اهل قبور است. سالک حسب مدارج و احوال و ازو حسب قوت
روحانی استفاده میبرد. صاحب دعوت باروحانی قبر صحبت میکند و در استفسارات خود
جواب می گیرد. اگر روحانی قبر ولی الله یا فقیر کامل باشد صاحب دعوت را بمقصود هم می
رساند.

اگر سالک در راه فقر بستگی و اشکال ببیند از دعوت میتوان موفق بشود. در رساله محبت الاسرار
میگویند:

"چون بینی بهیچ وجه طالب الله را از راه فقر کشادگی و کشایش نشود باید که رجوع بیاد الله

۱. مفتاح العارفين (خ) ۱۳۲۳ هـ ۴: الف، مملوکه سلطان غلام باهو

۲. همان، ۲۸: الف ۳. قرب دیدار (خ) ۱۳۷۱ هـ ۵۷: الف، مملوکه تپه پیران

۴. محک الفقرا صغیر (خ) ۱۳۲۸ هـ ۲۲۴: ب، مملوکه تپه پیران

۵. فضل اللقاء (خ) ۱۹۱۷ م، ۷۶: ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۶. امیر الکونین (خ) ۱۳۳۲ هـ ۸۹: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

کند و قرآن شریف را پیشوای خود سازد چنانچه دریای عمیق، وجود کشتی بر آب دریا شود بر سر قبر زنده قلب غوث قطب سوار شود چنانچه بر اسپ و آنچه داند از قرآن شریف بخواند بغور، قبر همچون مرکب تیز از برق براق چنان برد که در توحید اللہ غرق کند که بامطلوب خود رسد یا در مجلس حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ببرد (۱)۔

نیز گفتند:

" لایق دعوت خواندن عالم عامل مکمل اکمل عارف باللہ صاحب قرب وصال که لارجعت باشد لازوال. دانی که دعوت خواندن و از رجعت سلامت ماندن کار غالب الاولیاء نه بر نفس مغرور اهل هوا (۲) "

ترتیب دعوت این است، صاحب دعوت را اجازت باشد از عامل کامل، و باوضو باشد و نزد روحانی قبر دوگانه خواند، بعد ازان از قرآن شریف تلاوت کند و متوجه شود. اگر جواب باصواب از روحانی آید بهتر ورنه بر قبرش سوار شود. البته سوار شدن بر قبر فقط برای سه مقصد رواست. اول برای فتح اسلام در زمان جنگ با کفار، دوم برای نفع دادن مسلمانان خاص و عام و سوم برای دفع اهل بدعت و ملحدان بیدین. روحانی قبر باشد غوث و قطب و شهید و گرد قبرش نشسته بخواند. ولی صاحب دعوت این هر سه مقصد را باید اجازه از حضرت رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یابد.

این مراتب کی بیابد از قبور (۳)

هرکرا رخصت نباشد از حضور

فصل چهارم:

حقیقت محمدی صه

حضرت سلطان العارفین سلطان باهورح عقیده کامله میداشتند که اللہ تعالیٰ اولاً از نور خود نور محمدی پیدا فرمود و سپس همه مخلوقات را از نور محمدی آفرید. درین باره میگویند:

" بدانکه چون حق سبحانه و تعالیٰ خواست که ارواح پیداکنم اول از نور خود نور روح پرفتح محمد رسول اللہ بامقصود پیداگردانید که حق سبحانه و تعالیٰ بر روح محمد رسول اللہ مشتاق و

۱. محبت الاسرار (خ) ۱۳۰۶ هـ ۳۶: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. مجالسة النبی (خ) ۱۲۰۹ هـ ۴۹: ب، مملوکه سید سلطان شاه

۳. همان، ۴۹: ب تا ۵۱: ب

مبتلا گشت، حبیب الله خطاب داد که از دوستی محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حق سبحانه و تعالی کن فرمود، بفرمودن کن از نور محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم کل مخلوقات هرزده هزار عالم و ارواح جن و انس و ملائکه همه ارواح صف بصف بسته ایستاده در عرصه گاه از ازل مراتب بمراتب ظاهر شدند" (۱).

همه صوفیای کبار و محققین علم عرفان درین حقیقت محمدی هیچ اختلاف نمی دارند و یکزبان و یک فکر هستند. مولانا عبدالحی لکهنوی مینویسد که خطاب تشهد یعنی در التحیات "السلام علیک ایها النبی" خواندن دارای راز است که حقیقت محمدیه در هر وجود جاری و ساری است و بیاطن هر بنده حاضر و موجود است (۲).

شاه عبدالحق محدث دهلوی در حقیقت محمدیه باینطور می نویسد:

"و نیز آنحضرت همیشه نصب العین مومنان و قرۃ العین عابدان است و جمیع احوال و اوقات خصوصاً در حالت عبادت و آخر آن که وجود نورانیت و انکشاف درین احوال بیشتر و قوی تر است و بعضی از عرفا گفته اند که این خطاب بجهت سریان حقیقت محمدیه است در ذرات موجودات و افراد ممکنات پس آنحضرت در ذوات مصلیان موجود حاضر است پس مصلی را باید که ازین بارگاه باشد و ازین شهود غافل نبود تا به انوار قرب و اسرار معرفت متنور و فائز گردد" (۳).

محقق دوانی هم درین ضمن میگویند:

"و تحقیق کلام درین مقام آن است که باطباق اصحاب نظر و برهان و اتفاق ارباب شهود و عیان نخستین گوهریکه بامر کن فیکون بوسیله قدرت و اراده بیچون از دریای غیب مکنون بساحل شهادت آمد جوهر بسیط نورانی بود که بعرف حکماء آنرا عقل اول خوانند و در بعضی اخبار تعبیر از آن بقلم اعلی رفته و اکابرائمه و کشف و تحقیق آن را حقیقت محمدیه خوانند و آن جوهر نورانی خود را مبدع خود را و هرچه از مبدع بتوسط او صادر تواند شد از افراد موجودات چنانکه بود و هست و خواهد و بدانست و تمام حقایق اعیان بر سبیل انطوائی علمی در حقیقت او

۱. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۳۴ هـ ۶۹ ب، ۷۰ الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۲. السرفی خطاب الشهداءان الحقیقة المحمدية کانهما ساریة فی کل موجود و حاضرة فی باطن کل عبد. سعایه، مولوی

عبدالحی لکهنوی، لاهور ۱۳۹۶ هـ / ۱۹۷۶ م، ۲: ۲۲۷

۳. اشته اللمعات، عبدالحق محدث دهلوی، ۴۰۱: ۱

مندرج و مندمج بود و همچنانکه دانه مشتمل است بنوعی از اشتمال بر اغصان و اوراق و اثمار موجودات در مواد عینی بر همان ترتیب که در آن جوهر مستکن است از مکن قوت بمظهر فعل و از کتم غیب بفضاء شهود و می آیند یبحوالله مایشاء و ثبت عندهام الکتاب" (۱).

پس از فرمودات حضرت سلطان العارفین قدس الله سره و دیگر محققین و صوفیه نکات حقیقت محمدیه را ذیلاً در شمار آوریم :

(۱) ظهور همه موجودات خارجی از حقیقت محمدیه میشود حتی ترتیب ظهور هم همین است که در حقیقت محمدیه مستور است.

(۲) آنحضرت (ص) جامع حقایق لطیفه کائنات هستند.

(۳) آنحضرت (ص) جوهر بسیط نورانی هستند.

(۴) آنحضرت (ص) عقل اول و قلم اعلی هستند.

(۵) آنحضرت (ص) اول مخلوق هستند.

فصل پنجم:

تخلیق آدم

در تخلیق آدم حضرت سلطان العارفین قدس الله سره لعزیز یکی فلسفه مخصوص همی داشتند. بنظر شان پیش از آدم که پدر ماست خدا تعالی پانزده هزار و یک آدم پیدا فرمود و هر آدم از آن ده هزار سال عمر داشت و یک آدم که پیش از آدم ما بود یک هزار سال زندگی کرد. درین ضمن ایشان ترجمه یکی از احادیث قدسی را در کتاب عین الفقر بیان می نمایند که:

"ای محمد آفریدم یک آدم را پیش از حضرت آدم که پدر تست، عمر آن هزار سال کردم، پس بمرد، پانزده هزار آدم دیگر بیافریدم که عمر یک. را ده هزار سال ساختم پس از آن حضرت مهتر آدم که پدر تست آفریدم" (۲).

اگر پدران انسان پانزده هزار و یک آدم بوده اند یا خلقت آدمی به دور پانزده هزار و یک آدم مربوط است، حضرت سلطان العارفین باین اطلاع نهانی اخبار را تمام نمی کنند بلکه در وسعت کائنات حق تعالی هم نظر باطنی داشته آگهی میدهند. عجب است که ایشان مرا به متعدد نظام شمسی

۱. اخلاق جلالی، علامه جلال الدین دوانی، نولکشو لکهنو، ص ۲۵۶

۲. عین الفقر (خ) ۱۲۹۲ هـ ۲۱۸ ب، مملوکه نگارنده رساله

(SOLAR SYSTEM) نشان می دهند:

"بدانکه زمین قطره ایست نزدیک وسعت سما، و آسمانها قطره اند نزدیک بلندی و فراخی لوح، و لوح قطره ایست نزدیک قلم، و قلم قطره ایست نزدیک کرسی، و کرسی قطره ایست نزدیک عرش اکبر و کنگره عرش اکبر، و کنگره عرش اکبر بیشمار اند و بر هر کنگره نوشته شده ست ذکر کلمه طیب لا اله الا الله محمد رسول الله، و بهر کنگره قنديل (۱) آویخته و در هر قنديل به قدرت الهی چهارده طبق ست بازمین و آسمان طبقاً عن طبق و در هر طبق هزده هزار عالم و همه کس بزبان میخوانند لا اله الا الله محمد رسول الله" (۲).

فصل ششم:

برپا شدن قیامت

حضرت سلطان العارفين قدس الله سره لعزیز یکی از سر قدرت را هم عیان کرده میگویند که تا برسیدن قیامت پنجاه هزار سال باقیست و برپا شدن قیامت هم تا به پنجاه هزار سال زمان دارد. گوئی دنیا تا یک لک سال ادامه خواهد داشت. در کتاب کلید التوحید کبیر میگویند:

"بدانکه مخلوقات آسمان و زمین تا برسیدن قیامت پنجاه هزار سال است. این پنجاه هزار سال را یکشب دنیا گویند و حسابگاه قیامت پنجاه هزار سال روز است. پس ظاهر و باطن لک سال شد" (۳).

ایشان عقیده میدارند که تا زمانیکه یک خواننده اسم الله هم باشد قیامت برپا نشود. میگویند: قیامت قائم آن زمان خواهد شد که بر روی زمین هیچکس نام الله نخواهد گفت (۴).

۱. نزد من از قنديل مراد حضرت قدس الله سره به ستاره روشن یعنی آفتاب است. گوئی هر قنديل یا آفتاب چهارده طبق را روشن می کند و هر طبق هزده هزار عالم میدارد.

۲. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۱۱۲: الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۳. کلید التوحید کبیر (خ) ۱۳۳۳ هـ ۷۲: الف، مملوکه سلطان غلام باهو

۴. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ ۲۰: ب، مملوکه سید سلطان شاه

فصل هفتم:

هفت روح سلطان الفقر

حضرت سلطان العارفين قدس الله سره لعزیز یکی دگر فلسفه خصوصی میدارند که روزیکه نور محمدی صلی الله علیه وآله وسلم خلق شده، هفت روح سلطان الفقر از جنبش آن نور پیدا شدند. و این ارواح سلطان الفقر یکی بعد دیگر تا ورود قیامت در دنیا می آیند. این سلطان الفقر بجز یاد الهی هیچ چیز را علاقه ندارند یعنی فنا فی الله و بقا بالله می مانند. دنیا به دم قدم این هفت روح سلطان الفقر قایم است و تا آخرین روح در وجود نیاید قیامت برپا نشود. حضرت سلطان العارفين درین ضمن در رساله روحی شریف میگویند:

"بدانکه چون نور احدی از حجله تنهائی وحدت بر مظاهر کثرت اراده فرمود حسن خود را جلوه بصفتائی گرم بازاری نمود بر شمع جمال پروانه کونین بسوزید و نقاب میم احمدی پوشیده صورت احمدی گرفت و از کثرت جذبات ارادت هفت بار بر خود بجنبید ازان هفت روح فقرا باصفا فنا فی الله بقابالله محو خیال ذات همه مغزبی پوست پیش از آفرینش آدم علیه السلام هفتاد هزار سال غرق بحر جمال بر شجره مرآة الیقین پیدا شدند بجز ذات حق از ازل تا ابد چیزی ندیدند و ماسوی الله گاهی نشنیدند بحریم کبر یادایم بحر الوصال. ایشان سلطان الفقر سید الکونین اند، یکی روح خاتون قیامت، یکی روح خواجه حسن بصری، یکی روح شیخ ما حقیقه الحق نور مطلق مشهود علی الحق حضرت محبوب سبحانی، یکی روح سلطان انوار سرالسرمد حضرت پیر عبدالرزاق فرزند حضرت پیر دستگیر، یکی چشمه چشمانها هویت فقیر باهو (قدس الله سره) سراسر ذات یا هو و دو روح دیگر اولیاء بحرمة یمن ایشان قیام دارین تا آنکه دو روح از آشیانه وحدت بر مظاهر کثرت نخواهند پرید قیامت (برپا) نخواهد شد" (۱).

در توضیحات این هفت روح منجمله استغراق الی الله تاحدیکه از خداتعالی بجز ذات او چیزی از دنیا و عقبی را طالب نیستند. در تصانیف حضرت قدس الله سره لعزیز موسوم به کلید التوحید کبیر و امیرالکونین بیان کلی آورده شده است.

۱. رساله روحی (خ) ۱۳۰۶ هـ ۲:ب، ۴:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

فصل هشتم:

ارواح جمله عالم و ارواح فقرا

حضرت سلطان العارفین قدس الله سره لعزیز در بیان یکی از اسرار ازلی ظهور ارواح عالم را می فرمایند که از نور محمدی صلی الله علیه وآله وسلم کل ارواح مخلوقات هژده هزار عالم از جمله جن و انس و ملائکه خلق شدند. همه ارواح در سه نوع تقسیم کرده می شوند. یکی نوع ارواح طالب دنیا، دوم نوع ارواح طالب عقبی و سوم نوع ارواح طالب مولی. در کتاب محک الفقرا کبیر میگویند:

"حق سبحانه، و تعالیٰ "الست بریکم" فرمود، ارواح همه گفتند "بلی"، بعضی بزبان گفتند و بعضی بدل و بعضی بزبان و بدل بهم گفتند در دنیا منافقین و مذذبین شدند چنانچه ثم آمنوا ثم کفروا. طایفه که بدل گفتند اول در کفر باشند و از غلبات صدق دل آخر بد دنیا گویند لا اله الا الله محمد رسول الله و آنانکه بزبان و بدل گفتند اقرار باللسان و تصدیق بالقلب مومن و مسلمان با خاتمه بالخیر باشند" (۱).

در همین کتاب میگویند:

"چون حضرت باری تعالیٰ پرسش فرمود از همه ارواح که بخواهید هرچه می خواهید جمله ارواح ساکت دست بسته ایستاده ماندند. خدا تعالیٰ یک جانب دنیا و لذات دنیا را نمود، نه از ده حصه ارواح جانب دنیا مبذول شد و یک حصه ساکت و دست بسته ماند. خدا تعالیٰ آن یک حصه ارواح را عقبی، جنت، حور و قصور و نعمت های عقبی را نمود آن لمحہ نه از ده حصه ارواح جانب عقبی مبذول شد ولی یک حصه ازیشان دست بسته ایستاده ماند. حق تعالیٰ از آن یک حصه پرسید که ای ارواح چه می خواهید، جواب دادند یا الله از تو ترا می خواهیم. این ارواح فقرا اهل الله بود که طالب مولی بودند" (۲).

همین طور در کتاب کلید التوحید کبیر هم توضیحات داده شده است که طالب دنیا بر بیست و چهار آواز شیطان بدنی و لذات دنیا مبذول گشتند و طالب عقبی همچو عالم، فاضل، متقی و پرهیزگار به جنت و نعمت عقبی مائل شدند و ارواح طالب مولی مشتاق لقای خداوند تعالیٰ مستغرق دیدار ماندند.

۱. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۶۸: الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۲. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۶۸: الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

فصل نهم:

پیدایش نفس و ظهور اسم الله

حضرت سلطان العارفين قدس الله سره در پیدایش نفس در آدم یکی انکشاف می نمایند که حضرت آدم علیه السلام چون اولین بار بر عرش الهی نظر کرده کلمه طیب لا اله الا الله محمد رسول الله را خواند بتعجب آمد و پرسید که بانام الله دگر نام کیست گفتند که از پشت شما در آخر زمان پیغمبر حضرت محمد مصطفی می آیند این اسم آن انسان کامل و محبوب رب العالمین است. از شنیدن این حقایق در وجود آدم نفس یعنی حسد پیدا شد. حضرت سلطان العارفين این واقعه را در کتاب مجالسة النبی بیان می کنند که:

"تو نمیدانی که نفس چه چیز است و نفس از کجا پیدا شد. چون حضرت آدم صلی الله علیه و آله را علم علم آدم الاسماء ظاهر گشت و نظر حضرت آدم علیه السلام بر عرش افتاد و کلمه طیب را نوشته دید لا اله الا الله محمد رسول الله و کلمه طیب خواند. حضرت آدم در تعجب آمد و گفت که بر این نام الله نام محمد (صلی الله علیه و سلم) کیست؟ از الله تعالی حکم شد که ای آدم از فرزندان تو محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خاتم النبیین، روز قیامت شفیع تو خواهد شد. حضرت آدم علیه السلام را غیرت بدل پیدا شد که پسر شفیع پدر چطور خواهد بود و ازان غیرت در وجود آدم علیه السلام نفس پیدا شد که حضرت آدم علیه السلام دانه گندم خورد و از بهشت بدر کشیدند و از حرص حسد پیدا شد که قابیل هابیل را کشت و کافر گشت و از حسد انا کبر پیدا شد که لباس مطلق شیطانی ست" (۱).

اسم الله چطور ظاهر گشت: این مطالب خیلی دلپذیر از فرمودات حضرت سلطان العارفين قدس الله سره لعزیز بدست ما آمده است که در دنیا چطور اولین بار نام الله تعالی ظاهر گشت. اولین شخصی که نام الله را برد نور محمد (صلی الله علیه و سلم) بود. الله تعالی چون نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از نور خود پیدا فرمود ازان بعد فرمود ای نور محمد بما همسخن شود نور محمد (صلی الله علیه و سلم) بقدرت الهی گفت "یا الله". حضرت سلطان العارفين در کتاب محک الفقرا کبیر میگویند:

"چون خدا تعالی خواست که خداوندی خود را آشکارا کنم نور از خود جدا ساخت و در آئینه

۱. مجالسة النبی (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۶: ۲۳، ب، ۲۴: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

محبت و معرفت جمالیت مشاهده نور خود را بخود بین شد، مبتلا و مشتاق گشت و نام آن نور خود را خطاب نور محمد داد. نام محمد حبیب از آنست حق سبحانه و تعالی بزبان قدرت فرمود، بجنب بما همسخن شوی نور محمد. نور محمد در جنبش و جوش آمد گفت "یاالله". نام الله از نور محمد اظهار شد" (۱).

درباره نور محمدی صه، در عین الفقر وارد است:

"* دانی چون حق سبحانه و تعالی خواست از نور اسم ذات جدا ساخت و ازان نور محمدی صه ظهور گشت و در آئینه قدرت (توحید) خود دید و بدیدنش بنور محمد صلی الله علیه و آله وسلم مشتاق مائل عاشق دیوانه خود بر خود خطاب رب الارباب حبیب الله یافت و از نور محمدی صلی الله علیه و آله وسلم کل مخلوقات هژده هزار عالم پیدا شد" (۲).

پس چون الله تعالی اسم ذات را از خود جدا کردن همی خواست ازان (اسم ذات) نور محمدی ظهور کرد.

فصل دهم:

دنیا

حضرت سلطان العارفين قدس الله سره لعزيز در همه تصانیف خود بارها مذمت دنیا و دنیا دار را کرده اند. در نظر شان دنیا هر آن چیز است که از خدا غافل کند یا از خالق حقیقی دور اندازد. در کتاب عین الفقر خود میگویند:

"دنیا چیست و چرا گویند، دنیا آنست که بنده را از خدا باز دارد، پس درم عنایت است اگرچه باقناعت، مفلس کس دعوی خدائی نکرد، هر که کرد اهل غنا کرد، رسول خدا از برای این تصرف نگاهداشت که مبادا از اهل دنیا شوم چنانچه امام المسلمین حضرت امام اعظم قضا را یکروز قبول نکرد که مبادا روز قیامت از سلک قاضیان ایستاده شوم" (۳).

در دیگر تصانیف خود فرمود هر آن چیز که از لوازمات کسی زیاد است، دنیا است. حتی که فرمودند اگر کسی دعوی کند که بهر یتیمان و مساکین زر جمع میکنم یا زر دارم دروغ گو و کذاب

۱. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۲۴۳ ب، مملوکه سلطان محمد عزیز

۲. عین الفقر مرتبه نظام الدین ملتانی، ص ۴۲

۳. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ ش ۳/۹۲ ب، مملوکه سید سلطان شاه

است. در اسرار قادری فرمود اند که دنیا بیش از این پنج چیز روانیست یکی نان، دوم آب، سوم خانه، چهارم لباس و پنجم علم که در عمل آید. در کتاب عین الفقر می افزایند:

"دنیا بمثل دریاست و اهل دنیا همچو ماهی و نهنگ و اهل علم بمثل مرغ مرغابی که همیشه ساکن آب و با آب پرتتر (آلوده) نمیشود و فقیر بمثل مرغ سفید که بر کناره آب دریا می نشیند آنچه قسمت باشد از آب بکشد بخورد" (۱).

در همین کتاب می گویند:

"سلطان العارفین شاه جاودانی همین را گویند هرکرا دل در مد نظرش خداست بجز خدا آنرا در نظرش دنیا خوش نیاید براه مولی دهد" (۲).

ایشان از حقیقت و مال دنیا آگاه بودند و هرگز دنیا و آرایش دنیا رانمی پسندیدند. میفرمایند و آگهی میدهند:

حب دنیا راس آمد کل خطا تانه پنداری که این باشد عطا (۳)
 دنیا ست عین جیفه کلاب اند طالبان قول واضح است از نبی آخر الزمان (۴)

فصل یازدهم:

فلسفه خصوصی سلطان الوهم

فقیری که در او هام پخته تر شود بمدارج سلطان الوهم می رسد. وهم یا او هام متعلق به دل است و دل موصل ترین راه حقیقت است. سلطان الوهم فقیر یا درویش را قوتی لطیف نوری اعطا می نماید که ازان بهر جثه (جسم) و بهر شکل که بخواهد میتوان ظاهر شود. حضرت سلطان العارفین در رساله سلطان الوهم می فرمایند:

"درین مقام سالک منتهی واصل گردد و بهمه امورات نهایت ولایت محقق شود و یک بیک در ظاهر گردد و صورتی و هر شکل که خواهد شود و هر کجا که خواهد دود و تصرف که خواهند بکنند به مجرد خاطری در دل گماشتن موثره آید و بتصرف سلطان الوهم بر همه عالم تصرف او

۱. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ ش ۱۰۴/۳ ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. همان، ش ۹۹/۳ الف

۳. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۱۸/۸ ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. همان

نافذ گردد و در یکساعت هزار مختلف ظاهر و باطن پیدا آید اما یکی بیکی نما، ز عناصر وی طبایع گردد و هر طبقی و صورتی که خواهد همه متبدل میشود و در باد هم چو باد و در خاک همچو خاک نیز شدن تواند" (۱).

فصل دوازدهم:

سماع

سرود چیست؟ آواز است، آن آواز که از راز پرده بر دارد. پس حضرت قدس الله سره می گویند: "سرود آواز از آن است از راز پرده بر دارد وسیله معرفت دیدار. این آواز راز روحانی قرب ربانی نصیب عاشقان روحانی اهل تصوف فقیر است که رهبر با خداست" (۲).

گوئی سرود دو قسم است یکی سرود رحمانی و دیگر سرود شیطانی. حضرت سلطان العارفین قدس الله سره میگویند:

"آواز شیطانی و نفسانی اینچنین سرود دیگر است و آواز از سرود دنیا پریشانی و آواز از سرود معصیت شیطانی که در دل زاید شهوت حرام و طمع خام سر هواست که باز دارنده از معرفت خداست" (۳).

اصلاً آواز سرود روحانی از صوت روز الست است. پس حضرت قدس الله سره درین باره می افزایند:

"آواز سرود روحانی که از آن صوت الست خوش آواز در دل عارفان و عاشقان و طالبان و محبان و واصلان غوث فطب جان فدا مومن مسلمان دل صفا می زاید فیض رحمت نور و فضل حضور، اینچنین سرود می بخشد قرب ربّانی" (۴).

لایق استماع سرود کیست؟ سرود بر عارفین و محبین و عاشقین روا است و بر دیگران سراسر بدعت است. حضرت قدس الله سره می گویند:

"السرود حالة العارفین و طعام المحبین و وسیلة العاشقین شوق الواصلین و استماع سرود بر

۱. سلطان الوهم (خ) ۱۲۰۹ هـ ش ۳۸/۹: ب، مملوکه سید سلطان شاه

۲. عقل بیدار (خ) ۱۳۳۰ هـ ۲۹: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. عقل بیدار (خ) ۱۳۳۰ هـ ۱۲۹: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. عقل بیدار (خ) ۱۳۳۰ هـ ۲۹: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

بعضی سنت و بر بعضی بدعت، الفرض للواصلین و سنت للطالبین و بدعت للغافلین" (۱).
 در شناختن سرود رحمانی و سرود شیطانی علم وجود باید که میفرمایند:
 "سرود دجالی و سرود وصالی و سرود شیطانی و سرود رحمانی از کدام علم معلوم میشود؟ از
 تاثیر وجود محمود را میبرد محمود و مردود را می برد مردود" (۲).
 سرود خوش آواز کدام است؟ درین باره خود از زبان گوهر فشان حضرت قدس الله سره بشنوید:
 "سرود خوش آواز آنست که می داند که مدح محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم می
 خوانند، دوم شعرا صاحب، سوم آیات اسم اعظم قاتل الوجود قاتل النفس یهود" (۳).
 در استماع سرود و رقص حالت فقیر اهل الله است و درین هیچ کار نفس و نفسانی نیست. مولوی
 هم اینگونه می سراید:

بر سماع راست هر کس چیر نیست طمعۀ هر مرغکی انجیر نیست (۴)

در کتاب عین الفقر درین باره توضیح می دهند:

"اول کسی سماع شروع کند و درویش فقیر در رقص در آید اول از گرمی ذکر الله آن را تاثیر تپ
 شود، اگر وقت اصلی است باهمون تپ هماندم بیفتد و بمیرد و اگر وقت خاص است هیچ در
 جنبش نیاید بیفتد و جان در بدن او سرد شود گوئی که مرده باز بشعور شود. و اگر وقت کمترین
 است اول از دهن او دود بر آید چنانچه از آتش و بعد از آن نارالله برخیزد، چنانچه آتش تیز تمام
 وجود او بسوزد خاکستر شود و در آن خاکستر یک لقمه گوشت پیدا شود و باز همون گوشت در
 جنبش ذکر الله در آن خاکستر در آید و باصورت درست شود چنانچه بود و یا آنکه وقت رقص ذکر
 الله پارچه بدن همه سوخته گردد و پارچه دیگرش میپوشد. هر کرا اهل رقص این احوال نیست در
 بادیه زوالست شر شیطانست" (۵).

گوئی نزدیک حضرت سلطان العارفین سرود رحمانی از سماع ذکر و مدح الله تعالی و از ذکر و
 نعت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است. و نزد ایشان سرود بافناهی نفس روا است و رقص
 درویشان درست است.

۱. عقل بیدار (خ) ۱۳۳۰ هـ - ۲۹: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. عقل بیدار (خ) ۱۳۳۰ هـ - ۲۹: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. همان، ۳۰: ب

۴. مثنوی معنوی مولوی (مرتبہ قاضی سجاد حسین دهلوی) لاهور ۱۹۷۴ م، دفتر اول ص ۳۳

۵. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ - ۹۰-۹۱: الف - ب، مملوکه سید سلطان شاه

فصل سیزدهم:

فلسفه تنزل

چون حضرت ایزد تعالیٰ جلّ شانہ تکوین کاینات را اراده فرمود چنانکه قبلاً آورده شده اولاً از نور خود نور محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را خلق فرمود این را اهل تصوف نزول احدیت به واحدیت میگویند. حضرت سلطان العارفین قدس اللہ سرہ می گویند که این ظهور حضرت تعالیٰ به جبروت است. از تخلیق ملائک گوئی نزول به ملکوت و از تخلیق انسان و دنیا نزول به ناسوت شد. و همه عالم خود در انسان است.

در کتاب سلطان الوهم حضرت سلطان العارفین قدس اللہ سرہ اینطور توضیح میدهند:

"چون خداوند عزّوجلّ علیّ خواست که خود را آشکار کند و عالمی پیدا آرد، چهار درجه تنزل فرمود و هر چه را بنا می مسمی گردانید خاصیتی و انبساطی در هر یک بنا نهاده و هر چند که فرود تنزل گردد و کسافت ناسوت و بُعد را در وی جای. درجه اول لاهوت، درجه دوم جبروت، درجه سوم ملکوت و درجه چهارم ناسوت خواند. بدین ترتیب اولاً از مقام کنت کنزاً^(۱) مخفیا نزول فرمود و بفیض اقدس مطلق احدیت که غنی عن العالمین نعت اوست از درون پرده لاهوت بصحرای جبروت آمد که اول ما خلق اللہ نوری عبارت از آنست و آن ذات احمد مرسل که ابو اولای تعین اولی است. از آن مقام جبروت بعالم ملکوت روی آورده باز بفیض اقدس از ملکوت بناسوت تنزل فرموده و هر عالمی بحکمت باهره خویش انتظام داده و هر یک را بجای نشانند و آخر این چهار عالم یک وجود است که شجر است. جبروت شاخ وی و ملکوت برگ ناسوت مانند بار است، و دران تخم است و آن تخم انسان انسان کامل است که همه درخت درو موجود است، پس این چهار عالم در انسان مودع است و بیرون از وی چیزی نیست"^(۲).

فصل چهاردهم:

مرشد و طالب

حضرت سلطان العارفین قدس اللہ سرہ لعزیز درین باب در هر یک از تصانیف خود بیشتر

۱. کنت کنزاً مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخق (لکی اعرف) - حدیث قدسی

۲. سلطان الوهم (خ) ۱۲۰۹ هـ ش ۳۹/۹ الف، ۴۰: ب، مملوکه سید سلطان شاه

نوشته‌اند. ایشان در راه معرفت یارائی و راهنمایی مرشد کامل را لازم گردانیده‌اند. نزد شان طالب را هم باید که طالب الله باشد نه که طالب دنیا یا طالب مزد ریاضت. پس گفتند:

"در طالبی و مرشدی عظیم سرّ اسرار پروردگار است که مرشد معرفت الهی و فقر نتیجه انبیاء و اولیاء الله است و این نعمت عظیم و بخشش کریم هیچکس سفله نالایق طالب الدنیا دون را نمیدهد بجز طالب مولی اولیاء الله اولی را"^(۱).

مرشد آنست که طالب الله را بمراتب شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت برساند ورنه ناقص است و ازان کنار گرفتن بهتر است. میگویند:

"دست چهار مرشد بگیرد. مرشد شریعت، مرشد طریقت، مرشد حقیقت، مرشد معرفت. شریعت چیست، بناء اسلام کلمه حج مال زکوة روزه نماز است. طریقت چیست در گردن طوق بندگی، از هر دو جهان بی نیاز است. حقیقت چیست خود را بدست کشتن، جان باز است. معرفت چیست صاحب سرّ اسرار راز است. هر که طالبان را باین مراتب مرشد نرساند بظال و دغاباز است"^(۲).

فصل پانزدهم:

مسلک و عقاید

حضرت سلطان العارفین از اهل سنت والجماعت بودند و در طریق تصوف سلوک قادریه داشتند. در فقه پیروی امام اعظم^(۳) می کردند. ایشان در حیات النبی "ص" یقین کامل ورزیدند. در کتاب کلید التوحید میگویند:

"من بمذهب حضرت نعمان امام اعظم کوفی صافی صوفی تارک فارغ از شرک کفر و بدعت سرود"^(۴).

در اورنگ شاهی می آورند:

"فنا فی الله فقیر سنی صاحب سنت جماعت از طریقه قادری سروری و قادری عالم بالله"

۱. گنج الاسرار (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۹/۲:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ ش ۲۴/۳:ب، مملوکه سید سلطان شاه

۳. امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت (۸۰ هـ - ۱۵۰ هـ) پایان نامه نور سلطان القادری جامعه اسلامی بهاولپور

۴. کلید التوحید کبیر (خ) ۱۳۳۳ هـ ۴۳:الف، مملوکه سلطان غلام باهو

تجربه تقلید بی تکلیف و بی تقلید حرف معرفت و توحید باهو فنا فی هو ولد محمد بازید" (۱).
در کتاب عقل بیدار می فرمایند:

"هر که حیات النبی «ص» را حیات نخواند و ملمات داند خاک در دهن و روی سیاه او فی
الدنیا و الآخرة از شفاعت محمدی محروم ماند" (۲).
و در کتاب نورالهدی می افزایند:

"طریقه قادری مومن مسلمان صاحب سنت جماعت سنی دوستدار پاک مذهب حنفیه
باچهار یار است. باطن مست و در شریعت هوشیار است" (۳).
در عقل بیدار اظهار می نمایند:

"منکه سنی دوستدار چهار یارم هر که خواهد هر وقت مشرف شود بیدار حضرت محمد
سرور کاینات با اصحاب کبار و پنجتن پاک، غنچه دل شگفته شود بمعرفت الله جل شانہ بملازم
حضرت شاه محی الدین" (۴).
در امیرالکونین توضیح میدهند:

"بدانکه هفتاد و سه ملت است و هیچ ملت خود را ذلت نمی گوید و همه کس میگوید که
ملت من نجات تبرکات، پس معلوم شد هر ملت را از علم راه است و هفتاد و دو ملت را خلاف
شرع مخالف سنت جماعت گمراه است. پس معلوم شد که فقیر عارف آنرا گویند که علم هفتاد
وسه ملت داند از هر ملت را علم خواند. فرقه ملت که سنت جماعت است و در حقیقت بحق
رساند و هفتاد و دو ملت که باطل است از علم حق بروی غالب گردد، باطل را دفع گرداند که ملت
سنت جماعت سعید است که اصل اساس این ملت بر وصل معرفت قرآن شریف میخ توحید
است. بغیر از ملت سنت جماعت همه از تقلید است شقی" (۵).

در سلوک صوفیاء چهار طریق بزرگان کبار زیاد معروف اند که یکی از آن طریقه قادری ست.
حضرت سلطان باهورح قادری را بر همه طریقهها فوقیت داده اند. سلسله قادریه هم دو نوع دارد.

۱. اورنگ شاهی (خ) ۱۳۳۰ هـ ۱:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. عقل بیدار (خ) ۱۳۳۰ هـ ۹۴:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. نور الهدی کبیر (خ) ۱۳۱۲ هـ ۲۳۰:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. عقل بیدار (خ) ۱۲۹۸ هـ ۱۰۸:الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۵. امیر الکونین (خ) ۱۳۳۲ هـ ۷۱:الف ۷۲:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

یک نوع قادری سروری و دیگر نوع قادری زاهدی است. در قادری سروری سالک را تلقین و ارشاد و بیعت از حضرت محمد مصطفی «ص» بدست می آید و در طریقه قادری زاهدی بعد از بسیار زهد و ریاضت سالک بتوسط حضرت پیر دستگیر به پیغمبر علیه السلام می رسد. درین باب حضرت سلطان العارفین قدس الله سره می فرمایند:

"قادری سروری اینست چنانچه این فقیر بحضور پیغمبر صاحب صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شد، فقیر رادست بیعت نمودند خُذید فرمودند که باخلق خدا همت بکن بعد از تلقین صلوة الله تعالی دست فقیر گرفته بدست حضرت پیر دستگیر شاه محی الدین قدس الله سره سپرده و حضرت پیر صاحب قدس سره نیز سرفراز کرد و حکم تلقین فرمود و بعد از آن بنظرش ظاهر و باطن هر طالبی را که از راه برزخ اسم الله و باسم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نموده بحضور مجلس بردم بی ذکر بی مشقت" (۱).

در همین کتاب عین الفقر می افزایند:

"در طریقه زاهدی قادری آنست که طالب الله بازهد و ریاضت رنج بسیار کشد. بعد از دوازده سال یا سی سال بحضور مشرف پیر دستگیر قدس الله سره کعزیز شود. حضرت پیر قدس الله سره آن را دست بدست پیغمبر صلوة الله تعالی رساند و بحضور مشرف و سرفراز گرداند. این طریقه زاهدی قادری ست. مبتدی قادری منتهی دیگر خانواده است. و منتهی قادری را مرتبه محبوبیت محمد صلی الله علیه وآله وسلم دارد یعنی فنا فی الله بقا بالله" (۲).

در رساله تیغ برهنه میگویند:

شد مشرف روح باشرف لنا
یافت منصب با ولایت هر کدام
حسن حسین نور چشم مصطفی
یوم حشر آن شاه میران پیشوا
هر مرید قادری چون بایزید (۳)

قادری را قرب حق باشد عطا
هر طریقه خاکپایش شد غلام
شاه عبدالقادر است رهبر خدا
سید آن والی ولایت مرتضی
شد مریدش لا یریدش لا یرید

۱. عین الفقر (خ) ۱۲۹۱ هـ ۴۸:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ ۶۹:الف، مملوکه سید سلطان شاه

۳. تیغ برهنه (خ) ۱۳۰۶ هـ ۷:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

فصل شانزدهم:در افکار متفرقوجود و شهود:

شعر شان وجود و شهود را یگانگت و هم آهنگی داده است و درین مطالب با فکر قوی می فرمایند:

"ولا موجود فی الکوین لا مقصود الا هو" (۱).

ومی افزایند:

هو الاول هو الآخر ظهور آمد تجلی او .

بذات خود هویدا حق که لا فی الکوین الا هو (۲)

در مصرعه اول فلسفه شهودی کار فرماست تا "بذات خود هویدا حق" و چون می گویند:

"لا فی الکوین الا هو"

کاملاً فکر وجود با خوبی تمام می آید. بقول میر حسینی (م: ۵۷۱۸):

"آمد شد اوست گر بدانی
دیبچه مرگ و زندگانی" (۳)

همینطور در بیشتر شعر شان نظریات فیلسوفانه و صوفیانه وجودی و شهودی را یکجا کرده اند و در هر دو فلسفه عرفانی ربط باهمی پیدا کرده است. یعنی میان وجود و شهود یکی پرده است باریک که اگر برافتند بجز آن حقیقت چیزی دیگری نماند. کسی در آئینه وجود و کسی در آئینه شهود می بیند مگر اصلاً حقیقت یکی است.

توحید:

توحید و احدیت و عرفان احدیت مضمون خصوصی ست در افکار شان. ایشان خدا تعالی را کاملاً باتنزیه و بلا تشبیه هستی واحد و مطلق قرار می دهند که

۱. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۱/۸ ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. همان، ش ۱/۸ ب

۳. شرح حال و آثار امیر حسینی غوری هروی، مایل هروی، کابل ۱۳۴۴ ق، ص ۳۵

ع هو الواحد هو المقصود لا موجود الا هو (۱)

وگفتند:

بگرد عالم چو گردیدم هو الحق هو پسندیدم

یکی خوانم یکی دانم ندانم غیر الا هو (۲)

اینجا جنبه فلسفه شهودی هم کار میکند.

جان نثاری:

در راحله عشق بیباکی و فداکاری را پیش نظر دارند. جان را در راه جانان قربان کردن شیوه شان

است:

ببازی عشق میبازم دل و جان را فدا سازم

دم منصور مینازم یقین خود را فدا سازم (۳)

درین فداکاری کار نکوست:

فدا سازم دگر باری سر خود را بدلداری

چه خوش باشد نکوکاری که من خود را فدا سازم (۴)

جذب و وجدان:

در طریق عشق فرزانی بکار نمی آید که عقل دسترس به آن منازل ارفع و عرفانی ندارد بلکه

فرزانی درین راه خلاف مردانگی ست.

گر و باید مصلی را بدست آور قدح می را

مصفاکن دل و جانرا مشو خود مرد فرزانه

چه شد فرزانه گر گردی به نیمی جو نمی ارزی

هماندم مرد می گردی شوی گر مرد دیوانه (۵)

۱. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ۱/۸ ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. همان

۳. همان، ش ۲/۸ الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. همان، ۲: الف

۵. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۲/۸ ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

آمد خیالی در دلم این خرقه را برهم زخم

تسبیح را ویران کنم سجاده را برهم زخم

چوب عصا برهم زخم دلق صفا پاره کنم

فارغ ز خود بینی شوم اینخانه را برهم زخم (۱)

مذمت ریا:

ایشان ریاکاری و طرز نمود نمایش و تصنع و حيله و مکر را خیلی زیاد مورد تکذیب می آودند:

لباس فقر می پوشی شراب هو نمی نوشی

چرا در مکر میکوشی کنی چون قصه افسانه (۲)

در کتاب کلید التوحید صغیر گویند:

"عجب دارم ازان قوم که بذکر جهر شب و روز این سنگدلان الله الله میخوانند وکنه اسم الله

ذات نمیدانند ورجعت خورده اهل بدعت پریشان اند، سر ایشان زیر هوای نفس است. پس

معلوم شد که خلوت ایشان دام از برای مردم زیر خاک است و حجره ایشان حجاب است از برای

طالب مرید کردن بادشاه و امرا و امید مسخرات خراب" (۳).

نیز گویند:

"علم رحمانی عبادت سعادت و قلب صفاست و در علم شیطانی طمع، بخل، رشوت و

ریاست" (۴)

درد عشق:

در راه عشق لذت هجر و درد و بی نیازی محبوب حقیقی را هم بیان می کنند. یعنی درین

طریق باید همه درد و انتظار را به دامن خود آوریم. میگویند:

۱. همان، ۴: الف

۲. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۳/۸ ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. کلید التوحید صغیر (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۲۳/۴ ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ - ۲۳۷ ب، مملوکه سلطان محمد عزیز

ز عشق آن پری سوزم درون خویش میجوشم

تبه شد کار امروزم ولی یاریست بی پرواه (۱)

در دل خیال وصلت در دیده انتظار

شب و روز بیقرارم محبوب مر حبا (۲)

دانی تو درد دل را جز تو کسی نداند

جز تو بکس نگویم هی هوی های هاها (۳)

دعا:

دعا و دعوت نمودن بدرگاه محبوب و خالق حقیقی در طریق شان مطلوب است. مثلاً:

ایسا والی معلی کن وفاداران خودها را

توئی مولی مزگی کن جفا خواران خودها را (۴)

دردیکه دارم دردلی آنرا تو دانی مرهمی

یا طیب العاشقان دارو بده بیمار را (۵)

خدایا کن تو بر من مهربانی

که جز تو نیست دردم را تو دانی (۶)

وحی منزل:

همچون کتب و صحایف الهامی مناجات ببارگاه ذات الهی در شان باریتعالی اظهار می نمایند

و درین جا قرب و رویت الهی را باینطور می نمایند:

۱. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۴/۸: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. همان، ۱۵: ب

۲. همان، ۵: ب

۴. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۵: ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۶. همان ۷: ب

۵. همان، ۹: ب

از ذات حق تعالی اعلام بینوارا

گر عاشق تو مائی کن ترک ما سوا را

ما ذات ذوالجلالیم و زکبریا کمالیم

ما شاه با عطائیم از ما بجو تو مارا (۱)

اثبات و صبر:

ایشان در افکار خود اثبات و صبر را خیلی زیاد تلقین می نمایند میگویند:

یک زمان گوید ترا باریتعالی

بر امید وصل او دل زنده دار

راه ملا متها بجوای صبادقان (۲)

ثبتوا اقدامکم ای سالکان

تغزل در ذکر محبوب حقیقی:

در راه عشق واردات و کیفیات شان خیلی باتاثیر است چون حسن محبوب را و رویت آن محبوب که ماورای قال قیل است در تذکار می آورند. مثلاً میگویند:

باز ماندم ماورایش قیل و قال (۳)

بر رخس زیبا چو دیدم نقش و خال

چو حسنش دیدم و دل گشت گلزار (۴)

تعالی اللّٰه چه زیبا روی دلدار

نیست بمثلش در جهان اندر جمال (۵)

لعل لب عارض چو گلگون دلربا

آن محبوب حقیقی بيمثل و منزّه است بدینجهت گفتند:

بادوست دلنواز، سخن جز وصال چیست

حسنش چو بيمثال سخن زلف و خال چیست

بیمثل خواند خود را از جمله بی نیاز

تشبیه گفتن آنجا خام و خیال چیست (۶)

۱. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۶/۸: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۸۶: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۸: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۸/۸: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۵. همان، ۲: الف

۶. همان

قرب حق تعالی:

یقین دارند و تلقین می کنند که آن محبوب حقیقی قریب ماست.
کاشکی از قرب او واقف شوی
قرب حق نزدیک من حبل الوریث
تساگردی گردد دنیا در بدر
تو جمالش را نه بینی بی بصر (۱)

قلب آئینه محبوب حقیقی ست:

ازین فکر کامله را اینطور در بیان آورده اند:
قلب مومن مرآة الرحمن یقین
طور سینا چیست دانی بیخبر
جز جمالش را مبین در وی یقین (۲)
طور سینا سینه خود را نگر (۳)

تلقین شرح:

عرفان و حقیقت از راه شریعت بیرون نیست. میگویند:
بیرون منه قدم ز شریعت محمدی
گر عارفی تو محرم از اسرار شو حقیقت (۴)

صوفی:

صوفی از صفای دل است و صفای دل صاف کردن قلب از غیر الله و آزاد شدن از خیال ما و من می باشد. میگویند:

صوفی بصدق دل نشوی تا صفا کجاست
مقصود از صفاست خلاصی ز ما و من
این راه با صفاست ولی جز جفا کجاست
جز ما و من خلاص شدن راه صفا کجاست (۵)

۱. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۱۲: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. همان

۳. همان، ۲۲: الف

۴. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۱۳/۸: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۵. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۱۴: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

راه طریقت:

در راه طریقت باید خویش را فنا باید کرد و یکدل و یکبین شود. تلقین میکنند:
 فنا کن خویش را در راه جانان
 اگر یکدل نباشی در طریقتش
 چه کار آید ترا این درم و دینار
 نبینی روی او هرگز درین دار (۱)

مقام فنا فی الله:

این مقام غایت عرفان است و حضرت سلطان العارفین باین مقام فنا رسیده بقا باللّه گشته‌اند.
 حال خود می گویند:

فدا شد جسم و جان در ذات یاهو
 بهستی هم جمال الله جویم (۲)
 جای دیگر مقام فنا را غرق شان در نور قرار می دهند:
 انتهای عارفان است غرق نور
 نیست آنجا عقل و فکر و باحضور (۳)
 در صفت فنا گفتند:
 میان هجر وصلش فقر اعلیٰ
 فنا فی الله شود باحق تعالیٰ (۴)
 اصل فنا بحق پیوستن است:
 وصلش گذشت باهوفی الله فنای یافت
 باقی نماند پرده یکتا بحق شدم (۵)
 فنا در ذات حق تعالیٰ:
 من که در ذات وی شدم فانی
 کی بسوی صفات او بینم (۶)
 از نام و نمود بیرون شدن هم فناست:
 کسی از خود فناشد آنچه نام است
 فنا فی الله تعالیٰ باتمام است (۷)

۱. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ، ۸: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۲. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۲۵/۸: ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۳. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ الف، مملوکه سلطان محمد عزیز
۴. همان، ۱۷۰: الف
۵. جامع الاسرار (خ) ۱۳۷۰ هـ ۱۰۸: ب، مملوکه تپه پیران
۶. مفتاح العارفین (خ) ۱۳۲۳ هـ ۳۴: ب، مملوکه سلطان غلام باهو
۷. قرب دیدار (خ) ۱۳۷۱ هـ ۴۱: الف، مملوکه تپه پیران

فنا به لقا می رساند:

هر که گردد بخویشتن فانی
همین فکر به جای دگر اینطور است:
باهو با، هو، فنا با هو، بقا شد
آن ببیند لقای ربانی (۱)
که اوّل و آخر از هو لقا شد (۲)

کلمه طیب:

حضرت سلطان العارفين عقیده دارند که کلمه طیب از ازلیست و قبل از تکوین کاینات موجود بوده، می گویند:

نبود ملک دو عالم نه دور چرخ کبود
کلید جنت در کلمه طیب است و نجات مردمان هم دروست:
که بود دُرّ امان لا اله الا الله (۳)
کلید قفل جنان لا اله الا الله
نجات مردم جان لا اله الا الله (۴)

کشف:

در اصطلاح حضرت سلطان العارفين قدس الله سره کشف هم از مقام فناست. این کشف نیست که حال دگران را بدانی و لاف کرامت زنی بلکه کشف آنست که در وفور محبت لقا بیابی و بیان هستی حقیقی خود را ببیوندی:

کشف دانی چیست دیدن آنجمال
چون اینطور کشف بدست آید سالک سراسر نور میشود. اینجا میگویند:
محو گشتن در جمال ذوالجلال (۵)
هر که را کشفی شود نورش حضور
شد وجودش سربسر آن خاص نور (۶)

۱. فضل اللقاء (خ) ۱۹۱۷ م، ۱۲۵: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. امیر الکونین (خ) ۱۳۳۲ هـ ۱۶: الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۳. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۶: الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۴. همان

۵. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۱۶۵: ب، مملوکه سلطان محمد عزیز

۶. اسرار قادری (خ) ۱۳۷۰ هـ ۱۴۲: ب، مملوکه تپه پیران

یقین:

حضرت سلطان العارفین قدس اللہ سرہ لعزیز یقین را در معنی زیستن با امید و جوش قرار می دهند. در مسلک شان یاس و نومیدی را هیچ جا نیست. اصل یقین زندگانی را در اطاعت گزاردن است. میگویند:

- | | |
|--|----------------------------------|
| یقین شد از یقین تا وقت مردن | یقین با طاعت است لب گور بردن (۱) |
| یقین اصل سرمایه ایمان است: | |
| یقین سرمایه ایمان نورش | یقین با معرفت قرب حضورش (۲) |
| یقین راز حق است: | |
| یقین از حق شود حق راز اللہ | خطی در کش بگرد ماسوی اللہ (۳) |
| حقیقت اینست که همه تسخیر کاینات از یقین است: | |
| اصل یقین است یقین گر شود | کار تو از هفت فلک بگذرد (۴) |
| و فرمود: | |
| اصل یقین است یقین کن طلب | محرم اسرار شو از راز رب (۵) |

ذکر:

ذکر بر زبان ماندن چیزی نیست ذکر آنست که هر لطیفه سالک از او مملو باشد، یعنی نفس، قلب، روح و سر با ذکر سرشار ماند:

ذکر سوری روح آید در قلب عارفان را کشف گردد راز رب
هر کرا شد ذکر روحی در دماغ خواب غفلت رفت سوزش در دماغ (۶)

ذکر آن نیست که مردم خیال می کنند که ظاهراً بر زبان یاد الهی باشد بلکه جائیکه معرفت آید این

۱. کلید التوحید کبیر (خ) ۱۳۳۳ هـ ۲۲۶:ب، مملوکه سلطان غلام باهو

۲. کلید التوحید کبیر (خ) ۱۳۳۳ هـ ۲۵۸:الف، مملوکه سلطان غلام باهو

۳. همان، ۲۵۹:الف

۴. همان، ۲۶۱:الف

۵. عقل بیدار (خ) ۱۳۳۰ هـ ۱۳:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۶. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۶۴:الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

چنین ذکر موقعیت ندارد که فرمود:

ذکر و فکر و علم هر سه شد حجاب

ذاکران را ذکر باشد از اله

ذکر طمانیت قلب می آورد:

ذکر دل را نیک تمکین میکند

خفی بدل الهام آرد:

ذکر خفیه را طلب کن از خدا

ذکر خفیه بر کسی پیغام شد

ذاکر حقیقی چهار نشان دارد:

از ذاکر هو در طلب دوسه گواه

معرفی ذکر درد و سوز است:

ذکر یک درد است باشد لا دوا

ذکر یک سوز است سوز مغز و جان

شرح در ذکر:

ذکر یک شوق است بخشد حق لقا

ذکر حیات جاودانی می بخشد و ذکر هم صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم می گرداند:

ذاکران را شد حیاتی هر دوام

ذکر جهر باید گفت. حضرت سلطان العارفین قدس الله سره در عین الفقر می گویند:

"کسی که بگفتن نام الله جهر غصه شود معلوم است که اسم الله را نمی خواهد، هر آنکس

آب بادریا رسد دریا بآب (۱)

ذکر دانی چیست وحدت خاص راه (۲)

انتشار قلب را تسکین دهد (۳)

یا طلب کن از محمد مصطفی

زان به پیغامی بدل الهام شد (۴)

ترک دنیا، حرص و حسد و عزو جاه (۵)

شد شفا از حد و ذکرش بالتقا

سوز از لاهوت ببرد لا مکان (۶)

ذاکران را غرق فی الله با خدا (۷)

هم صحبتی باشد پیغمبر والسلام (۸)

۲. همان، ۲۵۶: الف

۱. همان

۳. کلید جنت، ۱۹۶۸م، لاهور، س ۴۹

۴. مفتاح العارفین (خ) ۱۳۲۳ هـ ۱۰: ب، مملوکه سلطان غلام باهو

۵. محک الفقرا صغیر (خ) ۱۳۲۸ هـ ۲۴۲: ب، مملوکه تپه پیران

۶. امیر الکونین (خ) ۱۳۴۸ هـ ۵۵: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۷. عقل بیدار (خ) ۱۳۴۰ هـ ۱۷۱: ب، مملوکه سلطان محمد عزیز

۸. عقل بیدار (خ) ۱۳۴۰ هـ ۱۷۱: ب، مملوکه سلطان محمد عزیز

دشمن خداست. منع کننده اسم الله و ذکر الله از دو حکمت خالی نباشد یا منافق یا کافر یا حاسد یا متکبر" (۱).

دل:

بنظرشان دل نه فقط مضغه گوشت را گویند بلکه دل در وجود انسان تجلی گاه ربانی است: حدیث دل اگر گویم بصد دفتر نمی گنجد

کمال وصف دل هرگز به بحر و بر نمی گنجد (۲)

و فرمود:

دل ولایت ملک اعظم لا مکان کی تواند کرد وصف دل بیان (۳)

بلکه در وصف دل گفته شد:

دل کعبه اعظم است بکن خالی از بتان بیت المقدس است مکن جای بتگران (۴)

طواف کعبه دل کن اگر دلی داری دل است کعبه اعظم تو گل چه پنداری (۵)

اصلاً دل آنرا گویند که جای ربانی داشته باشد نه که خانه نفس و شیطان. درین ضمن فرموده شد:

دل یکی خانه ایست ربانی خانه دیو را چه دل خوانی (۶)

جنبیدن دل معنی دارد و این جنبیدن از فهم اهل نفس بالاتر است. فرمایند:

نیست جنبش دل که تو فهمیده اهل دل باعین الله دیده

دل که جنبد می نماید کبریا دل گه جنبد شد مشرف بالقا

دل که جنبد نور رحمت جان صفا دل که جنبد یافت مجلس مصطفی (۷)

البته دل را باید از آرایش دنیا صاف کرده شود، زیرا که:

۱. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ ۲۰: الف، مملوکه سید سلطان شاه

۲. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۱۱۶: الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۳. همان، ۲۹۴: ب

۴. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۴۱۳: ب، مملوکه سلطان محمد عزیز

۵. همان، ۴۱۰: الف

۶. مفتاح العارفين (خ) ۱۳۲۳ هـ ۳۰: ب، مملوکه سلطان غلام باهو

۷. عقل بیدار (خ) ۱۳۴۰ هـ ۸۹: الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

بی حیا و روسیاه و با خجل (۱)

طالب دنیا نباشد اهل دل

و میگویند:

دل یکی نور است الله باکرم (۲)

نیست دل پر خون مضغه لحم

بسوز نهایتی گویند:

چرا زین شربت شیرین ننوشی

چرا در زندگیء دل نکوشی

دلی بیدار شد خوابش نگیرد (۳)

دلی زنده شود هرگز نمیرد

علم:

بفکر و نظر شان علم آنست که بخدا برساند نه که از خدا تعالی جدا کند. معرفت ربانی بجز علم ممکن نیست، فرمودند:

علم را آموز اوّل آخر اینجا را بیا

جاهلان را پیش حضرت حق تعالی نیست جا (۴)

علم را آموز اوّل آنچه علمی از خدا

علم فقه و ذکر و فکرت باز دارد از هوا (۵)

یعنی علوم فقه، الهیات و منطق هم خوانده بشود. اگر علم نداری همچو حیوان باشی:

آدمی بی علم همچون گاو خور (۶)

علم روشن راه هادی راهبر

منبع علم قرآن است:

سی هزاران علم در قرآن بخون (۷)

علم از عین است عینش عین دان

مقصود علم راه یافتن بحق تعالی است:

۱. عقل بیدار (خ) ۹۱۳۴۰ هـ ۱۳۴۴ ب، مملوکه سلطان محمد عزیز

۲. همان

۳. کلید التوحید کبیر (خ) ۱۳۳۳ هـ ۲۶۵ الف، مملوکه سلطان غلام باهو

۴. مفتاح العارفین (خ) ۱۳۲۳ هـ ۳۶ ب، مملوکه سلطان غلام باهو

۵. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۰ هـ ۱۳۴ الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۶. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۰ هـ ۱۴ الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۷. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۱۰۴ الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

علم دانی چیست ره دریافتن
علم آن باید که ترا به خودشناسی راه دهد نه به انانیت کبر در آرد. درین ضمن شعر حکیم سنائی
رح مینویسند:

جهل ازان علم به بود بسیار (۲)

علم کز تو ترا نه بستاند

علم معرفت در درس دیدار یافته میشود:

هرکه روشن میشود عین العیان (۳)

علم را در درس دیدارش بخوان

چون علم ظاهر یافتی به علم باطن بهره بیاب:

هر دو را آمیز به از شهدتر (۴)

علم ظاهر شیر باطن شد شکر

غایت و مقصود علم حصول معرفت، ادب و صدق و صفاست. آنانکه علم را فروختند در هوا و
هوس مبتلا گشتند:

باز دارد از گناهان و هوا

علم بهر از معرفت وحدت خدا

زر بگیرد میفروشد بی حیا (۵)

علم بهری از ادب صدق و صفا

علم باعمل باید:

علم حق نور است روشن مثل او انوار نیست

علم باید باعمل علمش که برخر بار نیست (۶)

علم برای چیست:

علم بهر حج و کلمه با زکوة

علم بهر از سجده و صوم و صلوة

بی نصیب از معرفت جود و کرم (۷)

هرکه خواند علم از بهر درم

برای علم هنر هر عمل تحت تجربه آورده باید:

۱. همان، ۱۶۴: الف

۲. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۲۶۹: ب، مملوکه سلطان محمد عزیز

۳. قرب دیدار (خ) ۱۳۷۱ هـ ۱۸: الف، مملوکه تپه پیران ۴. همان، ۶۲: الف

۵. فضل اللقاء (خ) ۱۹۷۱ م، ۵: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۶. عین الفقر (خ) ۱۳۳۶ هـ ۱۳: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۷. امیر الکونین (خ) ۱۳۴۸ هـ ۱۱۰: ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

هر علم را در عمل آورده ایم
 مقصود علم وصال حق تعالی است:

هر تصرف خورده با خود برده ایم (۱)
 علم نحو و صرف خوانی فقه خوانی یا اصول
 جز وصال حق تعالی دورمانی ای جهول (۲)

۱. عقل بیدار (خ) ۱۳۳۰ هـ - ۱۰۳: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۲. نور الهدی صغیر (خ) ۱۳۵۶ هـ - ۱۲: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

فہرست منابع و مآخذ

فہرست مآخذ(الف) کتب فارسی:

- احوال و آثار شیخ بہاؤ الدین زکریا ملتانی - بانو دکتر شمیم محمود زیدی - راولپنڈی ۱۹۷۴م
 احیاء العلوم - امام غزالی - مصر ۱۳۵۸ھ
 اخبار الاخیار - عبدالحق محدث - دہلی ۱۳۳۲ھ
 اخبار الاخیار معہ مکتوبات - عبدالحق محدث - لاہور ۱۹۵۷م
 اخلاق جلالی - علامہ جلال الدین دوانی - لکھنؤ
 آداب عالمگیری - صادق مطلبی - لاہور ۱۹۷۱م
 اربعہ انہار - شاہ ابو سعید - دہلی ۱۳۱۱ھ
 اسرار قادری (خطی) - مکتوبہ محمد بخش - ۱۳۷۰ھ - مملوکہ تپہ پیران
 امیرالکونین (خ) - مکتوبہ حضرت جی - ۱۳۳۲ھ - مملوکہ سلطان غلام دستگیر
 امیرالکونین (خ) - مکتوبہ ولی محمد پتھان - ۱۳۴۸ھ - مملوکہ سلطان غلام دستگیر
 انیس الواعظین - ابوبکر سندی - بمبئی ۱۳۰۲ھ
 اورنگ شاہی (خ) - مکتوبہ محمد رضا - ۱۳۰۶ھ - مملوکہ سلطان غلام دستگیر
 اورنگ شاہی (خ) - مکتوبہ فقیر نور محمد - ۱۳۳۵ھ - مملوکہ سلطان غلام دستگیر
 بادشاہنامہ - عبدالحمید لاہوری (سہ جلد) - کلکتہ ۶۸-۱۸۶۷م
 تاریخ ادبیات ایران - رشید یاسمی - تہران ۱۳۲۹ش
 تاریخ ادبیات ایران - رضازادہ شفق - دہلی ۱۹۵۵م
 تاریخ الأئمہ - سید وزیر حسین - لکھنؤ ۱۲۹۹ھ
 تاریخ سیستان (بتصحیح بہار) - تہران ۱۳۶۰ھ (?)
 تاریخ طہران - عبدالعزیز جواہر کلام - طہران ۱۳۵۷ھ
 تاریخ فرشتہ - محمد قاسم ہندو شاہ - لکھنؤ ۱۸۷۳م، پونہ ۱۸۳۲م
 تاریخ کشمیر اعظمی - محمد اعظم دیدہ مری - کشمیر ۱۳۵۵ھ
 تاریخ گیلان - عبدالفتاح فومنی - تہران ۱۳۵۳ھ
 تاریخ مختصر افغانستان - حبیبی - کابل ۱۳۴۶ھ
 تاریخ مبارکشاهی - یحییٰ بن احمد بن عبداللہ سرہندی - کلکتہ ۱۹۳۱م

- تاریخ مزار شریف - نور محمد کھگدائی - لاہور ۱۳۴۴ھ
- تاریخ نامہ ہرات - سیف ہروی - کلکتہ ۱۳۶۲/۱۹۴۳م
- تذکرۃ الاولیاء - فرید الدین عطار - لاہور ۱۳۱۷ھ
- تذکرۃ الکرام - شاہ محمد کبیر - لکھنؤ ۱۳۴۳ھ
- تذکرہ علمای ہند - مولانا رحمان علی - لکھنؤ ۱۳۳۲ھ
- تذکرہ علمای ہند - رحمان علی - نولکشور ۱۹۱۴م
- تواریخ حضرت سلطان باہو (خ) - مکتوبہ سلطان حامد خود - ۱۲۹۱ھ - مملوکہ کتابخانہ عموم پنجاب لاہور
- توفیق الہدایت (خ) - مکتوبہ حضرت جی - ۱۳۳۴ھ - مملوکہ سلطان غلام دستگیر
- تیغ برہنہ (خ) - مکتوبہ محمد رضا - ۱۳۰۶ھ - مملوکہ سلطان غلام دستگیر
- جامع الاسرار (شرح نظام الدین) - ملتان ۱۳۴۰ھ
- جامع الاسرار (خ) - مکتوبہ محمد بخش - ۱۳۷۰ھ - مملوکہ تپہ پیران
- جاوید نامہ - علامہ محمد اقبال - لاہور ۱۹۴۷م
- چچ نامہ - محمد بن علی کوفی - بہاولپور ۱۳۵۷ھ
- حالات مشایخ مجددیہ نقشبندیہ - محمد حسن - مراد آباد ۱۳۲۳ھ
- حجت الاسرار (خ) - مکتوبہ ناشناس ۱۳۷۴ھ - مملوکہ تپہ پیران
- حدیقہ الاسرار فی اخبار الابرار - دہلی ۱۲۹۰ھ (?)
- خزینۃ الاصفیاء - مفتی غلام سرور لاہوری - لکھنؤ ۱۸۷۳م - کانپور ۱۲۸۲ھ
- دارالمعارف (ملفوظات شاہ غلام علی بریلوی) - ۱۳۰۴ھ
- دیدار بخش (خ) - مکتوبہ سید عبداللہ - ۱۲۰۹ھ - مملوکہ سلطان شاہ
- دیوان امیر (پنجابی و فارسی) - امیر سلطان - لاہور ۱۳۵۰ھ
- دیوان باہو (خطی) - مکتوبہ محمد رضا - ۱۳۰۶ھ - مملوکہ سلطان غلام دستگیر
- دیوان حافظ (بتصحیح قزوینی) - تہران
- دیوان دارا شکوہ - مرتبہ احمد نبی - لاہور ۱۹۶۹م
- دیوان شریف (خ) - مکتوبہ ناشناس - ۱۸۵۰م - مملوکہ نگارندہ رسالہ
- دیوان شریف کامل (خ) - مکتوبہ ناشناس - ۱۸۶۰م - مملوکہ نگارندہ رسالہ
- دیوان صائب - صائب تبریزی اصفہانی - لاہور ۱۹۷۱م
- دیوان قلندر شاہ مرتبہ غلام دستگیر نامی - لاہور ۱۹۶۹م

- رساله روحی (خ) - مکتوبه محمد رضا - ۱۳۰۶ھ - مملوکه سلطان غلام دستگیر
- رساله روحی (خ) - مکتوبه فضل کریم - ۱۳۵۴ھ - مملوکه سلطان غلام دستگیر
- رساله روحی (خ) - مکتوبه مولوی مہر اللہ - ۱۳۶۱ھ - مملوکه نگارندہ رسالہ
روضۃ الشہدا - حسین واعظ کاشفی - بمبئی ۱۳۲۵ھ
- ریاض الانساب و مجمع الاعقاب (بحر الانساب) - تہران ۱۲۸۰ھ
- زبدۃ الاخبار - شیر محمد نادر - لاہور - ۱۹۷۷م
- سفینۃ الاولیاء - داراشکوہ - کانپور ۱۸۸۴م
- سفینۃ الاولیاء - داراشکوہ - لاہور ۱۹۵۰م
- سلطان الوہم (خ) - مکتوبہ ناشناس - ۱۲۰۹ھ - مملوکہ سلطان شاہ
شجرہ (خ) - مکتوبہ محمد دین پسر جیلانی بخش
- شجرہ حضرات اہل چشت اہل بہشت - مولوی خدا بخش ایمن آبادی - لاہور ۱۳۱۶ھ
- شرح حال ابن ادم عارف گردون قباب - ابراہیم خلیل احمد جامی - کابل ۱۳۴۵ش
- شرح حال و آثار امیر حسینی غوری ہروی - مایل ہروی - کابل ۱۳۴۴ق
- شرح زندگانی علی ابن ابی طالب - محمد علی خلیلی - تہران ۱۳۵۰ھ (?)
- شرح گنج الاسرار - نظام الدین - ملتان ۱۳۴۰ھ
- شرح محمدیہ - علامہ محمد گلہوی - لاہور ۱۳۰۱ھ (شرح پند نامہ عطار)
- شعر ناب - مرتبہ غلام نظام الدین - لاہور ۱۹۶۸م
- شیعہ در اسلام - محمد حسین طباطبائی - تہران ۱۳۸۹ق
- طبقات اکبری - بخشی نظام الدین - ایشیاتک سوسائٹی ۱۹۱۱م
- طبقات ناصری - ابو عمر بن منہاج الدین - تہران ۱۳۲۸ش
- صحائف السلوک - شیخ نصیر الدین چراغ دہلی، جہجر ۱۲۸۰ھ
- عقل بیدار (خ) - مکتوبہ محمد دین - ۱۲۹۸ھ - مملوکہ سلطان غلام باہو
- عقل بیدار (خ) - مکتوبہ گل محمد سندی - ۱۳۳۰ھ - مملوکہ سلطان غلام دستگیر
- عقل بیدار (خ) - مکتوبہ پیر بہادر شاہ - ۱۳۴۰ھ - مملوکہ سلطان محمد عزیز
- عمدۃ الآثار فی تذکار اخبار الکتبار - مولوی محمد قاسم گرمی یاسینی - کراچی ۱۳۷۲ھ
- عین الفقر - سلطان باہو - (شرح نظام الدین) - ملتان ۱۳۴۸ھ
- عین الفقر (خ) - مکتوبہ سید عبداللہ - ۱۲۰۹ھ - مملوکہ سلطان شاہ

- عین الفقر (خ) - مکتوبہ ناشناس - ۱۲۸۰ھ (?) - مملوکہ نگارندہ رسالہ
 عین الفقر (خ) - مکتوبہ سلطان حامد - ۱۲۹۲ھ - مملوکہ نگارندہ رسالہ
 عین الفقر (خ) - مکتوبہ محمد رضا - ۱۳۰۶ھ - مملوکہ سلطان غلام دستگیر
 عین الفقر (خ) - مکتوبہ گل محمد سندی - ۱۳۳۶ھ - مملوکہ سلطان غلام دستگیر
 غیاث اللغات - رامپور - ۱۲۴۲ھ
 فتاویٰ جہانداری - ضیاء الدین برنی - ۱۳۵۰ھ
 فضل اللقاء (خ) - مکتوبہ ناشناس - ۱۹۱۷م - مملوکہ سلطان غلام دستگیر
 فضل اللقاء (خ) - مکتوبہ سید عبداللہ - ۱۲۰۹ھ - مملوکہ سلطان شاہ
 فہرست مخطوطات شیرانی - دکتر محمد بشیر حسین - لاہور ۱۹۶۸م
 فہرست مفصل (قاضی عبدالنبی کوکب) - لاہور ۱۹۷۵ھ
 فیروز اللغات - لاہور - ۱۹۷۳ھ
 قرب دیدار (خ) - مکتوبہ محمد بخش - ۱۳۷۱ھ - مملوکہ تپہ پیران
 کشف الاسرار - سلطان باہو - (شرح نظام الدین) - ملتان ۱۹۳۰م (?)
 کشف المحجوب (بتصحیح والتین ژوکونسکی) - علی ہجویری رح
 تہران ۱۳۳۶ھ
 کشف المحجوب - علی ہجویری - لاہور ۱۳۸۷ھ
 کشف المحجوب - علی ہجویری - لاہور ۱۳۹۸ھ
 کلید التوحید صغیر (خ) - مکتوبہ محمد رضا - ۱۳۰۶ھ - مملوکہ سلطان غلام دستگیر
 کلید جنت (خ) - مکتوبہ دکتر محمد صادق - ۱۴۰۵ھ - مملوکہ نگارندہ رسالہ
 کیمیائی سعادت - امام غزالی - لکھنؤ ۱۲۱۱ھ
 گرشاسب نامہ - حکیم ابو ناصر علی بن احمد اسدی طوسی - تہران - ۱۳۱۷
 گلزار حاکمی - سلطان حمید الدین حاکم - لاہور ۱۹۴۶م
 گلستان سعدی - باہتمام محمد علی فروغی - تہران ۱۳۵۴ش
 گنج الاسرار (خ) - مکتوبہ محمد رضا - ۱۳۰۶ھ - مملوکہ سلطان غلام دستگیر
 گنج الاسرار (خ) - مکتوبہ گل محمد سندی - ۱۳۲۳ھ - مملوکہ سلطان غلام باشر
 لطایف اشرفی - نظام یمنی - دہلی ۱۲۹۹ھ
 لغات کشوری - نولکشور ۱۹۲۶م

- ماثر الکرام - غلام علی آزاد بلگرامی - لاہور ۱۹۷۱ م
 مبدا و معاد - سید احمد سرہندی - دہلی ۱۳۱۱ھ
 مثنوی رومی - جلال الدین رومی - لکھنؤ ۱۲۹۳ھ
 مثنوی معنوی، رومی، لکھنؤ - ۱۸۹۴ م
 مثنوی (عرشی) - جلال الدین رومی - لاہور ۱۹۵۹ھ
 مثنوی مولوی معنوی - (مرتبہ قاضی سجاد حسین) - لاہور ۱۹۷۴ م
 مجالسۃ النبی (خ) - مکتوبہ سید عبداللہ - ۱۲۰۹ھ - مملوکہ سلطان شاہ
 مجالسۃ النبی (خ) - مکتوبہ محمد رضا - ۱۳۰۶ھ - مملوکہ سلطان غلام دستگیر
 مجالسۃ النبی (خ) - مکتوبہ فضل کریم - ۱۹۳۵ م - مملوکہ سلطان غلام دستگیر
 مجموعہ کلام سلطان محمد نواز - لاہور ۱۹۶۲ م
 محبت الاسرار (خ) - مکتوبہ سید عبداللہ - ۱۲۰۹ھ - مملوکہ سلطان شاہ
 محبت الاسرار (خ) - مکتوبہ محمد رضا - ۱۳۰۶ھ - مملوکہ سلطان غلام دستگیر
 محبت الاسرار (خ) - مکتوبہ گل محمد سنڈی - ۱۳۲۳ھ - مملوکہ سلطان غلام دستگیر
 محک الفقیر صغیر (خ) - مکتوبہ عبداللہ - ۱۳۲۸ھ - مملوکہ تپہ پیران
 محک الفقرا صغیر (خ) - مکتوبہ سید عبداللہ - ۱۲۰۹ھ - مملوکہ سلطان شاہ
 محک الفقرا کبیر (خ) - مکتوبہ پیر بہادر شاہ - ۱۳۴۳ھ - مملوکہ سلطان محمد عزیز
 محکم الفقرا (خ) - مکتوبہ علی محمد - ۱۳۲۶ھ - مملوکہ سلطان غلام دستگیر
 مدارج النبوة - شیخ عبدالحق محدث - دہلی ۱۲۸۱ھ
 مرآة الاسرار - عبدالرحمن چشتی - لاہور ۱۴۰۲ھ
 مطلع العلوم مع مجمع الفنون - واجد علی - دہلی - ۱۲۶۴ھ
 مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز - محمد لاهیجی - تہران - ۱۳۳۷ھ
 مفتاح العارفین (خ) - مکتوبہ گل محمد سنڈی - ۱۳۲۳ھ - مملوکہ سلطان غلام باہو
 مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی - مرتبین خواجہ یار محمد و خواجہ عبدالحی - لاہور ۱۹۶۷ م
 مناجات و مقالات - عبداللہ انصاری - تہران - ۱۳۹۸ھ (?)
 مناقب سلطانی (خ) - مکتوبہ فتح شیر - ۱۳۱۹ھ
 مناقب سلطانی (خ) - مکتوبہ بہادر شاہ - ۱۳۳۰ھ - مملوکہ دانشگاه پنجاب لاہور
 منہی الآمال - حاجی عباس قمی - تہران ۱۳۷۱ھ

نسب نامہ رسول مقبول - نولکشور کانپور ۱۹۰۱ م

نسب نامہ کلان فقیر اللہ ۱۲۹۶ ھ

نفحات الانس - عبدالرحمن جامی - لکھنؤ ۱۳۳۳ ھ

نورالہدیٰ صغیر (خ) - مکتوبہ ناشناس - ۱۳۳۳ ھ - مملوکہ سائین مشتاق

نورالہدیٰ صغیر (خ) - مکتوبہ سلطان نور حسین - ۱۳۵۶ ھ - مملوکہ سلطان غلام دستگیر

نورالہدیٰ کبیر (خ) - مکتوبہ صاحبداد - ۱۳۱۲ ھ - مملوکہ سلطان غلام دستگیر

وحید (مجلہ) - تہران - ژوئن ۱۹۷۶ م

هنرو مردم (مجلہ) - تہران - شماره صد و شصت و ہفتم

(ب) کتب اردو:

- ابیات باہو معہ ترجمہ و شرح - بتحقیق و شرح نگارندہ رسالہ - لاہور ۱۹۷۵ م
 احمد شاہ ابدالی - داکٹر گندا سنگھ - کراچی ۱۳۹۷ھ
 اخبار الاخیار (ترجمہ) عبدالحق محدث - کراچی ۱۹۶۵ م
 ارض ملتان - اکرام الحق - لاہور ۱۹۷۲ م
 آب کوثر - محمد اکرام - لاہور ۱۹۶۵ م
 آکھیا بابا فرید نی (پنجابی) - محمد آصف خان - لاہور ۱۹۷۸ م
 آفتاب مہران - ایم - ایس - ناز - لاہور ۱۹۷۷ م
 الرحیم (مجلہ) - حیدر آباد سند - دوئیہ ۱۹۶۳ م
 الفقیر فخری - ابو الفیض قلندر سہروردی - لاہور ۱۳۷۰ھ (?)
 الکمال - خورشید حسن بخاری - لاہور ۱۹۷۶ م
 امام حنیف (پنجابی) - لاہور ۱۹۶۰ م (?)
 انوار اولیاء (کامل) - رئیس احمد جعفری - لاہور ۱۹۶۸ م
 اورینٹل کالج میگزین - لاہور - فوریه ۱۹۶۰ م
 اولیای جھنگ - بلال زبیری - لاہور ۱۹۶۸ م
 اولیای ملتان - سید محمد اولاد علی - لاہور ۱۳۸۳ھ
 باغ اولیای ہند - مولوی محمد دین شاہپوری - لاہور ۱۳۴۶ھ
 برصغیر میں مسلم فکر کا ارتقاء - قاضی جاوید - لاہور ۱۹۷۷ م
 بزم صوفیہ - سید صباح الدین - اعظم گرہ - ۱۳۶۹ھ
 بستان المحدثین (ترجمہ) - عبدالعزیز محدث - کراچی ۱۳۳۴ھ
 بلوچستان - میر گل خان نصیر - کوئٹہ - ۱۹۸۲ م
 بلوچستان تاریخ کی آئینی مین - جستس خدا بخش مری (ترجمہ) لاہور - ۱۹۸۰ م
 پاکستان میں فروغ عربی - مقالہ تذکرہ علمای دیبل - عبدالعلیم ندوی - کراچی ۱۹۷۵ م
 تاریخ ابن خلدون (ترجمہ احمد حسین) - کراچی ۱۹۶۶ م
 تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند - لاہور - ۱۹۷۱ م
 تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند - یونیورسٹی پنجاب لاہور - ۱۹۷۱ م

- تاریخ اسلام - صاحبزادہ عبدالرسول - لاہور ۱۹۷۰م (?)
- تاریخ اسلام - غلام قادر فصیح - لاہور ۱۹۳۵م
- تاریخ بلوچستان - ہیتورام - ۱۸۹۶م
- تاریخ بیبیان پاکدامنان - مولوی محمد بخش قریشی - لاہور ۱۹۸۰م
- تاریخ تصوف - یوسف سلیم چشتی - لاہور ۱۳۹۶ھ
- تاریخ تہذیب - داکٹر گرین برتنن (ترجمہ) - لاہور ۱۹۶۵م
- تاریخ پنجاب - کنھیالال - لاہور ۱۸۸۱م
- تاریخ جھنگ سیال - نور محمد چیلہ - ۱۸۶۲م
- تاریخ جھنگ - بلال زبیری - لاہور ۱۹۷۶م
- تاریخ سندھ - اعجازالحق قدوسی - لاہور ۱۹۷۶م
- تاریخ طبری کامل (ترجمہ) - علامہ طبری - کراچی ۷۱ - ۱۹۷۰م
- تاریخ مبارکشاهی - یحییٰ بن احمد سرہندی (ترجمہ) - لاہور ۱۹۷۶م
- تاریخ مخزن پنجاب - مفتی غلام سرور - لکھنؤ ۱۸۷۷م
- تاریخ معصومی (ترجمہ) - میر محمد معصوم - کراچی ۱۹۵۹م
- تاریخ ملتان - نوراحمد فریدی - ملتان ۱۹۷۱م
- تاریخ فرشتہ (ترجمہ) - ہندوشاہ - لاہور ۱۹۶۰م (?)
- تاریخ ہند - من موہن - لاہور ۱۹۴۱م
- تاریخ ہند - وشوانات - لاہور ۱۹۴۰م (?)
- تحقیقات چشتی - مولوی نور احمد - لاہور ۱۹۶۴م
- تذکرہ اولیای ہند - مرزا محمد اختر - دہلی ۱۹۵۴م
- تذکرہ اولیای ہند و پاک - ولی محمد تونکی - کراچی ۱۹۵۰م
- تذکرہ الاعوان - ملک شیر محمد - سرگودا ۱۹۷۷م
- تذکرہ حضرت شاہ سکندر کیتھلی - خورشید حسن بخاری - لاہور ۱۹۷۶م
- تذکرہ صوفیای بلوچستان - داکٹر انعام الحق کوثر - لاہور ۱۹۷۶م
- تذکرہ صوفیای بنگال - اعجازالحق قدوسی - لاہور ۱۹۶۵م
- تذکرہ صوفیای سرحد - اعجازالحق قدوسی - لاہور ۱۹۵۸م
- تذکرہ صوفیای سندھ - اعجازالحق قدوسی - کراچی ۱۹۵۹م

- تذکرہ علمای ہند - مولوی رحمان علی - کراچی ۱۹۶۱ م
- تذکرہ غوثیہ - گل حسن شاہ قادری - دہلی ۱۸۸۴ م
- تذکرہ مشایخ قادریہ - محمد دین کلیم - لاہور ۱۳۹۱ھ
- تمدن ہند - دکترا گستاوی بان - (ترجمہ) - لاہور ۱۹۶۲ م، آگرہ ۱۹۱۳ م
- جامع الاسرار (ترجمہ) - سلطان باہو - لاہور ۱۹۶۸ م
- چچ نامہ - محمد بن علی کوفی (تالیف ۶۱۳ھ) - بہاولپور ۱۳۵۸ھ
- حدایق الحنفیہ - فقیر محمد جہلمی - لاہور ۱۳۲۴ھ
- حدیقة الاولیاء - غلام سرور لاہوری - لاہور ۱۹۷۶ م
- حضرت مخدوم جہانیاں جہانگشت - ایوب قادری - کراچی ۱۹۷۵ م
- حق نما (ترجمہ) - داراشکوہ - لاہور ۱۹۵۰ م
- حیات جاودانی (ترجمہ قلاید الجواہر از عبدالستار) - محمد بن یحیی التاد - لاہور ۱۹۰۵ م
- حیات سروری - فقیر عبدالحمید کلاچوی - لاہور ۱۹۶۱ م
- خواجہ غلام فرید - مسعود حسن شہاب - لاہور ۱۹۶۰ م
- دربار آصف - غلام صمدانی گوہر - حیدر آباد ۱۳۲۵ھ
- دلی کی بائیس خواجہ - دکترا شارب - لاہور ۱۹۶۴ م
- دہنی ادب و ثقافت - انور بیگ - راولپندی ۱۹۶۸ م
- رسالہ حق نما (ترجمہ) - داراشکوہ - لاہور ۱۳۲۲ھ
- رسالہ شمس الاعوان - قاضی غلام حسین - لاہور ۱۹۵۸ م
- رود کوثر - شیخ محمد اکرام - لاہور ۱۹۵۸ م
- زبدۃ الآثار (ترجمہ) - شیخ عبدالحق محدث - لاہور ۱۹۷۵ م
- سرمایہ عمر - پروفیسر محمد اسلم - لاہور ۱۹۷۶ م
- سرمہد شہید - ابوالکلام آزاد - لاہور ۱۹۷۳ م
- سلاطین دہلی کی مذہبی رجحانات - خلیق احمد نظامی - دہلی ۱۹۵۸ م
- سکینۃ الاولیاء - (ترجمہ - محمد علی لطفی) - داراشکوہ - کراچی ۱۹۵۹ م
- سوانح عمری حضرت پیر عبدالرحمن مکی - فضل حسین قریشی - ملتان ۱۳۶۹ھ
- سی حرفی (سرائیکی - پنجابی) - محمد زکریا - سرگودا ۱۳۰۲ھ
- سید علی ہمدانی - سیدہ اشرف ظفر - لاہور ۱۹۷۲ م

- سیرالعارفین (ترجمہ) - حامد بن فضل اللہ جمالی - لاہور ۱۹۷۶م
- سیر المتاخرین - غلام حسین طباطبائی - کراچی ۱۹۶۸م
- شمس العارفین - سلطان باہو - لاہور ۱۹۵۸م
- طبقات ابن سعد (ترجمہ العمادی) - کراچی ۱۹۶۵م (?)
- طبقات ناصری (ترجمہ غلام رسول مہر) - منہاج الدین - لاہور ۱۹۷۵م
- عرب و ہند کی تعلقات - سلیمان ندوی - کراچی ۱۹۷۶م
- عرفان - مولوی فقیر نور محمد کلاچوی - لاہور ۱۹۷۸م
- عقل بیدار (ترجمہ) - لاہور ۱۹۷۰م
- عہد اسلامی کا ہندوستان - ریاست علی ندوی - لکھنؤ ۱۹۵۰م
- فاران سی کربلا - بلال زبیری - جھنگ ۱۹۶۹م
- فارسی ادب کی مختصر ترین تاریخ - دکترب شیلی و دکترب ریاض - کویتہ ۱۹۵۸م
- فتوح البلدان (ترجمہ) - کراچی
- فرقی اور مسالک - بلال زبیری - جھنگ ۱۹۷۶م
- فرہنگ آصفیہ - سید احمد دہلوی - لاہور ۱۸۹۸م
- فصوص الحکم (ترجمہ) - ابن العربی - حیدر آباد دکن - ۱۳۶۰ھ
- فقہای ہند - اسحق بھتی - لاہور ۱۹۷۴م
- قرآن و تصوف - میر ولی الدین - دہلی ۱۳۷۵ھ
- قوس زندگی حسین بن منصور حلاج (ترجمہ) - لوئی ماسینیون - لاہور ۱۹۶۰م
- کشف المحجوب (ترجمہ) - علی ہجویری - لاہور ۱۹۷۸م
- کلام الاولیاء فی شان سلطان اولیاء - برکت علی لاہوری - لاہور ۱۹۵۹م
- کلید التوحید کبیر (ترجمہ) - سلطان باہو - لاہور ۱۹۷۶م
- کلید جنت (ترجمہ) - سلطان باہو - لاہور ۱۹۶۸م
- لعلان دی پند - مقبول صلاح الدین - لاہور ۱۹۷۸م
- ماثر الامرا (ترجمہ - ایوب قادری) - صمصام الدولہ - لاہور ۱۹۶۵م
- مثل حقیقت بندوبست میرک سیال، جھنگ - ۱۸۸۰م
- محک الفقر صغیر (ترجمہ) - سلطان باہو - لاہور ۱۹۶۱م
- محک الفقر کبیر (ترجمہ) - سلطان باہو - لاہور ۱۹۷۴م

معاشرتی و علمی تاریخ - دکتر معین الحق - کراچی ۱۹۶۵ م

مقدمہ ابن خلدون - کراچی ۱۹۶۶ م

مناقب سلطانی (تلخیص از حمید اختر) - گکھر ۱۹۷۳ م

مناقب سلطانی (ترجمہ) - سلطان حامد - لاہور ۱۹۶۱ م

مناقب سلطانی (ترجمہ) - سلطان حامد - لاہور ۱۳۴۵ھ

نزہۃ الخواطر - عبدالحی لکھنوی - لاہور ۱۹۶۵ م

نواب وزیر خان - بلال زبیری - جھنگ ۱۹۷۸ م (?)

نور اسلام (اولیای نقشبند نمبر) - میان جمیل شرقپوری - لاہور ۱۹۷۹ م

ہندوستان میں عربوں کی حکومتیں - اطہر مبارکپوری - کراچی ۱۳۸۷ھ دہلی ۱۹۶۷ م

(ج) کتب عربی:

- ابوالمنتهی معہ حواشی جدیدہ - شیخ ابوالمنتهی - دہلی ۱۳۳۲ھ
 اشعة اللمعات - عبدالحق محدث - دہلی ۱۲۸۳ھ
 الاعلام - خیرالدین الزرکلی - دمشق
 التشریف - اشرف علی تھانوی - حیدرآباد ۱۳۵۲ھ
 التعرف - الکلابازی - مصر - ۱۳۵۲/۱۹۳۳م
 السفینة القادریہ - سید عبدالقادر جیلانی - طرابلس، لیبیا - ۱۳۰۴ھ
 القرآن (البقرة ۲ : ۳۱)
 القرآن (البقرة ۲ : ۲۵۵)
 القرآن (البقرة ۲ : ۲۶۰)
 القرآن (الانعام ۶ : ۷۷)
 القرآن (الانعام ۶ : ۸۰)
 القرآن (الاعراف ۷ : ۱۴۰)
 القرآن (الاعراف ۷ : ۱۷۲)
 القرآن (الکھف ۱۸ : ۷۸)
 القرآن (الکھف ۱۸ : ۶۰)
 القرآن (الکھف ۱۸ : ۶۵)
 القرآن (الکھف ۱۸ : ۶۶)
 القرآن (النور ۲۴ : ۳۵)
 القرآن (الاحزاب ۳۳ - ۷۲)
 القرآن (ق ۵۰ : ۱۶)
 القرآن (الذريت ۵۲ : ۵۷)
 القرآن (الرحمن ۵۵ : ۲۹)
 القرآن (الصف ۶۱ : ۱)
 القرآن (الصف ۶۱ : ۲)
 القرآن (الجمعه ۶۲ : ۱)

القرآن (التغابن ۶۴: ۱)

القشیریہ - قشیری - مصر - ۱۲۹۸ھ (؟)

الکامل فی التاریخ - ابن اثیر - مصر - ۱۲۹۰ھ

تاریخ ابن عساکر - ابن عساکر - دمشق - ۱۳۴۹ھ

تاریخ الحدیث - عبدالصمد صارم - لاہور - ۱۹۶۳م

تاریخ بغداد - علامہ ابوبکر احمد بن علی - قاہرہ - ۱۳۴۹ھ

تفسیر کبیر (جزء اول) - امام فخر رازی - مصر - ۱۳۰۲ھ

تہذیب التہذیب - العسقلانی - حیدر آباد دکن - ۱۳۲۵ھ

جامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر - علامہ سیوطی - مصر

جامع ترمذی - امام ابو عیسیٰ ترمذی - کراچی - ۱۳۸۰ھ

رجال السنہ والہند - اطہر مبارکپوری - بمبئی - ۱۳۷۷ھ

رسالہ اول (در اسماء الطریقت) (خ) - مکتوبہ محمد صدیق چودری - ۱۳۵۳ھ مملوکہ سلطان غلام دستگیر

رسالہ ثانی (در دایرة النفوس) (خ) - مکتوبہ محمد صدیق چودری - ۱۳۵۳ھ مملوکہ سلطان غلام دستگیر

سر الاسرار فیما یحتاج الیہ الابرار - سید عبدالقادر جیلانی - لاہور ۱۹۵۹م

سعایہ - عبدالحی لکھنوی - لاہور ۱۳۹۶ھ / ۱۹۷۶م

سنن نسائی - امام نسائی - کراچی

شجرہ قادریہ - پیر علی حیدر - بغداد ۱۹۵۳م

شجرہ قادریہ - سلطان غلام دستگیر - لاہور ۱۹۶۰م

شرح فقہ اکبر - ملا علی قاری - کانپور ۱۳۲۷ھ

شرح مسند امام اعظم - ملا علی قاری - لاہور ۱۳۰۰ھ

صفة الصفوة - ابن جوزی - حیدر آباد دکن - ۱۳۵۶ھ

طبقات ابن سعد - ابو عبد اللہ سعد - کراچی ۱۹۷۱م

عین العلم - ملا علی قاری - لاہور ۱۳۰۱ھ

فتاویٰ زاد اللیب (خ) - محمد شاہد نسخہ ۲۱۸: ۲۹ - مخطوطہ کتابخانہ دانشگاه پنجاب لاہور

فتاویٰ غیاثیہ (خ) - علی بن ابراہیم - مکتوبہ قرن ۸ یا ۹ قرون ہجری - مخطوطہ کتابخانہ دانشگاه پنجاب - ۴۷۵۰ -

فتوح البلدان - اطہر مبارکپوری - لاہور

قلائد الجواهر - علامہ الشیخ محمد بن یحییٰ التاد فی الحنبلی - مصر ۱۳۵۶ھ

- کتاب الانساب - امام ابو سعید سمعانی - لیڈن ۱۹۱۲ م
کتاب الجرح والتعديل - ابو محمد عبدالرحمن رازی - حیدر آباد دکن ۱۳۶۰ھ
کتاب اللمع - سراج طوسی - مصر ۱۳۲۶ھ
لسان المیزان - العسقلانی - دکن ۱۳۳۱ھ
مشاهدة الابرار بين التجلی والاستتار - عبدالحق محدث
موضوعات کبیر - ملّا علی قاری - دہلی ۱۳۴۲ھ
نزہة الخواطر - عبدالحی لکهنوی - حیدر آباد دکن - ۱۳۵۰ھ/۱۹۴۷ م
نزہة الخواطر - عبدالحی لکهنوی - حیدر آباد سند ۱۳۷۶ھ، حیدر آباد دکن ۱۳۷۵ھ

ALBERUNI'S INDIA DR. EDWARD C. SACHAU, LONDON, 1888.

A glossary of Tribes & Castes, H.A. Rose & Danzil, Quetta, 1978(?).

Baluchistan through the ages (Selection from Govt. record), Quetta, 1978.

District Census Report, Jhang.

History of Persia, Browne, Cambridge, 1930.

Imperial Gazetteer of India _ Punjab, Lahore 1979.

India's Contribution to Hadith, M. Ishaq, Dr., Dacca, 1955.

Islam & the West, Philip K. Hitti, Canada, 1962.

Islamic Surveys, Edin bourg, 1967.

Lahore its history, architectural remains and antiquities, Lahore, 1981.

Principles of Mohammadan Law, D.F. Mulla, Lahore, 1967.

States Gazetteers (Bahawalpur states), vol. 36 A, Lahore, 1908.

Punjab under the Sultans, Bakhshish singh, Lahore, 1979.

Martial Races of India, Gen Macman, Quetta, 1978 (?).

Mystical Dimensions of Islam, Annemarie Schimmel, Carolina (U.S.A), 1975.

Mysticism and Logic & other essays , Bertrand Russell, London, 1921.

Notes on Afghanistan & Balochistan, H.G. Raverty, Quetta, 1976.

Oriental Biographical Dictionary, Beele. Sultan Bahu, Sufi poet of Punjab, L.R. Krishna & A.R. Luther, Lahore, 1982.

Tabqat _ e _ Nasri, Raverty, Quetta, 1978.

The 100, Michael Hart, New York, 1978.

The Punjab Gazetteer, Jhang District, 1980. The selected poems from Diwan Shams Tabrez, R.A. Nicholson, Cambridge, 1952.

(۵) پایان نامه‌ها:

امام اعظم ابو حنیفہ نعمان بن ثابت - نور سلطان القادری - جامعہ بہاولپور ۱۹۶۵ م
تاریخ نویسی فارسی در دورہ تیموریان ہند و پاکستان (از بابر تا اورنگ زیب) - دکترافتاب اصغر -
تہران - ۵۱ - ۱۳۵۰ھ

سلطان العارفین حضرت سلطان باہو دی حیاتی تی پیغام - مس زاہدہ ملک - دانشگاه پنجاب،
لاہور ۱۹۷۲ م

علم حدیث مین سندھ کا حصہ - محمد قاسم عینی - دانشگاه حیدر آباد سندھ - ۱۴۰۲ھ

Relations of individual with God in Sultan Bahu, Tariq Sultan, University of Punjab, Lahore, 1972.

قطعه به یاد

« تحقیق درباره احوال و آثار فارسی

حضرت سلطان باهو و نظری در افکاری وی »

رساله دکتری گردیده تألیف
شده الطاف علی ، سلطان تصنیف
ز « باهو » کرده او بسیار تعریف
همین شد از خدا الطاف و تلطیف
همین از چهارده معصوم است تشریف

به کوشش گشته « باهو نامه » تصنیف
هزار و سیصد و بیست و چهار است
شده بیست سال عمر صرف این کار
خدا یارم شده در کار و کوشش
شمار لفظ « باهو » چهارده آمد

ضمانم

ضمائم (APPENDICES)

این رساله نیز دکتری "تحقیق درباره احوال و آثار فارسی حضرت سلطان باهورح و نظری در افکاروی" چون بعد از چهارده سال بچاپ همی رسد، درین مدت بعضی از حقایق و دریافت کتب و معلومات تازه بدست آمدند و لازم شد که رساله ازین نوادرات تحقیقی و یادگیری مرصع باشد و جلو آورده شود.

نویسنده رساله

رمضان المبارک ۱۴۲۳هـ/ نوامبر ۲۰۰۲م

* ضمیمه - ۱

در متن رساله مشمول شده است.

ضمیمه - ۲

سلطان ولی محمد ابن سلطان نور محمد ابن شیخ محمد حسین ابن شیخ ولی محمد

ابن حضرت شیخ سلطان باهورح

حضرات سمندری نزد دربار کهنه حضرت سلطان باهورح: شجره ج - (ii)

مذکوره الصدر سلطان ولی محمد در قسمتی ناحیه رحیم یار خان مدفون است. مزار مبارک بر شارع جمال دین مخدوم از راه آدم والی نزد میدان بهادر (بهادر چوک) موضعی موسوم به نام خودش ولی محمد سلطان معروف است. بنده (سلطان الطاف علی) چون به تاریخ یازده مارس سال ۱۹۸۶م بغرض زیارت و سیاحت وارد آن نواح شد، مشرف به زیارت آن خانقاه مبارک گشت. یکی مسجد جامع با سه گنبد ملحق خانقاه میشود. آنجاشبی بسر نمودم و با ناظمین و خدام درگاه مذکوره زیر شرف ملاقات شد:

مجاوران و متولیان:

۱- میان امام بخش ابن میان غلام حیدر ابن میان امام بخش ابن میان عثمان اعوان ابن میان خیر

محمد

۲- میان امتیاز ابن میان منظور احمد ابن میان الله دیوایا ابن میان شاه محمد ابن میان امام بخش

ابن میان عثمان اعوان ابن میان خیر محمد

کلید بردار و جاروب کش:

محمد مراد اعوان از بیست و پنج سال برین خدمت مامور است و موجود بود. گویند که وی خال میان امام بخش بوده.

امام جامع مسجد ولی محمد سلطان:

مولوی فیض محمد ارائین (باغبان) تا چهل سال امام مسجد جامع ماند و بعد از وفات وی (که دو ماه میشود) میان جان محمد امام گشته است. گفته شد که وی فرزند خال میان اللہ دیوایا است. در خانقاه مبارک بر پهلوی حضرت سلطان ولی محمد مزار یکی بزرگ میان شهاب الدین دیده میشود. این درگاه در گورستان عریض و وسیع بنا شده است که به نام خودش موسوم و مشهور است.

خانواده میان:

بگفته میان منظور احمد اعوان یکی بزرگ خانواده اش موسوم به میان عثمان اعوان اولین متولی درگاه حضرت ولی محمد سلطان شد چون حضرت مذکورہ درین دیہ موسوم به نام خودش فوت کرد، بهنگام وصال ولی محمد سلطان، میان عثمان اعوان در شورکوت بود و از شنیدن سانحه مرگ حضرت نوحه و فغان کنان وارد این دیہ شده معتکف بر مزار شد و مامور مسئولیت متولی گشت.

قبل از ورود خانواده میان عثمان درین موضع اقوام کمہار (کوزہ گران) و جہلن زندگی میکردند. قبیلہ اعوان بعد از مسکنت میان عثمان در آن موضع زیاد شہرہ نفوذ یافت. روزیکہ بندہ بہ زیارت این خانقاه مشرف شد و از استفسار معلوم شد کہ در تصرف اعوانان پنجہ اراضی بدست بود. من آنجا میان منظور احمد، میان امتیاز پسر میان منظور احمد، میان جان محمد امام مسجد و کلید بردار و میان محمد مراد اعوان را دیدم. بندہ میان منظور احمد و پسرش میان امتیاز احمد را خیلی خوش خلق، حلیم و بااخلاص یافتم. میان جان محمد امام مسجد جامع آنجا در مسجد درس قرآن حکیم ہم می داد.

اشیائی زیارت (تبرکات):

این مجاوران درگاه چندتا اشیائی زیارت منسوب به حضرت ولی محمد سلطان می دارند،
مثلاً

۱- قرآن شریف مکتوبه حضرت ولی محمد سلطان

۲- قرآن شریف مکتوبه پیر عبدالخالق (که مزارش هم زیرگنبد حضرت ولی محمد سلطان در پهلوی مزارشان است).

۳- مهر انگشتی حضرت ولی محمد سلطان که در آن "خاکپای ولی محمد است" کنده شده است.

۴- یکی جام ساخته روح طوطیا و مس که در آن سوره یسین کنده شده است.

این امر خیلی روشن میشود که سکها چون دوباره حمله در سال ۱۲۴۵/هـ ۱۸۲۹م نمودند، به آن موقعه هر سه پسر سلطان محمد حسین (ابن سلطان ولی محمد ابن حضرت سلطان باهورج) بجانب سنده هجرت کردند (ملاحظه شود باب پنجم، در ذکر انتقال مزار) در آن حین شیخ نور محمد (ابن شیخ سلطان محمد حسین) را خوانین سبزل کوت بهمراه خود بردند. موضع حضرت ولی محمد سلطان هم در ناحیه سبزل کوت بشمار می آید. همین جا پسر شیخ نور محمد موسوم به شیخ سلطان ولی محمد (المعروف ولی محمد سلطان) مسکنت گزید و انتقال فرمود و بالآخر تدفین وی هم در آن موضع اتفاق افتاد. انجام کار آن همه موضع به آن نام عالی "ولی محمد سلطان" موسوم گردید.

دوباره این خانواده میان که درین حین متولی درگاه حضرت ولی محمد سلطان به قرار می آیند و شجره نسبی شان هم در بالا تذکار شده، فرزند خیر محمد اعوان موسوم به میان عثمان اعوان از شورکوت مراجعت کرده به درگاه حضرت ولی محمد سلطان متولی میشود. اغلباً پیش از میان عثمان اسمائی دو فرد از شجره گم شده است.

ضمیمه - ۳

باب چهارم: فصل اول: خانقاه شماره ۱۴

محمد صدیق مخدوم، سیهر:

بنده نگارنده رساله بتاريخ ۱۲ مارس سال ۱۹۸۶م محمد پور در سنده رسیدم. بفرمان مخدوم

نثار احمد سجاده نشین محمد پور شریف دبیرشان منشی لیمہ مل اود شجرہ خانوادہ سیہر و بالخصوص راجعہ بہ مخدوم محمد صدیق نقل نمودہ بتحویل من کرد. مخطوطہ اصل نوشتہ قاضی عبدالحکیم ساکن اسلام آباد نزد اوستہ محمد، (بلوچستان) است کہ بہ تاریخ ۲۷ جمادی الاول ۱۴۰۰ھ مطابق ۱۲ اوریل ۱۹۸۰م کتابت کردہ است.

محمد صدیق سیہر را طبق فرمان حضرت سلطان العارفین سلطان باہو قدس اللہ سرہ فیض روحی از مائی فاطمہ مستوین در و ہوا (دیرہ غازی خان) اعطا گشتہ. سپس این فیوضات روحی بتوسط مخدوم محمد صدیق در سندھ و بلوچستان فروغ یافت. در آن استانہا متعدد سلسلہ ہای سجادگی پیوستہ بہ این خانوادہ است. درین نواح استاسیون مہیسر کارمی کند و این خانوادہ بہ این جہت مخدومان مہیسر بیاد می آیند.

طبق مخطوطہ مذکورہ خانوادہ راجپوت در جیسلمیر بعد از وفات سلطان محمود غزنوی مشرف بہ اسلام گشت. راجہ جوتکی پرشاد کہ سربراہ راجپوت ہا بود قبول اسلام کرد و نامش محمد عبداللہ خان قرار یافت. ہمین خانوادہ راجپوت در بلوچستان قسمت کچھی آبادان شد کہ پیش از ان در لیہ، بہکر و دیرہ اسماعیل خان نفوذ یافتہ بودند و مسکنت گزیدہ بوند. این جا بہ خانوادہ سیہر معروف گشتند. مورث اعلیٰ این خانوادہ سیہر محمد عبداللہ خان (جوتکی پرشاد) بودہ. شجرہ نسبی این خانوادہ این طور بیان شدہ است.

ضمیمہ - ۴

باب چہارم: فصل اول: خانقاہ شمارہ ۲۰

خانوادہ میان محمد کامل:

فیضان سلسلہ قادریہ چون بتوسط مخدوم محمد صدیق سیہر (فیض یافتہ درگاہ حضرت سلطان العارفین سلطان باہو قدس سرہ) بہ سندھ و بلوچستان گسترش یافت، از نواح لہری، شہر کتبار میان محمد کامل بردست حق پرست مخدوم محمد صدیق سیہر بیعت کرد و از معرفت و عشق حقیقی بہرہ ور گشت.

طبق کتاب عمدۃ الآثار فی تذکار اخبار الکتبار تالیف مولوی محمد قاسم گریھی یاسینی مطبوعہ کراچی سال ۱۳۷۲ھ، شجرہ نسبی خانوادہ میان محمد کامل اینطور بدست آید:

میان محمد انور پسرش میان علی نواز این شجرہ را ادامہ دادہ بیان می نماید کہ چطور این سلسلہ نسبی تا بہ زمان حال پیشرفت کردہ پائین می آید. میان محمد پناہ و میان محمد حیات پسران میان تاج محمد ہم تصدیق نمودند، اینگونہ بہ قرطاس سپردہ شد:

ضمیمه - ۵باب چهارم: فصل اول: خانقاه شماره ۲۴

شجره نسبی اولاد مولوی تاج محمود مهر (فوت: ۲۷ ربیع الاول ۱۲۶۶ هـ)
(مهر فقیر پت والا، میان جو گوته نزد تهل، سندھ) (فیض یافته سید موسی شاه جیلانی
گھوتکی)

ضمیمه - ۶گم گشته و گمنام اولاد حضرت سلطان باهورححضرات ده قاضی: شجره ب (iii)

مزار یکی کریم حیدر در شهر رنگ پوره وجود دازد. این ناحیه برسه کیلومتر از استاسیون
فیروزه است. همین کریم حیدر از خانواده حضرت سلطان العارفین قدس سره می باشد. نبیره
کریم حیدر مذکورہ همین جا مسکنت می دارد. به تاریخ ۲۳ ژولیه ۱۹۸۶ م اتفاقاً ملاقات من به آن
نبیره که خود نامش هم کریم حیدر بود در موضع حضرت سلطان باهورح شد. وی شجره خودش
این طور بیان همی نماید:

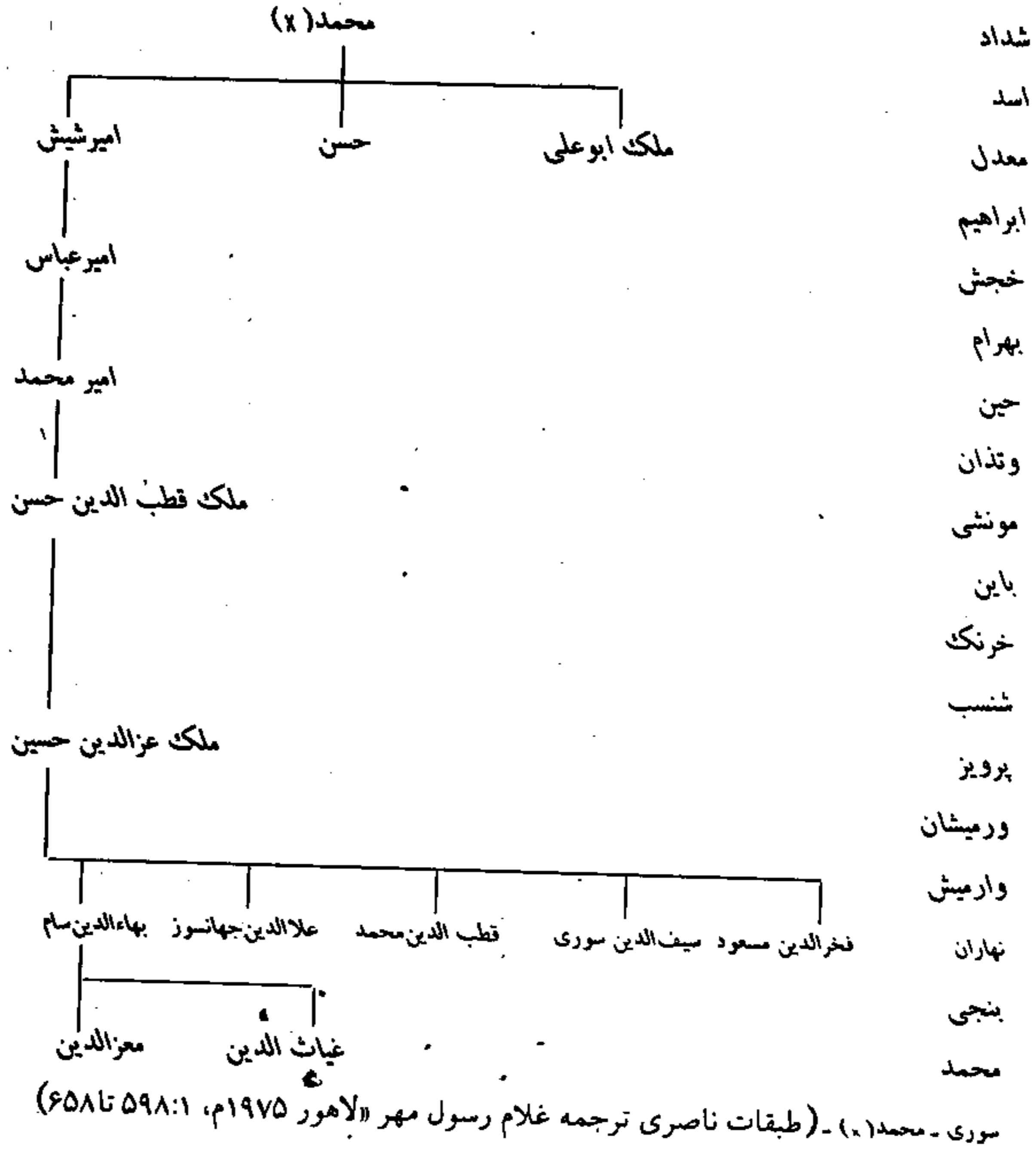
معلوم شد که کریم حیدر خال زاد سلطان نور احمد سجاده نشین بوده. و آن کریم حیدر از ده
قاضی (خانواده سلطان نور محمد ابن حضرت سلطان باهورح) بشمار می آید.

ضمیمه - ۷تحولات تازه به درگاه حضرت ممدوح قدس سره

سلطان غلام جیلانی سجاده نشین دهم بتاریخ چهارم شوال ۱۴۲۲ هـ مطابق بیستمین دسامبر
۲۰۰۱ م چشم از این جهان بست و دستار سپادگی به سر پسر خرد ساله خود، منیب سلطان به
سال ۱۴۱۳ هـ / ۱۹۹۳ م روبروی افراد خانواده بزرگ نهاده بود. پس از گذشت سجاده نشین دهم
صاحبزادگان فامیل محمد نور سلطان و محمد امیر سلطان (پسران سلطان نور احمد سجاده نشین
هفتم) علیه سجاده نشین خرد ساله مرافعه ها کردند و سائر افراد خانواده هم خواهشمند شدند که
کمیته ای همراه سجاده نشینی تشکیل داده شود تا در آمد خانقاه عالی و خرج کردن آن بطور بوجه
سالیانه به کنترل و نظارت آورده شود.

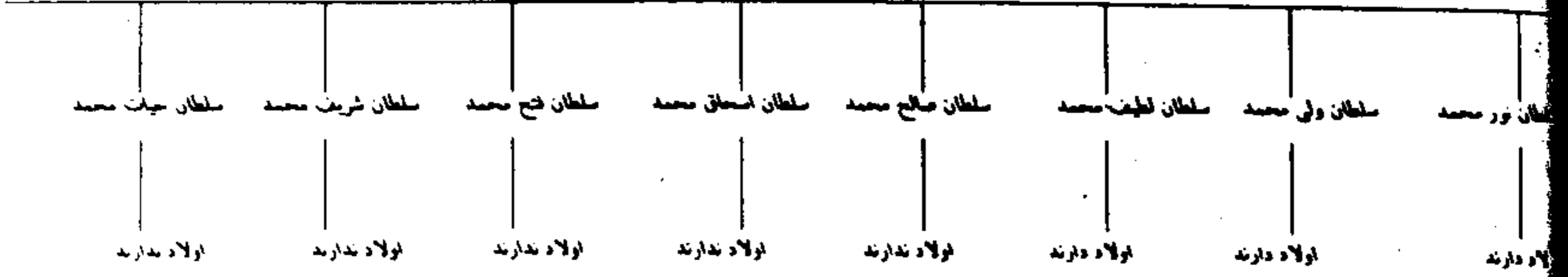
شجرہ نامہ

(۱) ضحاک

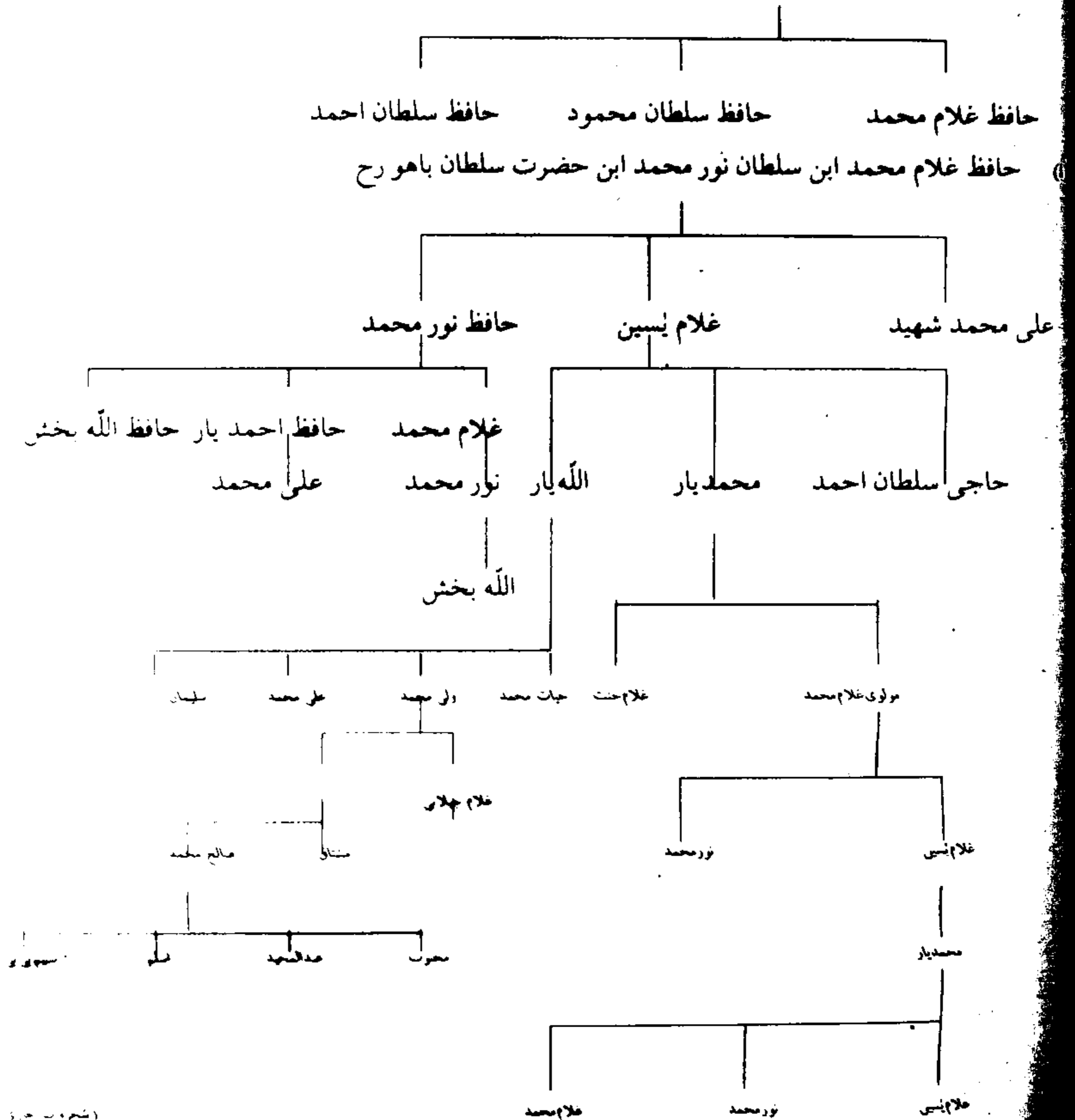


فرزندان حضرت سلطان باهو قدس اللہ سرہ العزیز

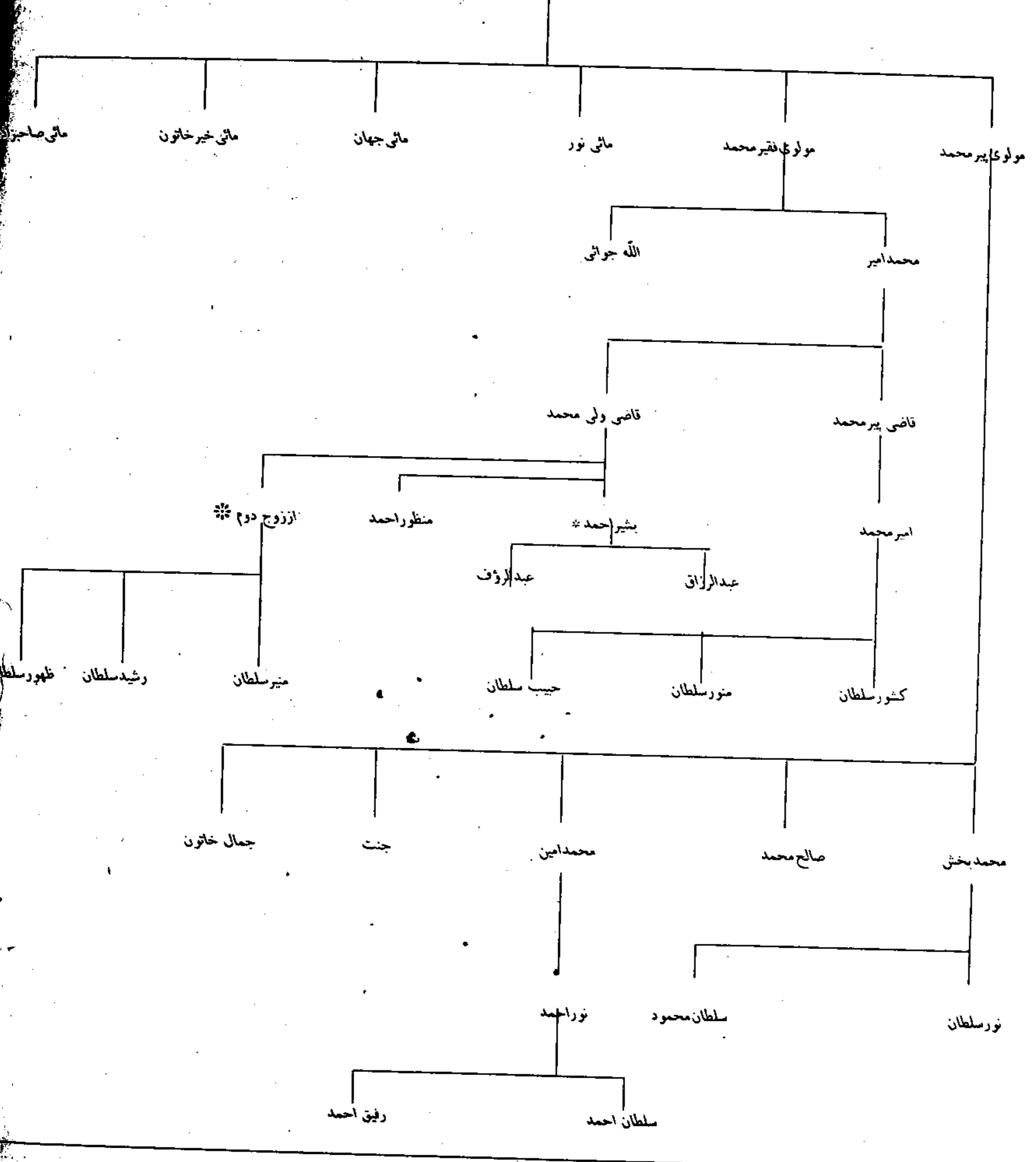
حضرت سلطان باهورح

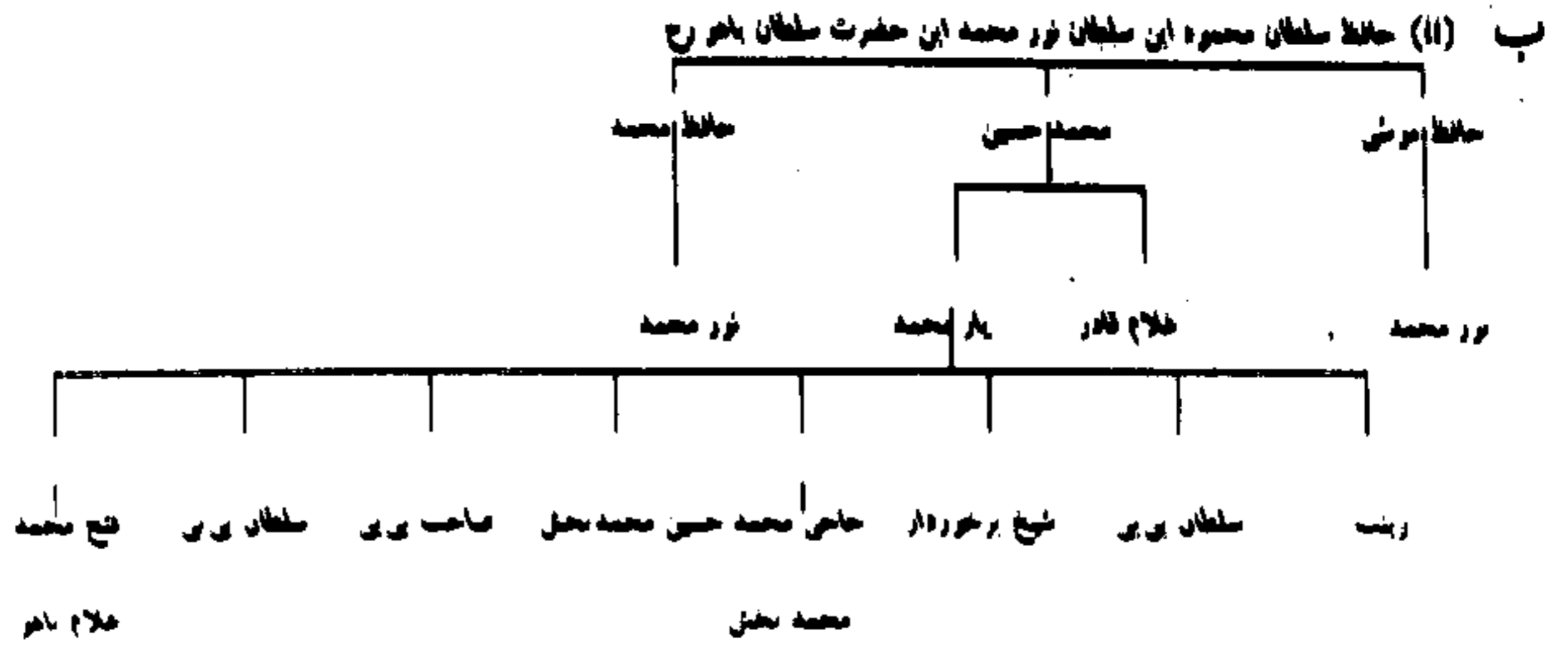


ب۔ سلطان نور محمد ابن حضرت سلطان باهو قدس اللہ سرہ العزیز



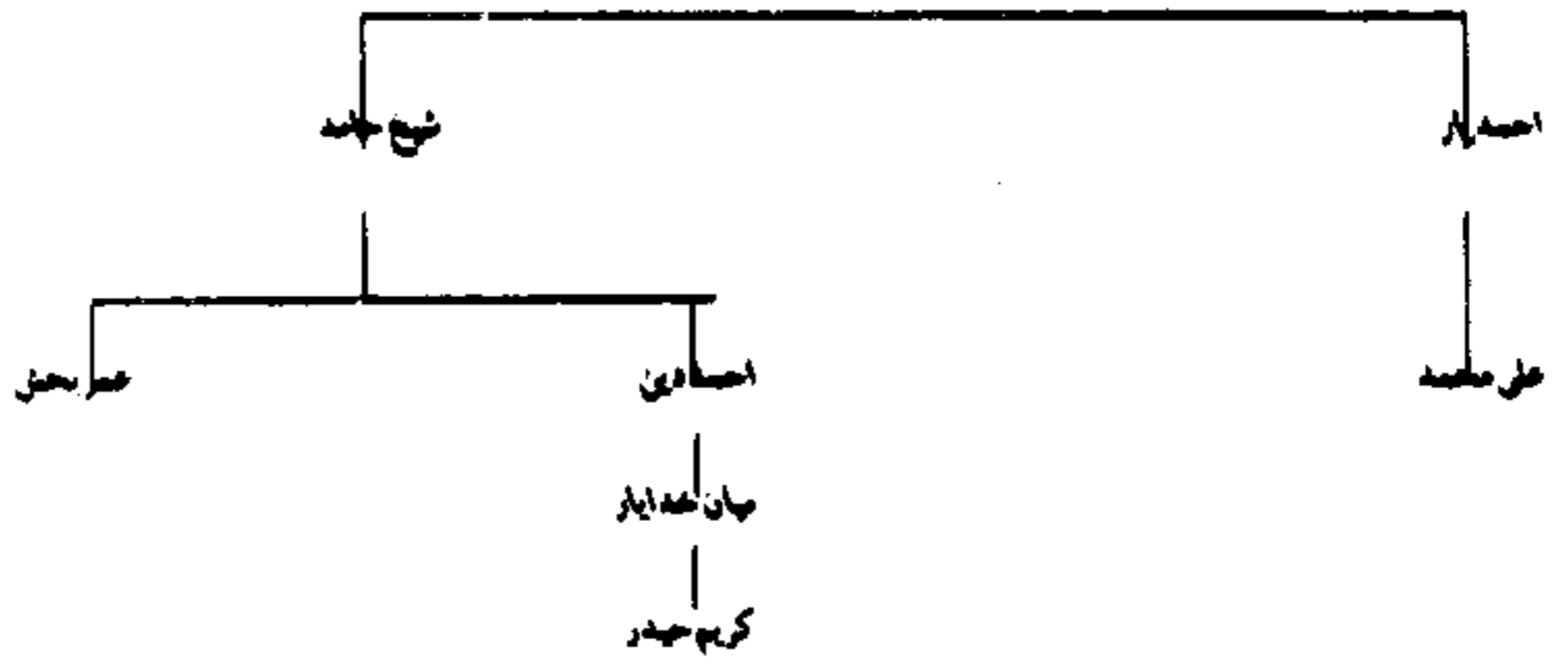
خاجی سلطان احمد ولد غلام یسین





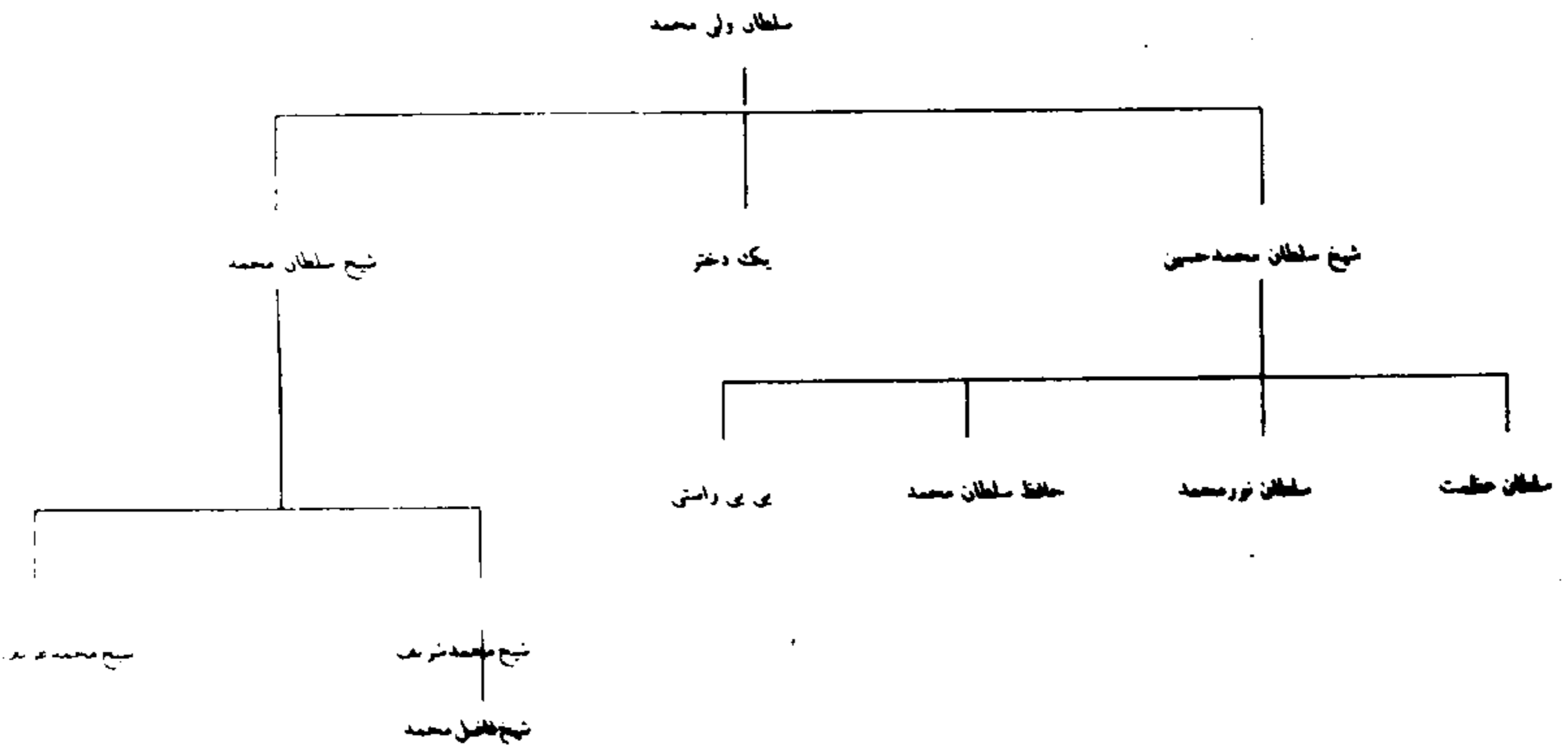
(حضرات ده قاضی - نزد شهر لیه)

ب - (ii) حافظ سلطان احمد ابن سلطان نور محمد ابن حضرت سلطان باقر رح

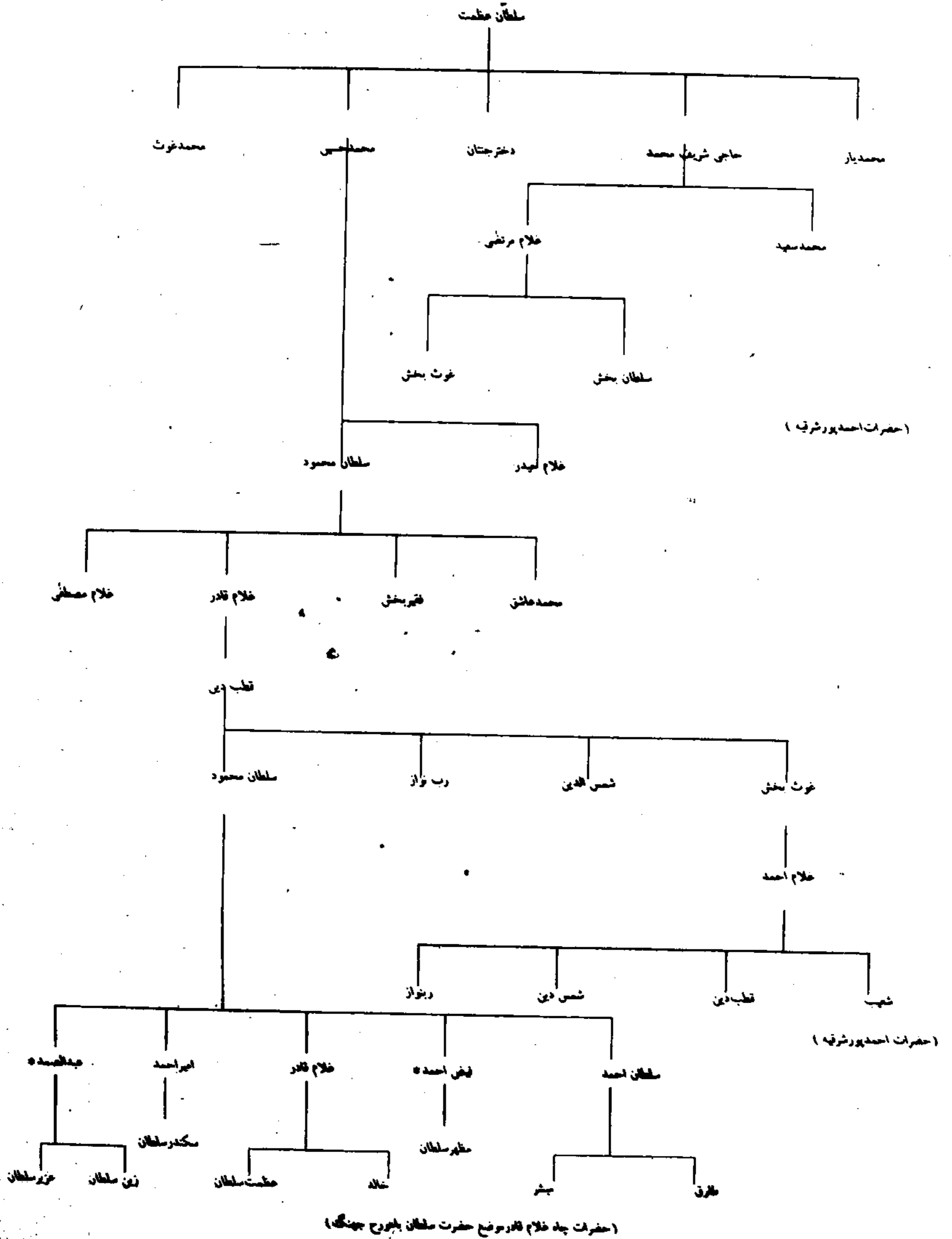


(حضرات ده قاضی - نزد شهر لیه)

ج - شیخ سلطان ولی محمد ابن حضرت سلطان باقر قدس الله سره العزیز

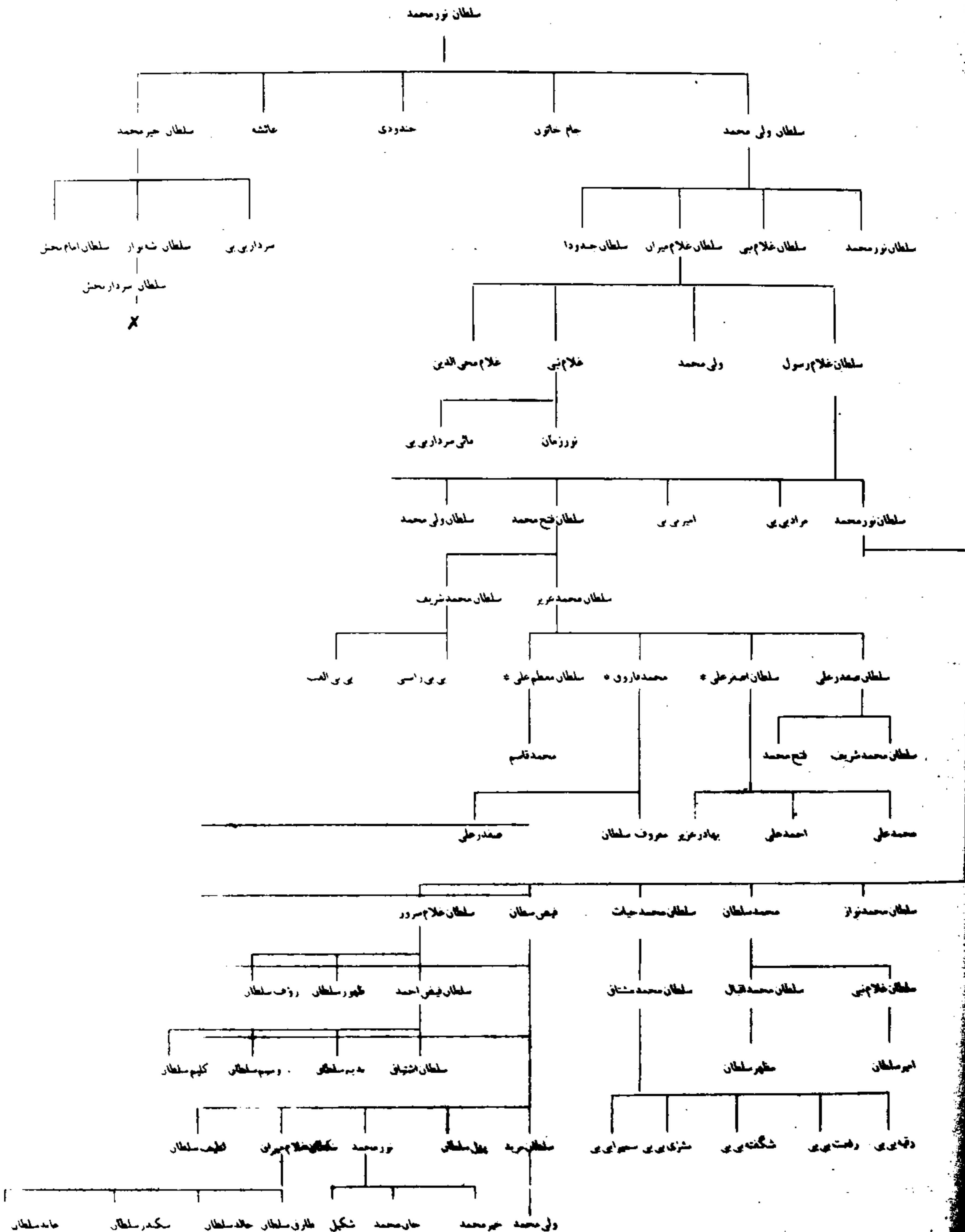


ج (۱) سلطان عظمت ابن شیخ محمد حسین ابن سلطان ولی محمد ابن حضرت سلطان باہو



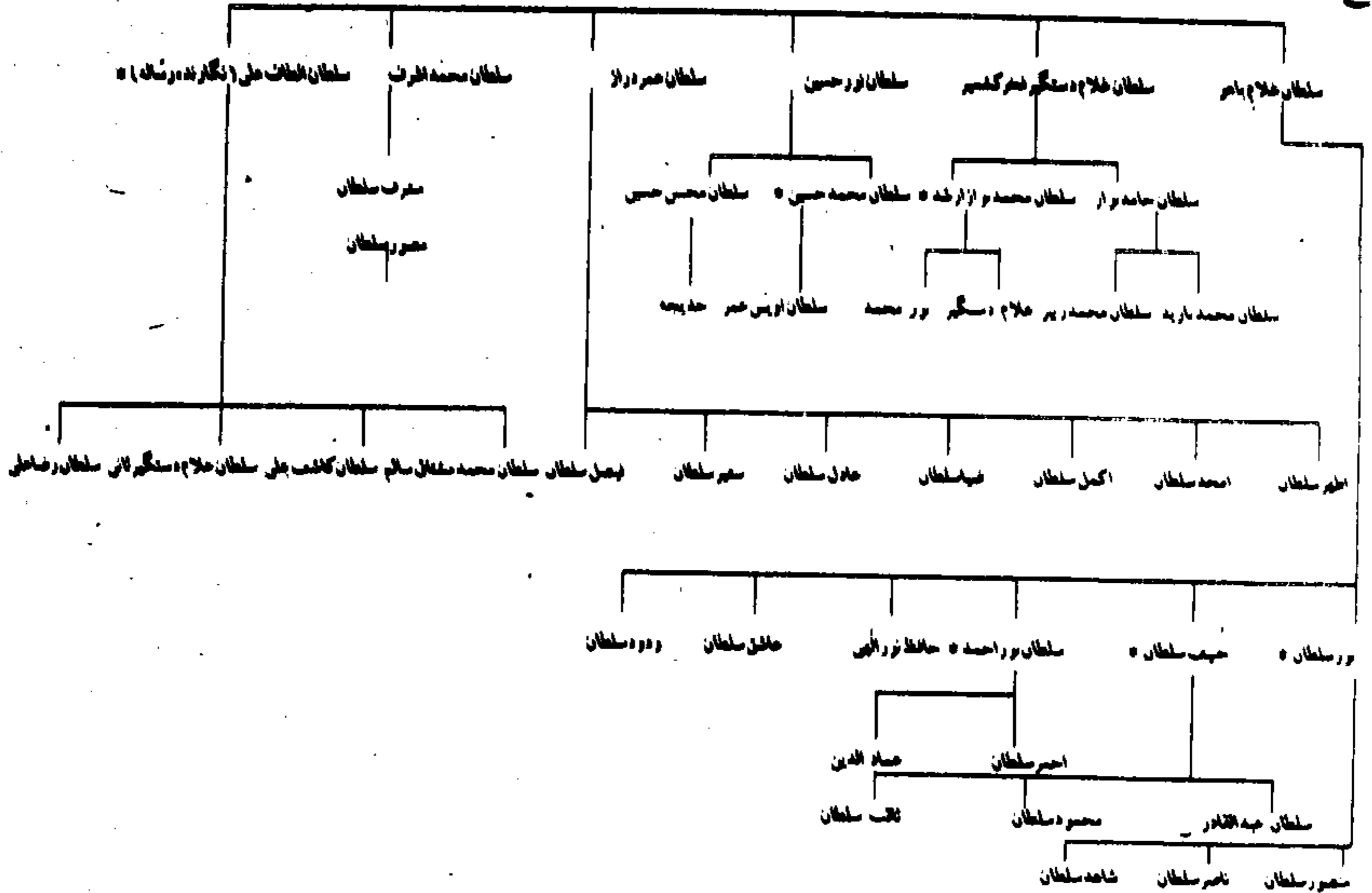
(حضرات سندری نزد دربار کهنہ حضرت سلطان باہو رح جہنگ)

ج ۱۱) سلطان نور محمد ابن شیخ محمد حسن ابن شیخ ولی محمد ابن حضرت سلطان باہو رح)



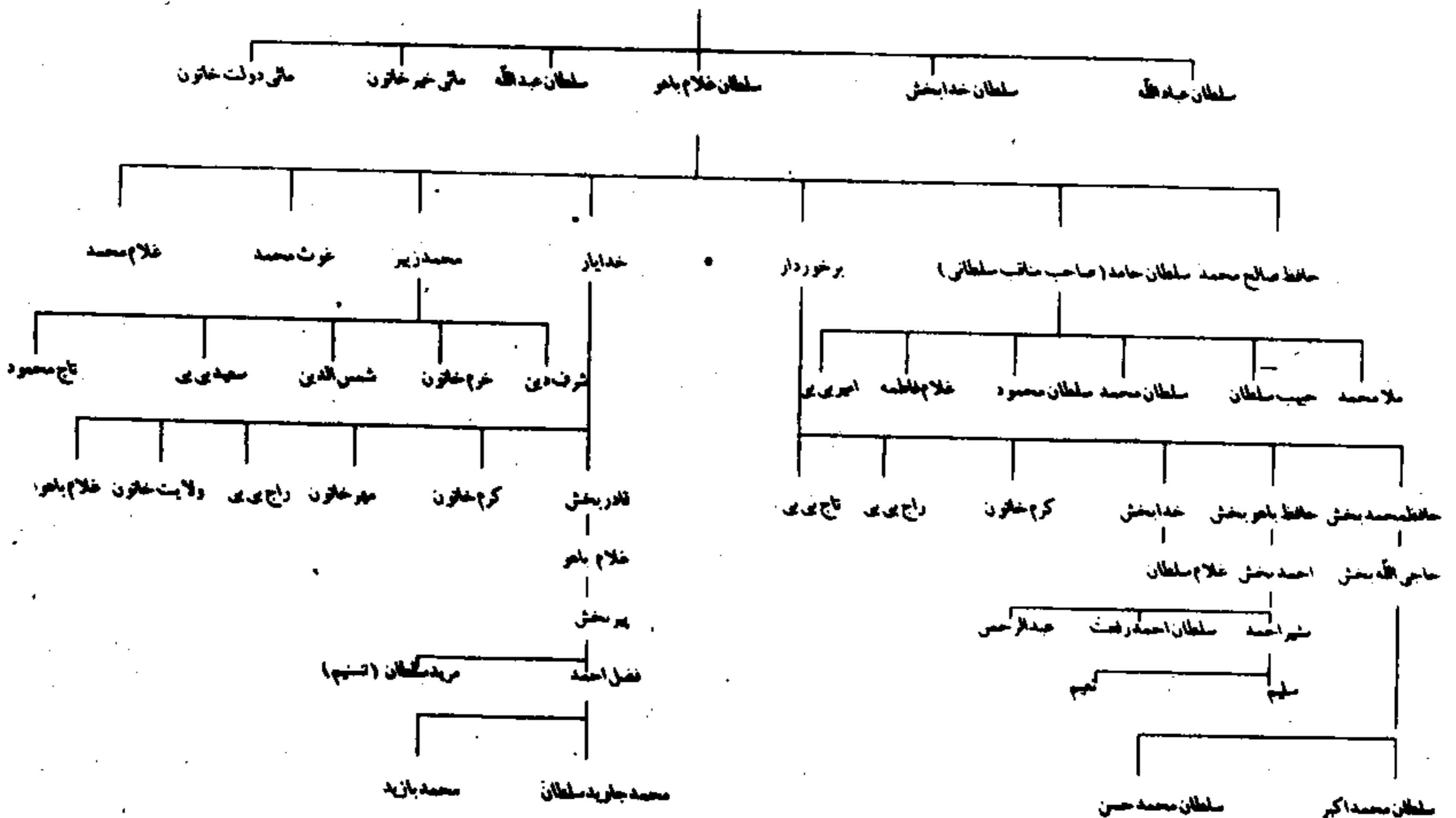
سلطان محمد نواز ابن سلطان نور محمد ابن سلطان غلام رسول

ج ۱۱۱۲ (جاری)



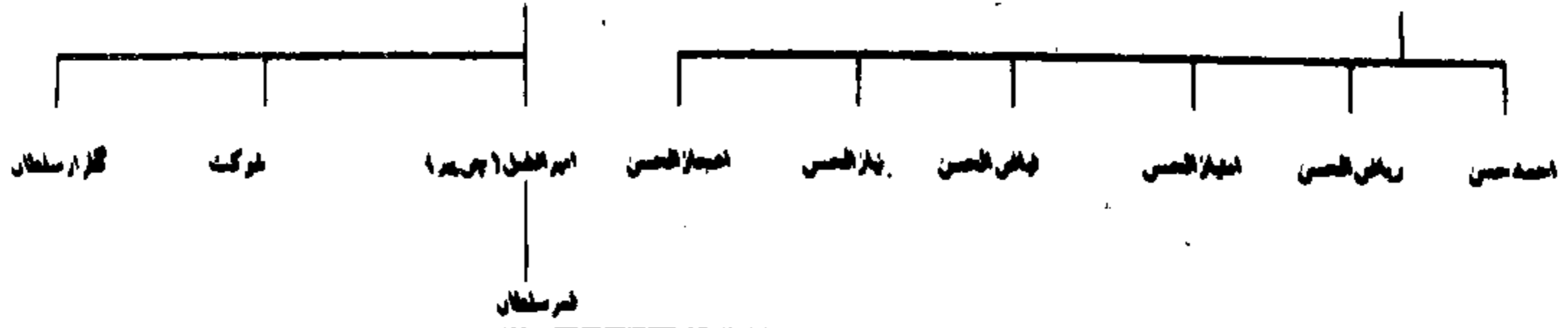
ج ۱۱۱۳ سلطان حافظ محمد ابن شیخ محمد حسین ابن سلطان ولی محمد ابن حضرت سلطان باهر (حضرات دربار و حضرت سلطان باهر و ج)

سلطان حافظ محمد

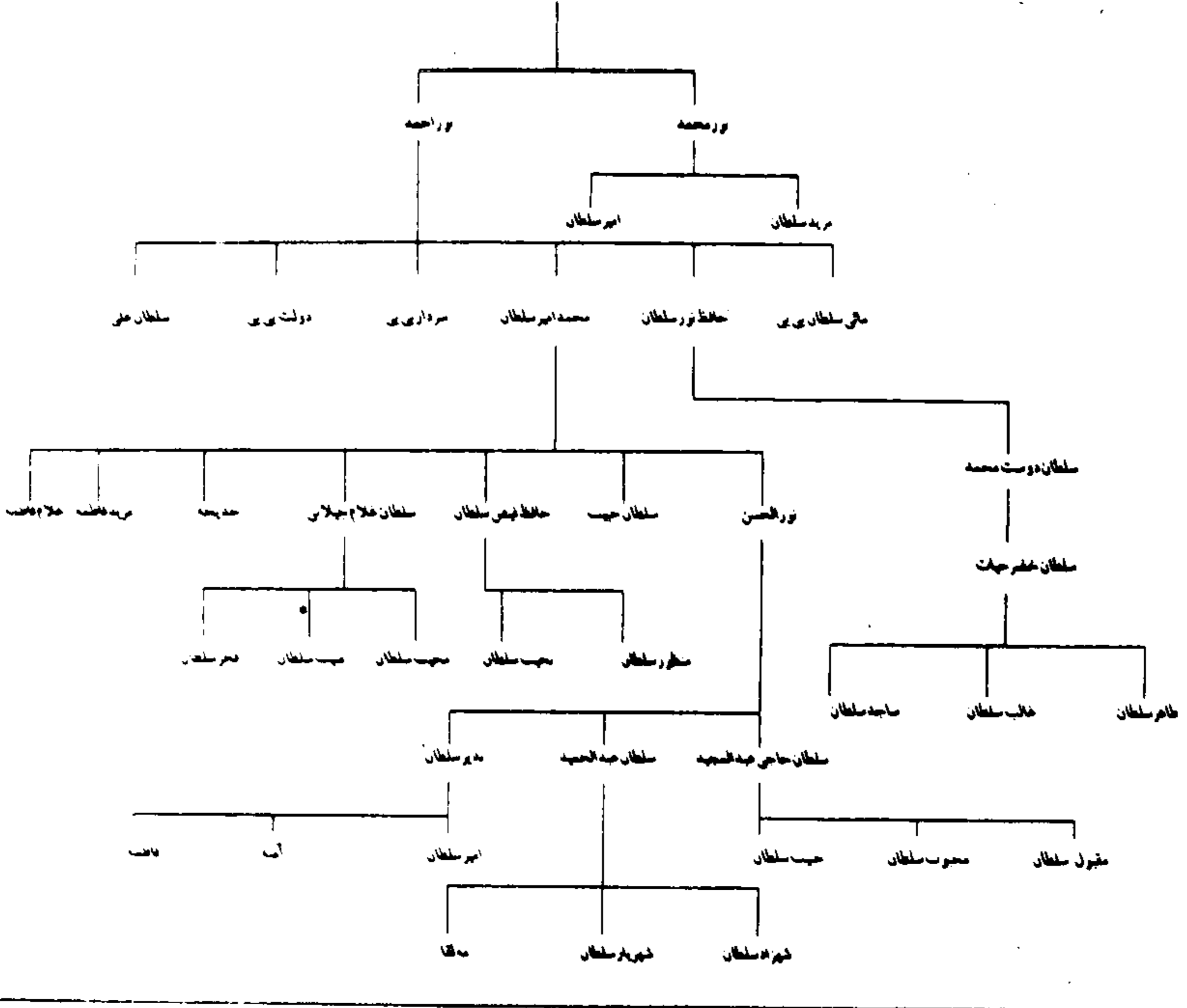


سلطان محمد اکبر ابن حاجی اللہ بھل

سلطان محمد حسن ابن حاجی اللہ بھل

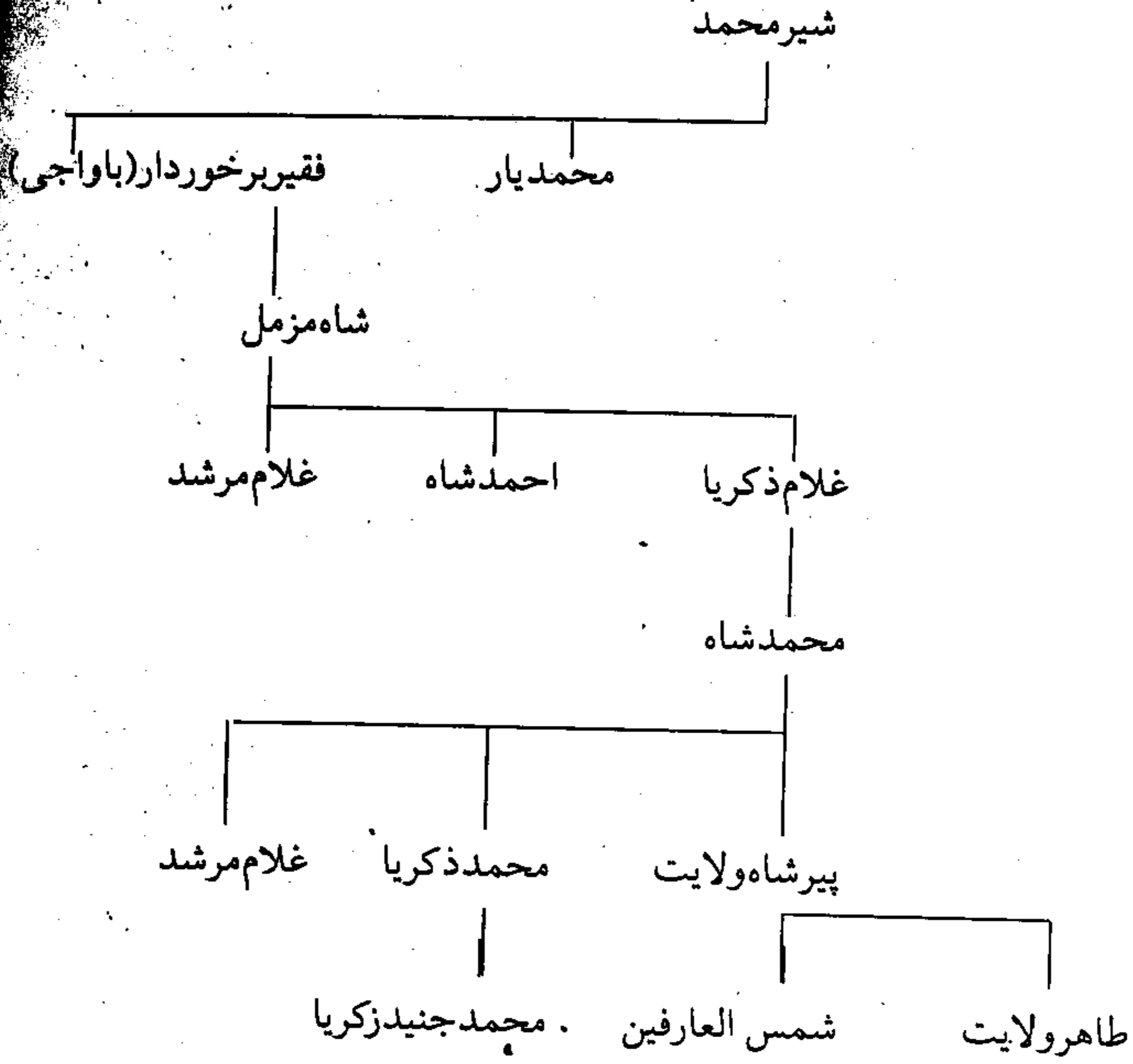


حافظ صالح محمد ابن سلطان غلام باہو ابن سلطان حافظ محمد



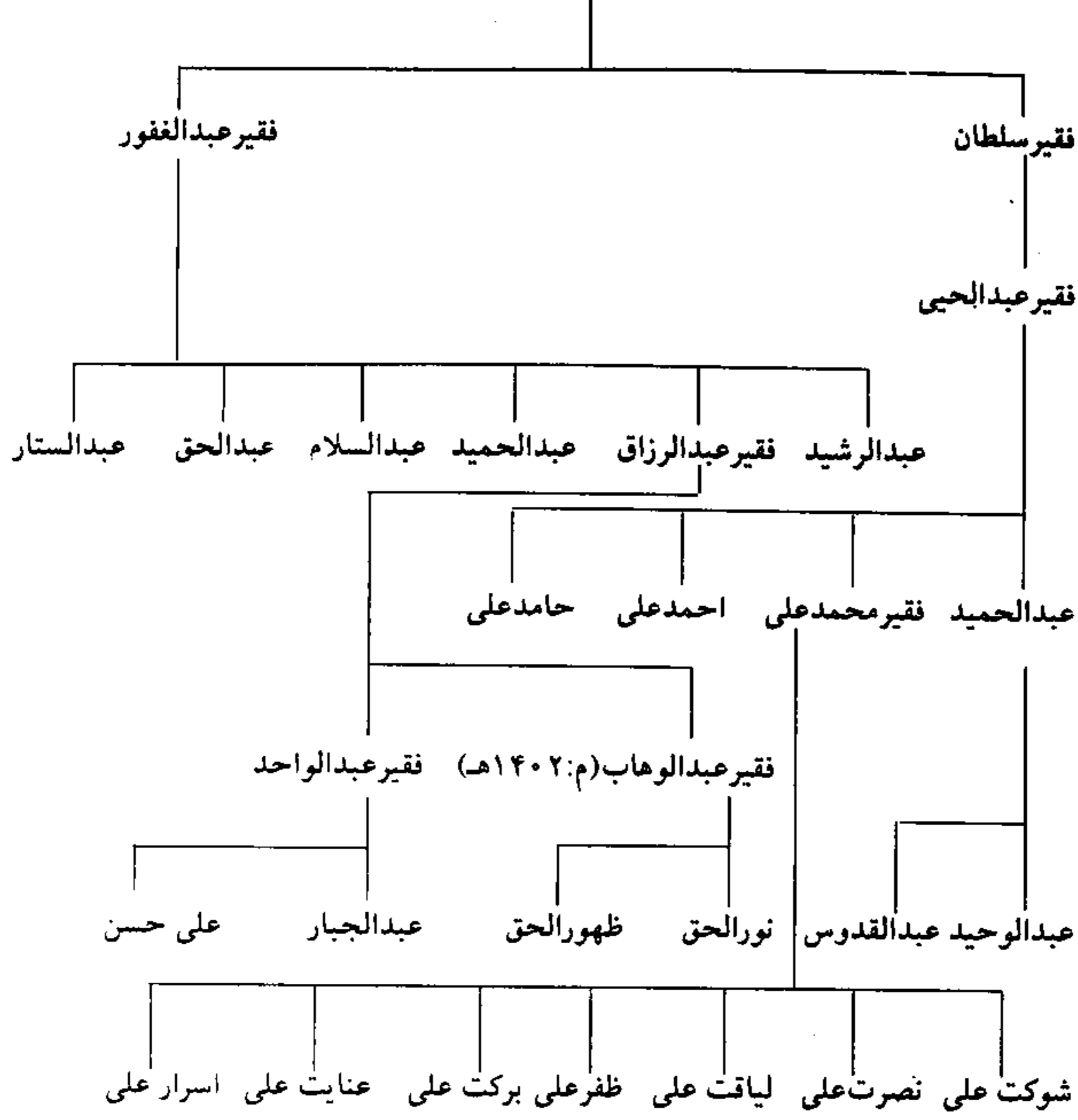
۱۰۔ سلطان لطیف محمد ابن حضرت سلطان باہو قدس اللہ سرہ العزیز (حضرات سیرل کونٹ - صادق آباد)



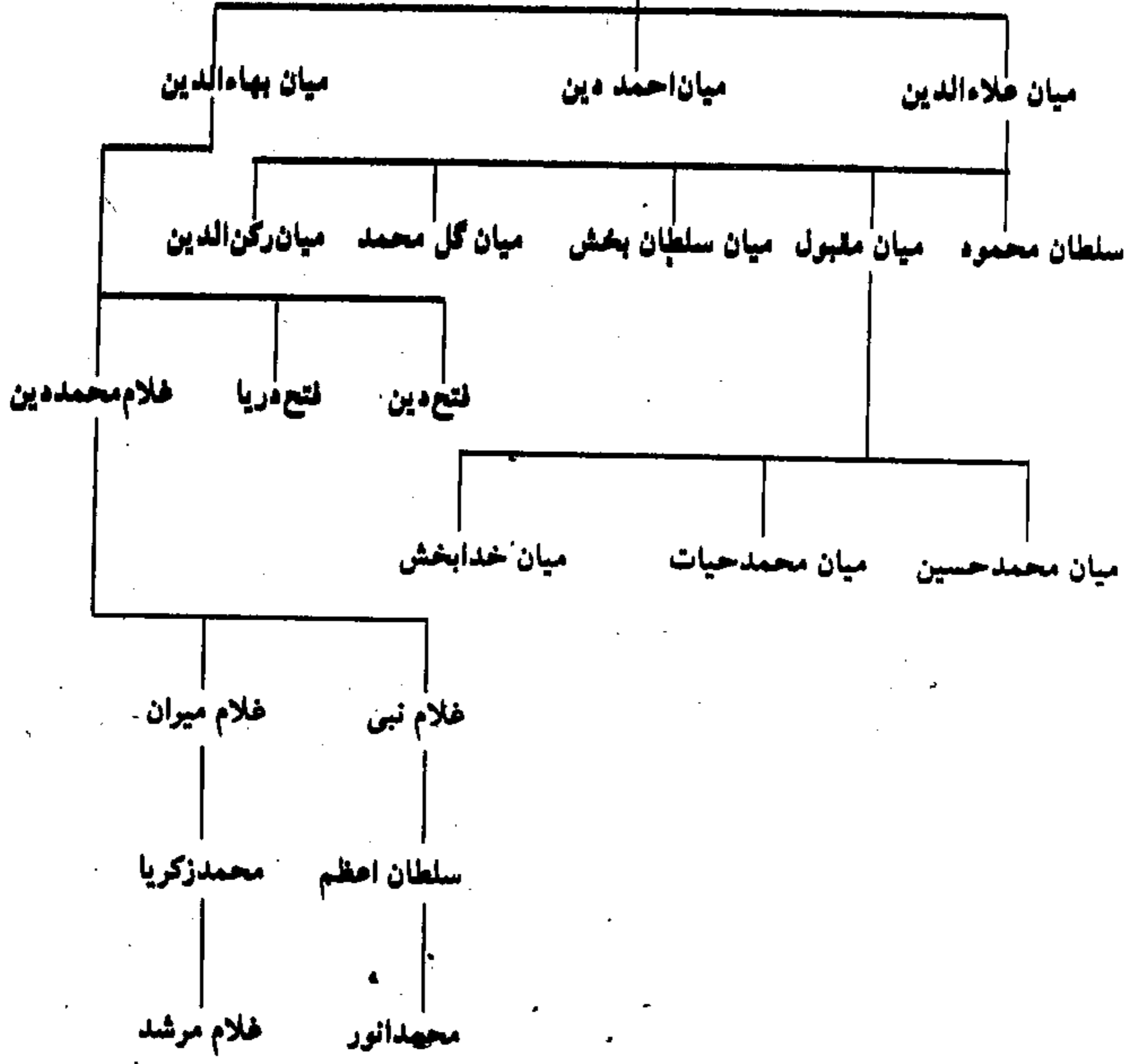


شیر محمد، مورث اعلیٰ خانواده به سنی پشت به حضرت
امیرالمومنین علی کرم اللہ وجہہ می رسد.

فقير محمود (۱۱۵۱ھ - ۱۲۵۰ھ)



میان فتح دین (م: ۱۲۳۰ھ)



نسبی خانوادہ متولیان درگاہ حضرت ولی محمد سلطان، قسمت ناحیہ رحیم یار خان .

خیر محمد اعوان

میان عثمان اعوان

میان غلام محمد

میان خدا بخش

میان امام بخش

میان اکبر

میان گل محمد

میان شیر محمد

میان غلام حیدر

میان شاہ محمد

میان در محمد

میان خدا بخش

میان اللہ دیوایا

میان سلطان محمود

میان محمد شفیق

میان رب نواز

میان غلام محمد

میان محمد افضل

میان فوٹ بخش

میان امام بخش

میان غلام رسول

میان احمد نواز

میان سراج احمد

میان شاہ محمد

میان منظور احمد

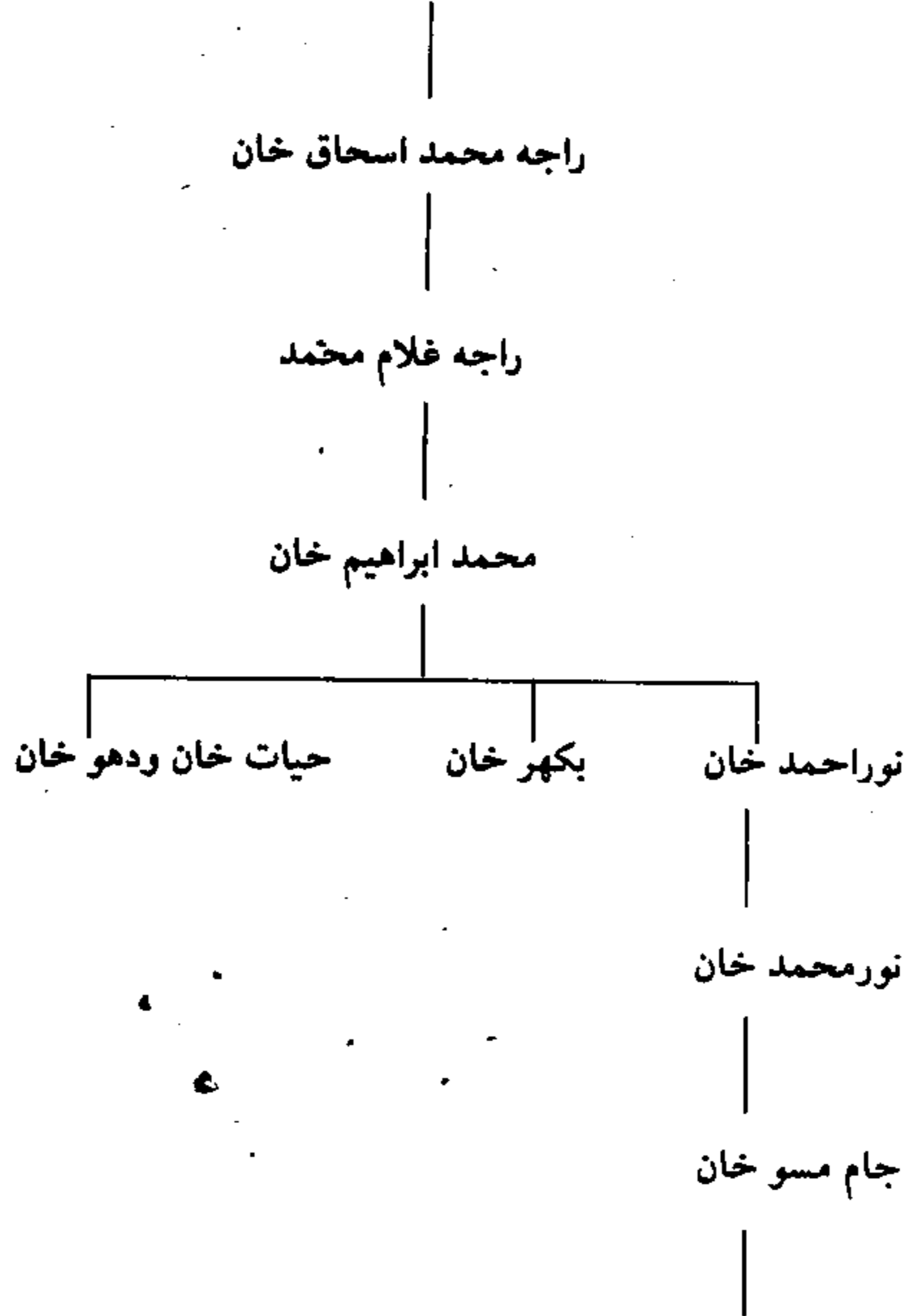
میان محمد نواز

میان امتیاز احمد

شجرہ قوم سیہران

راجہ جوتکی پرشاد قوم راجپوت، سورج بنسی از جیسلمیر، بعد
از قبول اسلام موسوم بہ محمد عبداللہ خان گشت در سال ۱۰۰۸ھ

(۱) محمد عبداللہ خان (راجہ جوتکی پرشاد)



مخدوم محمد صدیق (فوت: ۱۸ ربیع الآخر ۱۲۳۳ھ محمد پور)

مخدوم محمد صدیق (محمد پور)

مخدوم نور محمد

مخدوم نورا احمد

مخدوم پیر بخش

مخدوم غلام مصطفیٰ

مخدوم ہادی بخش

مخدوم قادر بخش

مخدوم مولا بخش

مخدوم سلطان بخش

مخدوم سردار بخش

مخدوم غوث بخش

مخدوم آفتاب احمد

مخدوم گلزار احمد

مخدوم نثار احمد

(سجادہ نشین کنونی)

مخدوم عزیز

شمس الحق

منظور الحق

خادم حسین

دیدار احمد

بشیر احمد

مخدوم حضور بخش

شبیر احمد

وحید

اشفاق

سکندر

غلام سرور

مخدوم فایق علی

مخدوم واجد علی

مخدوم صفر علی

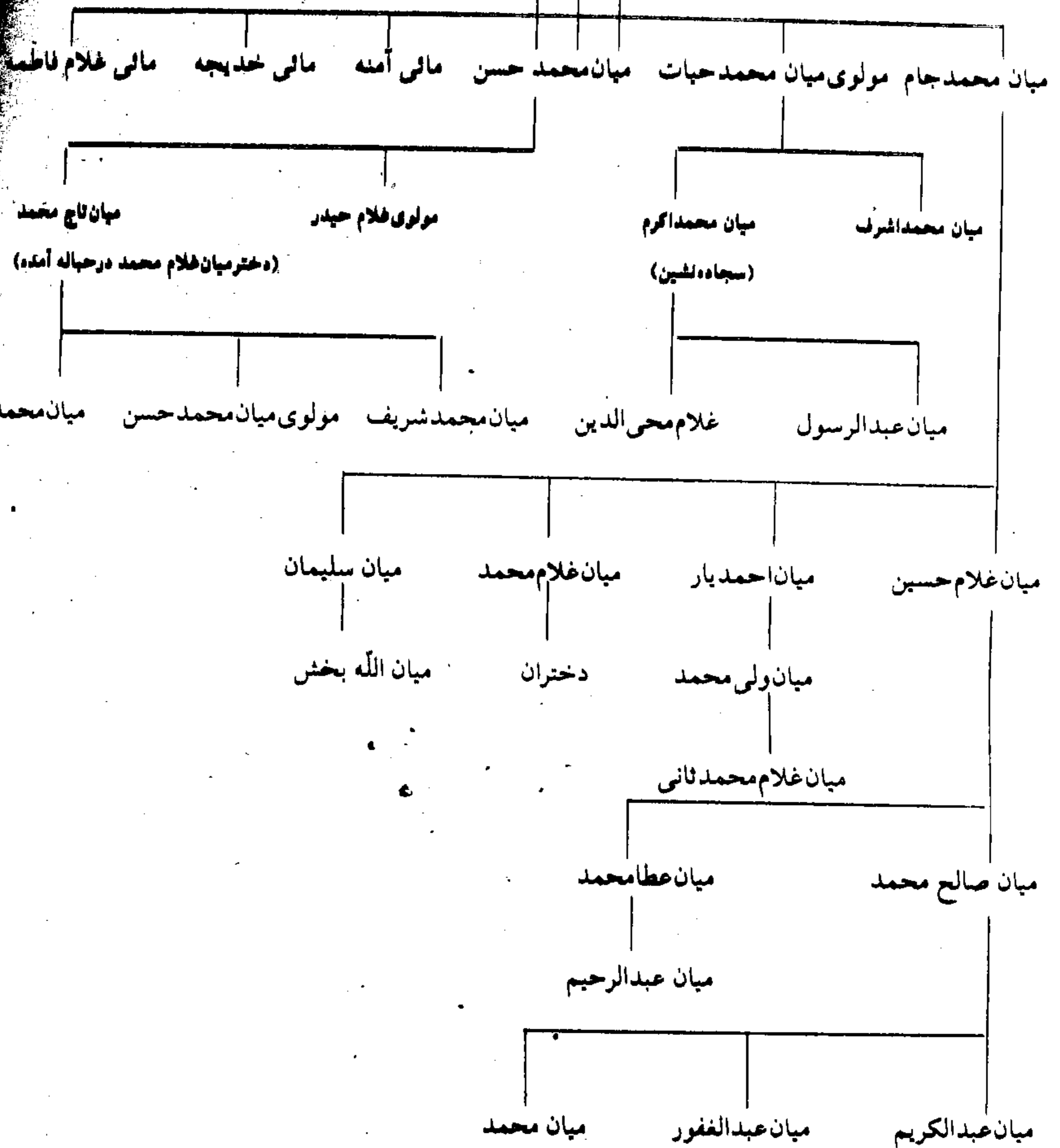
مخدوم امجد علی

مخدوم زید احمد

مخدوم زبیر احمد

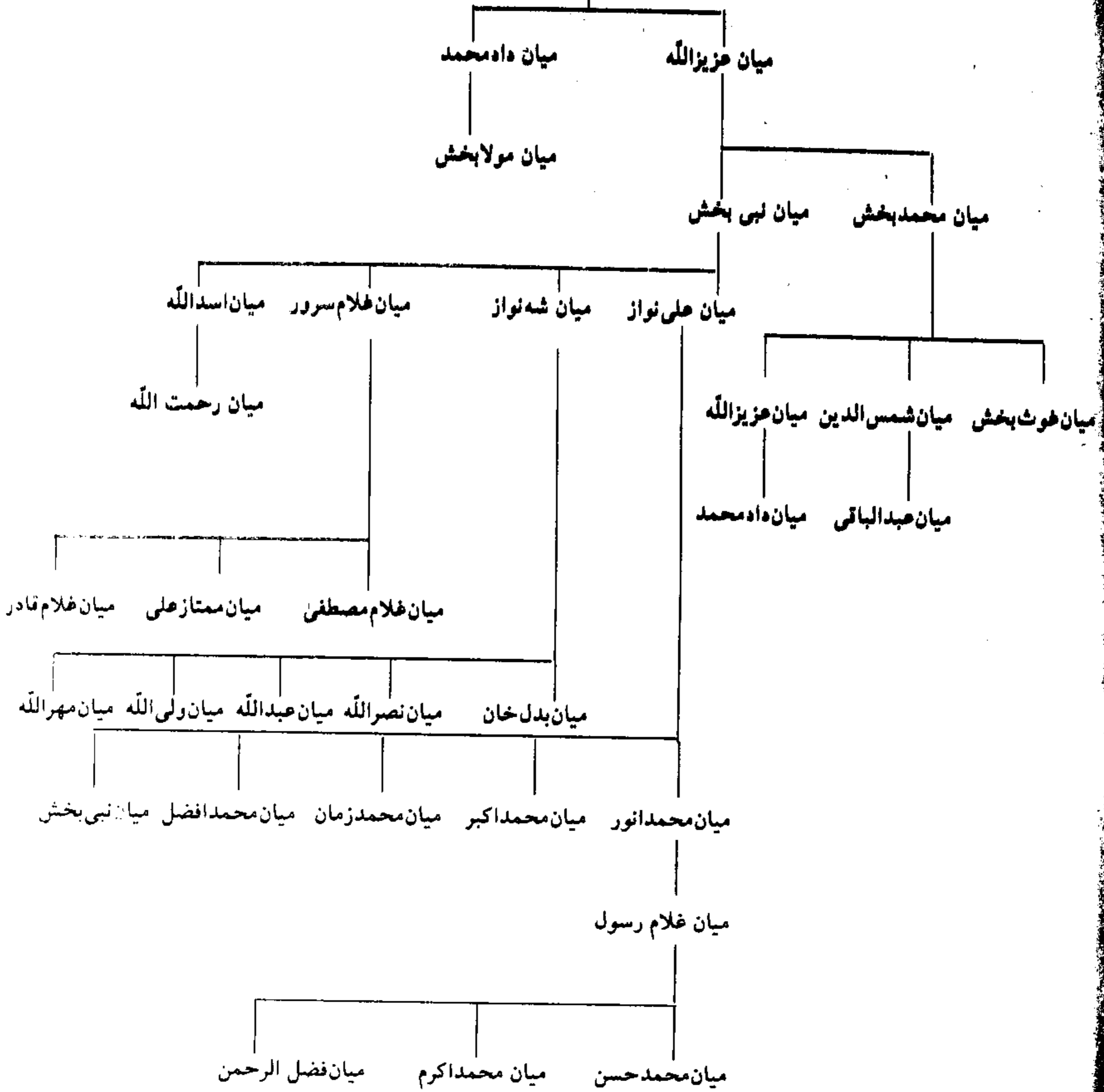
میان محمد کامل

(۱)



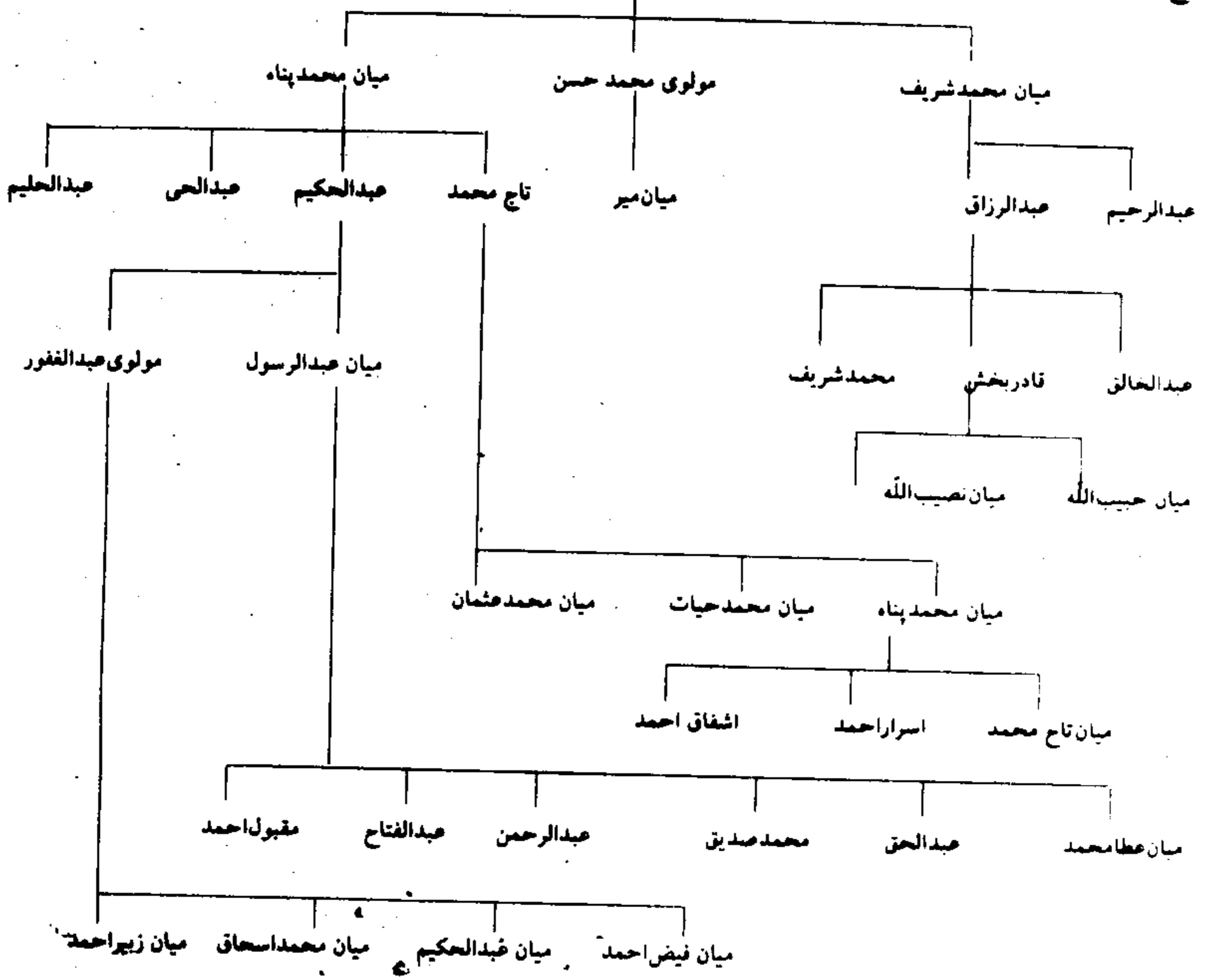
میان محمد انور پسرش میان علی نواز این شجره را ادامه داده بیان می نماید که چطور این سلسله نسبی تا به زمان حال پیشرفت کرده پائین می آید. میان محمد پناه و میان محمد حیات پسران میان تاج محمد هم تصدیق نمودند، اینگونه به قرطاس سپرده شد:

میان غلام حیدر ابن میان محمد حسن ابن میان محمد کامل



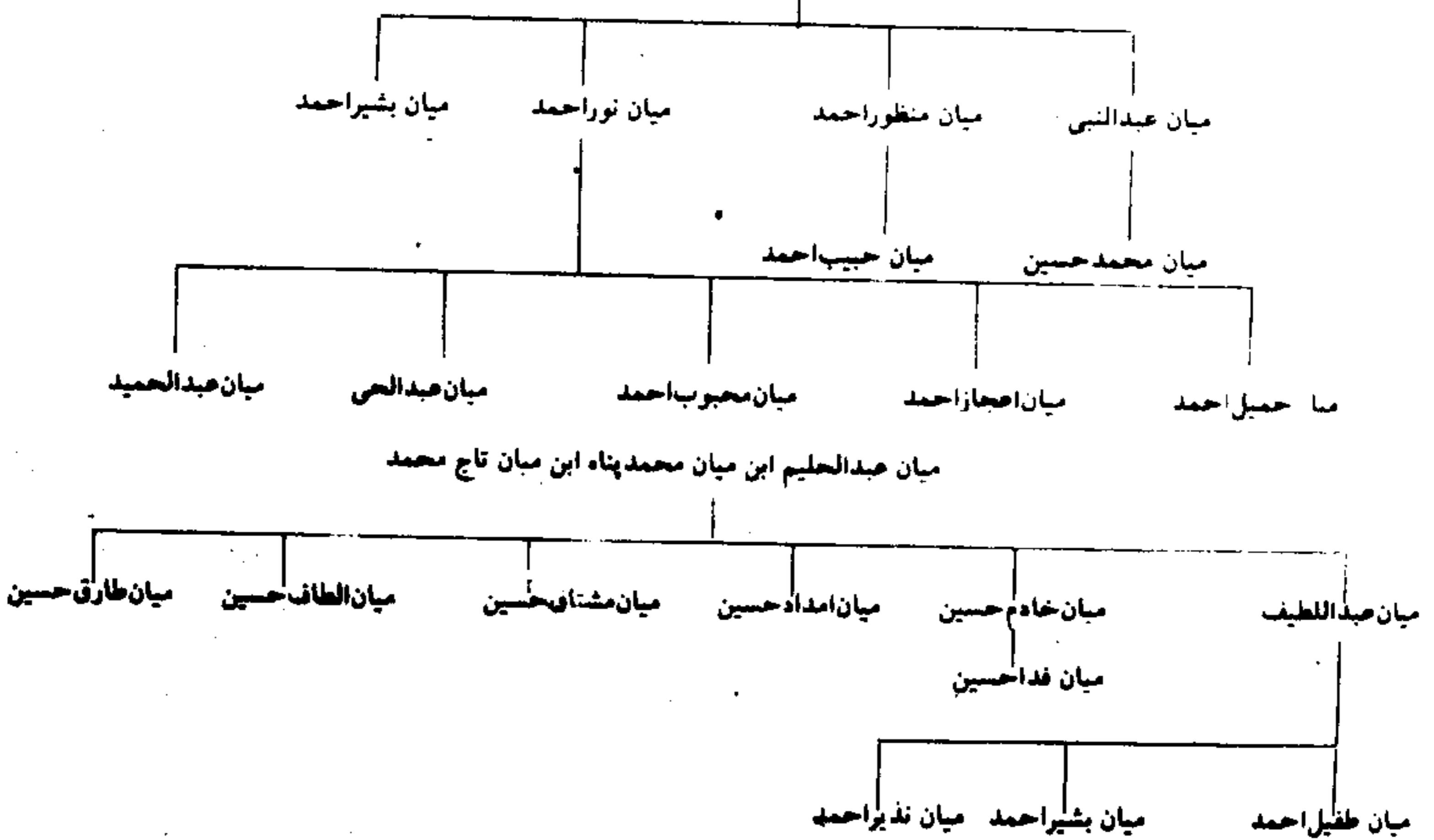
میان تاج محمد ابن میان محمد حسن ابن میان محمد کامل

(ج)



میان عبدالحی ابن میان محمد پناه ابن میان تاج محمد

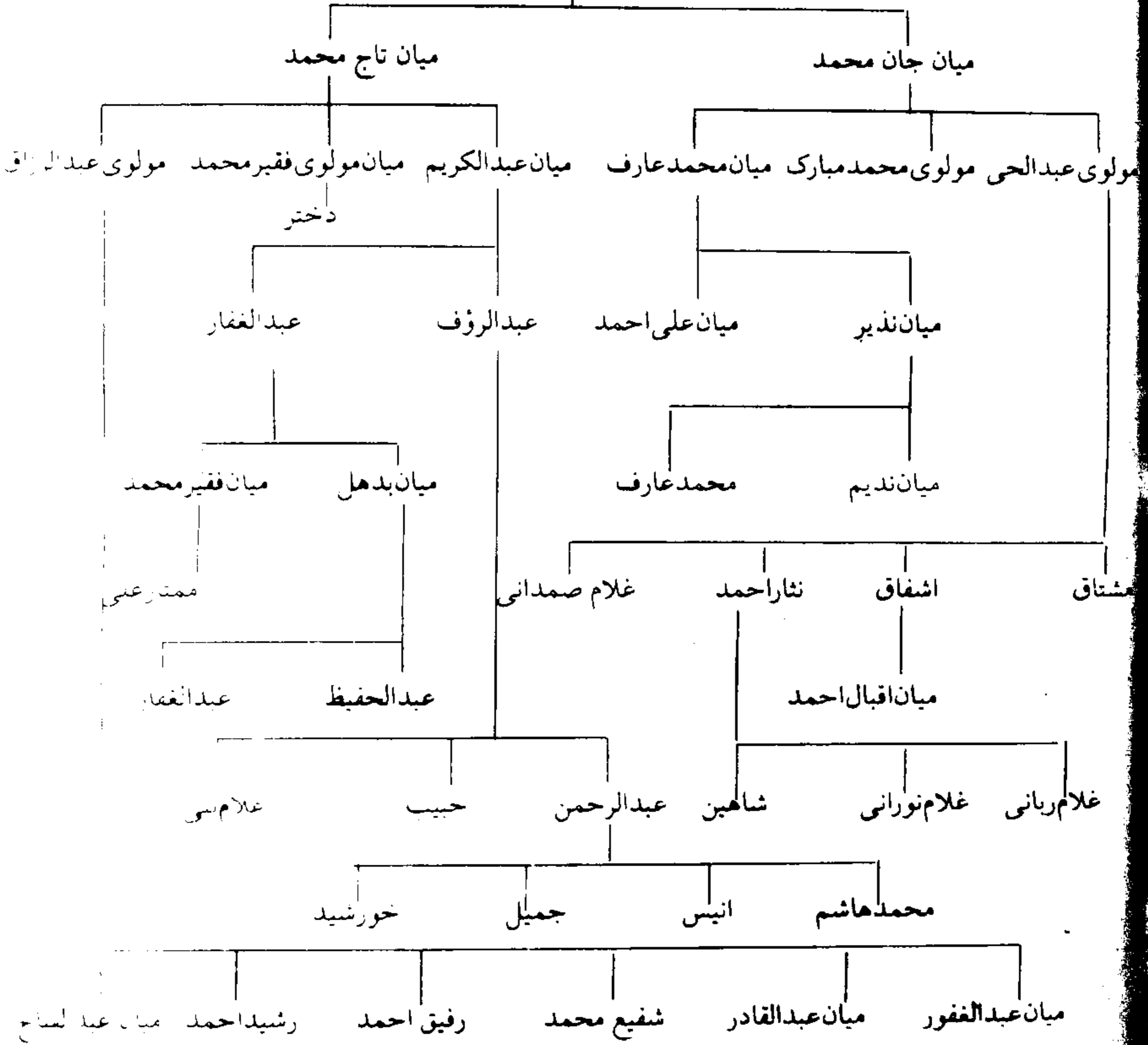
(د)

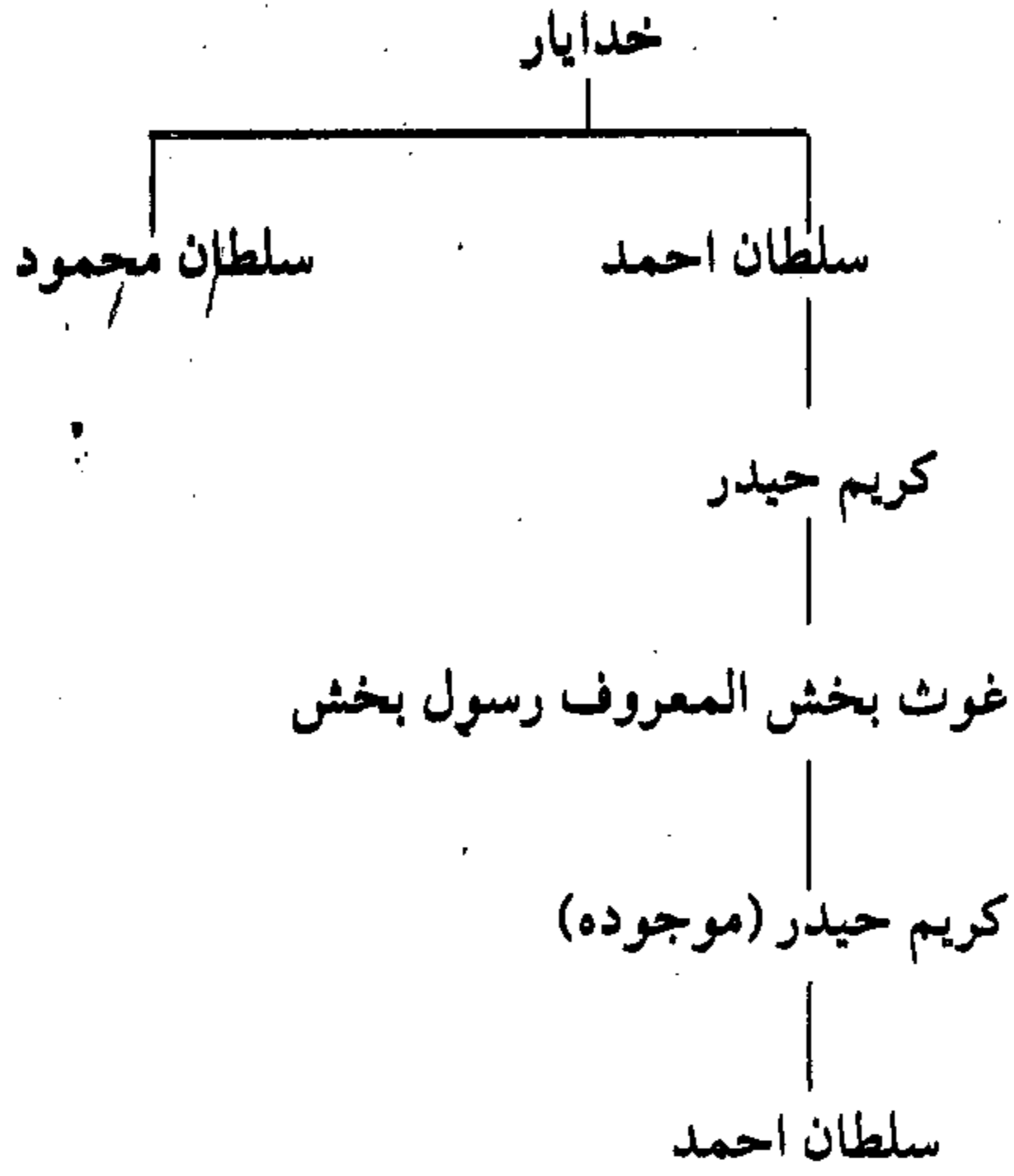


شجرہ نسبی اولاد مولوی تاج محمود مهر (فوت: ۲۷ ربیع الاول ۱۲۶۶ھ)
(مہر فقیر پت والا، میان جو گوٹہ نزد تھل، سندھ) (فیض یافتہ سید موسیٰ شاہ جیلانی گھونکی)

مولوی تاج محمود مهر

میان محمد ہاشم





فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم، شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۱)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۰ هـ ش	فارسی
۲	احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریاملتانی و خلاصه العارفین	دکتر شمیم محمود زیدی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۳	فهرست نسخه های خطی خواجه سناء الله خراباتی	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۱ هـ ش	فارسی
۴	چهار تقویم از دو سال و در یک شهر	دکتر علی اکبر جعفری	۱۳۵۱ هـ ش	فارسی
۵	مثنوی مهر و ماه	جمالی دهلوی / پیر حسام الدین راشدی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۶	شش جهت	روپ نراین / دکتر علی اکبر جعفری	۱۳۵۲ هـ ش	فارسی
۷	داد سخن	سراج الدین علی آرزو / دکتر اکرم شاه	۱۳۵۲ هـ ش	فارسی
۸	فارسی گوینان پاکستان (از گرامی تا عرفانی) (ج ۱)	دکتر سبط حسن رضوی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۹	تحقیقات فارسی در پاکستان	دکتر علی اکبر جعفری	۱۳۵۲ هـ ش	فارسی
۱۰	تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان	حکیم نیر واسطی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۱۱	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۲)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۱۲	شعر فارسی در بلوچستان	دکتر انعام الحق کوثر	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۱۳	راج ترنگینی (تاریخ کشمیر)	دکتر صابر آفاقی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۱۴	رساله قدسیه	خواجه محمد پارسا بخاری / ملک محمد اقبال	۱۳۵۴ هـ ش	فارسی
۱۵	جواهر الاولیاء (مقدمه)	دکتر غلام سرور	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۱۶	جواهر الاولیاء (متن)	باقر بن عثمان بخاری / دکتر غلام سرور	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۱۷	پیوندهای فرهنگی (مجموعه ۲۶ مقاله)	بشیر احمد دار		ف.ا.

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۸	تذکره ریاض العارفین (جلد اول)	آفتاب رای لکهنوی / پیر حسام الدین راشدی	۱۳۵۵ھش	فارسی
۱۹	گرایش های تاره در زبان فارسی	دکتر عبد الشکور احسن	۱۳۵۵ھش	ف.انگ
۲۰	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۳)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۹۶ھش	فارسی
۲۱	قران السعدین (چاپ عکسی)	امیر خسرو دهلوی / دکتر احمد حسن دانی	۱۳۵۵ھش	فارسی
۲۲	کلیات فارسی شبلی نعمانی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۵۶ھش	فارسی
۲۳	کتابخانه های پاکستان (جلد اول)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۵ھش	فارسی
۲۴	احوال و آثار میرزا اسد الله خان غالب	محمد علی فرجاد	۱۳۵۶ھش	فارسی
۲۵	اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۵۶ھش	فارسی
۲۶	کارنامه و سراج منیر	منیر لاهوری، آرزو / دکتر اکرم شاه	۱۳۵۶ھش	فارسی
۲۷	کشف الایات اقبال	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۵۶ھش	فارسی
۲۸	گلدسته قلات (اشعار) دیوان شعر	میر محمد حسن خان بنگلزئی	۱۳۵۶ھش	فارسی
۲۹	کشف المحجوب (چاپ عکسی)	علی هجویری جلابی / غلی قویم	۱۳۵۶ھش	فارسی
۳۰	الاوراد (عربی و فارسی)	بهاء الدین زکریا ملتانی	۱۳۵۶ھش	ف.عر
۳۱	کلیات میرزا عبد القادر بیدل (چاپ عکسی)	میرزا عبد القادر بیدل / دکتر غروی	۱۳۵۶ھش	فارسی
۳۲	سیر الاولیاء (احوال و ملفوظات چشتیه)	محمد بن مبارک علوی کرمانی	۱۳۵۶ھش	فارسی
۳۳	گلشن راز (مثنوی عرفانی) انگلیسی و فارسی	شیخ محمود شبستری / وینفلد	۱۳۵۶ھش	ف.انگ
۳۴	رسالة ابدالیه (اردو و فارسی)	یعقوب بن عثمان چرخ / محمد نذیر رانجها	۱۳۹۸ھش	ف.ار
۳۵	مثنوی مولوی (دفتر اول) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ھش	ف.ار
۳۶	مثنوی مولوی (دفتر دوم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ھش	ف.ار

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم، شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۳۷	مثنوی مولوی (دفتر سوم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ هـ ش	ف.ار
۳۸	مثنوی مولوی (دفتر چهارم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ هـ ش	ف.ار
۳۹	مثنوی مولوی (دفتر پنجم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ هـ ش	ف.ار
۴۰	مثنوی خموش خاتون (داستان منظوم)	دکتر سید مهدی غروی	۱۳۷۵ هـ ش	فارسی
۴۱	تذکرۃ ریاض العارفین (ج ۲)	آفتاب رای لکهنوی / پیر حسام الدین راشدی	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۴۲	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۱)	احمد منزوی	۱۹۸۰ م	فارسی
۴۳	اسلامی جمهوری ایران کا آئین (اردو)	محسن علی نجفی	۱۹۸۰ م	اردو
۴۴	بیسویں صدی کی اسلامی تحریکین (اردو)	مرتضی مطهری (شہید) دکتر ناصر حسین نقوی	۱۹۸۰ م	اردو
۴۵	نخستین کارنامہ	دکتر مهدی غروی	۱۳۵۷ هـ ش	فارسی
۴۶	لوايح جامی (عرفان و تصوف)	نور الدین عبد الرحمن جامی	۱۹۷۲ م	فارسی
۴۷	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۲)	احمد منزوی	۱۳۵۷ هـ ش	فارسی
۴۸	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۳)	احمد منزوی	۱۹۸۰ م	فارسی
۴۹	علامہ اقبال (احوال و آثار)	سید مرتضی موسوی / احمد ندیم قاسمی	۱۹۷۷ م	ف.ار
۵۰	علامہ اقبال، اسلامی فکر کی عظیم معمار (اردو)	دکتر علی شریعتی / دکتر محمد ریاض خان	۱۹۸۲ م	اردو
۵۱	میاسہ و مقداد (فارسی، داستان)	معز الدین محمد حسین بہاء الدین وکیلی	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۵۲	دیوان حافظ شیرازی (فارسی و اردو)	حافظ شیرازی / عباد اللہ اختر	۱۳۹۹ هـ ش	فارسی
۵۳	انقلاب ایران (سندی)	محمد عثمان دیپلانی	۱۹۸۱ م	سندی
۵۴				

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم، شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۵۵				
۵۶				
۵۷	مثنوی مولوی (دفتر ششم) (اردو و فارسی)	جلال الدین محمد بلخی سجاد حسین	۱۳۵۸ھش	فارسی
۵۸				
۵۹				
۶۰				
۶۱	ایران اور مصر میں کتب سوزی (مسلمانوں پر عائد الزام کا تاریخی تجزیہ)	مرتضیٰ مطہری (شہید) / عارف نوشاہی (مترجم)	۱۴۰۱ھق	اردو
۶۲	فہرست نسخہ های خطی کتابخانہ گنج بخش (ج ۴)	احمد منزوی	۱۴۰۲ھق	فارسی
۶۳	دو اثر در علوم قرآنی (المستخلص)	حافظ الدین محمد بخاری	۱۳۶۱ھش	فارسی
۶۴				
۶۵	اخلاق عالم آرا (اخلاق محسنی)	محسن فانی کشمیری / خ. جاویدی	۱۳۶۱ھش	فارسی
۶۶	جامی (احوال و آثار جامی) (اردو)	علی اصغر حکمت / عارف نوشاہی	۱۹۸۳ھش	اردو
۶۷	کلمات الصادقین (تذکرہ صوفیان دہلی)	محمد صادق دہلوی / محمد سلیم اختر	۱۴۰۲ھق	ف.انگ
۶۸	فہرست مشترک نسخہ های خطی فارسی پاکستان (ج ۱)	احمد منزوی	۱۹۸۲م	فارسی
۶۹	رسالہ انسیہ (فارسی و اردو)	یعقوب بن عثمان چرخي / محمد نذیر رانجھا	۱۳۶۲ھش	فارسی
۷۰	بررسی لغات اروپایی در فارسی	دکتر مہر نور محمد خان	۱۳۶۲ھش	ف.انگ
۷۱	فہرست نسخہ های خطی فارسی موزہ ملی پاکستان	سید عارف نوشاہی	۱۳۶۲ھش	فارسی
۷۲	بہ یاد شرافت نوشاہی	سید عارف نوشاہی	۱۳۶۲ھش	فارسی
۷۳	فہرست نسخہ های خطی فارسی انجمن ترقی اردو (کراچی)	سید عارف نوشاہی	۱۳۶۳ھش	فارسی
۷۴	تذکرہ علمای امامیہ پاکستان	سید حسین عارف نقوی	۱۳۶۳ھش	اردو

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم، شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۷۵	سه رساله شیخ اشراق (فارسی و عربی)	شهاب الدین یحیی سهروردی	۱۳۶۳ هـ ش	ف.ع
۷۶	گلستان سعدی (انگلیسی و فارسی)	میجر آر پی آندرسون (مترجم)	۱۳۶۳ هـ ش	ف.انگ
۷۷	خزاین الاسرار (اردو) به ضمیمه چهار بهار دیوان حافظ شیرازی	محمد هاشم تهرپالوی / شرافت نوشاهی	۱۳۶۳ هـ ش	اردو
۷۸	(فارسی و اردو) (چاپ عکسی) صیدیه و بخش صید و ذباحت و اطعمه و اشربه ...	حافظ شیرازی / سجاد حسین (قاضی)	۱۳۶۳ هـ ش	ف.ار
۷۹	جهد نامه (مؤلف ناشناخته) ظلم نامه	سعد الدین هروی محقق حلی / محمد سرفراز ظفر	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۸۰	منشور فریدون بیگ گرجی	غزالی (امام محمد) / عارف نوشاهی	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۸۱	لمحات من نفحات القدس	دکتر سید مهدی غروی	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۸۲	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۲)	محمد عالم صدیقی / رانجها	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۸۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۳)	احمد منزوی	۱۴۰۵ هـ ق	فارسی
۸۴	فهرست چاپهای آثار سعدی در شبه قاره و ...	احمد منزوی	۱۴۰۵ هـ ق	فارسی
۸۵	شرح مثنوی (جلد اول)	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۳ هـ ق	فارسی
۸۶	شرح مثنوی (جلد دوم)	شاه داعی شیرازی / رانجها	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۸۷	تکملة الاصناف (فرهنگ عربی به فارسی)	شاه داعی شیرازی / رانجها	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۸۸	سعدی بر مبنای نسخه های خطی پاکستان	علی بن محمد الادیب الکریمینی	۱۳۶۴ هـ ش	ع.ر
۸۹	رساله نوریه سلطانیه	احمد منزوی	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۹۰	خلاصة جواهر القرآن فی بیان معانی لغات القرآن	عبد الحق محدث دهلوی، دکتر سلیم اختر	۱۳۶۳ هـ ش	ف.ا
۹۱	تاریخ عباسی (اردو) (نصف آخر)	ابو بکر اسحاق ملتانی / دکتر ظهور الدین احمد	۱۳۶۴ هـ ش	ف.ع
۹۲		شریف احمد شرافت نوشاهی (سید)	۱۳۶۴ هـ ش	اردو

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۹۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۴)	احمد منزوی	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۹۴	گلستان سعدی، کریم (ضمیمه گلستان سعدی)	سید غلام مصطفی نوشاهی محمد سرفراز ظفر	۱۴۰۵ هـ ق	ف. پ
۹۵	شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۹۶	تاریخ پیشرفت اسلام	دکتر شهین دخت کامران مقدم صفیاری	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۹۷	گلستان سعدی (فارسی و انگلیسی)	سعدی شیرازی، آندرسون	۱۳۶۴ هـ ش	ف. انگ
۹۸	از گلستان عجم (ترجمه با کاروان حله)	زرین کوب، دکتر کلثوم سید دکتر مهرانور محمد خان	۱۳۶۴ هـ ش	اردو
۹۹	کتاب شناسی اقبال	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۱۰۰	اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۱۰۱	جهانگشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)	دکتر الله دتا مضطر	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۱۰۲	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۵)	احمد منزوی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۷)	احمد منزوی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۴	ترجمه های متون فارسی به زبان های پاکستان	اختر راهی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۵	فهرست نسخه های خطی فارسی بمبئی کتابخانه کاما، گنجینه مانکجی	دکتر سید مهدی غروی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۶	فهرست نسخه های خطی آذر، لاهور	سید خضر عباسی نوشاهی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۷	مجموعه قانون جزایی اسلامی ایران (ترجمه انگلیسی)	دکتر سید علی رضانقوی (مترجم)	۱۳۶۵ هـ ش	انگلیسی
۱۰۸	فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش (ج ۱)	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۹	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۶)	احمد منزوی	۱۳۶۶ هـ ش	فارسی
۱۱۰	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۸)	احمد منزوی	۱۳۶۶ هـ ش	فارسی

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم، شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۱۱	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۹)	احمد منزوی	۱۳۶۶ هـ ش	فارسی
۱۱۲	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۰)	احمد منزوی	۱۳۶۶ هـ ش	فارسی
۱۱۳	یادداشتهای پراکنده علامه اقبال	علامه اقبال / دکتر محمد ریاض	۱۳۶۷ هـ ش	فارسی
۱۱۴	فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه همدرد (کراچی)	سید خضر عباسی نوشاهی	۱۴۰۹ هـ ق	فارسی
۱۱۵	مثنوی شمس و قمر	خواجه مسعود قمی / آل داود	۱۳۶۷ هـ ش	فارسی
۱۱۶	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۱)	احمد منزوی	۱۳۶۹ هـ ش	فارسی
۱۱۷	ثلاثة غساله (کتاب شناسی)	حبیب الرحمن / عارف نوشاهی	۱۳۶۸ هـ ش	فارسی
۱۱۸	فهرست کتاب های فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش (ج ۲)	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۹ هـ ش	فارسی
۱۱۹	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۲)	احمد منزوی	۱۳۷۰ هـ ش	فارسی
۱۲۰	فهرست آثار چاپی شیعه در شبه قاره (بخش اول)	سید حسین عارف نقوی	۱۴۱۱ هـ ق	ار.ف
۱۲۱	شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی (چاپ دوم)	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۷۰ هـ ش	فارسی
۱۲۲	فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۷۰ هـ ش	فارسی
۱۲۳	فرهنگ فارسی - اردو	دکتر سید باحیدر شهر یار نقوی	۱۳۷۰ هـ ش	ف.ار
۱۲۴	مونس العشاق (منظومه)	عربشاه یزدی دکتر محمود هاشمی	۱۳۷۰ هـ ش	فارسی
۱۲۵	تسهیل پیام مشرق	احمد جاوید		ف.ار
۱۲۶	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۳)	احمد منزوی	۱۳۷۰	فارسی

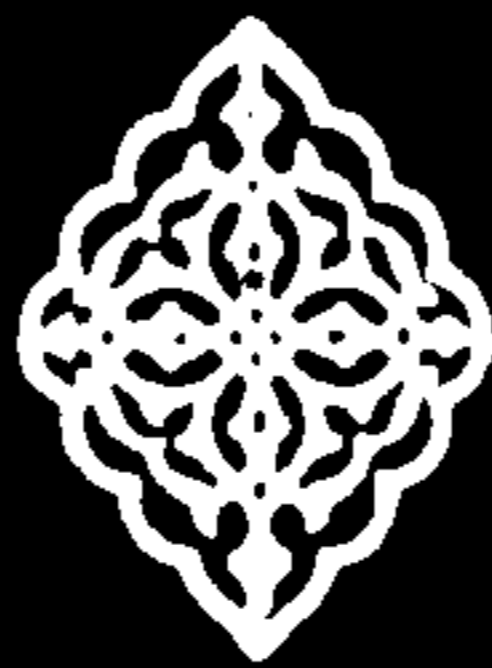
شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۲۷	خلاصه الفاظ جامع العلوم	مخدوم جهانیان جهانگشت دکتر غلام سرور	۱۳۷۱	فارسی
۱۲۸	شرح احوال و آثار عبد الرحیم خانخانان	دکتر سید جعفر حلیم	۱۳۷۱	فارسی
۱۲۹	تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو	دکتر محمد صدیق خان شبلی	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۰	مخزن الغرائب (ج ۳)	دکتر محمد باقر	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۱	مقدمه خلاصه الفاظ جامع العلوم جامع العلوم	دکتر غلام سرور	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۲	فلسفه اخلاقی ناصر خسرو و ریشه های آن	شیر زمان فیروز	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۳	مخزن الغرائب (ج ۴)	احمد علی سندیلوی / دکتر محمد باقر	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۴	مخزن الغرائب (ج ۵)	احمد علی سندیلوی / دکتر محمد باقر	۱۳۷۲	فارسی
۱۳۵	فرهنگ اردو-فارسی (چاپ دوم)	دکتر سید با حیدر شهر یار نقوی	۱۳۷۲	فارسی
۱۳۶	اسئله و اجوبه رشیدی (ج اول)	رشید الدین فضل الله همدانی	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۷	اسئله و اجوبه رشیدی (ج دوم)	رشید الدین فضل الله همدانی	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۸	فهرست نسخه های خطی قرآن مجید در کتابخانه گنج بخش	محمد نذیر رانجها	۱۳۷۲	فارسی
۱۳۹	دستور نویسی فارسی در شبه قاره	دکتر سید حسن صدر الدین حاج سید جوادی	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۰	شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری	دکتر مطیع الامام	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۱	مقام شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی	محمد اختر چیمه	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۲	مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره (ج ۱)	دکتر شعبانی	۱۳۷۲	فارسی

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم، شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۴۳	مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره (ج ۲)	دکتر شعبانی	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۴	شعرای اصفهانی شبه قاره	دکتر ساجد الله تفهیمی	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۵	دوبیتی های تاجیکی	دکتر عنایت الله شهرانی	۱۳۷۳	فارسی
۱۴۶	شاه همدان، میر سید علی همدانی	دکتر آغا حسین همدانی / دکتر محمد ریاض	۱۳۷۴	فارسی
۱۴۷	مفتاح الاشراف لتکملة الاصناف (فرهنگ فارسی - عربی)	محمد حسین تسبیحی	۱۳۷۲	عرف
۱۴۸	نقد شعر فارسی در شبه قاره	دکتر ظهور الدین احمد	۱۳۷۴	فارسی
۱۴۹	خلاصة المناقب	نور الدین جعفر بدخشی دکتر سیده اشرف ظفر	۱۳۷۴	فارسی
۱۵۰	کشف المحجوب	هجویری جلابی / دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۱	فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی	دکتر ساجد الله تفهیمی	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۲	تحول نثر فارسی در شبه قاره	دکتر محمود هاشمی	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۳	ایرانی ادب	دکتر ظهور الدین احمد	۱۳۷۵	اردو
۱۵۴	خیابان گلستان	آرزو / دکتر مهر	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۵	دیوان رایج سیالکوتی	رایج / محمد سرفراز ظفر	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۶	اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی پاکستان	انگ	۱۳۷۵	ف. / ار
۱۵۷	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، ج ۱۴	احمد منزوی / عارف نوشاهی	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۸	برصغیر ک امامیه مصنفین کی مطبوعه تصانیف اور تراجم، جلد ۱	سید حسین عارف نقوی	۱۳۷۶	اردو
۱۵۹	برصغیر ک امامیه مصنفین کی مطبوعه تصانیف اور تراجم، جلد ۲	سید حسین عارف نقوی	۱۳۷۶	اردو
۱۶۰	سراج الصالحین	بدری کشمیری / سراج	۱۳۷۶	فارسی
۱۶۱	تذکره بغراخانی	ناشناس / محمد منیر عالم	۱۳۷۷	فارسی
۱۶۲	راهنمای فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان	انجم حمید	۱۳۷۷	فارسی

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم، شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۶۳	تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیه)	خانزمان خان / دکتر توسلی	۱۳۷۷	فارسی
۱۶۴	داستان سرایی فارسی در شبه قاره	دکتر طاهره صدیقی	۱۳۷۷	فارسی
۱۶۵	آغاز و ارتقای زبان فارسی در شبه قاره	دکتر ظهورالدین احمد	۱۳۷۸	فارسی
۱۶۶	عنصری و مقام او در ادبیات فارسی	دکتر زاهده افتخار	۱۳۷۸	فارسی
۱۶۷	فهرست الفبایی نسخه‌های خطی گنج بخش	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۷۸	فارسی
۱۶۸	شبه‌های عرفان	امام خمینی (ره) / دکتر سرفراز	۱۳۷۸	فارسی
۱۶۹	معراج (صفت شب معراج)	بکوشش دکتر تسبیحی	۱۳۷۸	فارسی
۱۷۰	مرآت غفوریه	امام بخش / معین نظامی	۱۳۷۹	فارسی
۱۷۱	راحت الطالبین	قاری کشمیری / دکتر توسلی	۱۳۷۹	فارسی
۱۷۲	احوال مشایخ کبار	شیخ سعدالله / اقبال مجددی	۱۳۷۹	فارسی
۱۷۳	مرآت الاولیاء	محمد شعیب / ناصر مروت	۱۳۷۹	فارسی
۱۷۴	معیار سالکان طریقت	قانع تتوی / خضر نوشاهی	۱۳۷۹	فارسی
۱۷۵	احوال و مقامات نوشته گنج بخش	میرزا بیگ / عارف نوشاهی	۱۳۸۰	فارسی
۱۷۶	گرجی نامه	قلیچ بیگ / فایزه زهرامیرزا	۱۳۸۰	فارسی
۱۷۷	احوال و آثار فارسی حضرت سلطان باهو	دکتر سلطان الطاف علی	۱۳۸۱	فارسی

LIFE AND WORKS
OF
HAZRAT SULTAN BAHOO

by :
Dr SULTAN ALTAF ALI



Iran - Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad

2003